۲۵۳: ترجمة الحقائق — ترجمه کتاب الحقائق للفیض

في اسرار الدين ومكارم الأخلاق المطبوع بايران (۱۲۹۹) وهو تأليف المحقق
الفيض وفيه نتيجة ما حصله في عمره لانه الفه (۱۰۹۰) عن ثلاثة وثمانين عاماً
وتوفي (۱۰۹۱) يعني بعد التأليف بسنة والترجمة لحفيد اخيه المعروف بنور الدين
الاخباري اعني نور الدين محمد بن شاه مرتضى بن محمد مؤمن بن مرتضى الكاشاني
نسبه اليه في الروضات وحسبه اخاً للمحقق الفيض مع انه صرح الفيض في اجازته
له في سنة (۱۰۷۹) بانه ابن ابن اخيه ويأتي سائر تصانيفه ومنها الحقائق
القدسية في المبدء والمعاد الذي الفه في (۱۱۰۵) وقد كتب لولده بهاء الدين
محمد اجازة في سنة (۱۱۱۴) كما مرت في ج ۱ ص ۲۶۰ (الذريعة الى تصانيف
الشيعة ج ۴ ص ۹۷)

ترجمة لـ الحقائق للفيض

٢٤٥٣: ترجمة الحقائق في اسرار الدين ومكارم الأخلاق المطبوع بايران (١٢٩٩) وهو تأليف المحقق الفيض وفيه نتيجة ما حصله في عمره لانه الفه (١٠٩٠) عن ثلاثة وثمانين عاماً وتوفي (١٠٩١) يعني بعد التأليف بسنة والترجمة لحفيد اخيه المعروف بنور الدين الاخباري اعني نور الدين محمد بن شاه مرتضى بن محمد مؤمن بن مرتضى الكاشاني نسبه اليه في الروضات وحسبه اخا للمحقق الفيض مع انه صرح الفيض في اجازته له في سنة (١٠٧٩) بانه ابن ابن اخيه ويأتي سائر تصانيفه ومنها الحقائق القدسية في المبدء والمعاد الذي الفه في (١١٠٥) وقد كتب لولده بهاء الدين محمد اجازة في سنة (١١١٤) كما مرت في ج ١ ص ٢٦٠ (الذريعة الى تصانيف الشيعة ج ٤ ص ٩٧)

و ترک مدارا و تجسس کردن در کارها و بی‌تاب بودن و بیحیائی و نامهربانی بر مردم و این خصلتها که گفتیم و مانند اینها
از صفات قلب و منشاء امور قبیحه و موروث علمهای محرم است و اضداد اینها منبع طاعات و موجب تقرب
پروردگار است و علم بحدود این امور و حقایق و اسباب و ثمرات و علاج اینها از علم آخرت و واجب
عینی است بهر کس که طاقت آن داشته باشد و اگر کسی قابلیت تمام اینها را نداشته باشد بقدر آنچه ممکن او باشد سعی نماید زیرا
که خدای عز و جل تکلیف نموده هر نفسی را بقدر آنچه ممکن او باشد سعی نماید زیرا که او اعلم و سامان باشد و اما
علم شرایع عبارت است از علم بکیفیت عبادتهای شرعیه از طهارت و نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف
و نهی از منکر و دانستن اسرار اینها و علم بحکمهای معاملات از حلال و حرام از جمیع کسبها و معامله‌ها مانند خرید
و فروخت و ربا و قرض و مضاربه و اجاره و شرکت و مزارعه و ... و ضمان و کفالت و وکالت
و ودیعه و اقرار و صلح و انواع بخششها و کارهای خیر و نکاح و طلاق و قسمت میراث و علم حدود و تعزیرات
و قصاص و دیات و تجهیزات و علم بآداب اکل و شرب و لباس و مسکن و سلام و ضیافت و استعمال بوی خوش
و طریق سخن گفتن و برابر گرفتن و معاشرت با مردمان نمودن و سفر کردن و رعایت حقوق نمودن و مثال
آنچه گفتیم و این علم نیز واجب عینی است بقدر احتیاج و باندازه خود و دیگر آنکه واجب کفائی است از برای فتوی دادن
و حکم در میان مردمان کردن و طریق تحصیل علم اخلاق و علم شرایع آنست که در فصل آینده بیان خواهیم کرد
آنچه میگوئیم که پس جهان بشنو و بیرون ... چنانچه ... بکار برده اند ... را بعاریت کرده نادان مشو بدانکه
هر یک از علم مقصود لذاته اند و علم اخلاق و شرایع را باصطلاح علم دین و فقه میگویند و خواندن آن سعی فقه
در دین میدانند و در قرآن مجید حق تعالی میفرماید فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا
فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون یعنی چرا کوچ نمیکنند از هر قبیله
... جمعی از برای آنکه فرا گیرند علم دین و دانشمندان که رجعت کنند برسانند آن جماعت ...

برشد یان آن قبیله بیز نمایند از انچه ترسانیده میشوند و حضرت امام جعفر صادق ع باصحاب خود فرمود که بر شما باد که فرا گیرید
علم دین خود را و جاهل نبوده که جاهل باشند باحکام آن دین مباشید از برای آنکه هر که علم دین خود را فرا نگیرد خدای عز و جل در روز قیامت
بان بنده نظر لطف نکند و هیچ عملی را از وی نپسندند و آنحضرت فرمودند که علامت کذاب آنست که از آسمان
و زمین و مشرق و مغرب خبر میدهد و هرگاه از وی حلال و حرام خدا پرسند نداند و آنحضرت فرمودند کاش که تازیانها
بر سر اصحاب من میزدند تا آنکه مسایل حلال و حرام را بدانند و دیگر اخبار بدین مضمون بسیار است و تفقه در دین تحصیل
بصیرت در مسایل دینیه خواه علمی و خواه عملی مسایل ظاهری و باطنی که تعلق بعبادات داشته باشد یا بمعاملات خواه از
بشناختن آنها یا عمل کردن بانها و خواه سنت و خواه ادب فرض عین است و بیان کیفیت این
تحصیل خلاف بسیار در این شده تا اینکه بسیاری بگمراهی افتاده اند و ما بتوفیق خدا پرده از روی کار بر میداریم
بچشم اگر شک داشته باشی بدانکه مردمان در زمان حضرت پیغمبر ص علم را از آنحضرت می‌گرفتند یا از کسی که از آنجناب شنیده بود و بعد
از وفات آنحضرت مردم دو گروه شدند گروهی در تعیین امام قایل شدند باجماع و پس در عقاید و احکام نیز متشابهات و مشکلات
شدند بهمه طلب اجتهاد و طلب رای کردند از فهمیدن آن نتوانستند و پیش از پیدا کردن دلیل بر مطلب اخبار
مطلب نموده اند و این گروه اصحاب ابی بکر اند تا آنکه در زمان عمر ابن خطاب بعضی دیگر پیرو اینها شدند از جماعت
که قایل باجتهاد و رای شدند و رایهای ایشان مختلف و علمای ایشان مختلف میگردیدند و بعضی تابع کسان دیگر و دل
ایشان مخترعات میشدند و بهم میگفتند همچنین و اینجا صنف مجتهد و صنف مقلد و کیفیت تقلید در نزد مجتهد
ایشان فارغ ساختن خواطر بود در تحصیل کمالات و هر چه مردم بان محتاج باشند از علوم دینیه خواه اصول اعلام باشد و خواه
فروع و قواعد بسیاری اختراع نموده اند که در استنباط متشابهات باین قواعد استعانت میجستند و کیفیت تقلید
در نزد مقلدین ایشان آن بود که اخذ فتوی نمایند از مجتهد خود بآنکه مجتهد بمکان خود استنباط نموده بود و اگر مجتهد ایشان بیک واسطه
یا چندین واسطه با ایشان میرسید اعتماد نموده بود و اگر مجتهد ایشان عمل میکردند گروهی در تعیین امام قایل شدند

بنص

ره خالی از این بضاعت نیستند خاصه که از انبیان فارسی در ادراک عبارات عربی که کافه انام و سایر انام از آن بهره مند نشستند
بشنود و این فقیر مسکین با قلت مهارت درین صناعت و عدم استطاعت در تکلف و حسن عبارات رعایت جانب لطافت
و فصاحت بجهت سهولت و آسانی اجابت ملتمس آن عزیزان را نموده کتاب مختصر که بدون تعرض و تقریر مطلب بر وجهی مستند
ترجمه نمود و بترجمة الحقایق موسوم ساخت امید از جناب خداوند کارساز آنست که خلوص نیت در این عمل کرامت فرمود
مشرف بشرف قبول فرماید و موجب دستگیری این بنده خاکسار و جفاکار بروز کار سازد و فی یوم لا ینفع مال
ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم وما ذلک علی الله بعزیز انه رؤف رحیم و کتاب مذکور
بترتیب بر شش مقاله و خاتمه و در هر مقاله چند بابست و در هر باب چند فصل مقاله اول در بیان اموری که
منزله اصول است و در این سه بابست باب اول در بیان علم و معرفت بدانکه سبب خلق از آفرینش عالم علوی
و سفلی و بهترین چیزی که موجب خیر و کمال بجناب اقدس الهی است علم و دانش است حق تعالی در قرآن مجید میفرماید
الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی
کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما یعنی بدرستیکه خدا تعالی آنکسیست که آفرید هفت آسمان و هفت طبقه زمین
و فرو فرستاد در میان آنها حکم و فرمان خود را تا بدانید که بر هر چیزی قادر است و بدانید که علم آن بهمه چیز احاطه نموده
خبر از علم او بیرون نیست و نیز فرموده شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم یعنی
گواهی میدهد خدای عز و جل بر اینکه نیست خدایی مگر یکی و همچنین فرشتگان و صاحبان علم نیز گواهی میدهند
بر یگانگی ذات بی‌همتا و این شرافتی برای علم که شهادت اهل علم بر وحدت مقرون بشهادت خدای و فرشتگان
شده و دیگر فرموده که انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی نمیترسند از خدا مگر جماعت دانشمندان و باز فرموده
هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون یعنی آیا مساویند جماعت دانایان و جماعت نادانان و مقصود
آنست که فضل عالم بر جاهل از امور بدیهیه است که کسی را در آن شبهه نیست وتلک الامثال نضربها

لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ یعنی این مثلها را در کلام مجید میزنیم از برای مردمان و مقصود
از آن را نمی فهمند مگر صاحبان دانش و عقل و در حدیث نبوی ص وارد شده که دانشمندان وارثان پیغمبرانند
و در خبر دیگر وارد است که فرمودند خداوندا رحم کن جانشینان مرا پرسیدند که کیست یا رسول الله جانشینان شما
فرمودند کسانی که بعد از من خواهند آمد و حدیث و سنت مرا از برای مردمان روایت خواهند نمود و از حضرت
امیر المؤمنین منقول است که کمال دین طلب علم و عمل بدان نمودن است و فرمودند طلب علم بر شما واجب تر است
از طلب مال چون مال ببخشش خداوند عادل از برای شما قسمت نموده و ضامن رسانیدن آن بشما شده البته بشما
میرسد و علم در نزد اهلش پنهان است تحصیل آن موقوف بطلب است پس بر شما باد که طلب نمائید و از حضرت
سجاد ع روایت است که اگر بدانند مردمان که طلب علم چه مقدار فضل و ثواب دارد هر آینه طلب آن خواهند نمود اگر
چه بریختن خون جان و داخل شدن دریاهای خطرناک و خوض شدن دریاهای خطرناک باشد و از حضرت امام
محمد باقر ع مروی است که یک دانشمندی که بعلم خود منتفع شود بهتر است از هفتاد هزار عابد و از امام بحق ناطق امام جعفر صادق
منقول است که هر که تعلیم نماید چیزی پسندیده را خواهد بود از برای او مثل اجر کسیکه بدان عمل نماید و از حضرت
امام رضا ع و از پدران بزرگوارش و از حضرت رسالت پناه ص روایت است که طلب علم نمودن واجب است بر هر مسلمانی
پس طلب نمائید آنرا در هر جائی که گمان داشته باشید و فرا گیرید آنرا از اهلش بدرستیکه فرا گرفتن علم از برای خدا حسنه است
و طلب آن عبادت و مذاکره آن تسبیح و عمل آن جهاد و تعلیم دادن بکسیکه نداند صدقه و بذل نمودن
آن باهلش نزدیکی است بخدای عز و جل بجهة آنکه علم نشانه است از برای دانستن حلال و حرام و راه نمای است بسوی بهشت
و مونس است در وحشت و مصاحب است در غربت و تنهائی و هم سخن است در خلوت و راه نماینده است بر خوشی و ناخوشی
و سلاح است بر دشمنان و زینت دهنده است نزد دوستان حقیقی و بلند میسازد خدای عز و جل بعلم
جماعتی را و میگرداند ایشان را پیشوایان که مردمان از آثار ایشان منتفع میشوند و پیروی کردار ایشان مینمایند و بکردار

مقتضای رای صواب ایشان اقتدا میکنند و فرشتگان در دوستی آن گروه رغبت دارند و از روی لطف بالهای
خود بر ایشان می مالند و در نماز فقها با ایشان بر سر میکنند و طلب آمرزش بجهة ایشان میکنند هر آفریده از تر و خشک حتی
ماهیان و حیوانات دریا و چهارپایان و درندگان صحرا بدرستیکه علم حیات دلهاست از نادانی و روشنی دیدها
از تیرگی و قوت بدنهاست از ناتوانی و میرساند بنده را بمنزل برگزیدگان و مجلس نیکان و بمرتبه های عالیه در
دنیا و آخرت و مذاکره علم برابر روزه های روز و مباحثه آن معادل است بنماز و عبادت در شبها میکنند و بعلم
فرمان برداری خدا و عبادت او و صله رحم و شناختن حلال و حرام حاصل میشود و علم پیشوای عمل است و عمل
تابع آن نیکو بختان سرافراز میگردند و بدبختان از سعادت آن محروم میمانند پس خوشا حال کسی که خدای عز و جل او را
از این بهره ارزانی داشته و احادیث و اخبار در فضیلت علم و شرف آن بسیار است و بر هر که در آن تدبر کند منکشف میشود
بدانکه چیزی که نفیس باشد و مردم در رغبت بان نمایند منقسم میشود بسه قسم اول چیزی که بذات خود مطلوب
بذات گردد قطع نظر از غیر مطلوب باشد دوم چیزی که از برای چیز دیگر طلب کرده شود سوم چیزی که هم نظر بذات
هم نظر بغیر مطلوب باشد و هیچیک ازین سه قسم رتبه قسم اول نفیس تر است از قسم دوم و قسم سوم شرف و نفاست ازین
اول مثال اول لذتهای که رسیدن بانها مقصود میباشد و مثال دوم درهم و دینار که آنها فی نفسه منفعت ندارند و اگر نه خدای عز و جل
قضای حوائج مردمان را بانها سهل و آسان نموده بود هر آینه با سنگ ریزه و آنها یکسان میبودند مثال سیم سلامتی مثلا سلامتی
مطلوب است از جهت سالم بودن از الم و وجع و از برای قدرت و توانا شدن بحرکات و بر آمدن حاجات
و بعد از دانستن اگر نظر کنی بعلم چون امریست لذیذ فی نفسه پس مطلوب لذاته خواهد بود و آن را نیز وسیله سعادت
دنیا و آخرت می یابی و ذریعه قرب بخدای عز و جل زیرا که توسل نمیتوان بان یافت مگر بعلم که عظیم ترین اشیا است از روی
رتبه در حق آدمی سعادت ابدی و قرب الهی است و افضل چیزها چیزیست که وسیله حصول آن شود و نمیتوان رسیدن
بان مگر بعلم و عمل و نمیتوان رسید مگر بعلم پس ثابت شد که علم اصل جمیع سعادات و افضل همه اشیاست چون

چرا چیزی که وسیله حصول آن خوشنودی [illegible] نتوان رسید بآن و کم علم و اعمال نمیتوان رسید مگر بعلم پس شرافتش ثابت شد

که علم اصل سعادات و افضل همه عبادات است و چون افضل نباشد و حال آنکه فضیلت هر چیزی بشرف ثمره اوست

و دانستی که ثمره علم در آخرت قرب پروردگار عالمیان و ملحق شدن بزمره فرشتگان و نزدیکی بگروه برگزیدگان است

و در دنیا حصول عزت و وقار و فرمان روائی بر پادشاهان و محترم بودن در نزد مردمان حتی آنکه جاهلان و اتراک

و اجلاف و ابسطایع خود مضطر به توقیر و احترام مشایخ [illegible] و اختصاص یافتن علمی که ایشان را حاصل شده

از تجربه امور بلکه بهائم بالطبع توقیر آدمی مینمایند از آنکه در آدمی کمالی زیاده از درجه حیوانی ادراک میکنند و آنچه گفته شد

در بیان مطلق فضیلت علم است چون علما از راه اختلاف مراتب علم مختلف میباشند در فضیلت نیز متفاوت

خواهند بود تا آنکه منتهی شود بمعرفت خدای عز و جل از راه یقین و این معرفت اصل هر معرفت است که سایر معرفتها

بآن باز میگردد و روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر بدانند مردمان آنچه در فضیلت شناختن الهی است

هرگز بر نعمت نظر نخواهند کرد آنچه بهره مند شده اند بآن دشمنان خدای عز و جل از بهجت حیوة دنیا و نعمتهای آن

و خواهد بود دنیای دشمنان در نظر ایشان حقیرتر از خاکی که پا مال میکنند و از معرفت حق تعالی متنعم و متلذذ

خواهند شد مانند لذت کسی که همیشه در بساتین بهشت با اولیاء الله بسر برد بدرستی که معرفت حق تعالی انیس

است در وحشت و صاحب است در هر تنهائی و نوریست در هر تاریکی و قوتی است در هر ناتوانی و شفائی است از هر بیماری پس

فرمود که بودند پیش از شما جماعتی که دشمنان حق ایشان را بانواع عذابها از کشتن و سوزانیدن و قطع نمودن از

[illegible] مغلوب نمیشدند و کار بر ایشان در روی زمین با وسعتش تنگ شده بود و مع ذلک از جاده دین

مبین و طریق یقین و معرفت [illegible] منحرف نمیشدند و هیچ آزار [illegible] نمیرسیدند [illegible]

و از آنچه بود که کینه از اینها با ایشان رسید بلکه از آن راه بود که این قوم ایمان بخدای عز و جل آورده بودند پس

آنحضرت فرمود که سوال کنید از خدا مرتبه های عالی ایشان را و صبر کنید بر سختیهای زمانه تا دریابید آنچه ایشان

۲

بسعی دریافته بودند

بدانکه علم بر دو قسم است علم دنیا و علم آخرت علم دنیا آنست که تعلق بمصلحتهای دنیوی

داشته باشد مانند علم طب و علم حساب و بعضی از این علم محمود است و بعضی مذموم و علم آخرت بر دو قسم است اول

علمی که مقصود لذاته باشد دوم علمی که مقصود بآن عمل باشد [illegible] رسیدن بعلم مقصود لذاته است که علم

آخرت بآن [illegible] است و اکثر این [illegible] تعلیم دنیا خواهد شد و اقسام [illegible] از این علم عبادت

از [illegible] مسائل [illegible] پاکیزه ساختن نفس از صفات ذمیمه و بعد از آن [illegible]

امور [illegible] و تحقیق آن [illegible]

[illegible] و معرفت حقیقی [illegible]

حق و حکمت [illegible] دنیا و آخرت و کیفیت [illegible] آخرت [illegible]

و معنی وحی و الهام و معنی ملائکه و شیاطین و کیفیت [illegible] انسان [illegible] فرشته [illegible]

و کیفیت آمدن وحی بر ایشان و سخن گفتن فرشته با امام و معرفت [illegible] دنیا و معنی قلب و کیفیت [illegible]

جنود ملائکه با شیاطین [illegible] و فرق میان خواطر ملکی با خواطر شیاطین و معرفت آخرت و بهشت و دوزخ و عذاب قبر

و صراط و میزان و شفاعت و حساب و معنی لقاء خدا و معنی نظر بخدا کردن و نزدیکی بدرگاه حق تعالی و در جوار او بودن و معنی حصول

سعادت بر رفعت ملا اعلی و مقاربت ملائکه و انبیاء و معنی تفاوت درجات بهشتیان تا آنکه بعضی بعضی را در رفعت و ضیا

مانند ستاره درخشان در میان سما خواهند یافت حاصل مرتبه از برای صاحب این علم غیر از این که گفتیم از انواع

معرفتها و همه کس در تصدیق اصل آنچه ذکر کردیم موافقند اما در فهم معانی اینها مختلف [illegible]

نمونها [illegible] میگویند که آنچه خدا از برای بندگان صالح از ثواب آماده نموده است هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده

و هیچ خاطر خطور ننموده و از بهشت بغیر از نام ایشان چیزی دیگر ادراک نمیتوانند کرد [illegible]

[illegible] و بعضی موافق حقیقت که از ظاهر الفاظ مفهوم میشود و همچنین [illegible] اعتقاد [illegible]

خدای عز و جل اعتراف بعجز از معرفت کرده بدعواهای عظیمه در معرفت الله مینمایند و سخنان بلند میگویند و طرفه
میگویند نهایت معرفت آنست که عوام الناس اعتقاد دارند از اینکه علم عالم و قادر و سمیع و بصیر و متکلم و مرید است
و مراد از علم مقصود لذاته است که بر او خفائی از امور پنهان و آشکار نیست حق سبحانه از اینها جلالی که جهات جلالی کرشمه
چنان و [illegible] معاینه کرده نشکسته نماند و حصول [illegible] جواهر [illegible] چون [illegible] دل
بسیار زنگ گرفته و [illegible] دنیا پلید گشته باید که جلا داده شود از کسافات که حجابات معرفت خدا از صفات
و افعال [illegible] صفات [illegible] پاکیزه که آن حاصل میشود بباز داشتن نفس از خواهشهای و پیروی
والله مهدی در همه کردارها و بعد از آنکه آینه دل صاف میشود متوجه جانب حق میشود حقیقت حق در آن بجهان
جلوه میناید و از آنکه [illegible] گفتیم نیست مگر تحصیل علم و هدایت و ترس خدا و پرهیزکاری و نهایت شوق و ذکر و از این
نیست این علم که در کتابها نوشته میشود بعینه که از آن علم بهره مند شده بیان نمیکنند از اکثر ازبرای
کسانیکه اهل آن باشند و نمیدهند بسبیل آوری و طریق پنهانی و این است آن علم پنهانی که در حدیث نبوی صلی الله علیه
و آله بیان شده است که فرمودند بدرستیکه بعضی از علمها پنهانی است نمیدانند از اکثر خداشناسان پس [illegible]
اظهار کنند این علم [illegible] نمیکنند مگر جماعتی که [illegible] مگر عقوبت [illegible] نکنند مگر جماعتی که
ایمان بخدای عز و جل دارند پس حقیر مشمرید دانشمندیرا که حق تعالی علم بوی عطا فرموده زیرا که خدا او را حقیر نشمرده که این
کرده علم را باو ارزانی ساخته و از حضرت امیر المؤمنین مرویست که [illegible] مردم بسوی خدای عز و جل بنده ایست که حق
تعالی او را اعانت کرده و بر نفس او غالب و مسلط شده جامه غم و اندوه ملاحق [illegible] ولباس ترس خدا از در
کرده و چراغ هدایت در درونش افروخته شده باشد و آنکه لباس خواهشهای دنیوی را از خود افکنده و اندوه
خود را غم خالی ساخته بغیر از غم خداوند باشد و در ساخته و از صفت نادانی و همراهی هوا پرستان بیرون آمده و در
هدایت بروی خود گشوده و در بار هلاکت بر خود بسته راه حق [illegible] دیده و بهمه و مواضع [illegible] خدا [illegible] ساخته و حملهای

علما [illegible] ان را محکم و بهترین دست آویز و محکمترین رشته متمسک شده و یقین او در روشنی مثل شعاع آفتاب گردیده
و نیز آنحضرت در حدیث دیگر در وصف این بنده فرمودند که دل خود را از نا ساخته و نفس خود را [illegible] نا انجه
در آنحضرت نظرش بجه حقیر شده و دشوار بر او آسان گشته و ظاهر شده از برای او چراغ پر نور که بان راه حق را دیده
و بهمه و از جمیع دربهای [illegible] سلامت و منزل اقامت رسیده و دانا آرامیده که بدن در آرامگاه امن در جهت ثابت
قدم شده و آنچه گفتیم بسبب آنست که فیض دل خود را کار فرموده و حق تعالی را خوشنود ساخته و در خبر دیگر فرموده اند که و آنگاه
شده ام بر علم پنهانی که اگر اظهار کنم آن را مضطرب خواهید شد مانند اضطراب رشته های دلو در چاههای دور و دراز
فرموده اند که فرا گرفته ام از رسول خدا هزار در از علم که از هر دری هزار در دیگر بر من گشوده شد و کمیل ابن زیاد
سوال کرد از آنحضرت از حقیقت فرمودند ترا چه کار است با حقیقت کمیل گفت آیا من صاحب سر تو نیستم فرمودند
فرمودند بلی و لکن میباشد بر تو قطره چند از آبهای علم و معرفت که از سینه مبارک من میتراود پس جواب داده اند
از آنچه سوال نموده بود و در روایت دیگر مذکور است که آنحضرت دست او را گرفته و بصحرای برده آهی
کشیده و گفت این دلها ظرفها چند اند و بهترین دلها آنست که ضبط اسرار بیشتر نماید پس حفظ کن آنچه میگویم
بدرستیکه مردمان بر سه قسم میباشند اول عالم ربانی که علم را از خدای عز و جل یاد گرفته و باطاعت او [illegible] گرفته با
دوم متعلمی که بر راه نجات واقع است و علم میورزد سیم آنها که علم آموخته و سیم فرومایگی چند اند در غایت رذالت
و حماقت و پیروی میکنند کسیرا که ایشان را بسوی خود بخوانند و هر سخن باطلی که با ایشان رسید از حقارت که دارند
میکنند و از نور علم چراغی نیفروخته و تکیه بر اصل محکمی نموده اند پس آنحضرت سخن دراز کشیده و آه دردناک
از سینه بر آورده اند و اشاره بسینه مبارک نموده فرمودند اینجا علم بسیار است کاش کسی را میافتم که از
این علم را تحمل تواند نمود پس فرمودند کسیرا نمی یابم که بر آن امین باشد و آنچه آن است بدنیا بکار برد
و نعمتهای الهی علیه بنده گان خدا سرمایه و حجتهای خدای را وسیله تسلط باولیاء الله میسازد و دشمنی بکند

دیگر آنکه یابم که مجملی از حق بشنود از زبان بهره‌ور است ولیکن بینائی در امور دینی که موجب اشتباه حق است ندارد و در اولین شبهه
که در خاطرش خطور کند شک در دلش پیدا می‌شود پس فرمودند که نه این شخص لایق تحمل علم است و نه آن شخص باز فرمودند که دیگر یا
می‌یابم که حریص است بلذت شهوی و فرمان بردار شهوت است یا حریص است بجمع اموال و ذخیره کردن آن و این هر دو
نیز از پاسداران دین نیستند و بسیار شباهت دارند با بهائم چهارپایان چرنده و هم چنین نایاب می‌شود علم بسبب
نایابی حاملان او پس رو بجانب حق آورده فرمودند خداوندا حال چنان است که گفتم ولیکن زمین هرگز خالی
نمی‌باشد از حجت خدا و آیات و حجتی که بر پای باشد یا ظاهر و مشهور یا خایف و پنهان تا آنکه حجت‌های خدا و آیات
و انوار او باطل نگردد پس فرمودند که این گروه کسی چه قدر توانند بود و در کجا یافت می‌شوند بخدا قسم که این طایفه
بحسب عدد کم و قدر و بقدر در نزد خدا عظیم می‌باشند و خدای عزوجل بایشان حجتهای خود را و دین حق را حفظ
میکند تا آنکه هرگاه اجل این طایفه برسد آنچه از آیات الهی که در نزد ایشان است بگروهی سپارند که مانند خود باشند و تخم آن
علم را در دل ایشان بکارند پس در وصف این قوم فرمودند که ایشان جماعه‌اند که علم ایشان هجوم آورده بر روشنی
حقیقت و بصیرت و نسیم یقین بمشام جان ایشان رسیده و آسان شمرده‌اند آنچه را متنعمان بر خود دشوار کرده‌اند
و انس گرفته‌اند با آنچه نادانان از آن وحشت دارند و صحبت داشته‌اند اهل دنیا را ببدنهائی که روح آن بدنها معلق در
محلهای بلند پرواز میکند پس فرمودند که ایشانند که جانشینان خدا در روی زمین و دعوت کنندگان
مردمانند بدین مبین و باز آنحضرت آه آه از روی اشتیاق بدیدن ایشان کشیدند و از حضرت امام زین العابدین
روایت کرده که اگر میدانست ابوذر آنچه را در دل سلمان است از علم هر آینه سلمان را میکشت و حال آنکه پیغمبر صلی الله
علیه و آله میان آن هر دو عقد اخوت بسته بود و هرگاه عظیم الشأنی مثل ابوذر تحمل این گونه علوم نتواند نمود پس
چه گمان باید برد بمردمان دیگر و ایضا فرمودند که علم علمای حقیقت بسیار دشوار است و فهم آن نیز بسیار دشوار است و تحمل آن
نمی‌تواند کرد آن علم را مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمنی که خدا دل او را برای ایمان امتحان نموده و سعت عطا نموده باشد

پس آنحضرت

پس آنحضرت فرمودند که سبب بودن سلمان از جمله علما آنست که مرویست از اهل بیت طاهرین که ویرا در سلک
علما شمرده‌اند و مراد آنحضرت از اهل بیت خانواده علم و عرفان است نه خاندان زنان و فرزندان و چنانچه مضمون
حدیث شریف که سلمان از ما اهل بیت است و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز روایت شده و در حدیث نبوی مرویست از اهل بیت
که اگر بداند ابوذر آنچه در باطن سلمان است از معرفت هر آینه او را کافر خواهد شمرد یا خواهد کشت و شعری چند بحضرت سجاد
بحضرت سجاد منسوب شده ملخص معنی آن ابیات آنست که گوهرهای نفیس از علم خود را پنهان می‌سازم تا آنکه
جاهلان دانای آنها را ندانند و نبینند و در فتنه نیفتند و پیش از من حضرت امیرالمومنین وصیت بامام حسن و امام حسین
مینمودند که این نوع علوم را پنهان باید داشت باز فرمودند که چه بسیار جوهر علمی است که اگر اظهار کنم از مردمان خواهند
گفت مرا که تو بت پرستی و ریختن خون مرا حلال میدانند مسلمانان و قبیح‌ترین کارها را خوب میدانند و از حضرت امام
محمد باقر روایت است که همه مردم بهائمند مگر کمی از مومنان و مصداق این روایت است آنچه در قرآن مجید است
اَمْ تَحْسَبُ اَنَّ اَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ اَوْ يَعْقِلُونَ اِنَّهُمْ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبِيلًا
یعنی آیا گمان میکنی تو ای محمد که بسیاری از مردمان گوش شنوا یا عقل کاملی دارند بلکه نیستند بسیاری از ایشان
مگر مانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند و از حضرت امام جعفر صادق مرویست که امر ما اهل بیت سری است پنهان
در ستر و در زیر پرده است پنهانی که خدا گرفته و هر که این پرده را بر درد و در نزد نا اهل این سر را فاش کند حق تعالی او را
خوار سازد و نیز فرمودند که امر ما سری است پنهان در سر و سری است بسیار پنهان و سری است که بیان آن نمیکند مگر سر
و سری است بالای سر و سری است پوشیده بپرده سر و باز فرمودند که امر ما حق است و حق حق است و ظاهر است و باطن
باطن است و سری است بسیار سر و سری است پوشیده بسر و تعبیر این الفاظ کنایه است از نهایت پنهانی علم مذکور
و نیز اشاره بوجوب پنهان داشتن علم مذکور فرمودند که تقیه دین من و دین پدران بزرگوار من است و هر که تقیه ندارد دین
ندارد و نیز آنحضرت فرمودند که شرح کنید از برای مردمان بخبری که نمی‌دانند و واگذارید آنچه را انکار کنند

و بکنه آن رسیدن و کار بستن بر خود دشوار میکنند به درستیکه امر دشوار است و فهم آن نیز دشوار است تا آنکه حدیث که

حضرت امام زین العابدین ع گذشت والا علمی که مقصود از آن عمل است عبارت از علم ... علم

مقصود لذاته دو قسم است یکی علم اخلاق و دیگری علم شرایع و احکام و علم اخلاق عبارت است از علم باحوال

قلب از خصلتهای پسندیده و ناپسندیده آن اما خصلتهای پسندیده مثل صبر و شکر و ترس خدا و امید

بآن و تسلیم و رضا و زهد و تقوی و قناعت و سخاوت و عفو و احسان و حسن ظن بمردمان و حسن معاشرت

با ایشان و ادای امانت و صدق و اخلاص و دانستن قدر نعمتهای حق تعالی بر بندگان در همه حالات و بدانکه معرفت

بحقیقت احوالات مذکوره و حد آنها و اسبابی که بآنها کسب احوالات بشود و ثمرات آن و علاماتی که دلالت

بآنها کند و علاج تقویت آنچه از این خصال ضعیف باشد بکار داخل علم آخرت است اما خصلتهای ناپسندیده

قلب مانند ترس و پریشانی و ناراضی بودن بتقدیرات الهی و بدخواه مسلمانان بودن و کینه و حسد و اظهار خلاف آنچه در دل

باشد و طلب علو بر مردمان و محبت مدح و جاهای ناشایسته و محبت بطول عمر از برای تمتع از دنیا بردن و بکروه

و غضب از حق ... داشتن و دشمنی نمودن بظاهر و باطن و طمع و بخل و رغبت در دنیا و خود را از همه بلندتر و بهتر

دیگران شمردن و زیاد از نشاط و سرکش شدن بوفور نعمتها و تعظیم اغنیا از برای مال و خواری فقرا و فخر کردن

و بکفو نابیدن و بچیزهای نفیس و رغبت و مباهات کردن و دشنام ورزیدن در کارهای بی فایده و خوش

بر بسیار گفتن و لاف زدن و مداهنه در امر و نهی و از کردهای خود خوشنود بودن و از عیبهای خود باز ماندن و عیب

دیگران ... و غم از دل بدر کردن و ترس خدا نداشتن و باندک خواری که بنفس رسد بسیار انتقام کشیدن

و مردمان را بظاهر دوست گرفتن و عداوت در باطن داشتن و از مکر خدا و آنچه عطا نموده ایمن بودن

و تکیه بر طاعت ... و مکر و خیانت و فریب دادن و طول امل و دل سختی ... داشتن و بدنیا شغف و بر فوت

آن تاسف خوردن و بمردمان انس گرفتن و از مفارقت ایشان وحشت داشتن و مکر از برای اهانت ...

با آنچه خدای عز و جل تصریح بآن نموده بود در عقاید و احکام تابع محکمات شدند و اقتصار نمودند بر آنچه ظاهر و صریح تنزیل

بآن ناطق بود و پرهیز کردند از آنچه نزدیک بود که بگمراه کردن یا بگمراه شدن منتهی شود و این گروه اصحاب امیر المؤمنین ع

اند که در هر مسئله قایل نشدند مگر بنصی بخصوص آن مسئله و فرمان بردار بودند آنها را که علم را از رسول خدا

در هر خصوص فرا گرفته و اطاعت نمودند آنچه را خدای عز و جل در قرآن مجید امر بآن کرده در آنجا که فرموده فاسئلوا اهل الذکر

ان کنتم لا تعلمون یعنی سؤال کنید از اهل ذکر اگر ندانید و در آنجا که فرموده یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله

و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی ای گروه مؤمنان اطاعت کنید خدا و رسول خدا و آنهایی که بر فرمان

خدا و رسول خدا ... آنچه ... احتیاج ... علمای خاصه ... تصنیف کرده

کتابها در اصول ... شبهه ... در وضع اصول ... شبهه

... بیان آن ... کتب ... شده ... در آن دیده ...

... نموده باشند ... علوم ... قوم ...

... ایشان ... شده ... ایشان ... تقصیر ...

... شدن ... اول ... ایشان ... اصحاب ...

... مذهب حق ... تقیه ...

ایشان ... کیفیت تفقه ... گروه ... هر مسئله رجوع

بامام ... ایشان ... امام ... بصیر ...

در تفقه ... مجتهد و مقلد چون ... ایشان ... نهایت ...

... باشد ... کیفیت تفقه ... آن ...

محکمات قرآن و سنت نبوی ... محکمات اهل بیت ... باشد ... آنچه ...

که خواهد و جهت اعتقاد داشتن با عمل بان نمودن و تقویت به آن سعادت نوابد عقل قویم و فهم مستقیم و تا عمل کنند
امرها با نچه از جانب خداوند عز و جل جاری بر زبان معصوم علیهای پسندیده و قلب منور مغز خلقهای پاکیزه و از خوف
و بان ملهم کرده چه اشرف عقل ساعدی غفر نیست چه اگر عقل بی نور شرع دانسته نمیشد و کجا عقل بی غفلت
و جمله چنانچه شرع عقلیات خارجی و الهیه بی برکت باشد و تقویت دیگر مینمایند تا آنکه هر دو متحد شوند و در حدیث
وارد است که اداء نکنند بنده و بعضی خدا را تا ادراک کند انعام از جانب خدا و جمیع عابدان در فضل عبادت
نمیرسند با نچه عاقلان رسیده اند و سر آن دریافته اند و از آنچه گفتیم گمان نکنی که ایمان خواص مومنان
بجد اداری روز قیامت لذا لا جدلهای متکلمین و دلیلهای مجادلین است هیهات هیهات بلکه خدا را شناخته اند از لا
عقل و شرع با یکدیگر و از آنکه اجتماع نور و ضیا با نور خارجی نشد اجتماع نور چشم با نور آفتاب در دیدن چیزها
و ماننده چنین عقلا که گفتیم در قرآن مجید اشاره شده که فرموده اند یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه
نار نور علی نور یعنی نور عقل است که مویّد بنور شرع باشد و در حدیث وارد شده که علم آن نیست که از راه
کثرت تعلم حاصل شده باشد بلکه علم عبارت از نوریست که حق تعالی میاندازد در دل هر که اراده هدایت او دارد
و هر گاه از لابد بعد از متابعت شرع و عقل حکم مسئله ظاهر شود بحیثیتی که شک و شبهه نماند اخذ بان بخصوص
شکر خدا بجا می آورد و اگر حکم مسئله مشتبه باشد علم آن را حواله بخدا و رسول و ائمه اطهار نموده عمل بخلاف احتیاط
و در چنین صورتی فتوی جزم نمینماید حضرت امام جعفر صادق ع فرموده اند که وبال است بر شما اینکه حکم کنید با آنچه
از آن شنیده باشید و نیز فرموده اند که هر چیزی که از این خانواده بیرون نیامده باشد آن علم باطل است و ایشان
مخزن علم اند و اولو عصمت ملائکه صلوات الله و سلامه علیهم و هر گاه از این شخص بعضی خبر رسیده نمیکند از پیش خود آنچه
استنباط مینمایند قاعده کلیه که از نصوص علیه نه از امام معصوم مسموع باشد مانند قاعده که مجتهدان
و بحث ملاک تا این زمان که باینجا رسیده و نخواهد ماند اما سیده و غیر از این قاعده که بخاطرش با صول فقه

بانولن

نایبه و مثلها بلکه طلب میکنند در هر مسئله که رو دهد با منطوق روایتی اگر بخصوص که جایز باشد اعتماد بر آن کردن یا مفهوم
روایتی که صریح در مقصود نبوده باشد مطلق توان شد و چون توانند شد که متشابه محکم شود و حال آنکه حق تعالی متشابه قرار داده
پس اینها متشابه نمودن با جزم با حد الفاظ آن کردن سزاوار نیست چنانچه جمعی که در دل ایشان از حق تعالی میلی دارند
این کار میکنند و آنچه گفتیم وجهش آنست که حق تعالی امور را بر سه قسم کرده و در حدیث نبوی وارد است که بعضی امور
خدا آن در غایت وضوح است پس باید آن را تابع شد و بعضی از امور در آن در نهایت ظهور است پس باید از آن
اجتناب نمود و بعضی از امور در میان متشابهات است پس باید که حکم آن حواله بخدا و رسول [illegible]
تبارک و تعالی که حق تعالی احکام را بر سه قسم کرده باشد چون احدی آن را نتواند بر دو قسم کرد با آنکه [illegible]
[illegible] بعض امر با حکمتها و مصلحتهای بسیار است که از بیان امتحان اضافه میشود [illegible]
میان اخبار متعارضه که با آنچه در احادیث این باب وارد شده از تفقه [illegible]
و هم چنین عمل کنند جایز است و بعضی میان سبب از خلاف [illegible]
پس بعد از آن اجتهاد و درین دارد اجماع عملی شده بلکه اعتماد نمیکنند مگر بر منطوق روایتی یا مفهوم آن
یا بر آنچه از امام شنیده باشد و اجماع در نزد او عبارت است از اتفاق اصحاب بر عملی [illegible]
از فروعات شمرده اند [illegible]
اجماع در نزد ایشان تابع نص و متفرع بر او خواهد بود [illegible] اجماع [illegible] چنانچه ظاهر است [illegible]
جمعی از علما خلاف در نزاع و بدان اشاره شده در کلام حضرت امام جعفر صادق ع و در جزئی شده [illegible]
میان جمع متعارضه که از همه اخذ کنی [illegible] میان اصحاب مجمع علیه است لا کیفیت تفقه نزد علمای این فرقه
آنست که اخذ میکنند از خواص [illegible]
[illegible]

شمرده‌اند و مردمان حیران و سرگردان نه خود حق را میدانند و نه تمیز خواص از غیر خواص میتوانند نمود لکن طریق احتیاط
از برای عوام در این مقام آنست که رجوع کنند بقول مردم دین داران که عارفند باهل بصیرت تا اخبار ایشان
بشناسانند اگر چنانچه این میسر نشود باید که استفتاح کنند عمل از شخصی که بر ظنش غالب باشد که از علما است
و کسی است که دین خود را بدنیا نمیفروشد پس هرگاه فتوی دهد بحکمی از روی رسیدن که آن در کتاب یا سنت رسول خدا یا حدیث
ائمه سلام الله علیهم یافت میشود باز اگر بگوید پس عمل بکنند بآن و اگر بگوید این حکم بخصوص در اخبار وارد نشده
لا اذا نهاد استنباط شده یا از اجماع فقهاست بدون نقلی که رسیده باشد یا مانند اینها جواب اینها را [illegible]
دیگران بپرسد تا برخورد بعالمی که جواب اینها را از قرآن و حدیث بگوید یا ارشاد نماید باحتیاط یا بتخییر در کاه آنچه
گفتیم عمل بکار آورد و تفقه در آن مسئله نمود خواهد بود و خوب طریق همین [illegible] یقین و دین حق همین است
بر همین است و بس سزاوار است از برای کسیکه اهل بیت عصمت را نسبت [illegible] و بشنود [illegible] اثنا عشری [illegible] گردد
دیگر اعتماد [illegible] نمودن آنچه گفتیم و اگر از این طریق پسندیده باطل شده براهمای مخالفین [illegible] بدون عذری
پس از صدق نسبت [illegible] عصمت و نامیدن بمسلمان [illegible] خواهد بود اگر چه [illegible] مشغول [illegible] باشد
دار آنچه سابقا گفتیم و در وجوب متابعت حدیث اهل بیت عصمت بشرطی که بصحت پیوسته باشد گمان نبری
که علم بصحت جمیع اخبار ائمه اطهار واجبست که در وضوح و ظهور و قوت یا در تواتر مانند علم بوجود ایشان باشد
و اگر چنین علمی حاصل نشود لازم آید قبول خبر واحد که مفید ظن است نه یقین حاشا و کلا چون این باشد حال
آنکه اگر گمان این بری پس یقین بدانکه اینها گواهی یافت نمیشود زیرا که قوت علم تو بامامت ایشان و تواتر آن
مانند قوت علم تو بوجود ایشان و تواتر آن نیست بلکه باید دانست که هیچ یک از ظن و ضعف و قوت مراتب
بسیار دارد و همچنین یقین نیز درجات بیشمار دارد بقدری که نور عقلی و نور شرعی زیاد شود و هر یک تقویت دیگر
نمایند یقین زیاد میشود و باید دانست که در احکام شرعیه ادنی مرتبه یقین کافی است تا آنکه از خبر

مختلف

متعلق باحکام و در قوت کمتر از اخبار رسالت نیست نه از رسالت [illegible] پس هر چند اخبار که
نقل شود بنحوی که اطمینان حاصل شود عمل بآن باید کرد و هر چه اطمینان حاصل نشود باید که بر جای خود
وا گذاشت که در کتاب مذکور است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیده شد از اختلاف حدیث
که روایت میشد از او و غیر او از کسانی که بعضی از ایشان را اعتماد بآن داریم و بعضی هست که اعتماد بآن نداریم آنحضرت
فرمودند که هرگاه حدیثی بشما برسد اگر شاهدی بر صحت آن در کتاب خدا یا قول رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتید
قبول کنید و الا آن حدیث را بکسی که روایت میکند واگذارید و نیز در کتاب مذکور است و از آنحضرت
مرویست که فرمودند که هر چیزی سنجیده میشود بکتاب و سنت و هر حدیثی که موافق کتاب نباشد آن
کذب است و افتراست و در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است در
حدیث طویلی بعد از ذکر آنکه هرگاه دو خبر مختلف بشما برسد عرض کنید هر دو را بر کتاب و سنت
و بعد از ذکر تخییر و تسلیم [illegible] و واگذاشتن علم آن برسول خدا در آخر آن حدیث فرمودند که هر چه را که در
آنچه گفتیم نیابید علم آن حدیث را بما واگذارید که ما بدانستن آن سزاوارتریم و برای خود در چنین حدیثی سخن نگوئید
بلکه در این مقام خود را از سخن گفتن باز دارید و بازایستید و ایستاده گی کنید [illegible] در طلب معرفت آن
و در تفحص [illegible] بیان [illegible] تا آنکه از جانب ما بیان آن بشما برسد و اخبار بسیار در ترغیب عمل کردن باحادیث
ائمه علیهم السلام وارد شده بحدیکه نزدیک بتواتر رسیده و از جمله خبرها خبریست که دلالت میکند بر آنکه [illegible]
اخذ نمودن باخبار ائمه اطهار اگر چه از راه تقیه فرموده باشند و از جمله خبرها خبریست که دلالت میکند بر آنکه جایز
عمل کردن باخبار ایشان اگر چه در واقع از ایشان صادر نشده باشد و آن قول امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند که هر که [illegible] ثواب عملی را پس آن عمل را بکار آورد خود بطلب آن ثواب از برای او عمل کننده ثواب
آن عمل را چه بطریقی نشنیده باشد و رسیده و سبب آنچه گفتیم آنست که این [illegible] در فرمان

بروایت وارد اجتهاد در این زمان غیبت و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده‌اند محافظت کنید بر
کتابهای خود که زود باشد بعد از این باینها محتاج شوید و مراد آنحضرت از کتب بلکه کتابت احادیث
ایشان در آنجا نوشته شده باشد و نیز بمفضل ابن عمر فرموده که بنویس احادیث را و منتشر ساز علم خود در میان برادران
دینی پس هر گاه بمیری کتابهای خود را بمیراث فرزندان بگذار بتحقیق که زمان آشوب بمردمان خواهد آمد که انس
نخواهند گرفت مگر بکتابها و از حضرت صاحب الزمان مرویست که فرموده که هر گاه شما را واقعه روی دهد
رجوع کنید در آن باب براویان حدیث ما زیرا که ایشان حجت‌اند از جانب ما و من حجتم از جانب خدای عز و جل
بر ایشان و بالجمله بتحقیق پیوسته که حضرات ائمه معصومین علیهم السلام اذن و اعلام داده‌اند باخبار و کتب از راه تسلیم
و قبول برادری و برای اجتهاد اذن نداده‌اند بلکه نهی فرموده‌اند پس سزاوار نیست ما که متابعت و اکتفا به
سماع مخالف بدون پیروی دلیل که از ایشان بما رسیده باشد و گوینده حق بر ما خاینه بر ما لازم
است و بس و از جمله فضل خدای تعالی و لطف او بر ما شکر مر خدای را اضعاف آنچه شکر کرده اند از شکر
کنندگان آنست که گردانیده است از برای ما امر بعد از امامی بعد در حالتی که در میان ما ظاهر می شود و بر دشمنان
پنهان است تا آنکه از زمان هجرت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم دویست و شصت سال که گذشت نزدیک
بحجت امام آخرین بعد از آنکه غیبت صغری کرد میان آنحضرت و خواص شیعیان تا نزدیک
بسیصد و سی سال از هجرت اصحاب رضوان الله علیهم بقدر طاقت در مدت غیبت صغری کوتاه علوم دینیه را
خود علم ظاهر خود را باطن از معدن عصمت بقدر قابلیت و مرتبه و منزلت فرا گرفته با الواح از سینه
آزموده و سینه های خود معرفت منور گردیده و حق تعالی ایشان را بدین واسطه مستغنی گردانیده
بود از تقلید کسانیکه تقلید ایشان نمودن جایز نیست و نجات داده بود ایشان را از سرگردانی که جهودان داشتند و بعد از
انقضای مدت مزبور رجوع می نمودند باصولی که ماخوذ بود از ائمه هدی و مشتمل بود بر بسیاری از اموری که

مردمان بدان محتاج باشند نادر بود که مسئله جزئیه روی دهد که در آن مسئله حکم کلی یا جزئی از ائمه معصومین
علیهم السلام یافت نشود اما این توفیق نصیب خاصی بود و دیگران را از این بهره نبوده و روایت است از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده‌اند ای گروه شیعیان ای اهل اسلام باید که دست از رای برداشته لازم ساخته اید بپرهیزید
از صاحبان رای که ایشان دشمنان سنت‌اند که دشمنان را خوانده‌اند فوت شده از ایشان حفظ احادیث نمودن
و دشوار گردید بر ایشان حفظ سنت نبوی کردن پس بندگان خدا را بنده خود ساخته‌اند و مال خدا را مال
خود گردانیده‌اند و مردمان ذلیل و منقاد ایشان شده‌اند چون سگهای درنده اطاعت کرده اند
با حق اهل حق نزاع نموده‌اند و خود را در زمره پیشوایان شمرده‌اند و حال آنکه از نادانان و غلط شده و سوال از ایشان
واقع می شود از چیزی چند که نمیدانستند عار داشتند از آنکه اعتراف بنادانی نمایند پس عدول نموده‌اند
مبین بسبب رایهای باطل که دارند و گمراه شدند و جمعی را نیز گمراه کردند بدانکه اگر مطالب دینیه برای و قیاس می شود
هر آینه در وضوء مسح پا اگر بهتر بود و کشف جانب آن مستحب اولی از پشت پا می بود و از حضرت امام محمد باقر منقول است
که هر که فتوی دهد مردمان را برای خود پس پرستاری نموده باشد حق تعالی را بچیزی که نمیدانند و بتحقیق که مخالفت خدای عز
و جل کرده از آن است که حلال داده حلال و حرام را در چیزی که آنرا نمیدانند و از حضرت امام جعفر صادق روایت است
که شخصی بآنحضرت گفت که وارد می شود بر ما مسئله ای و حکم آنرا در کتاب و سنت نمی یابیم آیا فکر در آن بکنیم و بعد از تحقیق
فهم آیا آن را بدانچه عمل کنیم آنحضرت فرمودند آگاه باش هر که رای کند اگر درست یافته باشد ثواب نخواهد
داشت و اگر دروغ بر خدا بسته خواهد بود و حضرت امیر المؤمنین در مذمت اختلاف فتوی این سخن را فرموده‌اند که
وارد می شود بر یکی از قاضیان قضیه و حکم میکند در آن برای خود و بعد از آن همین قضیه بعینها وارد می شود بر قاضی دیگر
از ایشان و حکم میکند بخلاف آنچه قاضی اول حکم کرده پس جمع می شوند این قاضیان در نزد خلیفه که ایشانرا قاضی کرده
و آن خلیفه رای جمیع قاضیان را اصول می شمرد حال آنکه خدای ایشان یکیست و کتاب و پیغمبر ایشان یکیست آیا

خطا کرده باشد

خدا تعالی ایشان را امر بخلاف نموده و اطاعت خدا کرده اند یا نهی کرده از نا خلاف و نافرمانی نموده اند
بلکه حق تعالی دین با نقص فرستاده و استعانت نموده از ایشان بر تمام دین یا آنکه این گروه شریکان خدا هستند
پس ایشان را رسد که سخنان گویند و بر خدا لازم است که امضا نماید و راضی شود یا آنکه حق تعالی دین تمامی فرستاده
پیغمبر در تبلیغ آن و رسانیدن و ادای آن تقصیر نموده حال آنکه در قرآن مجید میفرماید که کوتاهی نکرده ایم در کتاب کریم
از هیچ چیز و در کتاب بیان هر چیز شده و فرموده اند که بعضی از کتاب تصدیق بعضی میکند و در کتاب خلاف
نیست چنانچه میفرماید که اگر این کتاب از جانب غیر خدا نازل میشد هر آینه در آن اختلاف بسیار
می یافتند پس آنحضرت فرمودند ظاهر قرآن بسیار خوش آینده است و باطن آن بسیار عمیق و عجایب
قرآن تمام نمیشود و غرایب آن بپایان نمیرسد و تاریکیها برطرف نمیشود مگر بنور قرآن و در حدیث
دیگر آنحضرت فرمودند بدانید ای بندگان خدا که مومن حلال میشمرد امسال آنچه پارسال حلال میشمرد و حرام میشمرد
آنچه مردم احداث نموده اند حلال نمیسازد از برای شما چیزی را که خدا حرام کرده بلکه حلال آنست که خدا حلال
کرده است و حرام آنست که خدا حرام کرده است   اما علم کلام بدانکه حاصل دلایل کلامی که بیان
منقول میتوان شد در قرآن و حدیث یافت میشود آنچه از این زیاده میکنند یا جدال و مخاصمه است که در شرع
مذموم است یا کلمات فلسفه آنکه متعلق باقوال متناقضه طوایف رد آن و یا دراز کشیدن کلام است
بذکر سخنان که اکثر آنها باطل و بی فایده و دروغ و نامعقول است که طبعها از قبول آن متنفر و گوشها از شنیدن آن
کاره و متزجر باشد و بسیاری از آنها متعلق بامر دین نه سخنانی است که متعارف بوده باشد در عصر علماء
اولین بلکه بحث از آنها تمامی از جمله بدعتهاست ولکن بالفعل این زمان بجهت حفظ دین از بهای عوام از
خیالات فاسد اهل بدعت از امور ضروریه گردیده و احتیاج بآن از راه بدعتهاست که حادث شده از
قبیل احتیاج مردم در راه حج باجاره نمودن جمعی بجهت محافظت حاجیان از ظلم اعراب و دزدان ایشان که اگر

برهان

برهان ترک عداوت نمایند هر آینه پاسبانان از شرایط راه حج نخواهد بود و هر متکلمی که خود را فارغ سازد از
برای مجادله نمودن و سلوک راه آخرت ننماید و مشغول تغذیه احوال قلب و اصلاح آن نشود از جمله علمای دین نخواهد
بود چرا که متکلم سوای اعتقادی که سایر عوام با او شریکند چیزی دیگر ندارد بغیر اعتقادی از جمله علمهای ظاهر و نباشد
از علمای باطن اند و امتیازی که از عامی دارد از راه صنعت مجادله و حراست خاطرها از بدعتهاست و لیکن معرفت
معرفت خدا و صفات و افعال او جمیع علوم دینی که پیشتر اشاره به آنها شده از علم کلام حاصل نمیشود بلکه نزدیک است
که کلام حجاب و مانع از حصول آن علوم باشد و شکی نیست که رسیدن به آن علوم از راه مجاهده میشود که حق تعالی
از امر مقدمه هدایت کرده است چنانچه میفرماید والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی آنها
که جهاد میکنند در راه ما بنفس و با سایر دشمنان هر آینه بنماییم ایشان را براههای خود حضرت امیر
المومنین سلام الله علیه و آله فرمودند که هر که طلب دین کند از راه جدال البته زندیق میشود و از دین
بیرون میرود و مروی است که مردی بحضرت امام حسین گفت بنشین تا در دین با یکدیگر بحث کنیم
آنحضرت فرمودند که ای مرد من در دین خود نهایت بینایی دارم و هدایت من بر من ظاهر است و اگر تو
نادانی به دین خود داری پس برو طلب کن آنرا پس فرمودند من کجا و جدال کردن کجا و از حضرت
امام محمد باقر روایت است که جدل نمودن باطل میکند دین را و محو مینماید عمل را و باقی میگذارد
در دل برای صاحبش شک و شبهه را و حضرت امام جعفر صادق فرمودند که مخاصمه نمیکنند مگر کسیکه در
دین شک داشته باشد یا کسیکه پرهیزکاری نداشته باشد و حضرت امام موسی کاظم به علی ابن یقطین
فرمودند امر کن مصاحبان خود را که زبانهای را از گفتگو باز دارند و خصومت در دین را واگذارند و سعی نمایند
در عبادت خدا و روایت که شخصی کتابتی بامام رضا علیه السلام نوشت باین مضمون که نهی شده از گفتگو
و بحث کردن در دین و مروی است دوستداران شما از متکلمین از آبا و پدر کرده اند باینکه امام نهی کرده کسی را که

بحث کردن بوده‌اند و خوب گفتن نتوانند الا کسی که خوب سخن تواند گفت نهی نکرده‌اند و آنچه خبرست که تأویل
کرده‌اند یا نه در جواب نوشتند که هر که خوب سخن تواند گفت و هر که نتواند گفت بلکه در وی سخن نکند
که بتحقیق گناه آن بیشتر از نفع است بدانکه سبب دیگر منع نمودن از مجادله و مباحثه آنست که آداب
و شروطی که با نها باید رعایت کرده شود بسیارست و اقل آنکه واجبست اجتناب از لجاج نمودن و بسیار
کم کسیست که آداب و شروطی برعایت رسیده و بدانستن آنچه واجبست اجتناب کردن توفیق یافته باشد و اگر نه جدل
نمودن بطریقه که بهترین طریقه‌هاست در شرع شریف رخصت داده شده از حضرت امام حسن عسکری ع
مرویست که فرمودند که مذکور شد نزد امام جعفر صادق جدال کردن در دین و آنکه رسول خدا
و ائمه هدی نهی از آن کرده‌اند پس حضرت صادق ع فرمودند نهی از آن نشده بلکه نهی شده از جدال
بغیر طریقه که بهترست آیا نشنیده‌اید که حق تعالی فرموده که ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی
احسن یعنی مجادله مکنید با اهل کتاب مگر بطریقه که بهترست و نیز فرموده که ادع الی سبیل
ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن یعنی بخوان ای محمد مردمان را براه
خدا بسخنان حکمت آمیز و موعظه نیکو و جدال کن با ایشان بطریقه که بهترست پس فرمود حق
تعالی عالمان دین را بجدال بطریقه نیکو و جدال بغیر طریقه حرام است و حق تعالی بر شیعیان
حرام کرده و چون خدا تعالی مطلق جدال را حرام کرده باشد و حال آنکه در قرآن میفرماید وقالوا
لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری یعنی گفتند جماعت یهود که داخل بهشت نمیشود
هیچ کس مگر طایفه یهود و نصاری پس حق تعالی فرمود تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین یعنی
اینها آرزوهاییست که مینمایند بگو ای محمد ص که بیارید حجت بر آنچه میگوئید اگر راست گوئید پس حق تعالی
آوردن حجت را نشان صدق اینها کرده و دلیل یا حجت و برهان آورده میشود مگر در جدال بطریقه بهتر پس حق

از آنحضرت که جدال بطریقه بهتر کدام است و بغیر طریقه بهتر کدام است فرمودند که جدال بغیر طریقه بهتر آنست که مجادله کنی
با کسی که بر باطل باشد پس آنکس دلیل و حجتی بر تو باطل را آورد و آن باطل را که خدا تعالی نصب کرده باشد نکنی
بلکه منکر میشوی حقی را که آن مبطل میخواهد اعانت باطل خود بگوید و تو منکر میشوی حقی را که آن مرد
میخواهد اعانت بآن حق بر باطل خود بگوید و تو منکر میشوی از ترس آنکه مبادا آنکس بر تو حجتی ثابت شود و از آن بیرون
از آن ممکن نباشد پس حرام است بر شیعیان ما این نوع مجادله که فتنه شوند برادران دینی که ضعیفند از اینگونه مجادله
و فتنه شوند چنانچه که بر باطلند آیا فتنه جویی که بر باطلند آنست که هر گاه شخصی از شما مجادله نمود
و عاجز شد بجهت عجز آنکس بحجت در میان برادران بر حق و باطل فتنه را داد آنها که ضعیفند بمجادله است
که هر گاه شخصی ببیند که بر حق است مغلوب کسی که بر باطل است فتنه بسیار غمگین میشوند و اما جدال بطریقه بهتر آنست
که خدا عزوجل امر کرده بان پیغمبر خود را که جدال کند با کسی که منکر شده بر انگیختن مشرکان بعد از مرگ
و زنده ساختن حق تعالی ایشان را چنانچه در قرآن حکایت قول کافران فرموده وضرب لنا مثلا
ونسی خلقه قال من یحیی العظام وهی رمیم یعنی مرده کافر از برای ما مثلی زده و آفریدن ما او را از اول فراموش
کرده و گفته است کیست که قادر باشد بر زنده کردن استخوانها در حالتی که کهنه شده و ریزه ریزه باشند پس حق تعالی
برد آن کافر فرموده قل یحییها الذی انشأها اول مرة وهو بکل شیء علیم
الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا مراد حق تعالی آنست که مجادله
کند حضرت پیغمبر ص با کسی که ... پس فرموده بگو ای محمد ص زنده میکند این استخوانها را کسیکه
اول مرتبه اینها را آفریده آیا کسی که آفریده باشد چیزی را که نبوده عاجز خواهد بود از اعاده کردن
بعد از آنکه کهنه شده باشند بلکه ... آسانتر خواهد بود از اعاده آن
که بهم بند پس فرموده که زنده خواهد کرد استخوانها را کسیکه ... برای شما از درخت

سبز بیرون می‌آورد آتش را که از آن آتش چیزها را می‌افروزید و مراد آنست که هرگاه خدای تعالی آتش گرم
پنهان را از درخت سبز بیرون آورد پس شما شناسید که بر اعاده چیزی که کهنه شده باشد
قادرتر خواهد بود که شئ صغیر حقیر را بیافریند قادرست بافریدن و دادن بسیار آفریننده
بسیار داناست مقصود آنست که هرگاه آفریدن آسمانها و زمین و عظیم‌تر از آنست که شما را آفریدن
آنها قدرت داشته باشد قادرتر باشد از اعاده نمودن چیزی که کهنه شده باشد پس چون تجویز میکنید
از حق تعالی آفریدن آنچه را نزد شما عجیب‌تر و دشوارترست و تجویز نمیکنید از خدا چیزی را که نزد شما
آسان‌ترست نباید پس حضرت صادق فرمودند اینست جدال بطریقه بهتر از برای آنکه عذر
کفار را این جدال کوتاه و شبهه ایشان زایل شد و اما جدال بغیر طریقه بهتر آنست که منکر شوی حقی را
که قادر نباشی که جدا سازی حق را از باطل با انکار حق و این البته حرامست زیرا که تو در این هنگام
منع امری باطل ورزیده و آن حق را منکر شده و تو حقی دیگر را منکر شده بدانکه علامات
وصفات علم نافع و آداب بسیار دارد و از حضرت امام جعفر صادق در آیه که در کلام مجید نازل
شده انما یخشی الله من عباده العلماء مرویست که مراد از علماء کسیست که فعل او مصدق قول او باشد
و هر که فعل او مصدق قول او نباشد عالم نیست و نیز از آنحضرت مرویست که طلب کنید علم را و زینت دهید خود را بحلم
بهم رسانید و خود را آراسته کنید بحلم و سنجیدگی و افتاده‌گی کنید از برای کسی که علم را تعلیم او میکنید و افتاده‌گی
کنید از برای کسی که علم را از او فرا گیرید و از قبیل علمای جبار و سرکش مباشید و این خصلت باطل بیرون میبرد از دست
شما طریقه حقی را که دارید و از حضرت امام رضا مرویست که از علامات دانشمندی علم است و سکوت
و از حضرت صادق منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمودند که دانشمند حقیقی آن
کسی است که مردم را از رحمت خدا مأیوس نگرداند و ایشان را از عذاب خدا رخصت ندهد

ایشان را

ایشان از او چیزی که نافرمانی خدا در آن باشد و ترک قرآن نکنند تا آنکه میل و رغبت بغیر قرآن داشته باشند که خیری نیست در علمی که
تأمل در آن نباشد و از آن چیزی فهمیده نشود و آگاه باشید که خیری در قرآن خواندن که تدبر و فهمیدن آن نشود آگاه باشید
که خیری نیست در عبادتی که در آن تفکر نباشد آگاه باشید که خیری نیست در علمایی که در آن پرهیزکاری نباشد و مراد آنحضرت از
دانشمند حقیقی کسیست که عالم باشد بر لطف حق تعالی از نوید بر ثواب طاعات و تهدید بر عقاب گناهان و عارف باشد
بجلال از امر او و نهی او چون بسیاری از کسان که مردمان ایشان را دانشمند میشمرند موصوف باشند بعلاماتی
که آنحضرت فرموده‌اند که گناه است بر دانشمندان بدکردار و پیشوایان بداعتقاد بعد علامت یک مذهب باطلی را اختیار
باطله و در اصول و فروع باطل ساخته‌اند علامت اول پس دلالت بر معتزله که قائلند که بر خدا
واجبست دوام خلود بهر تهدیدی بر گناهان نموده‌اند و گفته‌اند که هر کس گناه کبیره کند بر خدا واجبست
که او را همیشه در جهنم بسوزاند و دلالت بر خوارج که در تکلیف شرعی کار بر مردم تنگ نموده‌اند و علامت
دوم دلالت بر مرجئه و هر که در حکم ایشانست از کسانیکه فریفته شده‌اند بشفاعت و حق اعتقاد و
کرده که بسبب شفاعت هر گناهکاری را خواهند کرد و مدار در نجات بر اعتقاد صحیح و توسل علامت سیم دلالت
بر جماعت حنابله بلکه گروه شرارت که با ایشانند شبیه بسیاری از متصوفه و علامت چهارم دلالت
بر جمعی که طریقه حکما را برخود بسته‌اند و از حکمت بی‌اعتبار شده و از قرآن اعراض کرده‌اند و اراده کسب دانش و معرفت
از کتب بیهوده حکما نموده‌اند و دلالت بر جماعت حنفی مذهب که عمل بقیاس کرده‌اند و ترک نموده‌اند قرآن و حدیث
مقصود آنحضرت در حدیث سابق از علمی که در دانستن آن چیزی دانسته نشود علم ظنی است و تقلیدی است و تفکر و حفظ کردن آنها
در دانستن آن زیرا که انما العلم ... و از حضرت امام محمد باقر مسئله پرسیدند آنحضرت جوابی گفتند بعد از آن شخص
سایل گفت که دانشمندان ما ... چنین جواب نگفته‌اند پس آنحضرت جوابی گفتند بعد از آن شخص سایل گفت
فرمودند ... آیا هرگز دانشمندی دیده‌ای بدرستیکه دانشمند حقیقی کسی است که از دنیا بیزار و بآخرت راغب

باشد و جنگ بسنت پیغمبر زده باشد و از حضرت امام جعفر صادق مرویست که طالبان علم سه صنفند و ایشان را بصفات بشناس
و از صفات ایشان تو بدان صنفی طلب میکنند علم را از برای تحصیل شبهه و جدال و مراء کردن و صنف دیگر طلب علم میکنند
از برای بازی کردن و فریب مردم دادن و صنف طلب علم بجهت دانش و شعور میکنند اما اولین آزار رسان
بمردم است [illegible] میاندازند [illegible] گفتگو [illegible] ذکر علم و صفت حلم مینمایند و افتادگی [illegible]
ظاهر میسازند [illegible] خدا [illegible] حضرت [illegible] صاحب اینحالت را [illegible]
خدای تعالی او را از آن [illegible] میکند و [illegible] تقویت [illegible]
[illegible]
میکنند [illegible] طعام [illegible]
اینحالت را [illegible] حق تعالی [illegible] علما [illegible]
خاطر [illegible] میکند [illegible]
[illegible]
میخوانند [illegible]
و خشیت [illegible] حق تعالی [illegible]
و عطا کند [illegible]
محرومست [illegible] علم [illegible]
الکست [illegible] علم [illegible]
برحوم [illegible] دعوت [illegible] طاعت خدا تعالی
کم [illegible] جهنم [illegible]

علم و متابعت هوا و هوس و آرزوهای دراز و دور شو چون متابعت هوا باز میدارد از قبول حق و آرزوی دراز موجب
از خاطر آخرت را و نیز از آنحضرت روایتست که دو گرسنه اند که هرگز سیر نمیشوند یکی طالب دنیا و یکی طالب علم پس هر که
اکتفا کند از دنیا بآنچه خدای تعالی از برای او حلال کرده سالم میماند و هر که غیر از حلال اخذ نماید هلاک میشود مگر آنکه توبه
و بازگشت نماید یا از [illegible] بیرون آید و هر که فرا گیرد علم را از اهلش و عمل کند بان رستگار میشود و هر که
اراده کند بعلم دنیا را همین دنیا نصیب او خواهد بود و از آخرت بهره نخواهد داشت و از حضرت امام زین العابدین
منقولست که [illegible] این سخن نوشته شده که طلب مکنید چیزی را که نمیدانید و حال آنکه بآنچه دانسته اید عمل نکرده باشید
[illegible] که هر علمی که زیاد میشود [illegible] صاحبش [illegible] حق تعالی [illegible] مرویست که هر که
طلب کند علم را بجهت آنکه [illegible]
پس [illegible] جای او در میان جهنم [illegible] و از حضرت امام
جعفر صادق روایتست که علم پیوسته است [illegible] عمل میکند [illegible]
[illegible] که هر گاه عالم را دوست دارد
[illegible]
میداند [illegible] اراده تحصیل علم نماید [illegible] پاکیزه [illegible]
[illegible] علم عبادت دل است و نماز [illegible] باطن است بخدای تعالی و
نمازی که وظیفه اعضای ظاهر است صحیح [illegible] پاکیزگی [illegible] اعضا از نجاستهای صوری و معنوی [illegible]
صحیح [illegible] عبادت باطن و عمارت دل بعلم [illegible] پاکیزه ساختن از خلقهای خبیثه و صفتهای [illegible]
حضرت پیغمبر صلی الله فرموده که بنای دین بر پاکیزگیست و آنچه فرموده [illegible] پاکیزگی باطن و ظاهر [illegible]
و خدای عز و جل فرموده انما المشرکون نجس یعنی جز این نیست که مشرکان نجس اند و در این کلام [illegible]

پاکیزه گی دل پلید منحرف نیست در ظاهر که بجهت آنکه آن پیش شود بلکه شرک که اعظم نجاسات است چنانچه جامه پاک بدون شستن میسر نیست همچنین دل ملوث از
نجاسات حقیقت شرک و آلودگی باطن باعتقادات ناشایسته و نجاست عبارت است از آن چیزی که ارباب اجتناب
کنند و دوری از صفتهای ذمیمه باطن مهم تر است از آنکه بملاحظه نظر بآن حال نه بر منع نظر بعاقبت هلاک کننده اند
و از این جهت حضرت پیغمبر فرمودند که فرشتگان داخل نمی‌شوند در خانه که در آن سگ باشد و شکی نیست که دل خانه روح است
که فرشتگان در آن نزول میکنند و از فیض ایشان بدل فرود می‌آید و چون آنها ایشانند و صفتهای ناپسندیده بدی
مانند غضب و شهوت و کینه و حسد و تکبر و عجب سگانند چند عوعو کنند و منع کنند فرشتگان در آن نزول کنند
و حال آنکه پر باشد از سگان نباید شد و حق تعالی از علم انوار اندازد و دل بنده بمجرد توسط فرشتگان پس هر گاه پاکیزه دل
خاص شد نور علم در آن جلوه میکند   بتو ولایت از ... علم آنست که دل ... و تعلیم و کون از ... خود
بدون طمع چیزی نباشد بر متعلم و غیر حلال نباشد و اکتفا کند در اخذ علم بقدر فهم او و هر کس که علم
داند باو عطا کند و هر کس قابل نباشد از او باز دارد چنانچه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که حضرت عیسی
بنی‌اسرائیل را گفت در میان بنی‌اسرائیل ... موعظه کنان و فرمودند ای بنی‌اسرائیل حکمت ...
از دریغ ندارید حکمت را از کسی که اهل آن باشد که جاهل خواهید بود و با ... حکمت را از کسی که اهل آن
نداشته باشند که ستم بایشان کرده خواهید بود ... متعلم است ... اند ... حضرت
امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند از حق خدا بر بندگان فرمودند که بگویند آنچه میدانند و در آنچه نمیدانند
توقف کنند و در جای آن نادان باشند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمودند بدرستیکه حق تعالی
تخصیص داده است بندگان خود را بدو آیه از قرآن یکی آنکه نادانسته باشند سخن نگویند دوم آنکه
انکار هر چیز ننمایند و رد نکنند تا آنچه ندانند چنانچه فرموده الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب
ان لا یقولوا علی الله الا الحق یعنی آیا عهد و پیمان گرفته نشده از ایشان در تورات

که بسبب آنکه ندانند که آیا آنچه را خدا فرموده است یا نه و آیه‌ای است که فرموده بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم
تأویله یعنی بلکه تکذیب کرده‌اند جماعت مشرکان چیزی را که علم ایشان بآن احاطه نکرده و هنوز بحقیقت آن
مطلع نشده‌اند و از آنحضرت نیز مرویست که پرهیز کنید از دو خصلت که هلاک گشته‌اند بسبب آن هر که هلاک شده‌اند از آن دو خصلت
پرهیز کنید از آنکه فتوی دهید برای مردم برأی خود یا اعتقاد کنید در دین بچیزی که ندانید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر که فتوی
دهد مردم را بدون علم و بدون هدایتی از خدا لعنت میکنند او را فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب و بدو میرسد گناه
هر کسی که بفتوای او عمل کند و کلیه و در او حضرت از علم ... مستفاد میشود که ... از آثار الآثر و العلامات
چنانچه از بعضی احادیث صلوات الله و سلامه علیهم ... مذکور است که از اهل بیت نبوت شنیده
شد با شیعیان ما چنانچه از این گروه شیعیان ما ... و ملائکه رحمت ... تعلیم ... میکنند
عالی در بهشت و ملائکه عذاب ... در جهنم و حضرت صادق علیه السلام فرمودند
هرگاه یکی از شما شیعیان ما سوال کرده شود از چیزی که نداند باید که بگوید نمیدانم و نگوید که خدا بهتر میداند پس باید که آن
شخص میداند که آیا خدا بهتر میداند بخلاف آنکه بگوید نمیدانم که در این سخن علم نبوده   سزاوار آنست که از برای کسیکه عبارت
کند از برای حق تعالی آنست که تحصیل کند از علم کیفیت آن عبادت ... از ... علم و ... علم که آن عبادت
از خاطر پیغمبر ... و منع ... کنند علم را از حق تعالی فرا گرفته‌اند حضرت امام محمد باقر
پرسیدند از معنی آیه کریمه فلینظر الانسان الی طعامه که در اول طعام چیست فرمودند که او علمیت که آدمی
فرا میگیرد باید که ملاحظه کند که از چه قسم کسی فرا میگیرد چون تفسیر ظاهر آن آنحضرت متوجه آن شده
تا و بیان آن ... فرمودند و از حضرت پیغمبر منقولست که فرمودند هر که عمل کند بغیر علم آنچه فاسد میکند
بیشتر از آنست که اصلاح میکند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که عمل کننده بغیر بصیرت و دانش
مانند ... است که بغیر راه رود هر چند تند تر رود از منزل مقصود دورتر میشود ... است

که اصلاح معرفت و پاکیزه کردن آنها بعد از تهذیب ظاهر و صفای باطن آن علمهای بی مقصود بالذات نیست زیرا که امور مذکوره عبارت
از منور کردن کدورت و زنگ دل و منور کردن آنها مقصود اصلی نباشد بلکه مقصود بالذات از علمها آنست که ظاهر
شود به جهت قلب معرفتهای حقه از معرفت خدا و شناختن پیغمبران و کتابهای آسمانی و روز قیامت
و ظهور معرفتها متفاوت است به جهت هر کسی به قدر عقل و شعور هر کس و آنچه گفتیم حاصل نمی‌شود مگر آنکه اصلاح
و پاکیزه کردن باطن نفس باشد که در پی آن از طریق شرع مأخوذ باشد که اعتقادات صحیح را به جای آورده مرشد صاحب باشد
اگر چه حصول این اعتقاد محتاج شنیدن از صاحب شرع باشد ولی پس هر که اکتفا کند در راهی که میرود محض
عمل و ریاضت و جهاد نفس بدون البصیرت در معرفت و صفای باطن بر دین راه خواهد بود زیرا که نفس او در این
هنگام به سبب چیزهایی که در راه سلوک رو داده مضطرب میشود و خیالات نفسانی بر او مستولی می‌گردد و این عقب
نرسیدن قلب بر معرفت [illegible] نفس با تعلیمهای [illegible] و فکرهای صحیح با عقل صحیح [illegible] عبارت شرع
از صاحب شریعت و جانشین آن اخذ نمود پس خیالهای باطل و تصورهای فاسد و گمان کاذب در دل آن نقش
می‌بندد و بسا باشد که در ذات واجب الوجود و صفات و عقلهای [illegible] در آید که از قبیل کفر و زندقه
باشد و گمان برد که این اعتقادها صحیح و حق است نعوذ بالله از این حالت و بسا باشد که دیگری نزد او باشد و شرائط
ترک کننده و از جمله نادانی کرده که خود را عبادت بسیار اندوخته و دانایان را نشکسته اند با وجود این مفاسد
کم نمیباشد و گویا بالد و فخر کند و مغرور به عبادت که میکند باشد و نظر مردمان به چشم حقارت و خواری
کند و بسا باشد که از وطن او و از وضعهای نفسانی بری نباشد و از انبیاء [illegible] و به علاج [illegible] و برطرف کردن نمی‌پردازد
و بسیار میباشد که آنچه ناپسندیده است پسندیده داند و آنچه عیب است کمال میشود و آنچه حق تعالی در کلام خود فرموده
قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا
وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا یعنی بگو ای محمد آیا آگاه سازم شما را به

زیان کارترین

زیان کارترین گروهها از روی عملها آنکه گمشده است تلاش ایشان که آنچه گمان بردند که در ایام زندگی در دار دنیا
همه عمل و ضایع است و حال آنکه گمان میبردند که آنچه میکنند بسیار خوب کرده‌اند و به کردهای خود [illegible]
نهایت شغف داشتند و حضرت امیر المؤمنین فرموده‌اند که شکسته اند پشت مرا دو کس یکی دانشمندی
که پرده‌دری کند و روش کردار خود [illegible] و دیگر نادانی که خود را به عبادت بسته لا این دو فریب میدهند مردم را
از راه عبادت ایشان [illegible] می‌باشند [illegible] به سبب [illegible] و حضرت امام جعفر صادق ع فرموده‌اند که
قبول نمیکند حق تعالی هیچ عمل را مگر به معرفت و معرفت نمی‌باشد مگر به عمل پس هر که [illegible] شناخت را اعتماد
میکند آن شناخت وی را بر عمل و هر که عمل نکرده البته شناخت ندارد و لیکن بعضی از ایمان حاصل میشود
از بعضی و دیگر معرفت از آنست نتیجه حالی و صفاتی و [illegible] میشود [illegible] بر عمل و عبادت میدارد و آن عبادت
منشأ حالی دیگر و صفتی غیر از صفات اول می‌شود و در آن حالت و صفت باعث معرفت دیگر سوای معرفت اول
میشود و همچنین قوت میگیرد آن آدمی به معرفت و عبادت تا به نهایت برسد و از تعب و مشقت خلاص شود و به راه آسایش
امن در جهت قرار گیرد در حالتی که به عین الیقین رسیده باشد مثل این چنین کس مثل کسی است که به نور چراغ
در تاریکی راه رود پس هر قطعه از راه که به نور چراغ روشن شد در آن میرود و این رفتن سبب روشنی قطعه دیگر
از راه میشود و همچنین در حدیث نبوی آمده است که هر که بداند و عمل کند به آنچه دانسته عطا کند حق تعالی
به واسطه آن علم و عمل علم چیزی که نمیدانست بدانکه در مذمت جاهلان بدعت گذار در این زمان
که به علما مانند و از ایشان نیستند اخبار بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم وارد شده و بعضی از اخبار را
ایراد میکنیم تا نمونه باشد از آنچه وارد شده است امام حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که حضرت پیغمبر ص فرمودند
هر گاه صاحبان بدعت و شک ظاهر شوند بعد از من پس ظاهر سازید بیزاری از ایشان بکنید و بسیار دشنام به ایشان
دهید و سخنان بد در حق ایشان بگوئید و غیبت ایشان بکنید و [illegible] بر ایشان [illegible] تا طمع نکنند

در فساد کردن در اسلام و مردم از ایشان بپرهیزند و از بدعتهای ایشان خبر فرا گیرند و آنچه گفتیم بجای بیاورند
تا آنکه حق تعالی بنویسد ثواب خدای تعالی از برای آن طاعتهای پسندیده و بلند گرداند ایشان در درجههای ... بهشت
و نیز حضرت پیغمبر فرموده اند که هرگاه ظاهر شود بدعتها در امت میباید که عالم علم خود را ظاهر سازد و در ابطال آنها سعی نماید
و هر عالمی که این کار نکند بر آن باد لعنت خدا یعنی از درگاه الهی رانده و از رحمت ایزدی دور باد و نیز آنحضرت
فرموده اند هر عالمی که بعد از من یافت شود که بسبب آن از بدعتها شیطان خلل در ایمان پیدا شود در نزد آن بدعت
ولی ایشان ... خواهد بود و موکل بر ایمان که حرمت آن نماید و دفع کند از ایشان ضرر بدعتها را و سخن گوید
با ایشان از جانب خدا و اظهار حق نماید و حق ... ظاهر سازد و باطل کند مکر و حیلهٔ ایشان را و حجت شیطان
... از جانب ایشان سخن گوید و اظهار نماید آنچه در دل داشته باشند پس عبرت بگیرید ای صاحبان
بصیرت و توکل کنید بر خدا و نیز آنحضرت فرموده اند که هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش است و حضرت
امیرالمؤمنین ... فرموده اند جز این نیست که ابتدای پیدا شدن فتنهها را ایشان هوا بود و ... مردم
ابتدا کردند و حکمها بود که جمعی از پیش خود اختراع کردند که در آن اختراع فتنهها مخالفت قرآن میشدند و بعضی مردم
بعضی را دوست میگرفتند پس اگر باطل ... هیچ عاقلی بطلان آن بر ایشان مخفی نبود و اگر حق محض
میبود اختلاف نمیبود و لیکن قدری از باطل و قدری از حق را گرفته با یکدیگر مخلوط کردند پس ... با هم ...
در این مقام غالب شد شیطان ... رستند از آتش و نجات یافتند کسانیکه در روز اول از جانب خدا ...
ایشان بخوبی مقدر شده بود و نیز آنحضرت مروی است که فرموده اند که بدرستیکه دشمن ترین خلایق نزد خدای عز و جل
دو کس اند یکی مردیست که حق تعالی او را بخود واگذاشته ... بدو ... و بکلام بدعت شعف دارد
و از برای فریب مردم و نماز و روزه ... بسیار ... فتنه است از برای هر کسی که بسبب او در فتنه افتند
و گمراه شده از طریق پسندیده ... گمراه کننده است کسی که پیرو او شده در زندگانی آن و بعد از

از مرگ آن و بر دوش اوست بار گناهان دیگران و نفس او در گرو است که در گرو خطاهاست که کرده و مردی
دیگر است که در میان مردمان نادان چیزی چند که ... شبهه است تحصیل نموده و دانشمند است
... که در فتنهها ... و کسانیکه با آدم ... و آدم ... و در عالم ... حال آنکه ...
... بعلم ... پیش ... جمع میکنند بسیار چیزها را
که کم آن بهتر است از بسیاری آن تا ... سیراب ... از آب گنده آن دانشمند شد از چیزهای ...
... در میان مردم بحکم کردن در ... که ... شد که هرچه ... از چیزهای ...
از آنجا بیرون شد ... و اگر مخالفت نمود با قاضی که پیش از وی بود ... حکم آن ... که بعد از آن
خواهد آمد ... با او ... و اگر وارد شود ... مسئله از مسئلههای بسیار مبهم
... جواب آن ... از رای خود ... میسازد و بعد از آن جزم میکند حکم مسئله را
و ... شبهها ... عنکبوت ... اگر درست کرده
... و ... و دیگر ... چیزها ...
... و ... و ... و اگر ... از آن ...
... و اظهار ... و اگر بگویند نادان است و بعد از آن ...
... حکم ... که ... بر ... است ... در راههای
... میخواهد ... میراث ... بر ... بسیار ...
... که ... میکنند ... از ... و ...
و ... حرام ... حلال ... حرام ... باطل ... است از بیرون شدن از ... دارد
... و نهایت ... که از آن ... و نیز آنحضرت فرموده ... میکنم ...

که زنان کلاه‌ها زیر کنند در حالت نماز و نمیمیرند در حالت کمال در میان ایشان شیاع که سازی از قرآن نیست هر گاه تلاوت
قرآن نیست آنچنانچه باید کرده شود و بسیج سبکساری و اشتر و پریشانی از قرآن نیست هر گاه از جا رحمت کرده اینها بر خلاف
مقرر اصحاب حدیث شود و در پیش ایشان چیزی مجهول‌تر از معروف و معروف‌تر از منکر نخواهد بود حضرت امام جعفر صادق ع فرموده
صادق ع فرمودند اصحاب قیاس طلب کردند علم را بقیاس پس نیفزود ایشان را قیاس مگر از حق دوری از حق
و بیقین که دین خدا را بقیاس نمیتوان یافت امام موسی کاظم روایتست که هر که نظر کند در دین برای خود
هلاک میشود و هر که ترک کند کتاب خدا و قول پیغمبر را کافر میشود و غرض ما در این کتاب بیان حقیقت علمای
دینی است و اتباع لهذا اکتفا شد بآنچه مذکور شده و ذکر بیش از این در بیان سایر علوم نشد و از حضرت امیر المومنین
سلام الله علیهم مرویست که فرمودند که علم بیشتر از آنست که احاطه بآن توان نمود پس فرا گیرید از هر علمی آنچه
بهتر است و چیزی از آن بهتر اند که بزنبور که تا یافت میشود بر سر تنکه زنبور عسل از هر شکوفه آنچه بهتر و طیب‌تر است
میخورد و بهم میرسد از آن دو چیز یکی شفا از مردمان است از مرضها که آن عسل است و از آن دیگری چراغها افروخته
میشود که آن موم است و مولف گوید که قول حق تعالی از قرآن مجید مصدق آنست که گفته شد چنانچه فرموده فبشر
عِبادِیَ الَّذِینَ یَستَمِعُونَ القَولَ فَیَتَّبِعُونَ اَحسَنَهُ اُولٰئِکَ الَّذِینَ هَدٰیهُمُ اللهُ وَ
اُولٰئِکَ هُم اُولُوا الاَلبابِ یعنی نوید ده و خوشنود گردان بندگان مرا آنکسانی که میشنوند سخنان را و پیروی میکنند
آنچه را بهتر است جماعت کسانیند که حق تعالی ایشان را هدایت نموده و جماعت صاحبان عقلهای کامل‌اند و دیگران
در بیان اعتقاد است بدانکه جایز نیست فرا گرفتن اعتقادات مگر از جانب حق تعالی بواسطه
پیغمبران و اوصیاء ایشان با موافقت که هر کس حاصل است بحسب فطرت در قرآن مجید نازل شده که فِطرَةَ
اللهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیها لا تَبدِیلَ لِخَلقِ اللهِ ذٰلِکَ الدِّینُ القَیِّمُ یعنی پیروی کنید
فطرت خدا را از آن فطرتی که آفریده است مردم را بر آن فطرت نیست حدی که تغییر دهد آفرینش خدا را و این است

دین مستقیم که در آن کجی نیست و در حدیث وارد شده که هر مولودی بر فطرت در آید تا تو میگوید در آیه و یکی از وجوه که در او
توحید است و در حدیث نبوی مذکور است که هر طفلی که متولد میشود بر فطرت یعنی اسلام و بعد پدر و مادر او یهودی یا نصرانی یا گبر
میکنند و فطرت در اصل لغت بمعنی خلقت و طبیعت است و آن عبارتیست از عقل طبیعی که شرع داخلیست چنانچه
شرع عقل خارجیست و تحقیق که عقل مانند چراغ است و شرع مانند روغن که مدد چراغ میرسد مادامی که روغن نباشد
چراغ شعله نمیکشد و مادامیکه چراغ نباشد روغن روشن نمیشود و نیز عقل مانند چشم است و شرع مانند شعاع و وجود چشم
نفعی نمیرسد مادامیکه خروج شعاع نباشد و شعاع نفعی نمیرساند مادامیکه چشم نباشد حق تعالی فرموده قد جاءکم من الله
نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ یَهدِی بِهِ اللهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ یُخرِجُهُم
مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ بِاِذنِهِ یعنی آمده است شما را از جانب خدا نوری و کتابی واضح که راه
مینماید خدا بوسیلت آن کسی را که تابع خوشنودی خدا شده اند براههای سلامتی از عذاب و بیرون
میبرد ایشان را از تاریکیهای نادانی بنور دانش بفرمان خود شرح و مراد از نور و کتاب عقل و شرع است پس هر که ایشان را
رحمت خدا قومی که عقل را معزول ساختند و از تفسیر آن اعراض نمودند تابع هوا و هوسهای نفس شده اند چنانکه گروهی شده
و جمعی دیگر را که واگذاشتند عقل‌ترین عاقلان بمقتضای تفسیر و بتفسیر شرح عمل شرع است و در این زمان که حقیقت
اولا در بیان و کتاب‌ها و نمودار شده تا مقدم بر عدالت و استقامت شده اند و یکی از خدا را
و در احضار بجهت بمعنی و در تنها که اثبات حقیقت صانع عالم و نشان روز قیامت و بیان برهان که کتاب عقلی
ایشان بعد آنکه درست شد ایشان را بر دلیلها و حجتها که فهمهای ایشان با آنها میرسید و ایمان بمعنی تکلیف
چیزی که عقل و فهم ایشان صلاحیت آن داشت با بعضی بدلیل عقلی سخن گفته شد و با بعضی بسخنی که مقبول
طبع ایشان بود تکلم شد و با بعضی جدل بمعنی بطریقه که بهتر بود طریقه‌ها است و از هر کسی که معجزه طلب
نمود معجزه بیان معجزه بمعنی آنکه هر کس که انکار حق بر بنده نماید شد و از ... بکفر هلاک شده هر که هدایت یافت

ورا ایستکامی که حق تعالی خود در ظاهر شده باشد و نجات یابد هر که نجات یابد و از روایت که حق را در شبر او ظاهر باشد
و بعد از آن قائم که بوده باشد از برای قوم او دین اسلام که احتیاج نموده‌اند بآن کتاب پیغمبران سابق در هر زمان
که اهتمام بآن باشد و دیگر آنکه از آن دین و کتب پیغمبر چون آمد که بگوید نبوت پیغمبران و شریعتها موقوف بر ثبوت
صانع و صفتهای کمالیه پس چون صانع و صفات او از پیغمبران توان دانست پس آنکه در جواب کسی که بی‌تمیز
پسندیده پیغمبر در جمیع افعال معصوم نبوده دلیل است بر صدق او و از آن کریم که در جواب این نوع کلام
بیان نموده‌اند نقلی که دلیل است بر اثبات آن از آن جهت که مطابق مقتضای عقلهای سلیم است و از آنکه
بر آنها دلیل آورده جایها و در بیان مطالب آن نمیباشد و بسیار جاها در بر هر ضمیر لازم میباشد بجز آنکه
کتاب صحیح بمینمایند یا اکثر شریعت موقوف بر اثبات معرفت صانع و صفات او نازل شده از امور بدیهیه
که هر که اندک شعوری داشته باشد حکم بآن میکند و در قرآن مجید نازل شده که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ
خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ یعنی اگر سؤال کنی از کفار که آسمانها و زمین را که آفریده هر آینه
خواهند گفت که خدا آفریده است پس ثابت شد که آنچه در غیر آنها از دلایل عقلی در طبیعت کار است
باطلیت هر کسی که از آنها سالم باشد کافیست و از آنجا حقایق بر آفاق صحت تفت کلفتها که بعضی
متکلمین نموده‌اند و از ظاهر دلیلها و اقامت حجتها بر آن پر داختند بر آنکه اکثر حجتهای مختلف دیدنها
بر آن فی دعواهای مشاهده میدارند و جمع کرده‌اند و اینها اسلام بالفعل و آنها دلیلها آنست که طریق
دلالت دلیلها که حق تعالی فرموده‌اند و آنها بالفعل آنها آنست که در فهم آنها بسیار
آن کمالی نموده‌اند و ... آنها شده‌اند معارضه با خدا نموده‌اند از آنها که فکرها در خواص آنها قائم میداشته‌اند
از ائمه خدا و از آنها نموده و در غیر خدا راه نموده‌اند و از آن کمال ... عالم دین باقی
در ستایش و در تمامی دین استعانت از ایشان جسته‌اند بازی عامی در رسم پیغمبر را رسانیدن و لطف آن

کرده و حال آنکه حق تعالی در قرآن فرموده ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ یعنی تقصیر نکرده‌ایم در بیان
چیزی در قرآن و در آن بیان هر چیز شده حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده‌اند ظاهر قرآن بسیار خوش آینده
و باطنش بسیار عمیق است عجایب آن فانی و غرایب آن منقضی نمیشود و برطرف نمیشود تیرگیهای جهالت
زایل نمیشود مگر بنور قرآن   چون ثابت شد که بهترین راهنماها بعد از پیغمبر است پس آنکه ثابت شد
که آنکه آنحضرت بعد از خود از برای ما نشین بجز نفیس عظیم الشأن یعنی کتاب خدا و دیگر خویشان
بسیار نزدیک که برگزیده‌اند خدا نمینده و وصیت نموده آنحضرت بتمسک بآن هر دو بر ما چنانچه از اخبار
بسیار از طریق اهل سنت و طریق شیعه بالفاظ مختلف که همه بر یک معنی مشتملند وارد شده و در روایت
که آنحضرت فرموده‌اند بدرستیکه من در میان شما دو چیز بسیار بزرگ هرگاه تمسک بآن نمایند هرگز بعد از من گمراه
نخواهید شد کتاب خدا و عترت اهل بیت من و این دو از یکدیگر جدا نمیشوند تا بر من وارد شوند
بر حوض کوثر و مقصود آنحضرت از جدا نشدن آنست که علم قرآن تمام نزد ایشان است پس هر که
ما اهلبیت شیعه را بگوید یقین که تمسک بهر دو جسته خود را بعضی روایات دیگر آمده که کتاب خدا فرموده
خود میداند که تو کسی است که خوانده شود و هر که بسیار قرآن بر هم و تحقیق کرده که در وقتی تنباع کرده‌اند
در القمر و در روایت دیگر فرموده‌اند بزرگتر آنها کتاب خدا است و آن ریسمانیست که یک طرف آن در دست خدا است
و دیگر در دست شما است پس چنگ زنید و در روایت دیگر فرموده که جدا نمیشوند تا آنکه بر من وارد شوند
ایشان را تعلیم نکنید که از شما داناترند و ... ... از اخبار بسیار سوال کرده‌ام که اینها ... و علم شوند
اجابت کرده‌اند پس هر که فرمان را بر آنها ... نموده ... آنها که ... ساخته ... ترک
اینها کرده ... که کتاب خدا را ... کرده ... ایشان ... دشمن آنها دشمن من و در روایت دیگر
فرموده‌اند که آن دو جانشین من‌اند بعد از من و از حضرت امیرالمؤمنین پرسیدند که مراد از خویشان نزدیک

گشت فرمودند منم و حسن و حسین و نه کس از فرزندان حسین که نهمین ایشان مهدی و قائم ایشانست جدا نمی‌شوند
از کتاب خدا و کتاب از ایشان جدا نمی‌شود تا وارد شوند بر پیغمبر بر کنار حوض کوثر و در خبر دیگر وارد است
که هر که ایشانرا پیشوای خود سازد میکشند او را به بهشت و هر که ایشانرا در پس سر خود بگذارد میکشند او را
بآتش جهنم و در حدیثی که بسیار کسی از اهل سنت روایت کرده‌اند وارد است که مثل اهل بیت من مثل کشتی
نوح است هر که سوار شد نجات یافت و هر که تخلف کرد غرق شد و در کتاب کافی از امام محمد باقر
مرویست که حضرت پیغمبر فرمودند اول کسیکه در روز قیامت بر خداوندی که غالب است بر همه
میکنند و داخل میکنند چنانچه که ایشان وارد خواهد شد منم و کتاب خداست و اهل بیت من بعد از آن
امتم پس از ایشان خواهند پرسید که چه کردید با کتاب خدا و اهل بیت من و از حضرت امام جعفر صادق
و پدران بزرگوارش صلوات الله و سلامه علیهم روایتست که حضرت پیغمبر فرمودند ای گروه مردمان
شما در منزل صلح و چند روزی باشید که ساکن شده‌اید و بر سر راه سفرید شما را بشتاب تمام سیر میدهند
و میبینید شب و روز و ماه و آفتاب که هر تازه را کهنه میسازند و هر دوری را نزدیک میگردانند و بهر وعده
که او را می‌آورند پس تهیه خوبی بکنید جهت راه دوری که در پیش دارید بعد از آن مقداد بن اسود برخاست
پرسید که مراد از منزل صلح چیست فرمودند مراد منزلیست که شما را بآخرت میرساند و تمام میشود فتنه‌ها بر شما
مشتبه و تیره گردد مانند پاره‌های شب تار پس بر شما باد که پیروی قرآن نمائید زیرا که قرآن شفاعت
کننده‌ایست که قبول شفاعت او خواهد شد و گوینده خواهد بود که سخن او را پیروان تصدیق کرده
خواهند شد هر که آنرا پیشوای خود سازد آنرا به بهشت میرساند و هر که آنرا در پس خود جا دهد آن او را
بجهنم خواهد کشانید و قرآن راهنمائیست که به بهترین راهها راهنمائی میکند و کتابیست که در آن
تفصیل هر مجمل و بیان و توضیح هر مبهم و تحصیل هر مطلبی میشود و کتابیست که جدا کننده حق است از باطل و گوینده

در آن نشده و آنرا ظاهریست و باطنی ظاهرش فرمان الهی است و باطنش علم است و معرفت ظاهرش خوش نما و باطنش
عمیق است از برای قرآن حدها هست که فکرها به آن منتهی میشود و بالاتر از آن حدها نهایتهای دیگر هست عجایب
نمیشود و عجایب آن شمرده نمیشود و غرایب آن کهنه نمیگردد چراغهای هدایت در آن است و نشانهای نور
حکمت در آن موجود است و راهنمایست بر معرفت از برای کسی که صفت شفا را بشناسد و کیفیت استشفا بداند
باشد پس باید که جولان دهد جولان دهنده دیده خود را و باید که برساند بصفت شفا دیده فکر خود را تا نجات یابد
از هلاک و خلاص شود از تشابهات در مهلکه که هلاکی از آن نیابد زیرا که تفکر کردن زندگی دل بیناست چنانچه
بجوید کسی که در راههای تیره میرود پس بر شما باد که خوب طلب خلاص نمائید و کمتر انتظار کشید که بیش نمانده
و نیز از آنحضرت مرویست که حضرت پیغمبر فرمودند قرآن هدایتیست از گمراهی و بیانیست از نابینائی و دستگیریست
از لغزش و روشنیست از تاریکی و ضیاء است از حادثه‌ها و نگاهدارنده است از هلاکت و راه نماینده است از ضلالت
و بیان کننده فتنه‌هاست و رساننده است از دنیا و آخرت و دین شما در آنست و هیچکس میل از قرآن نمیکند مگر که
بجهنم رفت و از ائمه معصومین صلوات الله علیهم منقولست که هر که از راه قرآن معرفت کتاب خدا نداشته باشد
از فتنه‌ها خلاصی نیافته و نیز از آنحضرت مرویست که هر که فقیر باشد بیش خواهد از کتاب خدا حضرت پیغمبر
از جای بیرون میروند پیش بیاید که کسی از دین خدا بیرون رود و هر که دین خدا را از مردمان فرا گیرد
مردمان آنرا از جای که بیرون رفته و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله بعد از نقل این حدیث فرمود که بدرستی
علت که در میان عوام رسمها ظاهر شده و نه بهمه آنها رسیده و در آن تمامی خصلتهای کفر و زندقه جمع شده
دین داشته بتوفیق خداوند ترک باید کرد پس هر که اجتماع از آن کند و توفیق او منضم گردد ایمان او ثابت
و برقرار باشد بسبب آنکه از روی راه او را بر آن یحمله کنند و او را بغیر از قرآن در میان از کتاب خدا و سنت پیغمبر
بعلم یقین و بصیرت در همچنین کسی ایمان جای ثابت تر است از کوههای ثابت و هر که در قرآن تعالی

ترک سازد او منهزم گردیده و دین او بعبارت ولایت باشد نمود باشد الذی سببها بگیرد او بر کنجکاوی
دین مسلمانی بعضی حق میشمند و تقلید گروهی میکنند و جزئها را تاویل میکنند بدون علم و بصیرت و حال
همچنین کسی موقوف بمشیت خداست اگر خواهد ایمان او را مستحکم میسازد و اگر خواهد او را سلب میکند
در نهج البلاغه است که در قرآن صبح در حالتی که مؤمن باشد و شام کند در حالتی که کافر شده باشد
یا کافر مؤمن باشد و در صبح کافر شده و بسیار میکنند بسوی هر بزرگی از بزرگان که در آن تمکین و معارف
بحسب ظاهر بملاحظه سنت و قبول میکنند هر چیزی را که ظاهر آن پسندیده میشمرد و تحقیق که عالم اهل بیت رسالت سلام الله
علیه فرموده اند که خدای عز و جل آفریده است پیغمبران را بر پیغمبری پس نمیباشند مگر پیغمبر و آفریده است اوصیا را بر وصی
بودن پس نمیباشند مگر وصی و عاریت نموده ایمان را نزد قومی اگر خواهد تمام گرداند برای ایشان و اگر خواهد سلب نماید و در شان
ایشان است قول حق تعالی که در قرآن مجید فرموده فمستقر و مستودع و مقصود از این آیه آنست که مذکور شد
از ثابت بودن ایمان نزد بعضی و عاریت بودن نزد بعضی دیگر و از جابر بن عبدالله انصاری روایت است
که چون حق تعالی این آیه را بر پیغمبر نازل ساخت که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم گفتم یا رسول الله خدا و رسول او را شناختیم اولی الامر کیانند که حق تعالی اطاعت ایشان را مقرون
باطاعت خود ساخته است حضرت فرمودند که ای جابر ایشان خلیفه های منند و پیشوایان مسلمانانند بعد از من اول ایشان
علی بن ابی طالب است و بعد از آن حسن و بعد از آن حسین و بعد از آن علی بن الحسین و بعد از آن محمد بن علی که در تورات
مشهور است بباقر و زود باشد که او را دریابی ای جابر هرگاه او را دریابی سلام مرا باو برسان و بعد از آن صادق جعفر است
و بعد از آن موسی بن جعفر پس علی بن موسی پس محمد بن علی پس علی بن محمد و بعد حسن بن علی و بعد از آن همنام و هم کنیت من
که حجت خدا خواهد بود در روی زمین و باقی گذاشته شده در میان بندگان و او پسر حسن بن علی است آن کسی که فتح خواهد نمود
حق تعالی بر دست او مشرق و مغرب را و او آن کسی است که از شیعیان و دوستان خود غایب خواهد شد غایب شدنی که ثابت نخواهند ماند در امامت

در آن غیبت مگر کسی که خدا دل او را امتحان کرده باشد برای قبول ایمان جابر میگوید که گفتم یا رسول الله آیا شیعیان از غیبت او
انتفاع خواهند برد فرمودند بلی بحق آن کسی که مرا به پیغمبری فرستاده که شیعیان از نور او بهره مند خواهند شد و از دوستی و ولایت او
و استعانت انتفاع خواهند برد مانند انتفاع بردن مردم از آفتاب که ابرها آن را پوشیده باشد ای جابر این سری از سرهای پنهان و علمهای
پنهان حق تعالی است پس پنهان بدار مگر از کسی که اهل آن باشند بدانکه مردم در فهمیدن اعتقادات و قبول
کردن آن متفاوتند و مرتبه بعضی فوق مرتبه بعضی است و هیچکدام در یکدیگر پیوسته و شکایت که حق تعالی تکلیف نموده بندگان را
بقدر علم و فهم و طاقت ایشان حضرت امام محمد باقر فرمودند که مومنان مراتب بسیار دارند و بعضی یک مرتبه
ایمان دارند و بعضی دو مرتبه و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج و بعضی شش و بعضی هفت و اگر خواهی بار کنی بر کسی که یک مرتبه از ایمان
دارد دو مرتبه را نمیتواند و اگر بار کنی بر کسی که دو مرتبه از ایمان دارد سه مرتبه را نمیتواند بعد از آن مثلها بسیار زد
تا آخر ذکر فرمودند و حضرت امام جعفر صادق فرمودند که ایمان حالتها و درجه ها و طبقه ها و مرتبه ها دارد بعضی ایمان تمام
و به نهایت تمامی رسیده و بعضی ناقص است و نقصان آن ظاهر و بعضی زیادتی آن راجح است و مکانها زیاد است
و نیز آن حضرت فرمودند که اگر بدانند مردم که حق تعالی خلق را چگونه آفریده هیچکس ملامت احدی نخواهد نمود
برآنچه گفته شد مراد آنست که پیش از آنچه بیان تفاوت ایشان هر که طفل باشد اول تواند نماید اعتقادات
تا حفظ کند آنها را و حفظ کند و بعد از آن معنی آنها آهسته آهسته در زبان ظاهر میشود پس بعد از آن حفظ کردن
و بعد از آن فهمیدن و بعد از آن اعتقاد کردن و یقین داشتن و تصدیق آن معتقدات و بعد از آن خبر یافتن
از دلیل آن و بعد از آن مرتبه بعد از مرتبه از لطفهای حق تعالی بر دل او بهم رسد تا کامل شود و ظاهر
او را و بعضی را در قبول دیوان ملول میشوند و محتاج با مر کردن و علما او را در تفصیل و سعی و تعمق
و چون کسی اکثر از تحقیق و حال دیگر جمیع اعتقادات عوام را ادا نمی نماید تعلیم و مخفی است
با اعتقاد از تحقیق تقلید باشد و مرتبه اعلی از نوع ضعیفی میباشد باین معنی که اکثر تعقیب اهل الله اند

با وی گفته شود اولی از خاطر او زایل میگردد و ناچار است از تقویت وی و ثابت ساختن اعتقاد در خاطر طفل
و محکم ساختن تا محکم گردد و متزلزل نگردد و لیکن راه تقویت آن نیست که صنعت مجادله و گفتگو را تعلیم وی
کنند بلکه باید مشغول گردد بتلاوت قرآن و تفسیر آن و بخواندن حدیث و معنیهای آن و مشغول گردد بعبادتها
پی در پی تا آنکه اعتقاد او قوت یابد و ثبات آن در آن زیاده شود بسبب آنچه از دلیلها و حجتهای قرآن بر گوش او میخورد
و بسبب آنچه از خبرهای قاطع و فایده های آنها بر آن وارد میشود و بسبب آنچه از نور عبادتها و مواظبت بر آنها بر آید و بآنچه
از دیدن صلحا و همنشینی و ملاحظه آثار عبادات و طریقه و سیاست ایشان و اقسام کی در برابر خدا و ترسیدن
از آن و فروتنی از برای او بیابد و مراتب میکنند و فهمانیدن معنی اعتقادات در اول مرتبه بمنزله افشاندن
تخم در زمین دل و سببهای مذکوره بمنزله آب دادن و تربیت نمودن تخم تا آنکه بروید و قوی گردد و بلند شده
درخت شود پاکیزه و ثابت که بیخ آن در زمین محکم و شاخ آن در بلندی بر سد باید که محافظت کرده شود
گوش او از جدل و گفتگو نهایت محافظت از برای آنکه پریشانی که جدل بیش از آبادی کی است و اصلاح آن بیش
از اصلاح در شاید و از این باب بیانی است کافی معاینه بر اینست شافی پس سنجیدن اهل صلاح و تقوی از عوام
الناس با اعتقاد متکلمین و صاحبان جدل که در این سنجیدن اعتقاد مرد عامی در ثبات مانند کوه عظیم می یابی که
چیزهای بسیار عظیم و صداهای بسیار سخت آن را حرکت نمیدهد و اعتقاد متکلمی که محافظت اعتقاد خود بانواع
جدلها میکنند مانند رشته در هوا آویخته می یابی که اندک بادی از اینجا بآنجا میبرد مگر کسی که از جماعت
متکلمین که دلیل اعتقاد را شنیده و بتقلید فرا گرفته باشد چنانچه اصل اعتقاد را بتقلید فرا گرفته بود و فرقی نیست
میان تقلید نمودن در فرا گرفتن دلیل و در میان تقلید در فرا گرفتن چیزی که دلیل دلالت بر آن میکند
زیرا که آموختن دلیل امری است و مستدل بودن امری دیگر و چیزی او را بسیار دور و بعید است از آن
هرگاه طفل با اعتقادات تربیت یابد اگر مشغول کسب دنیا بود دری دیگر بر او بغیر آنچه فرا گرفته بر روی دل او گشوده نشود

اما درآخرت

اما در آخرت بسبب این اعتقاد حق که دارد از عذاب سالم خواهد بود زیرا که شرع شریف تکلیف ننموده عربها را بیشتر
از تصدیق جزم یقینی باین اعتقادات و بهیچ وجه تکلیف نشده آنها را ببحث و تفتیش نمودن و تکلف دلیل نمودن
بر ترتیب دانستن و اگر خواهد که از جمله سالکان راه آخرت باشد و همت او نیکو داشته باشد و توفیق حق
مساعدت کند تا آنکه مشغول عمل شود و ملازم تقوی گردد و باز دارد نفس را از هوسها و مشغول ریاضت
و مجاهده نفس گردد و درهای هدایت بر روی دل او گشوده میشود و حقیقت این اعتقادات ظاهر میشود و از نور الهی
که در دل او می افکنند بسبب مجاهده نفس کرده تا وفا بوعده که حق تعالی فرموده است بشود چنانچه فرموده الذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی آنجماعتی که در راه ما جهاد میکنند البته هر آینه راهنمایی میکنیم ایشان را
براههای خود و این است آن گوهر نفیس که نهایت و مقصد است گویا که پیش از این کسی تصدیق کرده و آنانکه
که بخدای عز و جل نزدیک اند مراتب ایشان بسیار است بسبب مراتب مجاهده کردن ها و مراتب باطنها در پاکی و پاک
ساختن آنها از غیر خدای عز و جل و بروشن شدن آنها بنور یقین تفاوتی که مردم در اسرار طب و فقه
و سایر علما بسیار دارند از بی زیرکی آنها مختلف میشد باختلاف سعیها و اختلاف فطرتها در زیرکی و زود فهمی
مراتب مردم در این علوم بیشمار است همچنین مراتب ایشان در کشف حقایق عقاید بی اندازه است و لا
تفصیل معتقدات اعتقادات از روی حجتها و کشف جهات کهن از روی ایشان در فصل تشیم از ارباب
اول آنچه بایشان رجوع واقع شده   حجت فرقه ناجیه تصنیف نصیر الحق والدین محمد بن حسن طوسی رحمه الله
اقل آنچه بر مکلف اعتقاد بآن و دانستن آن واجب است دانستن معنی لا اله الا الله محمد رسول الله است و بعد از آنکه
تصدیق برسول خدا کند لازم است که تصدیق کند او را در صفات خدا و روز آخرت و تعیین
امام معصوم و تصدیق بر آنها همه بر وجهی باید که قرآن مجید مشتمل است بر آن بدون زیادتی و برهانی
لا در صفات خدا تصدیق کند او را صاحب حیوة و قدرت و علم و اراده و کلام است و هیچ چیز مانند او

نیست و شنوده نجات و لا ادراک متعلق بود از قوت [illegible] آنکه بهشت و دوزخ و صراط و میزان و حساب
و شفاعت و غیر اینها واجب نیست که تفحص کنند از حقیقت همه اینها و از اینکه کلام خدا و علم او و غیر اینها
حادث است یا قدیم بلکه اگر هر که [illegible] شنیده [illegible] هر چه [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] اگر [illegible] آن سوال را از خاطر [illegible] اگر آن [illegible]
[illegible] کند که کیفیت و حقیقت تحقیق [illegible]
[illegible] شبهه شد [illegible] کند [illegible] شبهه حقیقت
از آن سوال را عقل او از فهمیدن جواب [illegible] باشد چون [illegible] شبهه [illegible]
جواب آن لا غایت خفا باشد و عقل قبول آن جواب نکند [illegible]
و تفتیش و گفتگو در شرع منع شده و [illegible] که منع ضعیفان عوام شده و [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] عوام [illegible] اطفال است
از [illegible] عوام [illegible] غرق شوند و [illegible] شبهه [illegible]
[illegible] در این مقام قریب [illegible] ضعیف العقل
[illegible] حقیقت [illegible] شود
[illegible] غرق [illegible] و صواب است
[illegible] تمام مردمان [illegible] ممنوع کردند [illegible]
[illegible] علم [illegible] محمد [illegible]
و [illegible] مشغول [illegible] کلام [illegible]
حضرت پیغمبر ص جمعی از اصحاب [illegible] که شروع در گفتگو [illegible] کلام [illegible] حضرت

غضبناک گردیدند

غضبناک شدند بحدی که گونهای روی مبارک ایشان سرخ شد پس فرمودند آیا شما باین مأمور شده اید آیات قرآن را برهم
میزنید بعضی را بر بعضی حمل میکنید ببینید آنچه شما را امر بآن کرده بجای آورید و آنچه شما را نهی از آن کرده باز ایستید
و از آن منتهی شوید [illegible] طریق حق که از آن تجاوز نباید نمود و در کتاب مصباح الشریعه روایت کرده که حضرت صادق ع فرمودند
از خدا بترس بعد از آن هر جا که خواهی [illegible] هیچ چیز [illegible] از خدا بترس و خلاف نیست
و بهر کار [illegible] آنکه آنحضرت فرمودند [illegible]
[illegible] اجماع صاحبان صفای باطن و پرهیزکاران واقع [illegible] یقین [illegible]
در [illegible] و سخنان ایشان [illegible] اجماع کرده اند که خدا [illegible]
[illegible] حکم [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] قرآن کلام [illegible]
[illegible] چیزی [illegible]
[illegible] چیزی [illegible]
[illegible] چیزی [illegible] باطل [illegible]
[illegible] از عوام [illegible] ایشان [illegible]
آن [illegible] عقل ایشان [illegible] که از عالم باطن است و علم عوام از عالم ظاهر [illegible]
پس هرگاه حقیقت روح را از برای ایشان بیان کنند [illegible] حق تعالی در قرآن مجید
فرموده یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا
قلیلا یعنی سوال میکنند از تو کیفیت روح ای محمد بگو که روح از چیزهای [illegible]

قدرت آفریده شده و بشما نرسیده است مگر کمی از علم یا اینکه مراد این است بعلم مگر کمی از شما و بعضی از
اسرار است که فی نفسه فهمیده میشود و عقل از فهمیدن او عاجز نیست اما ذکر آن ضرر است بیکی از
شنوندگان میرساند و در مسئله قضا و قدر از این قبیل است او این ضرر است که منع از اظهار آن شده
و در حدیث که ذکر حقیقت بعضی چیزها بعضی از مردم ضرر رساند مثل چیزی که روز آفتاب بچشم مرغ و چیزی
که بوی گل بجعل میرسد و بعضی اسرار است که اگر صریح گفته شود فهمیده خواهد شد و ضرری ندارد اما بیان آن
در لباس استعاره و چیزی شود تا وقع آن در دل شنونده بیشتر باشد و مصلحت در ضمن عظمت و وقع
آن در دل باشد چنانچه اگر کسی بگوید دیدم سلطان را که گوهر قیمتی را در گردن خوکی آویخته و این
سخن کنایه است از آنکه علم و حکمت را تعلیم نااهلی میکند و گاه باشد که ظاهر این سخن در ذهن شنونده جای
کرده کسی که دانا باشد ملاحظه کند و بداند که آن مرد گوهر قیمتی ندارد و در جائی است که با او خوکی نیست و پیرو این سخن
این کلام منقطع میشود و در این فهمیدن تفاوت در میان مردم پیدا میشود چنانچه در حدیث وارد شده آیا
خبر نرسید کسی که پیش از امام سر از سجده برمیدارد اینکه حق تعالی سر او را سر الاغ کردانید و این تغییر ظاهر بصورت
هرگز نشده و نمیشود الا انظر بمعنی متحقق شده چراکه حقیقت الاغ و خاصیت آن کم شعوری و نفهمیدنیست
و هرکه سر از سجده پیش از امام بردارد سر او در کم شعوری و نفهمیدن سر الاغ خواهد بود مقصود در حدیث همین است
و بسین صورت او که ظرف معرفت است چراکه جمع کردن میان اقتدا و پیشی بر امام جستن از نهایت بیعقلی است چون
و کار نقیض کند که نفهمیدن نوع کلام میسر کرده بیند تعبیر انتقی بصورت کرده شود و گفتن آن معنی شد و از قبیل
این قبیل است آنچه در قرآن مجید واقع شده که فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین
یعنی گفت حق تعالی باسمان و زمین که آفریده شوید خواهید نخواهید پس گفتند که آفریده شدیم در حالتی که فرمان بردیم
و شکی نیست که تاثیر کردن قدرت خدا در آسمان و زمین و متاثر شدن ایشان بالطبع تشبیه شده بامر کسی که فرمان او برده

کو

شود و در حدیث است که زن شخصی که غیبت قرآن بردار کند و از این قبیل است آیه انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن
فیکون یعنی کلام ما بچیزی که اراده بکنیم آن نحو باشیم این است که بگوئیم بشو پس میشود و معلوم است که این کلام بمعنی نیست بلکه بحرف
و مشابهات و از این قبیل است که تعبیر از اعمال بکشیدن شده است در میان بهشت و دوزخ و تعبیر از میزان بترازو شده
او که در کفه ترازو کشیده باشد و همچنین بسیار چیزهای بهشت و دوزخ و بعضی از اسرار مثل آن است که لوحی لوحدی که چیزی را
مجملا نمود و بعد از آن تفصیل آن را تحقیق و فرق لوح کند کسی که بحثی کرد عالی او مثل علم او منقش علم کرد
پس تفاوت میان این دو علم بسیار است مثل اولین مانند پوست و دوم مانند مغز یا اولین مثل ظاهر و دوم مثل
باطن بوده باشد و این مثل آن است که شخص در تاریکی یا از دور از نظر کسی نقشی است و نوع علمی بهم رسانیده حاصل شد
و هرگاه در نزدیک یا بعد از زوال تاریکی او را دید فرق بسیاری میان این دو حالت میباید و بلکه از تحقیق
تحقیق اول نیست بلکه همان اولین است که در دوم مرتبه ظاهرتر شده و همچنین است تحصیل علم و ایمان بالتفاوت
و بسیاری از اعتقادات از این قبیل است در تفسیر امام حسن عسکری ع در آیه و منهم امیون
لا یعلمون الکتاب الا امانی مرویست که شخصی بحضرت امام جعفر صادق ع گفت
هرگاه این جماعت یهود بهره نداشتند از کتاب مگر آنچه از علمای خود شنیده باشند در راهی بغیر از این نداشته
باشند پس چرا حق تعالی مذمت ایشان کرد بر تقلید کردن و قبول کردن از علمای خود که آیا تفاوتی هست
میان عوام یهود و عوام ما و هرگاه که جایز نباشد تقلید علمای خود جایز باشد تقلید عوام تقلید جایز
نخواهد بود آنحضرت در جواب فرمودند که میان عوام ما و علمای ایشان و میان عوام یهود و علمای ایشان
از راهی فرقست و از راهی مساوی اند اما از راهی که مساوی اند ایشان فرقست همچنین نیست یا بل گفت
حضرت این را بجهت بیان کن تا بیابم فرمودند که عوام یهود علمای خود را شناختند بدروغ گفتن
صریح و حرام خوردن و رشوه گرفتن و با اینکه حکم خدا را از طریقی که بایست تغییر میدادند بسبب

بعملات دارد و اورا در این بدن لشکرهای جسمانیست که اعضا باشند و لشکرهای روحانیست که قوتها باشد و خوابها و غیر آن مجمله
و نمود و فی انفسکم افلا تبصرون یعنی در نفس شما آیات بسیار است آیا نظر بانها نمیکنید تا بدانید که چه مقدار چیزهای عجیب
در نفس آفریده شده حضرت پیغمبر صلعم فرموده که نفس خود را بشناسد البته که خدا را شناخته است و نیز فرموده که شناساترین
شما بنفس خود شناساترین شماست بخدای خود و این نفس غیر آن روحیست که روح سیناست بجهت آنکه زندگی بدن موقوف
بر آنست که ... قلب سینا منشاء از آنکه در خواطر با میگوید و ... علوم
متصف میشود بچیزهای که ادراک میشود و چهارم کلام بر آنست که ... استعمال میشود اما بعد
مقام او معلوم میشود و باز بدانکه نفس بحسب اختلاف احوالات متصف بصفتهای مختلف میشود پس هرگاه از مبدأ کمالات
باینکه فرمان بردار او باشد و بمعارضه شهوت مضطرب نشود او را نفس مطمئنه نامند از قرآن مجید نازل
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة یعنی ای نفس آرمیده
بفرمان خدا برگرد بسوی خدای خود ... خوشنود باشد و اگر ... تمام
نامده و شهوت و غضب ... نفس لوامه ... ملامت میکند صاحب خود را
تقصیر ... میکند و در قرآن کریم فرموده لا اقسم بالنفس اللوامة یعنی قسم نمیخورم
و اگر ترک اعتراض ... قرآن ... مقتضای شهوات و دواعی شیطانی ... نفس ... بسوء
در قرآن مجید بر سبیل حکایت از حضرت یوسف مذکور است و ما ابرئ نفسی ان النفس لامارة
بالسوء الا ما رحم ربی ... اظهار ... نفس ...
است ... عفو و رحم کند ... غضب و شهوت ...
... میکنند ... خود ...
... میکنند ... ملک ... شده ...

الناس بعضی ببعض توجهی که با بعضی دارند ... بعضی ... ایشان ...
بیشتر ... ازین ... هرگاه تعصب ... باطل ... بطلب
می ... تعصب ... مستحق ... ستم ...
و ... ایشان ... میشدند ... میکنند
و جایز نیست تقلید ... و ... تقلید
کسی میکردند ... غلط ... تصدیق ...
که با ... مردم ... و ... عوام ... ذکر کنند
از ... و دلیل ... ظاهر ... مشهورتر از آن ...
که ... ظاهر نباشد و همچنین عوام ... علمای ... تعصب شدند
و ... حرام ... مستحق آن باشد ...
... تعصب کشند ... مستحق ...
پس هر که از عوام ... تقلید این نوع علما نماید ... خدا ... دانشمندی ... نفس
در رعایت ... عوام ... همچنین
دانشمندی ... از علمای شیعه ... از علمای ... تصحیح
و تشنیع ... از علمای اهل سنت ... شده ... مشغول میکنند و فایده ...
مشغول آن نیست ... نفس ... که از عالم غیب
و این بدن ... مثل ... شده ...
... حقیقت آن ...

بیارند و باین سبب هلاک میشود و از بعضی از این سعادات ابدی برسد با رعایت و ادراک لشکر دیگر که علم
و حکمت و تفکر باشد و شهوات از بیماری دل است که از این لشکر شناخت چه بدرستی که این لشکر حق تعالی است
مسلط بر آن چون لشکر دیگر باشد که آن دو حقیقی یک لشکر شیطان میشود پس اگر کسی مسخر شد لشکر علم و حکمت و لشکر غضب
و شهوت را در نفس مسلط شد و تابع هلاک میگردد و بیان آن در حقیقت لشکر ظاهری و حال اکثر مردم همچنین است
چراکه عقلهای ایشان در شهوت اسیر و شهوت حاکم است و بسبب این لذات دنیوی بر ایشان شهوت غالب است و غیر از آن
نیست که شهوت ایشان را عقلها باشند و هر عقلی که محتاج باشد فصل دیگر بدانکه در ترکیب آدمی
چهار چیز مخلوط شده و از این چهار صفت صفتها در وجود شده و از این صفتها سبعی و بهیمی و شیطانی و ربانی
است و او چون از این جهت که غضب بر آن مسلط شده باشد کارهای سبعی از وی پیدا شود مانند در زدن و کشتن و قصد خلق
ظاهر و تعصب و کشتن و باطن و تسلط و هجوم و حبس و زدن و دشنام و لعن و از آنجهت که شهوت بر آن مسلط شده
مرتکب حیوانات چهار پایی که منش خوش است پیدا میشود و حرص بر چیزها و رغبت تمام بجماع و غیر آن از او
کارها و افعال بهیمی ظاهر میشود چنانچه در قرآن نازل شده است قل الروح من امر ربی و چون ربوبیت را در ذات
خود مییابد و محبت تسلط و برتری بر همگان دارد و دوست دارد که در هر امری منفرد باشد و در استقلال امور
تفرد و ترجیح خلایق و خلاص از قید بندگی و تواضع و رغبت میدارد و بر اطلاع بر امور علوم نیز دعوی میکند
و گمان میکند که او علم و معرفت و احاطت بجمیع امور است و هر کجا نسبت علوم او بنادانی و عجز کنند ناراض شود
و از جمله اوصاف ربوبیت احاطت بجمیع حقایق مخلوقات و معرفت انواع است و تسلط بر همه انواع و انواع بر ان و بعض
ملک شده و از آن جهت که از چهارپایان جدا شده بتمیز میان خیر و شر و رغبت بمنافع کنیت بانجام صفت
غضب و شهوت حاصل میشود در وصف شیطانی و جهت شر را بیابد و مکر و حیله و فریب و بدی و خدعه و تلبیس
و اسباب حیله و شر و تلبیس میشود در مطالب بمکر و حیله و فریب و دغا و بد نیتی بد شمرده میشود در صورت خیر بنمایند خلق

بیشانا

شیطانست و در هر کسی این چهار اصل ربوبیت و شیطنت و سبعیت و بهیمیت باشد سرشته شده و همه اینها
در دل انسان جمع کرده و گویا مجموع اینها در پوست آدمی خوک و سگ و شیطان و حکیمند پس آن خوک عبارت
از شهوت است چرا که مذمت خوک نه از لون و شکل و صورت اوست بلکه از آن است که او حریص و حرام خوار
و طمع کار است و غیر آنها میکند و لهذا سیر نمیشود و حرص باندازه بر چیزها میکند و سگ عبارتست از غضب
چراکه بدی حیوانات درنده یا سگ گزنده نه باعتبار صورت و رنگ و شکل است بلکه روح آن معنی درنده که
در جان او است و نه ظاهر که گزیدن است در باطن آدمی مثل حیوان درنده و غضب آن و حرص و خوک
و نایره شهوت آن موجود است و خوک از راه حرص دعوت میکند بامرهای شنیع و قبیح و حیوان درنده
از راه غضب دعوت میکند بظلم و آزار رسانیدن و شیطان همیشه شهوت خوک و خشم حیوان درنده را
در آدمی برانگیخته و هر یک از این دو را بر دیگری مسلط میگرداند و نظر هر یک بخشش آینده بسوی آن خلقتی
که بر آن آفریده شده اند و حکیم که نمونه عقل است مامور است که حیله شیطان و مکر آن را دفع کند با نیکی
ظاهر بسوی حق بیاید و نور درخشان و دانش که او دارد بحجت لطیف آنچه از شیطان بر آن پنهان است ظاهر و
ما مور است که بشکند حرص این خوک را و مسلط بر حقیقت سگ برداشتن چرا که بغضب شدن شهوت شکسته میشود
و ما مور است که دفع کند شدت سگ را و مسلط کند بر شدن خوک را بر آن و مجموع را زیر دست فرمان خود دارد
و هر گاه این را تقسیم کار را آورده و قدرت بر آن داشته باشد کارها در حد وسط و عدالت در مملکت بدن منظم شود
و مجموع اینها بر سعادت خواهند رفت و اگر عاجز باشد از غالب شدن بر آنها اینها غالب میگردند
بر عقل و او را از خدمت خود میدارند و همیشه مشغول باشد بحیلها و فکرها تا دقیق میشود تا خوک را
سیر کند و سگ را خوشنود نماید الا الله علیم و عبادت سگ یا خوک خواهد بود و حال اکثر مردم
اینست و هر که بیشتر همت ایشان معروف بطن و فرج و مجادله با دشمنان باشد الا انچه از اطاعت

خوک جاری میشود حالت بهیمیت مانند اسراف در خوردن و پوشیدن و آوردن و فساد و حرص و طمع و طلب
و نیز ان اظهار حشمت کرد در دل اثر از آن نباشد و حسد و سرزنش و غیر اینها و آنچه از اطاعت سگ
غضب در دل بهم میرسد حالت جلادت و در تطاول امور جسیمه و طلب علو و لاف زدن و طیش کردن
و تحقیر مردمان و تکبر بالیدن و شوخی و هجوم کردن و تشفی از مردمان و هجوم در خوار داشتن و تحقیر نمودن و بدخویی
کردن و رغبت نمودن در کشتن و غیر اینها و آنچه از اطاعت شیطان بسبب اطاعت شهوت و غضب
حاصل میشود حالت مکر و حیله و دروغ و پیچیده بودن در جواب و بازی و چیزها را آراسته ساختن و اظهار چیزهای
برخلاف واقع بمردمان نمودن و لباس زرق و غرور رشتن و کارهای قبیح کردن و مانند اینها
و اگر چنانچه اطاعت شهوت و غضب نکند و اینها را مسخر خود گرداند صفت ملکیت در دل او در آید و آئینه قرار
خواهد گرفت و در دل او صفتهای الٰهی که علم است و یقین و احاطه بهمه چیز و شناختن چیزها
چنانکه هست و مستولی بر همه بودن بقوت علم و ریاست و هیبت و تفوق بر مردم داشتن
بکمال علم و روزی که رهبان [illegible] خواهد شد از عبارت شهوت و غضب و خواهد رسید
بآن از مطلق خوک شهوت و برکوفتن آن بعبادت الٰهی صفتهای شریف مانند پاکی و قناعت
دارد و امید که در زهد و [illegible] و خدا شگفتن و [illegible] و حیا و خوش [illegible]
و مانند اینها و حاصل خواهد شد در او از بر شکستن قوت غضب و غالب شدن بر آن و بر کار آوردن
آن بجای او صفت شجاعت و کرم و حکمت گیری بر [illegible] و [illegible] نفس و [illegible] حلم و [illegible]
و عفو و ثبات قدم و [illegible] و [illegible] و غیر اینها و دل مانند آئینه است که [illegible] باشند
بان این نوع امور که در دل اثر میکند و این اثرها در دل بار میرسد اثرهای پسندیده که گفتیم
[illegible] جلا [illegible] دل [illegible] که [illegible] دل [illegible] حق [illegible]

و اهوا

میگردد و حقیقت چیزی که دین مطلوب است ظاهر میشود و با همچنین چیزها باشد در حدیث نبوی هست که فرموده بر کار حقیقتها
از لوح کند به بنده و خبر [illegible] دل او و در او غلط و ناصح او میگرداند و در خبری دیگر فرموده هرگز از جانب دل [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] خدا قطعی [illegible] و فایده [illegible] در آن قرار [illegible]
و در قرآن مجید نازل شده الا بذکر الله تطمئن القلوب یعنی آگاه باشید که بیاد خدا دلها آرمیده
[illegible] اثرهای ناپسندیده مانند دود تیره که بآئینه دل رسد [illegible] بر روی هم نشیند [illegible]
تیره و سیاه سازد و با لکلیه از فیض الٰهی محروم ماند و این است مهر و طبع دین که در قرآن کریم ملاحظه شده
و مهر کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون تعبیر بآن یافته از آن نیز [illegible]
است [illegible] دل [illegible] آنچه [illegible] انداز [illegible] ان لو نشاء اصبناهم
بذنوبهم ونطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون یعنی اگر خواهیم [illegible]
گناهانی که [illegible] و مهر بگذاریم بر دلهای ایشان پس [illegible] نفع [illegible] که منتفع شوند [illegible]
آیه شریفه [illegible] و مهر کردن مربوط بگناهان شده چنانچه [illegible] در آیه دیگر مربوط [illegible]
در موضع دیگر فرموده اند واتقوا الله واسمعوا و در موضع دیگر فرموده واتقوا الله واطیعوا الله
و در جای دیگر فرموده واتقوا الله ویعلمکم الله و هرگاه گناهان جمع [illegible]
[illegible] آن احکام [illegible] میگردد از دین حق و صلاح دین و [illegible] امر آخرت [illegible] عظیم [illegible]
امور دنیا [illegible] معروف دنیا [illegible] و هرگاه احوال آخرت و احوال [illegible] نزد [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] میکنند [illegible] دل او قرار [illegible] و [illegible] میکنند [illegible]
[illegible] از آخرت [illegible] شده اند مانند کافران [illegible] آخرت [illegible]
[illegible] سیاه شدن دل بگناهان چنانچه قرآن مجید و سنت [illegible] از آخرت

المؤمنین ع مرویست که ظاهر میشود ایمان در دل قطعه روشنی سفیدی و هرگاه بنده عملهای صالح کند آن قطعه بزرگ شده زیاد میشود
تا تمام دل سفید شود و ظاهر میشود نفاق در دل نقطه سیاهی و هرگاه بنده مرتکب عملهای حرام شود آن نقطه زیاد میشود
تا تمامی دل سیاه گردد و مهر بر آن گذاشته شود و دیگر امید خیر از آن نباشد بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود
کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون و حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که
دلها بر سه قسم است دلیست سرنگون گشته و هیچ خیر را ضبط نمیکند و آن دل کافرست و قسم دیگر
در آن نقطه سیاهی هست خیر و شر در آن با یکدیگر جدال میکنند پس هرگاه اثر سفیدی بر سیاهی زیاده باشد
خیر بر شر غالب میگردد و هرگاه اثر سیاهی بر سفیدی زیاده باشد شر بر خیر غالب میشود و قسم سیم دلیست گشاده که در آن
چراغهای هدایت در او افروخته و مشعل نور او تا روز قیامت خاموش نمیشود آن دل بنده مؤمنست و حضرت
امام جعفر صادق ع فرمودند که عشقی از برای اختیار در رسته میباشد که در دل نور ایمان میباشد و نه کفر و
دل در آن وقت مانند جامه ایست کهنه لهذا از آن فرمودند تا آخر که خدا فرموده لا نمی باید این جالیز از حق
آنگاه فرمودند که لهذا از آن نقطه روشنی در جنب خدا در دل پیدا میکند تا چون خواهد از کفر
و ایمان بدان تحقیق که دل مانند خانه ایست که درهای متعدد داشته باشد که از هر دری ضررهای ایمانی
دارد و گاه مانند هدفیست که از اطراف تیرها بآن رسد یا مانند آینه نصب شده که از انواع
صورتهای مختلف بر وی گذرد و نقشها که در آن صورتها دیده شود یا مانند حوضیست که نهرهای متعدد داشته
که از هر نهری آبهای مختلف در او فرو ریزد و درهای اثرها که در دل حادث میشود یا در دل پیدا شد یا
از ظاهرست یا چشم یا گوش یا سایر حواس بوده باشد و یا از باطنست که خیال باشد و شهوت و غضب و خلقهای
که در مزاج آدمی ترکیب شده بدرستیکه هرگاه آدمی نگاه کند بچیزی که خواهش باید فکری از آن در دل ظاهر میشود
و همچنین مثلا هرگاه شهوت بحرکت در آید بسبب زیادتی طعام یا بقوت مزاج اثری در دل ظاهر میشود

واثرها دران

و اثرها دران باقی میماند و چنانکه از چیزی بچیز دیگر منتقل میشود دل بحسب تعلق متعلقات منتقل میشود از حالی بحالی دیگر
لازمه این سببها تغییر و تأثر میباشد و قویترین اثرها که در آن حاصل میشود خاطرهاست که در آن حاصل میگردد
و عارض او میشود و از خطرها و فکرها و از عزم و یاد کردن آن خاطرها بنیانیکه یاد شده میشود با آنچه در آن باعث کمال
میشود آن فکرها و خاطرهاست که حرکت اراده و میل بجهت اکتساب کمال و عزم و اراده و حرکت بعمل است بعد از آن
عمل میشود که از آنچه در دل حاضر شده باید پس مبدأ کارها خاطرهاست و بعد از آن خاطر حرکت رغبت و میل حرکت
نیت و عزم و نیت و عزم حرکت اعضا و منقسم میشود خاطرها که محرک رغبت است باعث دعوت بسوی شر گردد
یعنی بچیزی که در عاقبت ضرر رساند و خاطری که دعوت نماید بچیزی که در عاقبت نافع باشد پس چون
این دو خاطر مختلف میباشند و آن که محمودست الهام میخوانند و آنکه مذمومست وسوسه میخوانند
خاطری که دعوت بخیر میکند باید نامیده شود ملک که عبارتست از فرشته و باعث خاطری که دعوت
میکند آن را شیطان میگویند و لطفی خدا را که سبب آن دل مستعد قبول الهام ملک گردد
توفیق میگویند و آنچه سبب آن مستعد قبول وسوسه شیطان میشود آن را اغوا و خذلان میگویند و ملک
عبارتست از مخلوقی که خدا آن را آفریده است که کارش رسانیدن خیرات و افاده علم و ظاهر ساختن حق و وعده
معارف بچیزهای مستحسن است و شیطان عبارتست از مخلوقی که کار او وعده بمعاصی و شرهاست و امر کردن بچیزهای قبیح
و ترسانیدن از پریشانی هنگام اراده کردن خیر و چنانچه وسوسه از ملک شیطانست در مقابله الهام ملک میباشد
از حضرت پیغمبر مرویست که در دل آدمی دو چیز حاضر میشود یک خاطر از جانب ملک که وعده بخیر
میدهد و تصدیق بحق میفرماید و هرکه این را در خود بیابد باید از خدا بداند و شکر او بکند و آنکه خاطری دیگر از جانب
دشمنست یعنی شیطان که وعده میکند بشر و تکذیب حق میفرماید و نهی میکند از خیر و هرکه این
را در خود بیابد باید پناه بخدا برد از شر شیطان و بعد از آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود

الشيطان يعدكم الفقر ويأمركم بالفحشاء والله يعدكم مغفرة منه وفضلاً والله واسع عليم يعني شيطان وعده ميدهد پريشاني

شما ميدهد شما را در وقت نفقه نمودن در راه خدا و امر ميكند به بخل و خدا وعده ميدهد شما را به آمرزش از خود و صدقه

دادن و عوض در دنيا و آخرت و خدا صاحب گشايش است بر منفقان و دانا است باستحقاق

ايشان و نيز آنحضرت فرموده كه دل مؤمن ميان دو انگشت از انگشتان خدا است ميگرداند

او را هر طور كه ميخواهد و اين كنايه است از آنكه خدا بر [illegible] او را [illegible] ميگرداند و

قدرت بر حركت دادن و تغيير او دارد [illegible] ملك و شيطان ساخته [illegible]

اين هر دو مسخر [illegible] گرديدن و الهام مانند انگشتان كه مسخر [illegible] مثلا در گرديدن اجسام و دل بحسب فطرت

و آفرينش صلاحيت قبول اثرهاي ملائكه و قبول اثرهاي شيطان دارد و قبول اثر هر يك از اينها بر حد تساوي

در جاي [illegible] يكي از اينها بر ديگري ميچربد بسبب متابعت هوا و ميل شهوات و مخالفت اينها و هرگاه غالب شود بر دل

ياد دنيا و بواعث هوا شيطان فرصت مي يابد و وسوسه او ميكند و هرگاه متوجه ياد خدا شد شيطان [illegible]

[illegible] ملك [illegible] الهام حضرت [illegible] معلوم شد [illegible] اسباب لشكر ملك

و شيطان دايم است در معركه دل تا [illegible] فتح مملكت او كند و [illegible]

و عبور آن ديگر متعذر است بر سبيل [illegible] باشد در قرآن مجيد نازل شده ان الذين اتقوا اذا مسهم

طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون يعني بدرستيكه آن جماعتي كه از خدا ميترسند هرگاه خيالي از شيطان

در خاطر ايشان خطور نمايد بياد حق مي افتند پس [illegible] بينا [illegible] از معصيت باز ميدارند بدانكه گاه ميباشد

كه خواطر شيطاني مشتبه بخواطر ملكي ميشود چرا كه از مكرهاي شيطاني آنست كه [illegible] صورت خير [illegible]

بجهت ارشاد و وعظ [illegible] تا [illegible] خلق [illegible] از [illegible] بسبب غفلت

هلاك شده اند و مشرف بر دخول جهنم گرديده اند [illegible] بندگان خدا [illegible]

از هلاك

از هلاكت علماي دين [illegible] و دل [illegible] زبان [illegible] گفتار [illegible] چون كفران نعمت خدا است و موجب

غضب او ميشود و از اظهار علم و دعوت بندگان خدا [illegible] ساكت [illegible] و همچنين خيالات [illegible]

او ميدهد بلطايف الحيل او را [illegible] مشغول وعظ ميشود و بندگان را دعوت ميكند [illegible]

[illegible] الفاظ مستحسن و اظهار خير [illegible] و ميگويد [illegible]

باعتبار [illegible] الدال على الخير كفاعله [illegible]

و قبول خلايق و لذت جاه و عزت [illegible] علم [illegible]

[illegible] شروع [illegible]

[illegible] جاه و قبول عموم [illegible] سبب هلاك [illegible] گمان ميكند [illegible] خدا [illegible] عظيم

از آن جمعيت [illegible] حضرت [illegible] ان الله ليؤيد هذا الدين [illegible]

[illegible] ان الله ليؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر بعضي از اهل

معرفت گفته اند كه الهام ملك و وسوسه شيطان در نفسها [illegible] علامات و واقع ميشود

مانند علم و يقين است كه از جانب قوي نفس حاصل ميشود و در مقابل آن [illegible] از ضعف

جانب نفس ميباشد [illegible] مانند فكر در [illegible] آيات [illegible] نظام [illegible]

[illegible] جانب نفس

واقع است [illegible] شبهه

و وسوسه حاصل ميشود [illegible] ضعف جانب نفس [illegible]

منزه از عيوب [illegible] عقول و نفوس [illegible]

[illegible]

بدا هیچ فایده است و سیم از آنها مانند خیال بجواری معشوقه شمارد چنین لایان المهاره و قوت تعالی اهل
علما و انکار مجتهدی از کفار زعلاء خیالی از صنایع میسازند یا زرع صنایع شده که مانند قرار میدید پس
هر کسی که سلوک سالک هدایت کند بمنزله ملائکه التی که السهام خیرات نماید و هر که سلوک سالک ضلالت
نماید بمنزله شیاطین که مردم را بر شر میسازد و چهارم آنها مانند تحصیل علوم و لوازم آن است که متعلق
است بمبادی عالیه و ذوات بمرتبه مشتی اکمال بجهاد و ملائکه و پیغمبران و روز آخرت و مبعوث شدن خلایق
و قیام قیامت و ایشان گمان برند حق تعالی و حضور ملائکه و پیغمبران و رسولان و رهگان از مقابل
تحصیل علوم دارد و حکایت که از اخبار و حکمت و کلمات با فایده و دیگر را سود دنیا که در محرمات
نگذارد و باید بدانند که قسم اول شبیه است بملائکه و چهارم شکرهای خدا که در باطن آسمانها میکنند
و قسم دوم شبیه است بشیاطین که رانده درگاه الهی و ممنوع از دخول آسمانها شده و از ظلمات بهره مند
و درین از عروج بمقامات عالیه محروم و در آخرت از نعمتهای بهشت جاودان محجوبند
بدانکه آنچه بخاطر خطور میکند از آنها مواخذه نیست و باز خواست نمیکند از آنرا که بنده را در آن
اختیاری نیست و همچنین میل خاطر و شوق عمل که آنچه در این چیز اختیار نمیدارد لاعتقاد داشتن
و جزم کردن باینکه سزاوار است که آن گناه کند بتخفیف بر وقت با اضطرار است یا اختیاری داخلالله
درین مختلف است و هر چه از آن اختیاری است باز خواست دارد مگر خلاف آنکه اضطراری است ولیکن
البته قصد معصیت کردن مواخذه دارد مگر آنکه از آن کار باز ایستد و ترک آن از ترس خدا کند
در قصدی که پشیمان شده باشد در این صورت ثواب یابد که او نوشته خواهد شد و اگر از قصد
معصیت کند هیچ بخود بار نگذاشتن و جهاد نفس بمنزله ثواب است و قصدی موافق طبع باشد
دلالت میکند بر غفلت تمامی از خدا که بخود سود باز نداشتن بجهاد نفس و مخالفت طبع

نمودن محتاج بقوت عظیم است پس سعی در مخالفت طبع نمودن و بجهت خدا کاری کردن دشوارتر از سعی در موافقت شیطان
و موافقت طبع است و در هر حکایت باید که ثواب آنچه او نوشته شود از آنچه که سعی او در باب داشتن نفس از این قصد داشتن
بکار داشتن در قصد معصیت و اگر چنانچه آن نفس که قصد کرده عمل نیاید از آن خایف و منع باز آید عذر ترک آن را
نماید و از ترس خدا آن بر نامه اعمال او نوشته خواهد شد چرا که قصد او علت از علمای قلب که اختیاری است
و پس بر این تفصیل غریب که از حضرت رسول صلعم روایت شده که فرشتگان بخدا عرض میکنند که خداوندا فلان
بنده تو اراده نمود که معصیت کند و حال آنکه خدا بآن او بنده دانا تر است از فرشتگان پس حق سبحانه و تعالی میگوید
که منتظر باشید هرگاه که بجای آورد یک معصیت بر نامه عمل او بنویسید و اگر ترک کند از برای او ثواب بنویسید
که ترک آن را بجهت رضای من کرده و در روایت است از حضرت امیرالمؤمنین در آیه ان تبدوا ما فی انفسکم
او تخفوه یحاسبکم به الله یعنی اگر اظهار کنید آنچه در نفسهای شماست از خوبیها و بدیها جزا میدهد شما را
خدا بآنچه در دل کرده اید و حضرت پیغمبر فرمودند این آیه بر پیغمبران و امتهای سابق عرض شده و قبول
نکردند بجهت دشواری آن و چون حق تعالی دید که امت من قبول کردند با آنکه طاقت آن نداشتند فرمود که ای محمد
چون قبول این دشواری نمودند بار گران از ایشان برداشتم پس لازم شد برخی که من را از امت تو بردارم فرمود لا
یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نمیکند خدا نفسی را مگر آنچه بر آن قادر باشد و درین خبر ظاهر شد که هر چه
در تحت اختیار بنده نباشد و قدرت بر آن ندارد و از خواطر بی اختیاری اضطراری باز خواست و مواخذه ندارد و در از حضرت
پیغمبر روایت است که این چیز است که از امت من ساقط شده است و مرتفع شده و مرا اخذ نمیشود خطا کردن و فراموش
و آنچه را ندانند و آنچه طاقت ندارند و آنچه را مضطر باشند و آنچه را بجبر اکراه کنند و بخشم و شوم و شر و خیال
بد در دل و آنچه از خواطر رسد در باب غیر و شر مردم مادام که بزبان و دست ظاهر نشود و از حضرت
امام محمد باقر و امام جعفر صادق روایت است که حق تعالی کرده است بجهت آدم و ذریت آن و نسل او این

که هر کس قصد عمل خیر نماید و بکار نیاورد از برای او یک حسنه نوشته شود و هر که قصد معصیتی کند و بکار نیاورد برو گناهی نوشته نشود و هر گاه
بکار آرد تا یک گناه برو نوشته شود و روایتی دیگر وارد است که هرگاه بنده گناهی میکند مهلت داده میشود از صباح تا شام
اگر توبه کرد برو گناهی نوشته نمیشود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از معنی که گناهی از بنده صادر شود در حالت غضب یا
[illegible] مؤاخذه نمینماید فرمودند حق تعالی کریم است [illegible] بر بنده [illegible]
نوشته باشند و نیز از آنحضرت روایت که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه از برای آن گناهی میباشد که مدتی ترک آن میکند و بعد از آن مرتکب
آن گناه میشود و بمقتضای آیه که در کلام مجید نازل شده الا اللمم و بعد از آن فرمودند که لمم آنست که مردی گناهی بکند
و توبه نماید خداوند تعالی او را مؤاخذه نمیکند و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند تحقیق که توبت داده حق تعالی
مؤمن را [illegible] و بر سر [illegible] باشد و عاقبت بخیر [illegible]
گناه میکنند و [illegible] استغفار میکنند از [illegible] خوشحالی هرگاه که عمل خیر میکنند و بکردار بدی
[illegible] هرگاه عملی [illegible] پس [illegible] باید که اصلاح نفس خود کنند [illegible] شما
[illegible] عوض [illegible] دعا کرد آنحضرت که رحم کند خداوند کسی
را که قصد خیر نماید و عمل بآن نکند [illegible] بعد از آن فرمودند
ائمه اهل بیت عصمت و طهارت [illegible] تقویت [illegible] بعمل [illegible] از برای اطاعت

در بیان خلقهای ناپسندیده و پاکیزه کردن نفس از آنها و در این چهار باب است

در تعریف خلق و پاکیزه کردن آن بدانکه خلق عبارتست از هیئتی که در نفس
راسخ و ثابت باشد بحیثیتی که صادر شود از او افعال با آسانی بدون فکر و تامل و آن هیئات اگر بنحوی باشد
که صادر شود از آن افعال خوش آینده و پسندیده هم بحسب عقل و هم بحسب شرع آنرا خلق حسن گویند
و اگر افعال قبیحه از او صادر شود آنرا خلق سیئه بنامند و چون شرط کردیم که آن هیئات

راسخ باشد

راسخ باشد از برای آنکه کسیکه بذل مال از او صادر شود بر سبیل ندرت بجهت مطلبی نیکو نمیگویند که جودت کردن خلق اوست اما هر گاه
در نفس او راسخ و ثابت نباشد و چرا شرط کردیم که صدور افعال با آسانی و عدم تامل باشد از برای آنکه کسیکه بتکلف بذل مال
نماید نمیگویند که جود خلق اوست و خلق عبارتست از آسان بفعل نیست از برای آنکه بسیار کسی با وجود خلق [illegible]
بذل مال کنند [illegible] باشد بخل خلق او باشد بذل مال نماید از برای غرضی از اغراض از راه ریا
از خلق خوب از قوت علم و قوت غضب و قوت شهوت و قوت عدل بهم رساند در میان آن هر سه خوب
قوت علم و صلاح آن در آنست که بحیثی باشد که با آن فرق کند میان راست و دروغ در گفتارها و میان حق
و باطل در اعتقادها و میان خوب و ناخوش [illegible] در کردارها و هرگاه این قوت حاصل شد ثمره حکمت از آن
حاصل میشود و حکمت راس خلقهای خوبست چنانچه در قرآن است ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی
بهر کس حکمت عطا شد باو چیز بسیار عطا شده خواهد بود و خوبی قوت غضب و شهوت در آنست که کم و زیاد از حد نگ
باشد که حکمت و دین مقتضی آنست اما قوت عدالت عبارت از ضبط قوت غضب و شهوت در تحت اشاره
عقل و شرع و عقل بمنزله ناصحیست که فرمان فرما باشد و قوت عدل عبارتست از قدرت داشتن برجزها و قدرت
بمنزله کسی است که نافذ الحکم و فرمان روا باشد و فرمان عقل جاری سازد و غضب و شهوت مثال سگ صید است که محتاج
بادب کردن یا آنکه رام شدن [illegible] باشد [illegible] نفس [illegible] آن
و مثال شهوت مثال اسپی است که سوار آن شود در طلب صید گاه [illegible] باشد و گاه [illegible]
بادب [illegible] باشد و گاه سرکش [illegible] باشد و هر کسیکه این صفتها در او قرار گرفته باعتدال باشد صاحب الاخلاق
خوش خلق خواهد بود و هر که بعضی از اوصاف در او باعتدال باشد و بعضی نسبت آن
[illegible] در او اعتدال ندارد خوش خلق خواهد بود مطلقا و هرگاه قوت غضب نیکو باعتدال
باشد از او شجاعت بنیاد میشود و هرگاه قوت شهوت نیکو باعتدال باشد از او عفت بهم میرسانند

و اگر قوت غضب از حد اعتدال بطرف میل زیادتی کند از آن تهور خیزد و اگر میل بجانب نقصان کند جبن و ضعف خیزد
و اگر قوت شهوت میل بزیادتی کند شره خیزد و اگر میل بنقصان کند خمود خیزد و پسندیده از اینها آنست
که بر وسط باشد که عبارت از عدالت است و هر یک از دو طرف خالی از فضیلت و ناپسندیده است و از برای عدالت
طرف زیاده و نقصان نمی‌باشد بلکه یک ضد دارد که جور میگویند و هرگاه استعمال حکمت در غرضهای فاسد شود افراط [illegible]
مکر و جربزه میگویند و تفریط آن را بلاهت میگویند و حد وسط آن بنام حکمت تخصیص یافته پس پایه خلقهای خوب
و اصلهای آن چهار است حکمت و شجاعت و عفت و عدالت و بغیر از پیغمبر آخر الزمان دیگری بکمال اعتدال در این چهار
رتبها دارا نبوده و از برای همین است که حق تعالی در قرآن مجید بطریق مدح خطاب بآنحضرت نموده و انک لعلی خلق عظیم
یعنی بتحقیق که خلق عظیم داری و سایر مردم متفاوتند در قرب اعتدال و دوری از آن پس سزاوار آنست که هر کس قصد
با مجاهدت چاره [illegible] میشود و هم بتغییر [illegible] فضیلتهای پسندیده [illegible] قرآن مجید
باین خلقها در وصف مؤمنان واقع شده که انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا
باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون یعنی جز این نیست که مؤمنان آنهایند که
را ایمان بخدا و رسول آورده اند و بعد از آن شک ننموده و جهاد کرده اند بمالهای خود و نفسهای خود در راه خدا ایشان اند
و اینها آن گروه راستگویانند و در این آیه تصدیق ایمان بخدا و رسول را که شک در آن نباشد عبارت
از یقین است که ثمره عقل و منتهای حکمت است و جهاد بمالها عبارت است از عفت که ضبط قوت شهوت
بر شکر [illegible] و جهاد بنفس عبارت است از شجاعت که مرجع آن بکار بستن قوت غضب است بمقتضای
عقل و حد اعتدال و در موضع دیگر در قرآن در وصف صحابه فرموده است اشداء علی الکفار رحماء بینهم یعنی سخت
و غلیظ اند بر کافران و مهربانند در میان خودها که مؤمنان باشند و این آیه اشارتست
که شدت جای دارد و رحمت جای و کمال در همه جا در شدت و رحمت نیست

بدانکه بعضی از کسانیکه بطالت بر او غالب شده و جاهل بوده اند و ریاضت کشیدن و اشتغال بپاکیزه ساختن نفس
و اصلاح اخلاق را دشوار شمرده و تجویز نموده که این از راه قصور و نقصان او باشد گمان برده که تغییر دادن خلقها ممکن نیست
و طبیعتها تغییر نمی‌یابد و استدلال برین مطلب بدو چیز نموده یکی آنکه خلق بضم اول عبارت است از صورت باطن چنانکه
خلق بفتح اول عبارت است از صورت ظاهر و همچنانکه صورت ظاهر را تغییر نمیتوان داد همچنین خلق که باطن را
تغییر نمیتوان داد دوم آنکه حسن خلق بزایل ساختن غضب و شهوت و محبت دنیا و غیر اینها میشود و این امر
ممتنع و مشغول این گردیدن تضییع اوقات است بدون فایده چرا که مطلوب قطع التفات قلب است از لذتهای
دنیا و این محال است در جواب این گمان باطل میگوییم اگر اخلاق قابل تغییر نباشد وصیتها و موعظه‌ها و ادب کردنها
باطل می‌بود و خدا تعالی نمیفرمود قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها یعنی بتحقیق که رستگار شد هر که پاکیزه
کرد نفس را از آلایش خلقهای بد و بی‌بهره ماند هر که نفس را آلوده است و حضرت پیغمبر فرمودند که نیکو کنید خلقهای
خود را و چون در بهایم تغییر [illegible] شده و حال آنکه تغییر خلق حیوانات چهارپا ممکن است زیرا که صید وحشی را انس میتوان
کرد و سگ که حریص است بخوردن صید ادب کرده میشود که صید را محافظت نموده از آن چیزی نخورد و اسب سرکش را
رام و فرمان بردار میکنند و تمامی اینها تغییر خلقت است و شبهه که آورده اند از روی اشتباه است زیرا که [illegible] ظاهر ساخته اند و دانست که موجودات
بر دو قسم است یکی آنکه بنده را دخل و اختیاری در وجود و سایر احوال آن نیست مانند آسمان و ستاره‌ها و اعضای
بدن خواه عضو ظاهری و خواه عضو باطنی و بالجمله هر چیزی که موجود و کامل است از وجود و سایر کمالات فراغ حاصل
و قسم دوم آنست که وجود و [illegible] بتمامی [illegible] در آن [illegible] شرط آن تحقق شرط
[illegible] باشد که دانسته باختیار رسیده [illegible] مثل استخوان خرما که سبب [illegible] گردیده
[illegible] ترتیب بیابد خرما [illegible] سبب [illegible]
و پس هرگاه استخوان خرما باختیار رسیده [illegible] اکثر [illegible] قبول کنند

و بعضی را قبول نکنند همچنین غضب و شهوت اگر خواسته باشیم ازاله آنها را بالکلیه نمائیم تحصیل آن اثر را
از آنها باقی نماند فاما نخواستیم الا اگر خواسته باشیم که بمرتبه اعتدال آنها را بسوزیم و نرم و فرمانبردار گردانیم هم قدرت
بر آن داریم و دانسته ایم که بآن مامور شده ایم و این سبب نجات و رسیدن بثواب گردد و مطلوب
همینست و بس نه ازاله و امحال آنها بالکلیه و چون ازاله آنها مطلوب نباشد و حال آنکه شهوت از بهر
فایده آفریده شده و در خلقت آدمی ضروریاتست که اگر شهوت طعام منقطع شود هلاک شود
و اگر شهوت جماع زایل گردد نسل منقطع شود و اگر غضب اصلا نباشد آدمی دفع ضرر از
مهلکات از خود نخواهد کرد و هر گاه اصل شهوت باقی باشد البته محتاج که شهوت میسر باشد خواهد
تا آنکه جمع نکند زر و مال که آن بکار آید و طلب آن نیز در تحت شهوت زایل گردد که مطلوب
آنست که باعتدال گردد و سلطنت میان افراط و تفریط قائم باشد و مقصود از صفت غضب آنست
که حمیت و حرارت بر وجه مستحسن حاصل شود و ابی آن ملیقه از تهور و جبن ابرو حاصل باشد و بالجمله
مطلوب آنست که غضب خفیف و قوی باشد و با وجود قوت منقاد حکم عقل باشد و اگر غضب ظاهر
شود جوارح با کافران ممنوع خواهد شد و چون قلع غضب و شهوت بالکلیه مطلوب نباشد
و حال آنکه پیغمبران خدا از ان بشر بودند حضرت پیغمبر فرموده اند که آدمیم و بغضب می آیم چنانکه آدم
بغضب می آید و گاهی پیغمبر در حضور ایشان سخن گفته میشد که مکروه آنجناب بود پس بغضب می آمدند
چنانکه از گوشهای مبارک آنحضرت سرخ میشد الا آنکه غضب آنحضرت و غضب ایشان از راه حق بود
در قرآن مجید نازل شده والکاظمین الغیظ یعنی خشم فرو خورنده باشند و نگفته اند که
شهوت را آدمی مستولی گرداند بلکه قدرت بر دفع آن کنند در روی نتوانند که او را
بمعصیت بکشانند لاجرم تحت حکم اعتدال گردانند پس معلوم شد که تغییر خلق ممکنست

و بجز و شما

و بجز و شما بها و دلیلست بر این نوع که سنگ و شجر نمی‌مانند هر گاه می باشد که اعتدال قوت شهوت و غضب
بحسب فطرت و آفرینش می باشد بحیثیتی که آفریده میشود آدمی و در تربیت نمی‌باید در حالتیکه کامل العقل و حسن
خلق می باشد و شهوت و غضب او بر عقل او تسلط و غلبه نمی یابند مانند انبیا و ائمه و هر گاه می باشد که اعتدال
در قوت کسبی می باشد و حصول آنها بمجاهده و ریاضت می باشد باینکه در شستن نفس کارها که مقتضی
حسن خلق است پس هر که خواهد مثلا بجهت خود تحصیل خلق جود بکند طریقش آنست که بکند کاری که صاحب
خلق جود میکند باینکه بذل مال کند و بتکلف بر این مواظبت نماید و با نفس مجاهده کند تا آنکه دادن مال
موافق طبع او گردد و بر آن آسان شود و نفس او صاحب جود گردد و هر که خواسته باشد خلق تواضع تحصیل کند
که کبر بر او غالب باشد طریقش آنست که مدتها مدید مواظبت نماید بر افعال صاحبان تواضع و در آن مدتها با نفس
مجاهده نماید و بتکلف تواضع را بر خود بندد تا آنکه خلق و طبیعت شود و در تحصیل طریق جمیع خلقها که پسندیده
است همینست منتهای حصول اخلاق آنست که صدور آنها از صاحبش لذیذ و خوش آیند گردد پس سخی را
میگویند که از دست دادن مال لذت یابد نه آنکه بکراهت بذل مال نماید و متواضع کسی را گویند که تواضع لذیذ
شمرد و اخلاق دینی در ریشه و ثابت در نفس نمی‌گردد الا بمیل جمیع عادتهای پسندیده و عادتهای زشت
ترک کرده و باز هم مواظبت بر آنها کنند و مواظبت کسی که بالاتر مشتاق افعال جمیله باشد و تنعم بدانها
و از افعال قبیحه کراهت داشته باشد و از آنها متألم گردد چنانکه حضرت پیغمبر فرموده اند نور چشم
من در نماز است و هر گاه که عبادتها را ترک کند و از آنها کراهت داشته باشد از ادراک نقصان خواهد بود
و بدین جهت که اهل سعادت بعضی از آن رسیده پس مواظبت بر آن نمود بمجاهده
ترک آن مرتبه نمی‌رسند از راه طوع و رغبت باشد و بجهت این است که حق تعالی فرموده و انها
لکبیرة الا علی الخاشعین یعنی بدرستی که نماز بزرگ است مگر بر کسانی که خشوع و شکستگی داشته باشند

و حضرت پیغمبر صلعم فرمودند عبادت کنید خدا را برضا و رغبت و اگر استطاعت ندارید پس بصبر
دشواری کردن چیزی که بسیار نیکو بود و نیز رسیدن بسعادتی که وعده شده بر حسن خلق ... است که
در بعضی اوقات طاعات را لذت نیابد و در بعضی اوقات از معصیتها کراهت نداشته باشد
و گاهی چنین نباشد بلکه ... است که علی الدوام در تمام عمر همچنین باشد و هر چند عمر درازتر
فضیلت او بیش در نزد حق تعالی ... حضرت پیغمبر صلعم چون سؤال از سعادت کردند
فرمودند که سعادت عمر دراز است در طاعت خدا ... انبیا و اولیا ... از فوت
داشتند چرا که دنیا مزرعه آخرت است و هر چند ... طول عمر عبادت بیشتر باشد ... نفس
صاف تر و پاکیزه تر و خلقها قوی تر ... و مقصود از عبادات ... اعمال
دل و قوت ... عبادات ... بر نهایت منفعت و فایده اخلاق است
که محبت دنیا از دل ... و محبت خدا ... تا آنکه هیچ چیز ... از لقای
خدا ... نباشد و هر صفتی که در دل ... اثر آن با عضا میرسد و ... صفت
و حرکت ... بر اعضا ... اثری ... از آن بدل میرسد و ... طالب ...
نفس است ... عبادت ... و ... از آن ... بر او ...
...
...
...
...
از افراد ... باشد پس ... نوع ... باشد ... خلقهای ...

صاحبان افعال جمیله و مصاحبت ایشان می‌شود و حصول خلقهای بد از مشابهت صاحبان افعال آن
و مصاحبت ایشان می‌شود زیرا که طبع از طبع ... و ...
اگر کسی این ... طبع او ... گردد و ... معین و دیگری گردد تا آنکه ... طبع ... باد و فرا
گرفتن صاحب فضیلت شود آن کس در نهایت فضل و کمال خواهد بود و هر که طبع ناپاکی ... داشته باشد و ...
بد از برای او ... و چیزهای بد ... فرا گرد و اسباب شر از برای او مهیا شود تا آنکه با نهایت عادت کند
آن کس در نهایت دوری از خدا خواهد بود و در میان این دو مرتبه با اختلاف ... جهت مردم مختلفند
و در ... هر کسی ... قرب و بعد بحسب مقتضای صفت و حالت او است پس هر کس مثقال ذره از خیر بکند جزای
او را می‌یابد و هر که مثقال ذره از بدی و شر بکند جزای آن را می‌یابد و حق تعالی ستم بر مردم نکرده بلکه مردمان بخود
ستم میکنند   بدانکه خدای عز و جل هر گاه اراده خیر ببنده نمود او را بعیبهای نفس بینا میگرداند و هر که
بصیرت او کامل باشد عیبهای او بر او پنهان نمی‌باشد و هر گاه عیبها را دانست ممکن است که علاج آن را بکند
و لیکن اکثر مردم عیبهای خود را نمی‌بینند و خاری اگر در چشم برادر مؤمن باشد می‌بینند و ساق درختی که در چشم خود
شان باشد نمی‌بینند پس هر که خواهد بر عیب خود مطلع شود باید دوستی ... داشته باشد و ... ناظر خود
سازد تا ملاحظه افعال او بکند ... نماید از اخلاق و افعال و عیبهای باطنی و ظاهری او را آگاه
با آنکه ... بر عیبهای ... زبان دشمنان ... غضب ... چنانچه گفته‌اند
و عین الرضا عن کل عیب کلیلة و لکن عین السخط تبدی المساویا ...
عیب او کند ... و هر گاه ... همه عیبها را ملاحظه ... نماید که ...
... بد دل او ... از ... عیبها ... بیشتر باشد از ... دوستی که ...
... و عیبها ... طبیعت ... این حالت ... شده ...

دشمن نباید داشت و اگر کسی بر وجهی کند الا عن ضلالت از این جهت که لا تحمل تمیز منقطع شود و از دوری گزیند بسیار باید
البته پرهیز از ایشان بپرهیزد یا اگر معاشرت با قوم بکند و هر چه در میان قوم بد بود باید ملاحظه
نماید از جهت بزرگی آن باشد و هر چه محمود باید جهت سوء آن ملاحظه نماید و بآن منسوب باشد و از
آن موقع اینها بگذرد پس در عملهای دیگران عیب خطا و ... بیند و باید دانست که طبیعتها در معاشرت
هوا و لذت بجهت و هر فعلی که ... متعصبان باشد هم نشینی بکند اما غلبات نفس از
اصل آن یا عظیم تر از آن یا از جنس آن از آن تتبع احوال خود بکند و تغییر آن از هر چه دیگری نکند
پاکیزه می شود و همین از برای تادیب نفس کافیست چرا که اگر هر کسی ترک کند آنچه را که از غیر
نمی پسندد هر آینه ادب آموزنده مستغنی خواهند بود که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام
گفتند کدام شخص ترا ادب آموخت فرمود که هیچکس مرا ادب نیاموخت لیکن جهل جاهل را دیدم
اجتناب از او نمودم

در اخلاقهای متعلق به شهوت بطن و فرج و زبان بدانکه

رسوخ خلقهای نفس بیشتر از عملها میشود و در عملها که از ... اعضا عمل باشند و هر عضوی
صلاحیت آن دارد که عادت کند از آن عملهای نیکو که صاحب خلقهای خوب بکند و تقلب آن دارد
که عادت کند از آن عملهای بد که صورت خلقهای بد باشد پس با جارحه از رعایت ... اعضا
ممنون باشد هر یک ... منع نماید و عظیمترین مهلکات از برای فرزند آدم
شهوت بطن و فرج و زبان است و در حدیث نبوی روایت که هر که از شر بطن و فرج و زبان
محفوظ است از همه شر محفوظ مانده و سبب شهوت بطن بود که حضرت آدم و حوا را از منزل
آرامش بهشت بیرون کردند و در منزل خواری و ... جا دادند زیرا که از خوردن از درخت
از درختان بهشت ممنوع شده بودند شهوت ایشان غالب شد که از آن درخت

تناول نمودند

تناول نمودند و ظاهر شد از برای ایشان عورتهای ایشان با آنکه جامهها از بدن ایشان فرو ریخت و هر یک ملاحظه
عورات دیگری نمودند و یقین که بطن منبع شهوتها و قبل هدف شدن مرضها و آفتهاست زیرا که شهوت فرج و رغبت
بسیار بر زنان تابع شهوت خوردن و جماع کردن است و انواع و اقسام رغبت و حسن تابع زیادتی مال و جاه است و تولد
بشود از اینها آفت ریا و قباحت و مفاخرت و منصب و جاه و مباهات بسیاری مال و اولاد و بزرگی و فرمان روائی و امثال
و اینها مستلزم کینه و دشمنی و عجب و ظلم و رو باطل است و کینه و دشمنی کشانند صاحبش را باسان شمردن ستمکاری و معصیت
که مردم انکار او کنند و عملهای زشت و تمامی اینها ثمره اعمال معده است آنچه متولد می شود از سیر شدنهای پی در پی
و بر معده و اگر بنده نفس خود را گرسنه نگاه دارد و فرمان بردار سازد و راههای شیطان را بر او تنگ کرده باشد
البته فرمان خدا تعالی خواهد برد و بر راه راست ... و گمراهی نخواهد رفت و منجر به این نخواهد شد که مستغرق دنیا شود و دنیا را
بر آخرت اختیار نماید و این مقدار حرص بر دنیا نخواهد داشت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند فرزند آدم هیچ ظرفی را
پر نساخت بدتر از شکم کافیست فرزند آدم را لقمه چند که پشت خود را بر پا دارد و اگر ناچار شکم را پر سازد چنان
کند که ثلث آن از برای طعام و ثلثی از برای آب و ثلثی از برای نفس کشیدن باشد و نیز آنحضرت فرموده اند
میرانید دلها را بکثرت طعام و شراب بدرستیکه دلها مانند زراعت است که میمیرد هرگاه آبش بسیار شود
و نیز فرموده اند که فاضلترین شما از روی مرتبه نزد خدا آنست که گرسنگی او زیاده و تفکر او درازتر باشد و دشمن ترین
شما نزد خدا کسیست که خواب بسیار کند و طعام بسیار خورد و آب بسیار آشامد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده اند بدرستیکه شکم آدم بخوردن یک لقمه سرکش می شود و نزدیکترین حالت بنده بخدا تعالی آنست
که شکم او از طعام سبک باشد و دشمن ترین حالت بنده نزد خدا تعالی آنست که شکم او پر باشد و در کتاب
مصباح الشریعة روایت کرده که آنحضرت فرموده اند هیچ چیز از برای دل مؤمن ضررسان تر از پر خوردن نیست و پر خوردن
مورث دو چیز است یکی قساوت قلب و دیگری بر انگیخته شدن شهوت و گرسنگی نان خورش است از برای مؤمن

و غذا نیست از برای روح و طعام نیست از برای دل و صحبت از برای بدن حضرت لقمان به پسر خود فرمودند
ای پسرک من هرگاه معده پر شد فکر بخواب میرود و حکمت گنگ میشود و اعضا از عبادات کوتاه
میمانند و مخفی نماند که فواید گرسنگی بسیار است از آنجمله صفای دل و رقت قلب است و لذت
از طاعت بردن و شکستگی که مانع معصیت و غفلت است و بالاتر از اینها قدرت کم خفتن و شکسته شدن
شهوت فرج که از بسیار خوردن غالب میشود و رفع خواب که طبع فهم را کند میکند و اوقات آن را ضایع میسازد
و برخواستن بعبادات نماز شب کردن را فوت میکند و اوقات عمر را ضایع میسازد و برخواستن بعبادات
و نماز شب او از فواید گرسنگی آسان شدن مواظبت بر طاعت است اندک گرسنگی بدن و فارغ بودن
از اهتمام تحصیل طعام و تهیه از کردن و خوردن و دفع مرضهای که مانع طاعت است و در حدیث وارد شده
که معده خانه مرض است و پرهیز کردن اصل هر دواییست   و دانسته که مطلب اصلی در جمیع احوال و اخلاق
حد وسط است آنچه در فضیلت گرسنگی مذکور شده مشعر آنست که افراط در آن مطلوب باشد و لیکن این چنین نیست
بلکه از اسرار حکمت شریعت آنست که هرچه طبیعت رغبت بطرف آن دارد در آن مبالغه بسیار شده در منع از آن
در منع از آن بر وجهی شده که جاهل چنان میپندارد که مطلب شارع ضد مقتضای طبع است بقدر امکان و اگر کسی که عالم
است میداند که مقصود حد وسط است زیرا که طبع هرگاه بسیار طلب نماید شرع بسیار منع کند تا آنکه شرع نهایت
گرسنگی را طلب کند تا که طبع عبث در شرع مانع باشد و هر یک با دیگری مقاومت نماید و اعتدال حاصل شود
و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مبالغه در مدح شب بیداری و روزه و کم خوردن نمودند و بعد از آن
دانستند که از جهال بعضی چنان کنند که همیشه روزه میگیرند و تمام شب عبادت میکنند از آن منع فرمودند از روزه
در سفر و تمام شب بیدار بودن هرگاه انسان را این بسیار شود بطبع معتدل آنست که از آن قصد نکرد
که افراط نفس را سست کند و لیکن این نیز نکنند بلکه شکر و فروتنی کنند و از حد خوردن از آن

نکند

نکند بجهت آنکه مقصود از خوردن بقای حیات و قوت عبادت است و ثقل طعام مانع عبادت است
و الم گرسنگی نیز دل را مشغول میسازد و مانع عبادت میشود پس مقصود آنست که خوردن بحد اعتدال باشد
بحیثیتی که اثری از آن باقی نماند تا آنکه شبیه بملائکه گردیده باشد زیرا که ایشان منزه‌اند از ثقل طعام و الم
جوع و نشانه آن یعنی مقدار اعتدال آنست که هرگاه دست از طعام بکشد میل بطعام داشته باشد و حد
اعتدال اولا آنست که طعام نخورد تا قدری اشتها بهم رسد و دست از خوردن بردارد
حالی که اشتهای آن داشته باشد   و الله التفات شهوت فرج بدانکه یکی از بجهت بقاء نسل
وجود او است و دیگر آنست که لذت آن کشش تا آن لذتها را آخرت باو قیاس کنند زیرا
لذت جماع اگر پاینده باشد عظیمترین لذتها بود چنانچه الم آتش عظیمترین المها
است پس ترغیب و وعده لذت الم را بدان بجهت آنست که حاصل میکند علم بالم
محسوس از آنکه ... بجهت شهوت است اگر ضبط آن نشود مغلوب گردد و
اعتدال بر شکر ... بقدر ... است که ... میسازد و ...
شهوت افراط و تفریط ... غالب است که بر عقل غالب میشود ... همت ...
صرف ... و تمتع از زنان و کنیزان بعد ... و ... بلکه از وقت محروم میشود ...
بر دین غالب ... بلکه از ... شهوت ... قسمی بر کسی که ... عشق
غالب باشد ... که این شهوت منتهی میشود بعشق که جهالت ... باید ...
این ... عقل ... شهوت ... و ... عقل ... شهوت ...
و ... عقل ... آن ... شده ... بود ... شهوت
باشد ... آن ... کنند و این عشق مرضی قلبیست که از خیال ... فارغ باشند ...

و مکرر نوشته باشد و واجب است بر آدمی که پرهیز کند از مقدمات آن باینکه بهر چه نظر کند و فکر در آن نماید و دیگر عود
بآن نکند و اگر شهوت بهیمیه مستحکم شده دفع آن رعایت و خوار است و تفریط شهوت فرج یا بیباکی ملکت
و از حد اعتدال خارج باشد و یا بضعیف چون از بهر بستن خانه منکوحه خود و این نیز مذموم است محمود
که شهوت معتدل باشد در کم و زیاد فرمان بردار عقل و شرع باشد و هرگاه بحد افراط باشد بگرسنگی و نکاح تندی
آن را بشکنند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند ای گروه جوانان بر شما باد بنکاح کردن و هر که
را میسر نشود بر او باد بروزه داشتن که در روزه نیز کسر شهوت می شود بدانکه این شهوت غالب ترین
شهوتهاست در آدمی و نافرمان ترین شهوات بر عقل در هنگام برانگیخته شدن اما چون مقتضای این
شهوت قبیح و زشت است مردم از آن شرم می کنند و از ارتکاب آن می ترسند و امتناع اکثر مردم از آن
یا از راه عجز است یا از راه ترس یا از راه حیا و یا بجهت محافظت حرمت و هیچ یک از اینها ثواب ندارد منظور
بزرگ در هر سبیل از اینها اختیار حظی از حظهای نفس بر حظی دیگر و این مقتضی ثواب عقاب باشد یا خوف
یکفور را رها عصمت آنست که بنده قادر بر چیزی نباشد میتوان گفت که درین مواضع فایده است که
آن دفع گناه باشد از او زیرا که هر که ترک زنا کند گناه زنا از او دفع شده بهر سببی که ترک کرده
باشد لیکن فضیلت و ثواب بسیار در آنست که ترک آن بسبب ترس خدا کرده باشد با آنکه قادر
بآن بوده باشد و مانعی نبوده باشد و اسباب میسر باشد خصوصا در وقتیکه شهوت مستولی باشد
و این درجه صدیقانست و از آن روایتست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که عاشق شود
و عفت ورزد و پنهان سازد عشق خود را و بمیرد شهید خواهد بود و فرمودند هفت کس اند
که حق تعالی ایشان را بلطف و رحمت بر سر ایشان خواهد گسترد در روزی که سایه بغیر سایه رحمت خدا نباشد
یعنی روز قیامت و در آنحضرت از جمله هفت کس مردی را شمردند که زنی صاحب شرف و صاحب جمال

بخود دعوت نماید و او امتناع نموده در جواب گوید از خدای تعالی می ترسم و قصه حضرت یوسف دلیل براین عمل و در قرآن
مجید مدح نموده حضرت یوسف علیه السلام شوری بر کسیکه توفیق مجاهده شیطان در دفع شهوت
عظیم یافته باشد و حق تعالی فرموده قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم یعنی بگو مؤمنان
را دیده خود را از نامحرم بپوشانند و محافظت فرجهای خود بکنند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند نظر کردن بنامحرم تیری است زهرآلود از تیرهای شیطان که بر او می رسد پس هر که ترک
کند نظر کردن را برای رضای حق تعالی عطا کند خدای عزوجل باو ایمانی که شیرینی آنرا در دل می یابد
و نیز آنحضرت فرمودند بعد از من فتنه ای نیست ضررش از فتنه زنان بیشتر و اول فتنه بنی اسرائیل از فتنه زنان
بود ولادت زنان در حصول نعمتهای عظیم و لذات لطایف صنعتهای غریب است بدانکه غضب آن و چگونه
دلالت میکنند بر عظمت آن عظیم است از بهر آنکه ایمان و کفر ظاهر نمیشود مگر بواسطه زبان و از اینجهت
طاعت و معصیت نیست نیز هیچ موجودی یا معدومی یا خالقی یا مخلوقی خیالی یا عقلی ظنی یا یقینی مگر آنکه زبان
بآن میرسد و متعرض نفی یا اثبات آن میشود چرا که هر چه علم بآن میرسد زبان تعبیر از آن میکند
بحق یا بباطل و هیچ چیز نیست مگر علم بآن میرسد و این صفتیست که در سایر اعضا نیست همچنین
از برای گوش چشم در دیدنی یا بد مگر رنگها و صورتها را و گوش در شنیدنی یا بد مگر آوازها و همچنین سایر اعضا
لا زبان میدان وسیعی دارد که نمی توان از بهر او نهایتی قرار داد و از برای جولان گاه آن نهایتی
و حدی نیست در زبان آن در خیر و شر جولانگاه وسیع است و هر که آب شیرین زبان را رها کند
بهر جا که خواهد رود آن سالک در جایی که رفیق عنان آن نفس باشد شیطان از او هر میدانی
سیر خواهد فرمود و خواهد کشید او را بکنار ورطه ای که تحت آن بر او سیل تهی نماید و خوش
نمی شمرد و شرف بر او نهاده ام باشد تا آنکه مضطرب شود او در مهلکه و ساقط شود در مقام

بر رویها در آتش جهنم نیندازد مگر آنچه درویده اند زبانهای ایشان از سخنها و مراد آن چیزی نباشد چنانچه در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله
وارد شده و حکایت غیبت از آن بابت از خطر زبانست اگر مقید نگردد بلجام شرع پس زبانرا نگاهدار مگر
در چیزی که در دنیا و آخرت نافع باشد و باز داشته نفس از هر چیزی که ضرر آن برسد خواه در دنیا
و خواه در آخرت و علم بهمه از سخن گفتن یا مذموم از آن بسیار پنهان و دنیا باید و علمای متفق‌اند
آن برکسی که دانسته باشد گران و شمردن فواید آن بهتر ترین اعضا بر لوی زبانست از برای آنکه
تعبی در حرکت و لوق آن و مؤنتی ندارد و گفتن آن سنت و مذموم در جنابت زلات
و مفاسد آن بسیار است و احتراز از آن بسیار مشکل است و ازین عظیم ترین آلیست
از برای شیطان در گمراه کردن انسان و از برای این است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند
هر که خاموش شد نجات یافت و فرمودند خاموشی حکمت است و کم است کسی که این کار کند
یعنی احتیاط و دقت اندیشی در خاموشی نیز فرمودند نگاهدار زبان خود را که این از کلمات
آن صدقه ایست که بآن تصدق نمائی بر نفس خود بعد از آن فرمودند حقیقت ایمان
نمیدانند تا آنکه نگاهدارد زبان خود را و نیز فرمودند هر که از عملهای بسنجد جای سخن بگوید
سخن خواهد گفت مگر در موضعی که بکار آید و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بمردی گذشت
که سخنان بی فایده میگفت پس آن حضرت بر او ایستادند و فرمودند ای مرد نیکو ایا بر دو فرشته که
نوشتند بر تو چیزی چند را ایشان بر تو بیان میفرستند بر پروردگار عرض میکنند پس سخنی بگو که
فایده بتو برساند و واگذار سخنی را که بکار تو نیاید و حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند
زبان فرزند آدم هر روز صبح مشرف بر جمیع اعضا میشود و میگوید که چه حال دارید میگویند
ما بخیریم اگر تو ما را بگذاری و میگویند از خدا بترس در باب ما و او را قسم

مجلد هم

قسم میدهند و میگویند ما بتو ثواب و عقاب یا میرسد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمودند که شیعیان ما گنگ میباشند در سخنی که نمیگویند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند خواب
راحت بدنست و سخن راحت جانست و سکوت راحت عقل است و فرمودند که از حکمت
آل داود مسطور است که عاقل آنست که عارف باشد بزمان خود و متوجه اصلاح حال خود شود و نگاهدارد زبان خود را
بکند از لغو و فرمودند که لقمان به پسر خود گفت ای پسر اگر گمان کنی که سخن از نقره است بدانکه
خاموشی از طلاست و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که سخن از
بیان حال دل است و در کل سخن صفا و کدورتست و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمودند
لوحی نهان شده در تحت زبان و چون سخن بگوید قدر و قیمت آن معلوم شود پس بسنج سخن را
و عرض کن آنرا بر عقل و معرفت که اگر از برای خدا باشد بگو و اگر از غیر آن باشد
خاموشی بهتر از آنست و هیچ عبادتی بر اعضا کم تعب تر و بهتر از خاموشی و قدر آن عظیم تر از
سخن نیست که خاموشی حقیقی آنست که خاموش باشد در آنچه تحقیق حق
شود و بیان باشد حقی که خدا آنرا آفریده است در میان خلق پیغمبران و اوصیا
بیان رسانیده از علمهای مکنون در جوارح پیغمبران بیرون آورد تا میان پیغمبران و
و باین ثابت شد که تقرب و پستیها و لطف عبادت است و همچنین سخن معتبر بر خداوند
تر و عقوبت آن بر خود روا رفوتر و ملامت آن شدیدتر و کدورت آن بیشتر
باشد و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند که سکوت بهتر است یا سخن فرمودند
که هر یک آفات بسیار است که اگر از آفتها سالم باشند سخن بهتر است از سکوت گفتند چون
اول به قصد این جهت فرمودند که خدا پیغمبران را بسکوت نفرستاده بلکه بکلام

غیبتی هم یا بگوش ع ارزش ندارد باشد آنست که بعضی از افراد دروغ و غیبت پیدا شد که جایز است
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند هر دروغی صاحبش را روز قیامت باز خواست خواهند نمود
مگر دروغی که در جنگ فریب دشمن دلو باشد دیگر دروغی که اصلاح میان دو کس دلو باشد دیگر سخنی
تحقیق الحجه بکسی گفته بگویید و قصدش از این اصلاح باشد یا دروغی که بعیال خود وعده نموده باشد و اراده
وفا بآن نداشته باشد و احادیث از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز وارد شده که دلالت بر آن دارد که عبارت
از پنهان ساختن چیزی در خاطر و اظهار غیر آن نمودن و بعضی علما گفته‌اند که احتیاج بدروغ گفتن نیست
و این در مقامیست که مضطر بتوریه شوند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که پوشیده دارد از ... معذرت کنند
غیبت او جایز است و فرمودند که غیبت فاسق حرام نیست و فرمودند هر که آگاه در فسق تیر باشد و تحقیق
اندازد و ملامت عرض او را امیدوار داد او را عقوبت نمودند و نیز فرمودند که صاحب حقی را میرسد که
اظهار کند غیبت کسی را که بر او حقی دارد و پیش از این حدیثی گذشت در وجوب غیبت صاحب بدعت
و شک نیست که عموم از این بر می‌خیزد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند آیا باز می
ایستید از بد گفتن فاجر تا مردم او را نشناسند بلکه بدیهای او را ذکر کنید تا مردم از او
اجتناب کنند و در حین غیبت حفظ آنست که باید بجهم از زدن آن بجوارشت و حضرت ... عرض
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند میدانید که غیبت کدام است گفتند خدا و رسول
خدا بهتر میدانند فرمودند که غیبت آنست که یاد کنی برادر مؤمن خود را بچیزی که هرگاه بشنود کراهت داشته باشد
گفتند یا رسول الله اگر آنچه یاد کنیم در او باشد فرمودند اگر در او باشد غیبت خواهد بود
و اگر در او نباشد بهتان بر بسته خواهد بود و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت است
که فرمودند صفت غیبت آنست که یاد کنی شخصی را که نزد خدا عیب نباشد و مذمت کنی

فرستاده دیگر سکوت مستحق بهشت و مستوجب محبت خدا شده و بسکوت از آتش جهنم فدای
شده و از غضب خود نجات دیده بلکه انبیا هم از سخن نشده‌اند فرمودند که هر ماه را با قفایی ...
عبودیت کند تا فضیلت سکوت در بر کلام و صفت بکنی که فضیلت کلام را بر سکوت بیان نمی‌کنی
بر آنکه آفات زبان بسیار است از آنجمله خطا گفتن و دروغ و غیبت که شارع اذن نداده
و خلف وعده و سخن چینی و ریا و نفاق و فحش و جدال و مدح نفس و نزاع با مردم و خودنمائی
نمودن و فرورفتن بباطل و گوش دادن چیزها از عملی خفی علم و زیاد گفتن در آنچه مردم و عیوب و فحش
گفتن در زر و زنان و غیر آن از صفت و عیب‌شان و افتضاح شان نکرده شیر بزبان سکر بند و بر آن گردان
نشینند در زر و ریزشها در دل جمع دنیا و تیزرا شنیها با عملها از طمع و شیطان مسلط شد پس هر که
خوف دارد اینها ما بکشد که قادر باشد بر آنکه زبان را در فرمان خود داشته باشد در هر جا که واجب شد
از او را گفته در هر جا واجب نباشد از او باز دارد چرا که این از علمهای مشکلست و حفظ دیده خطرناکه
دور سکوت نجات حاصل بکنی نیست که فضیلت سکوت از عظیم شمرده اند با آنکه در سکوت
همت جمع دوم قادر بدیمی ... و از فکر و ذکر و عبادت فارغ میتوان بود و از بدعتهای قبیح گفتار
و دو دنیا و ... صاحب آن در بعضی ... قرآن مجید نازل شده ما یلفظ من قول الا لدیه
رقیب عتید یعنی لوحی متکلم ... و ... آمده که الحذر ... خیر ...
نیز ... واقع شده لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس یعنی خیری
در بسیاری از ... نیست مگر کسی که امر بتصدیق یا بمعروفی یا باصلاح میان
مردم کند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند خوشا حال کسی که زیادتی زبان را
نگاه دارد و زیادتی مال را انفاق نماید و سبب اکثر در اقل حفظ دروغ و غیبت و رفیق

رفیق

در چیزی که مجبور باشد بدان نوع علما و لا مبالغه گویان در ذکر عیبی باید که در خود عیب باشد و دلالت بر نقصش در آن چیز
مشهور باشد همچنین غیبت غیبت نیست اگر چه نقص و عیبش هرگاه از او شنیده اراده داشته باشد و این غیبت
که تو منزه و خیالا از آن عیب باشی و حضور در آن نیک حضور رسول از یکدیگر حدیث بغیر شرط اگر عیب داری و عیب او بیان
حق و باطل در دین خدا بود دیگر نباشد لا اگر مرادش باز این نقص الشخص باشد البته از افعال او نیش
شوا افتد و خواهد بود اگر چه در واقع آنچه گفته حق باشد سزاوار است که آنچه مخصوص کسی باشد اعلم
بقبیح آنچه مرا داشته باشد و از او پنهان باشد و از ظاهر شدن او کراهت نداشته باشد و دیگر این آنچه
از آن حضرت روایت شده که فرمودند غیبت است که بگوئی در دین برادر خود چیزی را که نکرده باشد و
فاش سازی در چیزی را که حق تعالی بر او پنهان کرده باشد و جایی بر آن باشد و حدیثی بود دیگر لازم شود از
حضرت امام موسی علیه السلام روایت که هرکه ذکر کند کسی را در هنگامی که غایب باشد بچیزی که در او باشد و مردم
دانند غیبت او نکرده خواهد بود و هرکه بگوید در شأن کسی که غایب باشد چیزی را که در او باشد و مردم
ندانند غیبت او کرده و هرگاه ذکر کند چیزی را که در او نباشد بهتان بر آن کس بسته خواهد بود و از حضرت
صادق علیه السلام روایت که غیبت آنست که بگوئی در حق برادر خود چیزی را که حق تعالی بر او پنهان کرده باشد و اما
ذکر چیزی که ظاهر باشد غیبت نیست مانند تندی و غضب و زیادتی اضطراب بدانکه بعضی از علما
حرمت غیبت را مخصوص غیبت کسی کرده اند که عارف باصول عقاید باشد و اعتقاد بآنچه حقیقت
داشته باشد از برای آنکه دلایل حرمت غیبت شامل جماعتی نیست که لایق اهل ایمان [illegible] غیبت [illegible]
در شأن مؤمنان است و در حق برادری که عبارت از برادر دینی است و بس شامل نخواهد بود کسی را که اعتقاد
حق نداشته باشد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که اصل غیبت مستقیم بر ده قسم
[illegible] آنست که [illegible] فرو نشاندن خشم باشد دوم آنست که از برای [illegible] جمع باشد سیم آنست

که از روی

که از روی رقت باشد چهارم آنست که تصدیق نماید چیزی را که شنیده باشد بدون آنکه تحقیق کند بنا بر معلوم
که باشد پنجم آنست که از برای مباهات باشد ششم آنست که از برای بازی و خنده باشد هفتم آنست که از برای تحریک
و استحقاق باشد هشتم آنست که از برای تعجب و استبعاد باشد نهم آنست که از برای دلتنگی و ملال باشد
دهم آنست که از برای زینت و ملاطفت باشد بعد از آن فرمودند که از غیبت کسی که شنیدی باید که برسد
غیبت از روی طلب [illegible] با و برسیده باشد از حق تعالی استغفار کند و سایر آفات زبان مستحق [illegible]
از بیان [illegible] در غضب و کینه و حسد است بدانکه غضب شعله ایست که از روی قهر شده استیلا
آتشی [illegible] باشد و ظاهر بغضب [illegible] آتش [illegible] و آن آتش پنهانست در دلها [illegible]
مانند پنهان [illegible] خاکستر [illegible] از دلها [illegible] بیرون می آورد و [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible] جبار [illegible] حرکت [illegible] بر سر شیطان
[illegible] این آتش [illegible] شیطان رجیم در هنگام سجده آدم [illegible]
[illegible] آتش آفریده [illegible] تأثیر [illegible]
شان آتش است [illegible] شدن و حرکت [illegible] غضب [illegible]
[illegible] هلاک [illegible] فاسد [illegible] بر [illegible]
این [illegible] که [illegible] که عبارت [illegible] هرگاه آن پاکیزه [illegible] عیب [illegible]
و پاکیزه خواهد بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند غضب فاسد میکند ایمان را مانند فاسد
ساختن سرکه عسل را و فرمودند که غضب [illegible] باز دارد [illegible] از حق تعالی از روی غضب
[illegible] و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند بتحقیق که غضب اخگریست از شیطان
که در دل فرزند آدم [illegible] هرگاه احدی از شما غضب [illegible] چشمهای او [illegible]

او بر ایشان مسلط میشود و شیطان داخل در وی میشود و هرگاه کسی را چیزی از حالتهای مذکوره رسد باید که بر روی خاک
فرو نشیند از جهت یقین و به سرعت شیطان از او دور میشود و فرمودند هرکه غضبناک شود بر خویشتن چنین
باید که بنشیند اگر ایستاده بود و اگر نشسته بود برخیزد و بعضی از اعضای خویش چنانچه اگر بالیدگی هرگاه
بدن خویش ببرد خویش را به سبب غضب فرو می نشینند و فرمودند که بدرستیکه امام زین العابدین
علیه السلام میفرمودند چه چیز سخت تر است از غضب بدرستیکه شخص غضبناک میشود
و میکشد کسی را که خدا حرام کرده است خون او را و بهتان میزند زنان پاکدامن را [illegible]
و فرمودند هر که غضب خود را باز دارد حق تعالی عیب او را از مردم میپوشاند و فرمودند
که بدرستیکه در تورات نوشته شده ای فرزند آدم یاد کن مرا در وقت غضب تا یاد کنم
ترا در وقت غضب در روز [illegible] و حضرت صادق علیه السلام فرمودند غضب کلید هر شری است
و بدانکه هرگاه کسی را غضب در آید بر کسی که از او پستتر است و در تحت ید اوست باید که تسلط و
قدرت خدا را بر او در آن هنگام به خاطر آورد که چون به جوش آید در حالت [illegible] و اگر غضب
در آید بر کسی که بالادست او باشد و از انتقام و تدارک مایوس باشد در آن وقت
خونی که در حرکت آمده میباشد متوجه باطن میشود و این موجب حزن و اندوه میشود
و رنگ او زرد میشود و اگر غضبناک شود بر شخصی مانند خود که در انتقام کشیدن از
او در شک باشد خون او مترددی خواهد بود میان انقباض و انبساط پس سرخ میشود
و زرد میشود و مضطرب میگردد و از برای ادراک انتقام و هرگاه آتش غضب شعله ور شد
متوجه دفع موذیات میشود و از برای همین آفریده شده و این پیش از آن میباشد
که آن موذی واقع شده باشد و هرگاه واقع شده باشد متوجه تشفی غیظ و انتقام میشود

دو قوت

دو قوت قوت غضبیه و شهوت آن انتقام است و لذت آن در آن است و آرام نمیگیرد و قوت
غضب مگر با انتقام و مردم در ابتداء فطرت و خلقت در قوت غضبیه سه قسمند بعضی در تفریط اند
و بعضی در افراط و بعضی در اعتدال اما تفریط آن به سبب فقدان این قوت یا ضعف است
و این مذموم است و صاحب این حالت را میگویند که حمیت و غیرت ندارد و همچنین کسی بسیار ناقص
میباشد و از ثمره این حالت است که بر حرم خود غیرت نمی ورزد و تحمل خواری از دیگران میکند و میباشند بعضی ها
که در هنگام مشاهده امور منکره به غضب در نمی آیند و ضعیف و ساکت میباشند و در قرآن مجید خداوند عز و جل
برگزیدگان صحابه را مدح نموده به شدت و حمیت چنانچه فرموده اشداء علی الکفار یعنی سخت و غلیظند
بر کافران و بار دیگر فرموده یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم یعنی جهاد کن ای محمد صلی الله
علیه و آله با منافقین و درشتی کن با ایشان و بر ایشان سخت بگیر و شدت و غلظت که در این جا
مذکور شده از لوازم قوت غضبیه است اما افراط قوت غضبیه است که بر صاحبش غالب شود
تا آنکه از اطاعت عقل و شرع بیرون رود و بصیرت و [illegible] فکر و اختیار از او بگیرد تا آن حالت باقی نماند
و سبب غالب شدن این صفت گاهی فطری میباشد و گاه عادت میشود از معاشرت جمعی از آن
با جمعی که [illegible] تشفی غیظ و [illegible] غضب را شجاعت نام میگذارند و گاه [illegible]
میگویند که ما [illegible] نمیکنیم و از کسی چیزی تحمل نمیکنیم و معنی این نوع سخن آن است که عقل ندارند و مع ذالک
در معرض تحریم [illegible] این سخن را میگویند و هر که این کلام را شنید نقش او حسن غضب و شجاعت و تشبه با ایشان
راسخ و ثابت میشود و از دیدن و شنیدن [illegible] و گرم میشود و بعد از نور عقل [illegible] اگر
روشنی عقل [illegible] و غضب فرو نشست دیگر فایده بر آن مترتب نمیشود و از آثار این نوع غضب در ظاهر بدن
تغیر رنگ و ارتعاش اعضاست و بیرون رفتن افعال از ترتیب و نظام و اضطراب در حرکت و حرف زدن

بکدیگر برکنار لبها کف ظاهر شود و عده قهرها سرخ گردد و دماغ بر بالا جهد و هیئت وی از حالت طبیعی بر زبان رود
و یقین که اگر غضبناک در حالت غضب زشتی صورت خود را ملاحظه نماید از زشتی خود که زشتی صورت غضب
او باکی خواهد شد و پشیمانی که زشتی صورت باطن عظیم‌تر است از زشتی صورت ظاهر و آنکه ظاهر
نمونه باطن است و زشتی اهل الله در باطن پیدا میشود و تا بنا از آن در ظاهر میرسد و آنچه گفته شد آثاریست که در حد
ظهور پیدا میشود اما آثار آن بر زبان گفتن آنست که دشنام و فحش و سخنان زشت که عقلا از آن ننگ میدارند
و قایل آن نیز در وقت فرو نشستن غضبش در نشست ننگ میدارد و با وجود آنجا سخنان بی‌ربط پریشان و کلمات منفکر
میباشد و آثار آن بر اعضا کیر زدنست و هجوم بردن بی تعقل و جامها پاره کردن و کشتن و زخم زدن
و دفعی گرفتار باشند بردن احتیاط و اگر کسی را که بر او غضب کرده فرار کند یا مانع از انتقام کشیدن
رود بر غضب او بر خودش برمیگردد و جامه خود را میدرد و بر روی خود میزند و گاه میشود که میدود و میافتد
و دویدن کسی که حیران و مست و مدهوش و سرگردان باشد و بسا میباشد که بر زمین می‌افتد و قدرت
بر دویدن میدارد و زمین میشود که بر جدد و زر لازیاده غضب ... میدهد شبیه کالبت
بیهوشی و بسیار میباشد که ... درندن بی‌کلاه و دهان در زمین میزند
و میلنند و ... در دیوارها مشکنند میکنند ... و دشنام به جمادات و عبارت میدهد با ایشان
سخن در میآید و میگوید ... از جانب تو ... سخن میکنید ... از غضب ...
کینه و حسد است را اظهار ... و شماتت ... احوال کسی بر او غضب کرده واقع و ممکن شدن
از خوشحال او و قصد فاش ... اسرار او ... و عیوب آنها از جملهٔ ... و آنچه گفته شد غره
غضبیست که در حد افراط باشد و ... از ... حصول ... نوع غضب است که علاج نفس
بکند تا آنکه شد غضب از ... کند و در حد وسط باشد که عبارتست از اعتدال ... افراط و ... خروج

مستقیم است و با یکدیگر از موی باریکتر تیزتر از شمشیر برنده‌تر است و از حد وسط عاجز باشند بعضی تا آنکه توفیق ربط
باشد و در قرآن مجید وارد شده و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل
فتذروها کالمعلقة یعنی استطاعت ندارید که عدالت بورزید در میان زنان و هر چند دل بر حرص
داشته باشید هر چند سعی کنید لا میل تمام بیک طرف مکنید تا بیکی ترک کنید آنچه را استطاعت آن ندارید
و واگذارید ایشان را مانند زنی که نه شوهر دارد و نه بی شوهر باشد و از این آیه شریفه مستفاد شد که اکثر ایشان
بجا میحضرت شده‌اند ... نباید که ایشان جمیع ... نکنند بلکه بعضی از شرها ... بعضی میباشد
و بعضی ... بدانکه آدمی تا آرام ... میدارد بعدم ...
طبیع است و با آن احتیاج دارد و ... و آنچه در مخالف طبع است ... از آن ...
خالی از خشم و غضب نمیباشد ... خلقت طبیعت ... هرگاه محبوب ... قصد
ازاو کند البته بغضب ... ضد ... اشیای مختلف ... محبوب ... ضروریست
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ... آن ... که هرکه صبح کند ... ایمن ...
... سالم ... باشد و قوت ... داشته باشد ... تمام دنیا از
برای او جمع شده باشد پس هرکه ... بتحقیق ... حضرت ...
... ضروری باشد ... عاجز ... غضبناک ...
... کسی قدرت ... که ... غضب ... ظاهر ... بر طرف ... الزاع
... مستحب ... باشد و حصول این ... میشود
... خشم ... مقتضای
طبیعت ... ضعیف ... خشم ...

بمرتبه ضعف او بحدی رسید که اثر آن در روی ظاهر نشود الا این نیز کمیاب و شاید از این است که او
را هر چه لوازم بدان محتاج است قدر لازم دست نشود در جهت او متألم شود و اگر غضبناک نشود پس
هر که مثلا گوسفندی را کشته باشد و قوت او باشد و آن بمیرد بر کسی غضب نمیکند اگرچه ملال بهم
میرساند و لازم نیست که هر که از چیزی متألم شود البته بغضب در آید چنانچه کسی که از فصد و حجامت
متألم است بر فصاد و حجام غضبناک نمیشود پس هر کس که توحید بر دلش غالب باشد و همه چیز را از
قدرت خدا و عجز خود داند بر هیچ کس بغضب در نمی آید زیرا که او همه را در تحت قبضه قدرت
حق مسخر میداند مانند مسخر بودن قلم در دست کاتب و هر کسی که پادشاه رقم بر کشتن او
نوشته بر قلم غضب نمیکند پس حکمت را غلبه توحید قلع غضب نشود و همچنین کسی ظن
کند در تعالی قلع آن ممکن است بانکه همه چیز را از خدا داند و بداند که تقدیر نمیکند خدا و نخواهد عالم
مگر چیزی را که در آن خیری باشد و لیا باشد اگرچه از امراض و بیماری و زخم خوردن و کشته شدن باشد
پس بغضب در نمی آید چنانچه بر فصاد غضب نمیکند از برای اینکه خیر او در آن میداند چون
که هم چنانچه گفته شد دفع غضب بر نهج مسطور ممکن نیست الا بغلبه توحید بر این عنوان که
بر قیمت که در عمت نکند و نماند و باز گشت قلب او بواسطه در میان خدا و اشیا از چیزها
طبیعت که مطلب آن ممکن نیست و از این حالت در کسی تصور میشود بالت که دوست حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول باشد و حالتی که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که فرمود
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای دنیا غضبناک نمیشد و هر گاه از برای حق غضبناک میشد کسی
آنحضرت را نمی‌شناخت و هیچ چیز تاب مقاومت غضب او نمی آورد تا اینکه انتقام از برای حق
میکشید پس معلوم شد که از برای حق غضبناک میشد و این غضب اگرچه از برای خداست لا

فرقه

فرقه مستلزم التفات برایت بلکه هر که غضب کند بر کسی که قدرت و قوت و اقتدار او را که در سلطا
نیز چاره از آن نیست زیرا که تمام باشد دفع و نفس الامر از برای خدا غضب کند پس ممکن نیست که در
از آن منفک شود بسا گاه باشد که بعضی خشم را در عرض دیگر منقطع شود در ساعتی که قلب مشغول باشد
بغرضی دیگر که اهم از آن باشد در آن حالت قلب را گنجایش غضب نباشد از برای اینکه مشغول بچیزی دیگر شد
و هر گاه قلب مشغول ببعضی از امور مهمه باشد ممنوع است از آنکه احساس آزار دیگری بکند چنانچه سلمان
رضی الله عنه را شخصی او را دشنام داد فرمود که اگر میزان عمل من از طاعات سبک است
پس من بدتر از آنم که تو گفتی و اگر میزان عمل من گران است آنچه تو گفتی ضرری بمن نمیرساند پس چون همت سلمان
مصروف آخرت بود دل او بدشنام متأثر نشد و ظاهر شد که سبب مشغول قلب بامر مهم
بالغیب ملاحظه توحید تصور فقدان خشم و غضب میتوان نمود و سبب دیگر غیر از این چه سبب
نیز تصور آن میتوان کرد مثل اینکه بنده بداند که حق تعالی محبت او را در آن میداند که بغضب در نیاید و شدت
محبت او بنده بخدای تعالی موجب فقدان آن میشود و این نیز در بعضی احوال محال نیست
بتحقیق ثابت شده که علاج هر مرضی بقطع و قلع ماده آن و ازاله اسباب آن است
و سببها که باعث بر انگیختن غضب میشود زیر است دیگر بالعیان و فخر و عجب و لب مزاح و تکبر
و غرور و ... در تحقیر فخر است و مجموع کمال و سرزنش کمال و جدل کمال و مخالفت مزاح و حرب
و الواع در نهایت حرص بر زیادتی مال و جاه و زینت و دنیا این خصلتها زبون و بحسب شرع مذموم
و با وجود این سببها از غضب خلاصی نمیتوان یافت پس لابد از ازاله این سببها الفضلا نهایا باید بضد
با یکدیگر در منور ضع از برای سازد و بهمچنین بکلی باطل سازد مسا معرفت نفس و فخر را بسبب
الکوارز خصلتهای ناپسندیده است بلکه فخر محض است که با فلق نا خوشی باشد و سبب را بحقیقت کمالا

بنوعی که در تحصیل فضایل و اخلاق حسنه و استغفار و استهزا کردن و اجتناب از آزار رسانیدن بمردم و خود را
محافظت نمودن از آنکه کسی تو را استهزا کند و سرزنش نمودن او و اجتناب از گفتار قبیح و بی فایده نمودن
خود را از جواب گوی او و زیاد نمی حرص و رعایت رضیت و به قناعت بقدر ضرورت کردن و تحصیل
آنکه عزت استغنا را تحصیل کند و از خواری احتیاج خود را منزه سازد و علاج هر خلقی از خلقها و صفتی از
این صفتها محتاج به ریاضتی و تحمل مشقتی و فایده ریاضت آنست که بدی عاقبت آن خلقها
بداند تا نفس از آنها میل کند و از قباحت آنها متنفر شود و بعد از آن صدق همه مواظبت بر مباشرت
نقیض اخلاق مذمومه بنماید تا آنکه عادت و نفس باضداد آنها الفت بگیرد و بر او آسان شود
و هرگاه این خلقها از نفس محو شود نفس پاک و پاکیزه می شود و صفتهای پسندیده خلاص میگردد از غضب
که از آنها شود ایمن شود و علاج غضب در هنگام برانگیخته شدن آن آنست که پناه برد بخدای عز و جل از شر شیطان
و هرگاه ایستاده باشد بنشیند و اگر نشسته باشد به پهلو بخوابد و وضو و غسل کند با آب سرد زیرا که غضب از
آتش است و این علاجها در حدیث نبوی وارد شده و علاج دیگر آنست که تامل کند در آنچه وارد شده
در فضیلت فرو نشانیدن خشم و عفو کردن و حلم و تحمل نمودن و حق عزوجل در قرآن مجید فرموده
خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین یعنی فرا گیر عفو را و امر کن بمعروف و اعراض کن
از جاهلان و نیز فرموده والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین یعنی جماعت
متقیان آنانند که باز میدارند خشم خود را با آنکه قدرت بر امضاء آن داشته باشند و عفو
میکنند از مردم بدی که با ایشان کرده باشند و خدای عزوجل دوست میدارد احسان کنندگان را و باز
فرموده ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم وما یلقاها الا الذین
صبروا وما یلقاها الا ذو حظ عظیم یعنی دفع کن بدی را با نیکوتر که ناگاه [illegible] الامر [illegible] شد و هرگاه

[illegible]

ایشان یکدیگر میان تو و میان آنکس که دشمنی بود در آن متهم طریق میشود که گویا دوست مهربان گردد و داده نشده است
این خصلت بغیر صابران بر مرد بجز نیکی کردن مگر بجماعت صابران و داده نشده است این خصلت مگر بکسی که از دین
صاحب نصیب عظیمی باشد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هیچ جرعه نزد من محبوب‌تر نیست که قدرت آن
عظیمتر باشد از جرعه خشمی که فرو نشانند از برای طلب رضای خدا و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند
هر که فرو نشاند خشم خود را و قادر بر امضاء آن باشد پر میسازد حق تعالی دل او را در روز قیامت از ایمان و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند هیچ بنده نیست که خشم خود را فرو نشاند مگر آنکه حق تعالی عزت او را
در دنیا و آخرت زیاده گرداند و نیز فرمودند خوب یاری کننده است علم از برای آدمی و بالای صفت
حلم را نشستن بسیار خوب است و متکلف بر حلم بنمایند که آن نیز نافع است و علاج دیگر آنست که تحریک فرو نشانیدن
آتش غضب آنست که بترساند نفس خود را از عقاب الهی در روزی که محتاج تر باشد بعفو خداوند
عز و جل و علاج دیگر آنکه در باطن خود اطراف آن فکر کند بدی عاقبت تمیز و انتقام کشیدن را در بیکه
از خشم نیز با او اکثر عداوت خود هدایت و [illegible] بیند و علاج دیگر آنکه فکر کند در قبح صورت
خود در حالت غضب یا نگوید یا کند در زشتی صورت دیگران در هنگام غضب کردن و علاج دیگر
آنست که بداند غضب کردن لا شک است با تحکم چرا امری موافق مراد حق تعالی شده نه موافق مراد
او و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند آگاه باشید بتحقیق که بنی آدم بر طبقات
مختلفه آفریده شده اند بعضی از ایشان دیر بغضب می آیند و زود پشیمان میشوند و بعضی زود بغضب
می آیند و زود پشیمان میشوند ولیکن خصلت که از زود پشیمان شدن جبر و تلافی زود بغضب آمدن او
میکند و بعضی زود بغضب می آیند و دیر پشیمان میشوند آگاه باشید که بدترین مردم آنست که دیر بغضب
آید و زود پشیمان شود و بدترین مردم آنست که زود بغضب آید و دیر پشیمان شود

بدانکه

هر که ملکه فی کمال غضب خود را فرو نشاند از انواع که در انتقام کشیدن عاجز باشد آن غضب رجوع بباطن
میکند و در اندرون محبوس میشود و کینه میگردد و معنی کینه آنست که کسی اندیشه در دل گران برشمرد و دشمنی او در دل باطن
و از او نفرت بسیار دارد و این حالت پاینده و باقی میماند و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که مومن
کینه ور نمیباشد و بدانکه کینه موروث چندین معصیت است اول حسد زیرا که کینه صاحبش را بر آن میدارد
که آرزوی زوال نعمت آن کس کند و غمگین باشد اگر به او نعمتی رسد و خوشحال گردد بمصیبتی که بر آن کس رسد دوم
شماتت است که ... و شماتت آن نیز میکند بجهت بلائی که به او رسیده سیم آنکه ترک سخن کند و ...
بیچوئید هرچند که آن کس با او مهربانی کند چهارم آنکه ... جایز نیست از آن کس میگوید
از دروغ و غیبت و فاش کردن راز او و ... پنجم آنکه حکایت ... کند ...
بر سبیل تمسخر و استهزا ششم آنکه حقوق او را ادا نکند ... هفتم آنکه ...
نکند ... ستم ... و جمیع اینها حرامست ...
کرده ایت مذکور ... احتراز کند ... آن کس سهل ... باشد ...
باز دارد ... منکر ... بر او آوردن حوایج ...
بر باد فساد ... بر ... و ...
و تمام اینها باعث نقصان درجه او میشود ... عظیم ...
بلکه بر ... شیطان ...
احسان ... مقام صدق رسیده باشند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند بهترین خلقها در دنیا و آخرت عفو کردن است از کسی که ظلم
بتو کرده باشد و پیوند کردن با هر که از تو جدا کند و احسان نمودن بکسی که با تو بدی کند و عطا کردن

بکسی

بکسی که ترا محروم ساخته باشد و نیز فرمودند بر شما باد که عفو کنید بدرستی که عفو زیاد نمیکند بنده را مگر عزت
پس عفو کنید تا حق تعالی شما را عزیز گرداند و نیز حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که ...
بر عفو کردن افضل است بر شما از انتقام کشیدن و از حضرت پیغمبر ... مروی است که ... خلقیت
که در برابر ... شود موجب ... و حضرت امام محمد باقر
فرمودند ... و حق تعالی ... لطف ...
میکند ... رحمت ... عطا میکند ...
میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمودند هر که در کارها رفق و نرمی ... بهره ...
بهره ... و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند لطف ... و نرمی ...
بدانکه حسد از ثمرات کینه است چنانچه کینه از ثمرات غضب است و آن از اعظم صفات
... حسد ... حق تعالی در کلام مجید بر سبیل انکار و استفهام فرموده
ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله یعنی یا حسد میبرند بر مردمان بر آنچه حق تعالی از فضل خود به ایشان
عطا فرموده و نیز فرموده ود کثیر من اهل الکتاب لو یردونکم من بعد ایمانکم کفارا حسدا من عند انفسهم
یعنی آرزو دارند بسیاری از اهل کتاب که شما را ... ایمان ...
که بر شما ... و نیز فرموده ان تمسسکم حسنة
تسؤهم و ان تصبکم سیئة یفرحوا بها یعنی اگر بشما ... رسد ...
... حضرت یعقوب ...
... عقوبت حسد ...
قرآن مجید مذکور است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند حسد ...

و چگونه آتش حسد را دامن نزند فرمودند که حق تعالی فرمود بحضرت موسی بن عمران که حسد مبر بر مردمان بر
آنچه از فضل خود بایشان عطا کرده‌ام و نظر مکن با چشم بان و دل خود را در پی آن مینداز زیرا که
حسد دارنده غضبناک است بر نعمت من و راضی نیست بتقسیمی که در میان بندگان خود کرده‌ام و هر که چنین
باشد نه من از او هستم و نه او از من است و نیز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که استعانت بجوئید در برآمدن
حاجتها به پنهان داشتن احوال خود چه هر که نعمت میدارد محسود مردم میشود و حسد میبرند و نیز فرمودند که حق
است که قوم را از آن سه خصلت خلاصی نیست و در روایت دیگر فرمودند که سه چیز است که کسی از آنها خلاصی نمی‌یابد
گمان بد کردن و فال بد زدن و حسد بردن و فرمودند بیان کنم بشما بیرون شدن از آنها را
هرگاه گمان بد ببرید بر آن جزم و یقین مکنید و هرگاه فال بد زنید از آن از کار خود برنگردید
و هرگاه حسد برید از آن بگذرید و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند آفت دین حسد و عجب و
بالیدن است و فخر کردن و در مصباح الشریعه مرویست از آنحضرت که ضرر حسد بحسود بیشتر از
آنکه ضرر رساند بکسی که حسد بر او برد مانند شیطان که از برای خود گذاشت بسبب حسد لعنت را
و از برای آدم بهمرسید که حق تعالی او را برگزید و بدرجه توبه رفیعه گردانید و هدایت نمود بر مقامات
بلند چنانچه در قرآن مجید وارد شده ثم اجتباه ربه فتاب علیه و هدی پس بلند گردید مرتبه
او را برسیدن بحقیقت عهد و پیمان که از روی او بود و بواسطه داشتن شیطان در ذنب او بود
نخوردن و بواسطه حقیقت برگزیدگی معصوم بودن از شر شیطان لعین است
پس آنحضرت فرمودند چنان باش که بر تو حسد برند نه آنکه تو حسد بر کسی داشته باشی که میزان
عمل حاسد همیشه سبک میباشد بعید شد میزان محمود و روزی هر کس بسوی او قسمت شده است
در میان قسمت شده پس حسد کجا سود دهد نفعی رسانده محمود چه ضرری تواند رسانید و حاسد

کدر باطن

کدر باطنت و از انکار لطف و احسان حق تعالی ناشی میشود و این کدورت و انکار چون بلند شود از آن کفر لازم می‌آید
بکن و بالجمله بکفر میرسد و قابیل فرزند آدم بسبب حسد بجهت ابدی مبتلا شد و هلاک گردید هلاکی
که هرگز از آن نجات نیافت و حاسد توبه نمیکند از برای آنکه بر حسد مصر میباشد و معتقد است که مبتلا در
این حالیست که به طبیعت سرشته شده و چون حسد امر طبیعیست چیزی آن را معارضه نمیکند و سبب
سوم اقتضای طبیعت نمیدارد و هر مطبوعی از اصل خود تغییر نمی‌یابد مگر بتعلیم الهی او بشود — معنی حسد
کراهت داشتن نعمتیست بر کسی که حسد بر او میبرند و محبت داشتن بزوال نعمت از آن و اگر خواهش
بزوال نعمت و کراهت از دوام نعمت نداشته باشد اما مثل آن نعمت را از برای خود خواهش داشته باشد
آن را غبطه و منافسه خوانند در قرآن مجید اشاره بجواز آن واقع شده و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون
یعنی در این مثل که اهل بهشتند باید که رغبت کنند رغبت کنندگان و غبطه که مذکور شد اگر در
امور دنیا است مباح است و اگر در امور دینیه است مستحبست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند مؤمن غبطه
میدارد و منافق حسد میبرد و فرمودند حسد روا نیست مگر در دو چیز یکی آنکه مردی را حق تعالی مالی عطا
فرموده باشد و مسلط ساخته باشد او را در صرف و انفاق نمودن آن در مصرف حق و دوم مردی را
خدای تعالی علمی عطا نموده باشد و او عمل بآن علم کند و تعلیم مردم نماید و در این حدیث غبطه
حسد نامیده شده چنانچه در بعضی مواضع حسد را منافسه نامیده اند و در این اخبارات بگو
هر مؤمن بکار بدکاری رسیده نعمت مینمایند و هرگاه بکافری یا فاجری نعمتی میرسد و بان نعمت بر فسق
بر او تمکین فتنه جوید و میان مؤمنان فساد کند و از آن بایشان رساند در این صورت
حرج ندارد کسی که کراهت آن نعمت و رغبت بزوال آن داشته باشد از آن حیثیت که
آن نعمت آلت فساد است نه از آن رو که نعمت است و سبب ... نباشد لیاقت

مثل عداوت داشتن با صاحب نعمت یا تکبر نمودن و تعجب داشتن و از فوت مقاصد محبوبه ترسیدن و حب ریاست
داشتن و از جمله اسباب حسد خبث نفس و بخل است زیرا که هر که کراهت نعمت بر کسی میدارد از برای آنست
که دشمن او است یا میخواهد که چیزی باو برسد و مال از آن او است که میداند که هر گاه آن کس نعمت را داشته باشد تکبر بر
وی خواهد نمود و آن تحمل کبر و تفاخر ویرا نتواند نمود یا آنست که او از فوت نمودن که متکبر شد بالا زبر او
است که در طبع او خواهش تکبر بر محسود نهفته است و نعمت داشتن او مانع از تکبر کردن بر محسود میشود یا از آنست
که نعمتش را عظیم و منصبش را بزرگ میشمرد و پس تعجب میکند از بهره‌مند شدن چنین کسی بچنین نعمتی یا از آنست که
میترسد از فوت شدن مطالب و بسبب نعمت آن کس بکار آنکه مبادا از او نعمت را حب بکمال او رساند
و مانع شود از رسیدن بغرضهایی که دارد و یا از آن است که حب ریاست میشود و آرزو میکند هرگاه
نعمتی که او دارد دیگری داشته باشد منفرد نیست و مخصوص او نخواهد بود و از سببهای دیگر که
نیست بلکه بسبب خباثت نفس و بخل او باشد با آنکه ضرری بخیل از آن نعمت نرسد اگر آن
نعمت بکوشش مستحق نشود و بسیار میباشد که تمام این اسباب یا بسیاری از آنها در یک کس جمع
شود پس حسد شدید عظیم میشود و قوت میگیرد و قوتی که مثل آن در پنهان نگاه داشتن حسد نمیتواند
و نمیتوانند که با صاحب نعمت خوش سلوک باشد بلکه بدون حسن معاشرت ترک ادب نموده رو برو اظهار عداوت
میکنند بدانکه از برای این سببها اسباب که ذکر شد در رابطه ملاحظه شد و هرگاه در میان
جمعی سبب رابطها اجتماع در مجلس بود و هر دو بغرضهایی که داشته باشند نزدیکتر باشند که در آن
مخالفت نمایند یا دیگری در غرضی از غرضهای طبع آن دیگر از او متنفر شده دشمنش میدارد و حسدش
و در دل میگیرد و در آن هنگام میخواهد که او را حقیر شمرد و بیشتر از آن نماید و انتقام از او بکشد
سبب آنکه مخالف غرض او سلوک نموده و کراهت میدارد از نعمتی که آن کس بر او دارد

باو

میرسانند و حسد در میان دو کسی که در دو شهر دور از هم باشند متحقق نمیشود بلی اگر هر دو در یک جا وارد نمایند
در یک محله یا بازاری یا مسجدی یا مدرسه مزاحم نمایند در مطالب و غرضهای ایشان مخالف یکدیگر باشد
از آن مخالفت کراهت و عداوت بهم میرسد و یا یکی از اسباب از این حسد پیدا میشود و از این جهت
است که عالم بر عالم و عابد بر عابد حسد میبرد از آن عابد بر عالم حسد نمیبرد و تاجر بر تاجر حسد میبرد
برادر بر برادر ... حسد ... باشد و همچنین برادر بر برادر و عمو زاده حسد میبرد
زن بر زن شوهر و همچنین زن بر زن دیگر که شوهر مشترک داشته باشند یا کنیز ...
حسد نبرند که بر غیر شوهر ... داشته باشد و سبب این است که در غرضها و مطلبها
چه هر کسی که حرص لیاقت ریاست جاه و اعتبار داشته باشد و محبت عظیم داشته باشد با یکدیگر
دارد در جمیع اطراف عالم ... حسد میبرد و با هر کسی که شراکت
نماید باو در خصیصه که آن تفاخر کند و منشا جمیع اینها محبت دنیا است که هر قدر از آن
بر سد بر او از آن قدر تحصیل میتوانند بود و این بخلاف نعمتهای آخرت است که در آن
تنگی نباشد و نعمت علم آخرت مثل لیت نعمه آخرت جوهر قدر از آن هرگاه بکسی رسید دیگر
نیز از آن بهره مند میتوانند شد بدون آنکه از او چیزی کم شود و از این است که اهل محبت
شناختن حق تعالی و صفات او در شناختن ملائکه و پیغمبران و شناختن عجایب آسمان
و زمین داشته باشد حسد بر کسی در این محبت داشته باشد ... شود که عارف
باشد بمعنی آنکه گفته شد از برای دیگر معرفت بر عارفان تنگ نمیگردد بلکه یک چیز
معلوم هزار هزار عالم میتواند بود و منشا فرح و لذت هر یک میشود بدون آنکه لذت
احدی بمعرفت دیگری کم شود بلکه بکثرت عارفان انس و الفت و ثمره افاده و استفاده

زیاد میگردد زیرا که معرفت حق تعالی دریاییست وسیع و بی پایان که گنجایش همگنان دارد و قرب و
منزلت نزد حق تعالی نیز همگنان را همیشه دارد و از این است که عظیمترین نعمتها که در بهشت خواهد بود
عالیست لذت لقای ربوبیت و هیچ مانعیت و مزاحمت در آن نباشد بلکه کثرت
عارفان انس زیادتی میشود اگر مقصود علما از علم مال و جاه باشد حسد بر یکدیگر میبرند زیرا که
اگر مال از اعیان و اجسام است در دست هر که یافت شد در دست دیگری نمیتواند بود
و معنی جاه مالک دلهای مردمان شدن است و هر دلی که از محبت تعظیم عالمی پر گردد از علما
متوجه تعظیم عالمی دیگر نمیشود یا اگر کمتر متوجه میشود و همین معنی است سبب حسد بیشتر بدانکه
حسد از مرضهای عظیم دلهاست و مرضهای دلها را علاج نتوان نمود مگر بعلم و عمل و علمی که
نافع است بجهت مرض حسد آنست که بتحقیق بدانی که حسد ضرر بدین و دنیای تو میرساند و ضرر بدین
تو ندارد و دنیای محسود ضرر نمیرساند بلکه نفع میرساند و هر گاه این را از روی بصیرت بدانی و دشمن با خود
دوست نباشی از دشمنی خود نگذشته باشی البته که از حسد مفارقت خواهی نمود و اما ضرر که حسد بدین
تو میرساند آنست که بسبب حسد راضی بقضای حق تعالی نیستی و کراهت داری نعمتی را که حق تعالی
در میان بندگان خود قسمت کرده و عدلی را که حق تعالی در مملکت خود بر پا داشته بحکمت
لطیفه که دارد منکر این امر شده و نعمت الهی را ناگوار و ناخوش خواهی شمرده و این
جنایتیست که بر دیگ توحید نموده و غباریست که بر چشم ایمان افکنده و بس است همین قدر از برای تندی
این نوع جنایت در دین و علاوه بر این با وجود اینها با مؤمنین نفاق ورزیده و ترک خیر
خواهی او نموده و مفارقت کرده طریق اولیا و انبیا را در دین خیرخواهی بندگان خدا و مشارکت
نموده با شیطان در خواهش بلا کردن مؤمنان و زوال نعمت از ایشان و این عیبها خفتهای

بپسندست که حسنات را فانی میسازد مانند فانی ساختن آتش هیزم را و محو گردانیدن شب
روشنی روز را و اما ضرر رسیدن حسد بدنیا آنست که بسبب آن همیشه در عذاب و همیشه
در تعب و اندوه مبتلا باشی از برای آنکه حق تعالی دشمنان ترا خالی نمیسازد از نعمتی که با ایشان برساند
و همیشه بهر نعمتی که در ایشان میبینی در عذاب و از هر بلایی که از ایشان میگردد در غم و الم
بر ایشان خواطر و دل تنگ مبتلا باشی و آنچه از برای دشمن خود میخواهی از محنت در این وقت هم
تو در او مبتلا باشی حال آنکه اگر شود بحسد تو زایل نخواهد شد چون اگر نعمت که از ایشان هرگز نمیرود بر تو در جهان
باقی میمانند و نعمت ایمان نیز باقی میماند از برای آنکه کافران حسد بر مؤمنان و بر نعمت ایمان
میبرند در قرآن مجید وارد شده و دت طائفة من اهل الکتاب لو یضلونکم و ما یضلون
الا انفسهم و ما یشعرون یعنی آرزو دارند گروهی از اهل کتاب که شما را گمراه سازند و حال آنکه
گمراه نمیسازند مگر خود را و شعور باین ندارند بلکه هر چه قدر از عزت و جاه تقدیر که از جانب نعمت پاک
باشد مبتلا شده تا مدتی که مقدر شده و تدبیر در رفع آن نمیتوان نمود بلکه هر چیز نزد حق تعالی
باندازه ایست در ازل در جریده کتاب نوشته شده و هر گاه نعمت بحسد از محسود زایل نشود ضرر
در دنیا بوی نخواهد رسید و در آخرت نیز گناهی نخواهد داشت و اما اگر محسود در دنیا و آخرت
منتفع میشود این ظاهر است و واضح اما منتفع شدن او در آخرت از آنست که مظلوم مبتلا شده از جانب تو خصوصا
وقتی که حسد ترا بغیبت او و گفتار بد بکشاند مانند غیبت کردن و بد گویی در نزد دیگر علیه
در اینها همه بدیها است از جانب تو که با آن کس میورزی با حسنات تو بدیوان عمل او منتقل میشود
سبب که نمیخواهی که او از نعمت مفلس و محروم باشد جای آنکه تو در دنیا از نعمت محروم شده پس
نعمت تازه بغیر که در اعمال دیگران حاصل و منتقل و متفاوت فرق متفاوت بجهت خصی تحقیق مبتلا و ولا

منفعت دنیا محمود است که هم از این غرضهای مذموم با خوشی و شعفهای داننده و سعادت ایشان است که
او نا معذب و مغموم باشند و هیچ عذابی عظیم‌تر از آن حالتی که تو در این مقام شنیدی و الحکم لله و صفات
تو با حظ کرده پس بیشتر در این حاسد است که حسد را حکم سازد و بر وی اتفاق کند از قول
و فعل نفس خود و بر خلاف آن تکلیف کند پس اگر حسد او را بر بدگویی آن کس واداشت تکلیف کند
به مدح کردن او و اگر حسد او را بر تکبر بدارد و خود را بر تواضع او و عذرخواهی بدارند
و اگر او را بر منع انعام بدارد و سعی کند در زیاد کردن احسان و هر گاه به تکلف این کارها کند
محمود این را بداند از دین خوشنود شده محبت با خواهد داشت و هر گاه دوست دارد که
حاسد بر [illegible] بود و نیز دوست دار [illegible] و در میان آن دو قاطع ماده حسد که اتفاق هم میرسد
و الحق او را اول مختلف [illegible] در او طبیب [illegible] و علاج حسد قلع اسباب است
از تکبر و حب عزت و ریاست و نهایت حرص بر چیزهای [illegible] چنانچه بیان آن بعد از این
خواهد آمد   در بیان ریا و کبر و عجب است در [illegible] عبادات حرمت [illegible]
در مذمت ریا [illegible] در قرآن مجید واقع شده ویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون
الذین هم یراؤن و یمنعون الماعون یعنی عذاب شدید از برای نمازکنندگان که از
آن جماعتی که از نماز خود غافل باشند و برای [illegible] نماز میکنند و [illegible] در عملهای [illegible] میکنند
و منع میکنند از انفاق معروف و نیز وارد شده یراؤن الناس و لا یذکرون الله الا
قلیلا یعنی ریا میکنند از برای مردم و یاد خدا نمیکنند مگر کم و نیز در قرآن واقع شده کالذی
ینفق ماله رئاء الناس یعنی ظاهر میکنند صدقات خود و منت گذاشتن [illegible]
مانند باطل ساختن منافقی که انفاق میکند مال خود را از برای ریا و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

[illegible]

فرموده‌اند که حق تعالی میفرماید هر کس عملی بکند که شریک سازد در آن عمل با من غیر مرا آن عمل تمامی
از آن شریک خواهد بود زیرا که من [illegible] بی‌نیازترم از شریک [illegible] و نیز آن حضرت
فرموده‌اند که بپرهیزید از شرک [illegible] که می‌آید بر مردم زمانی که باطنهای ایشان بد شود و ظاهر
ایشان نیکو باشد از برای طمع دنیا و مراد ایشان رضای خدا نباشد و دین ایشان ریا خواهد بود
و هیچ خوف نخواهند داشت تا آنکه حق تعالی ایشان را مبتلا به عقابی خواهد نمود و خدا را [illegible]
خواهند که دعا کنند مثل شخصی که در دریا غرق شده باشد و خدا دعای ایشان را مستجاب
نخواهد نمود و نیز از آن حضرت مرویست که فرشته عمل بنده را به آسمان میبرد [illegible]
[illegible] هر گاه حسنات بنده را به آسمان برد حق تعالی میفرماید که آن عملها را در [illegible]
جهنم جای دهید زیرا که [illegible] و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند بترسید از خدا و بترسید از [illegible] و عمل کنید بدون [illegible]
که مردم ببینند یا بشنوند زیرا که هر که عملی کند از برای غیر خدا [illegible] حق تعالی
که او نیز فرمودند [illegible] علامت [illegible] هر گاه مردمان ببینند [illegible]
[illegible] هر گاه تنها باشد و محبت [illegible] که در جمیع امور مدح [illegible] و از امام
باقر علیه السلام روایتست که [illegible] بر عمل [illegible] دشوارتر از عمل [illegible] میرسد که
بر عمل [illegible] فرمودند [illegible] خدا [illegible]
ابدا شریک [illegible] عمل [illegible] نوشته [illegible] دیگر آن عمل میکند [illegible]
محو میشود [illegible]
[illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که حق تعالی فرموده [illegible] شریکانم [illegible]

غیر را با من شریک سازد در عملی که بوده باشد قبول نمیکنم مگر آنچه را که خالص از برای رضای من باشد و آنحضرت
فرمودند هر ریا شرک است بدرستی که هر که عمل کند از برای مردم ثواب او بر مردم خواهد بود و هر که
عمل از برای خدا بکند ثواب او بر خدا است و نیز از آنحضرت در تفسیر این قول که فمن کان یرجوا
لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا یعنی هر که امید دارد بشرف ملاقات
حق تعالی در روز قیامت باشد باید که عمل صالح بکند و کسی را در عبادت شریک خدا نسازد
فرمودند که هر کسی عملی میکند که از آن عمل ثواب میداند الا آنکه در آن عمل طلب رضای خدا نمیکند
بلکه مقصودش آنست که مردم مدح او را بکنند و میخواهد که در مجالس اشتهار نمایند که او شخصیست و شرک در عبادت
در آیه مذکوره این معنی دارد و بعد از آن فرمودند هیچ بنده نیست که عملی را پنهانی بکند که
بعد از مدتی حق تعالی آن خوبی را ظاهر نسازد و هیچ بنده نیست که عملی بدی را پنهانی
بجای آورد مگر آنکه بعد از مدتی بدی را ظاهر نماید و نیز از آنحضرت فرمودند که چرا اظهار
از شما عمل خوب را ظاهر نماید و عمل بد را پنهان میکنید و باز گشتی بخود نمیکنید که بدانید که
این فایده ندارد و حال آنکه حق تعالی فرموده بل الانسان علی نفسه بصیرة یعنی بلکه آدمی بر
نفس خود صاحب بصیرت و بر عملهای خود بیناست بعد از آن فرمودند که هرگاه باطن
کسی خوب باشد ظاهرش تقویت می یابد و فرمودند هر که عملی قلیلی بکند و خالص از برای خدا
باشد ظاهر نماید از حق تعالی بیش از آنکه او بنده از او توقع نماید و هر کسی که عملی بسیاری بکند و خود را
بتعب اندازد و شب را بیداری بکند از برای آنکه مردم او را بشناسند خدا او را در نظر مردم
کم نماید و بدانکه با نیت در خوش بودن از ظهور عمل هرگاه مقصودش عمل پنهان و خالص
عمل باشد و با خدا معامله داشته باشد خدا آگاه باشد و هرگاه مردم بر آن عمل مطلع گردند و دانند

که حق تعالی

که حق تعالی ایشان را مطلع ساخته و استدلال کند باین بر حسن معامله حق با وی و بر توجه حق و لطف او باو
زیرا که او خصلت طاعت و معصیت را پنهان کرده و حق تعالی معصیت او را پنهان و طاعتش را ظاهر گردانیده
پس فرح و خوشنودی او بر بالای لطف حق با او خواهد بود نه بمدح مردم و در شأن ایشان معتبر بودن در
قرآن مجید نازل شده قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا یعنی بگو ای محمد که بفضل و رحمت خدا
باید که خوشنود باشند و همچنین استدلال کند بظاهر ساختن خدا عمل خوب او و پنهان ساختن عملهای بد
او در دنیا بر آنکه در آخرت نیز چنین خواهد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هیچ معصیتی
را حق تعالی بر بنده در دنیا پنهان نمیکند مگر آنکه در آخرت پنهان خواهد ساخت پس خوشحالی او
بنده را استدلال آن بقبول عبادت میکند و این استدلال هم نظر باینده است و همچنین هرگاه
گمان داشته باشد که مردم که مطلع بر عمل او شوند رغبت خواهند نمود بر پیروی آن ثوابش نیز مضاعف
میشود پس ثواب عمل ظاهر را خواهد داشت بسبب آنکه در آخر ظاهر شده و ثواب عمل پنهانی
را خواهد داشت بسبب آنکه اول قصدش همین بود که پیروی او بکنند از برای او ثواب عملهای پیروی کنندگان
خواهد بود بدون آنکه چیزی از ثواب عمل آن جماعت کم گردد و همچنین اگر خوشنود گردد که نفع آن بود آن قوم
از برای خدا او را مدح کنند که اخلاص را بکند یا آنکه خوشنود گردد بجهت آنکه ایشان بمطیع خدا میدانند و بنده با توقع لیستهار
مایل بطاعت باشد در روایت که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند از مردی که عمل پنهانی میکند
و خوشنود میشود که کسی بر آن مطلع گردد اگر احدی مطلع شد خوشنود میشود آنحضرت فرمودند از برای او دو ثواب
خواهد بود ثواب عمل ظاهر و ثواب عمل باطن و از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند از مردی که عمل
خیر کند و هرگاه کسی بر آن مطلع شود خوشنود گردد آنحضرت فرمودند که باکی نیست و همچنین نیست
مگر آنکه محبت میدارد که حق تعالی اجر او را ظاهر کند تا آنکه غرضش قصد این نداشته باشد که او قصد او

درعمل ظهور آن باشد ترا با کم تو اهد داشت و چنانچه خوشنودی بظهور عملی با یکی ندارد و همچنین با یکی نیت از پنهان
داشتن معصیت و نقصد آنکه مردم اعتقاد بپرهیزکاری او داشته باشند بلکه قصد او احتراز از تکبر و ریا
باشد یا از بری از آن باشد که شارع امر به پنهان ساختن معاصی نموده و اظهار آن را حرام داشته که
لازم است داشته از ظاهر شدن معصیت دیگران یا از بری از آن باشد که مبادا مردم شاد شوند بر معصیت او
شوند چنانچه در حدیث وارد شده یا از بری از آن باشد که مبادا مذمت کننده در معصیت تعقد
و دیگر آن نمی توان دانست که مذمت او و مذمت دیگران در پیش او مساوی باشد و تفاوت
داد آزرده شدن از مذمت می باید یا از بری از آن باشد که مبادا حرمت او ضرر باو برسد یا از بری حیا باشد
و این از لوازمات طبیعت می باشد و در حدیث وارد شده که هر نوع حیا خوب است در هر چیز
دیگر آمده که حیا شعبه ایست از ایمان یا از بری آن باشد که مردم بر وی او در پنهان ساختن معصیت جرأت نمایند
یا از بری آن باشد که محبت دارد که نزد خلایق محبوب باشد تا بداند که حق تعالی نیز محبت به آن
دارد زیرا که هرگاه خدای تعالی محبت میدارد او را دوست میدارد از مردم محبوب می شود بداند
یا در عبادات از محبت لذت مدح و فرار از الم مذمت و طمع در مال مردم نباشد باشد چون شود و هرگاه
بنده معرفت بهم رساند بعظمت ریا و آنچه از او فوت می شود از صلاح باطنی و آنچه از او در هر حال
محروم می شود از توفیق الهی و آنچه از او فوت شد از آن محروم می ماند از تقرب بخدای تعالی و آنچه
و آنچه در متعرض می شود از عقاب و خشم خدا و خواری در قیامت و سبب آنچه از او در دنیا حاصل می شود
از جانب مردم چه قدر زیان آنها که بهر ایشان سکنند با آنچه از او فوت میگردد در آخرت و آنچه از او
محروم می شود از ثواب اعمال هر آینه ترک ریا خواهد نمود با آنکه لیکن در بعضی باشد سبب آنکه
خالص باشد کفه حسنات رجحان می یابد و هرگاه سبب ریا فاسد شد منتفی بلکه سیئات شد

ان که بجان بیاید و صاحبش را باتش جهنم در اندازد و مع هذا سبب طلب حظ خواطر مردم و این قصد از پریشانی
خاطر او در دنیا و دین است که شرح نمیتوان نمود زیرا که رضای مردم غایتی ندارد که بآن توان رسید
و هرچه موجب خوشنودی گروهی شود باعث الکره گروه دیگر میشود پس خوشنودی جمع در الکره جمعیت و هرکه
طلب خوشنودی مردم کند بآنکه خدا را ناخوشنود سازد هم خدا تعالی بر او غضب میکند و هم مردم را بر او
بغضب می آورد و دیگر چه غرض است در مدح کردن مردم و حال آنکه خدا را در مدح کردن ایشان از خود
رنجانیده باشد یا که مدح ایشان موجب زیادتی روزی و عمر آن نمیشود و در روز قیامت که پریشان و محتاج
تقوی او نخواهد رسید و علاج قطع طمع در چیزهای مردم است که بداند که حق تعالی دلهای مردم را مسخر نموده
در دادن و ندادن و بداند که مردم در این امر اختیاری ندارند و بداند که روزی دهنده نیست بغیر از خدا
و هر که طمع بمردم میدارد خالی از خواری و خجالت نمی باشد و اگر بمطلب رسد خالی از منت و خفت نمی باشد
و هرگاه کسی در خاطر خود این سببها و ضررها را جاری سازد رغبت او پست شده دل او متوجه
حق تعالی گردیده و کافیست در علاج ریا اینکه اگر مردم بدانند آنچه در دل او است از قصد ریا و اظهار
اخلاص البته او را دشمن خواهند داشت و بسوی حق تعالی با اظهار او از آنکه مردم ظاهر میکند و هیچ [illegible]
بجا آورده میکنند و نسبت ایشان را بمدح و ثنای او میکنند با آنکه خدا را مدح ایشان و نقص ایشان در قسمت
ایشان منتقص نیست و نیز سزاوار است که خود را عادت دهد بر پنهان داشتن عبادات
و در های ظهور آنها بر مردم ببندد چنانچه دیگران بر قبیح های ظاهر شدن آنها را می بندد و ببندد و [illegible]
آنکه قناعت کند بعلم و اطلاع حق تعالی بر عبادات او و دل او رغبت بر علم غیر خدا نکند و این
اگرچه در ابتدای مجاهده دشوار میباشد لیکن هرگاه مداومت بر آن بتکلف صبر کند گرانی آن ساقط
میشود و بر آن آسان میگردد بسبب الطاف الهی که پیاپی باو میرسد و مدد او میشود بسلطان خدا

را میکنند از حسن توفیق و تائید و هر نعمتی که حق تعالی به بندگان عطا میکند تغییر از ایشان بدهد مگر آنکه ایشان باعث
تغییر آن شوند پس از بندها جهالها نمودند و از خدا هدایت کردن و حق تعالی اجر نیکوکاران را ضایع نمیسازد و
در مصباح الشریعه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند بیشتر چیزی که ریا در آن واقع میشود نظر کردن
و خوردن و سخن گفتن و راه رفتن و همنشینی کردن و پوشیدن و خندیدن و نماز و حج و جهاد و قرائت
قران و سایر عبادات ظاهریست هر که باطن خود را خالص سازد از برای خدا و بدل افتاده گی کند
از برای او و بعد از تبیان با آنچه ویرا مقصود باشد خود را مقصر داند همچنین کسی اثر قبول عبادات خواهد یافت
و از آن گروهی خواهد بود که امید خلاص از ریا و نفاق با آن میتوان داشت اما بشرطیکه در همه حالات بر آن
طریق مستقیم سلوک کند   و اما ریا در غیر عبادات گاه مستحب و گاهی واجب میباشد زیرا که بر مومن
واجبست که نفس عرض خود کند و کاری نکند که عیب او را گویند و لایق نیست از برای صاحبان مروت
که در حضور مردم مرتکب امور خسیسه شوند اگرچه در خلوت مباشر آنها گردند و این امریست که مختلف میشود
با اختلاف زمانها و شهرها و شخصها و رعایت این را نمودن از امور ضروریست از حضرت امام جعفر صادق
روایتست که وقتی آنحضرت مردی از اهل مدینه را دید که چیزی از برای عیالش خریده و خود حامل آن گردیده بود
و چون نگاهش آنحضرت را دید شرمنده شد پس آنحضرت فرمودند که چیزی بهر عیالت خریده و بر دوش گرفته
و بسوی ایشان میبری بخدا قسم اگر از ترس اهل مدینه نمیبود من هم میخواستم چیزی از برای عیال خود بخرم
و بر دوش گرفته بسوی ایشان ببرم و مراد آنحضرت آن بود که میترسم اهل مدینه عیب مرا گفتند با آنکه
جد آنحضرت امیرالمومنین علیه السلام همه این کارها را میکردند لکن چون در زمان او عیب نبود این کارها
بود و حضرت امیر مرتکب آن شده لکن در زمان آنحضرت متعارف نبود و حکم بود مردمان را از آن تواند را
فرا گیرند و در روایتست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار رو نموده از اصحاب خود دیدند

و در آینه نظر میکردند آنرا از جهت نگاه بجمال ایشان میکردند و عمامه و ریش مبارک خود را هموار مینمودند بعد از آن کسی
با آنحضرت گفت که یا رسول الله شما هم از برای مردم آرایش میکنید در جواب فرمودند که بلی حق تعالی
دوست میدارد که هرگاه بنده او نزد برادران مومن خود رود آرایش خود را از برای ایشان بکند و حضرت
امیرالمومنین علیه السلام فرمودند باید که هر کس از شما که بدیدن برادر مسلمان رود خود را زینت بدهد
مانند زینتی که از برای غریبی میکند که میخواهد او را بهترین هیئتی ببیند و حضرت صادق علیه السلام
میفرمودند که جامه پاک ... خود را زینت کنید از برای ... آنچه مذکور شد ریا نیست بلکه پسندیده
و اما تکبر از نتایج عجبست و تکبر آنست که آدمی خود را بالاتر از غیری داند و در احادیث بسیار از او مذمت واقع شده و در قرآن مجید خلاق عز و جل
مذمت تکبر نموده چنانچه فرموده است سأصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق یعنی زود باشد که برگردانم
از آیتهای خود جماعتی را که تکبر میکنند بر مردم در روی زمین بغیر استحقاق و نیز فرموده کذلک یطبع الله
علی کل قلب متکبر جبار یعنی همچنین مهر میکند خداوند عز و جل بر دلهای متکبران ستمکاران و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند که داخل بهشت نخواهد شد هر کسی که در دل او بقدر مثقال ذره از تکبر بوده باشد
و نیز فرمودند هر که خود را عظیم شمارد و تکبر کند در رفتار به خدا ملاقات خواهد نمود در حالتیکه حق تعالی
بر او غضبناک باشد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که تکبر جامه ایست مخصوص خدای عز و جل
و بنده بوی هر که تکبر کند منازعه با خداوندگار خود خواهد بود در امری که مخصوص او است و حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام فرمودند که تکبر آنست که مردم را حقیر شمری و بزیادتی بر ایشان کنی و حق را نشناسی و طعن
بر اهل حق زنی و نیز فرمودند که هر که تکبر او زیاده میشود از ذلت ... است که در خود یافته است
و فرمودند که در جهنم وادی است از برای متکبران و نام آن وادی سقر است و سقر از شدت
حرارت شکایت کرد بخدای تعالی و از خدا اذن طلبید که نفس بکشد پس نفسی کشید و از حرارت نفس جهنم را سوزانید

و عرض نمودند متکبران در محشر بصورت مورچه محشور خواهند شد و مردم ایشان را پامال خواهند نمود تا وقتی که حق تعالی
از حساب خلایق فارغ شود و نیز فرمودند در آسمان دو فرشته است موکل بر بندگان هر که فروتنی کند
آن دو فرشته او را بلند گردانند و هر که تکبر کند آن دو او را پست تر میگردانند و از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله مرویست هیچ بنده نیست که از برای خدا افتادگی کند مگر آنکه خدای تعالی او را بلند گرداند
میگرداند و نیز از آنحضرت روایتست که فرمودند خوشا حال کسی که از برای خدا بدست ... برداشته
از برای عیالش ببرد ... خوار ... تا رفع کبر از نفس کند و نیز از آنحضرت فرمودند
با اصحاب خود که چرا در شما شیرینی عبادت را نمی‌یابم عرض کردند که شیرینی عبادت چیست فرمودند که تواضع
و فروتنی است و از آنحضرت روایت شده که فرمودند هرگاه متواضعان امت مرا ببینید از برای ایشان
تواضع کنید و هرگاه متکبران را ببینید تکبر کنید بر ایشان از برای آنکه این موجب خواری ایشان میشود و منقول
که حضرت امام زین العابدین علیه السلام بر جماعتی که خوره داشتند گذشتند و بر الاغی سوار بودند و ایشان
طعام چاشت میخوردند پس آنحضرت را دعوت بطعام خود نمودند آنحضرت فرمودند که اگر من روزه نمی‌بودم
هر آینه با شما طعام میخوردم و چون بمنزل خود رفتند فرمودند که طعامی را انجام کنید بسیار خوب بطعام
معد آورند و بعد از آن آن جماعت را دعوت کرده و حضرت با ایشان طعام خوردند تا ایشان
خواطر شوند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند تواضع آنست که با مردم سلوک کنی بطوری که میخواهی مردم با تو
سلوک کنند و در مصباح الشریعه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که تواضع اصل هر شرف نفیس
و مرتبه بلند است و اگر تواضع را زبانی میبود که مردم بفهمند هر آینه بیان میکرد از اسرار حقیقت
الحکم آن عاقبت چیزها پنهانست و تواضع آنست که از برای خدا و از برای خدا باشد و بغیر از این تواضع باشد مگر نیست
و هر که از برای خدا تواضع کند خدای تعالی او را بر بسیاری از بندگان بلند تر میگرداند و اهل تواضع علامتی چند

میدارند که فرشته‌های آسمان و عارفان زمین آن علامتها را میشناسند در قرآن مجید واقع شده
و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم یعنی بر اعراف مردانند که هر کس را بعلامت میشناسند
و اصل تواضع از بزرگ شمردن خداوند و هیبت اوست و از دانستن عظمت او و اهل این صفت هیچ عبادت
نیست که حق تعالی او را پسندیده قبول کند مگر آنکه باب آن عبادت تواضع است و حقیقت
تواضع نمیدانند مگر بندگان مقرب که بنور خدا درک آن یافته‌اند و در قرآن مجید مذکور شده
و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما یعنی بندگان خدا
جماعتی اند که بر روی زمین باهستگی میروند و اگر جاهلان با ایشان گفتگو کنند سلام گویند و با ایشان
مدارا میکنند و حق تعالی بهترین خلایق و برگزیده مردم را که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد امر بتواضع
فرموده چنانچه فرموده واخفض جناحک للمؤمنین یعنی تواضع کن بجهت هر کس که تابع تو شوند
از مؤمنان و تواضع مزرعه افتادگیست که درخت خشیه و طاعت و باطنه ... و زرعه درخت حیاتست و خدای تعالی
و اهل صفای پسندیده حاصل نمیشود مگر از تواضع و شرف تمام حقیقی نیست مگر آنکه تکبر کند کسی که از برای
خدا تواضع نماید   نگاه بر خدا میباشد چنانچه نمرود و فرعون کردند و گاه بر پیغمبران چنانچه
چنانچه کردند اکثر امتها بر پیغمبران صلی الله علیه و آله از روی استهزا میگفتند که آیا این کس را خدا رسول
ما برگزیده و گاه بر سایر مردمان میباشد بآنکه خود را عظیم شمرد و غیر خود را حقیر دانند و هر گاه
تکبر نماید از بندگان خدا از شنیدن حق که داشته باشد از قبول آن و متابعت از آن منع شده ...
حق نماید چنانچه بسیار کسی که در مباحثه و مجادله در علوم نماید که غلبه بر خصم شود و خود را ملزم
شمرد حق میگوید و نیز گاه تکبر بعلم میباشد و گاه بعبادت و پرهیزکاری و گاه بحسب و نسب و مال
و مال و قوت و لباس و صورت و منزل و جمال میباشد و تکبر بعلم و حسب میباشد یا است

از شغول نمی‌باشند بخیری که علم نمی‌نمایند الا علم تحقیقی نیست و سوم آنست که خوض در علم ننماید الا نفس
زبون و خلقهای بد را از نفس اولا پاکیزه ساخته و تطهیر از اخلاق بد نموده و خود را در عبادات و در کار
ریاضت نفس نموده بنابر این بدگوهر مانده و هر گاه خوض در نوع علمی نماید العلم در دل او و دلو متعفن و نجس را
ناپاک و ثمره آن پاکیزه نمیباشد و اثر خیری از آن علم ظاهر نمیشود و علامت آنست که بدانند که تکبر
لایق و سزاوار نیست مگر از برای خداوند عز و جل چنانچه دانستی و بدانند که هرگاه تکبر نماید نزد مغضوب
و مبغوض خواهد بود و ملک الکبریا را از خدا رسیده کافی حجت بسیار است و دیگر آنکه بدانند که حجت خدا
بر علما تمامتر است و بدانند که خدا از جاهلان عفو میکنند چیزی را که از عالم عشر آن را عفو
نمیکند و بدانند که هر که نافرمانی خدا کند با شناسایی و دانایی جنایت او قبیح‌تر خواهد بود
از برای آنکه حق نعمت خدا را در آن علم بجا نیاورده و از برای این است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده اند مرد عالم را در قیامت خواهند آورد و در آتش جهنم خواهند انداخت پس روده‌های او
از اندرونش بیرون خواهد آمد و او روده‌ها را با خود حرکت خواهد داد و مانند حرکت کردن
الاغ آسیا که خود را با خود حرکت میدهد و بعد از آن اهل جهنم بدور او حاضر خواهند شد
و خواهند گفت که چه حالت است ترا که باین عذاب گرفتار شده ای در جواب خواهد گفت
که امر بخیر مینمودم و عمل بآن نمیکردم و نهی از شر میکردم و ایشان بآن مینمودم و حق تعالی در قرآن
مجید علمای بد را بحمار و بلعم بن باعورا را بسگ تشبیه نموده و حضرت علی علیه السلام فرموده اند
که وای بر علمای بد که بمنزله هیزم آتش جهنم برایشان شعله خواهد کشید و حضرت صادق
علیه السلام فرموده اند که از برای جاهلان هفتاد گناه آمرزیده میشود پیش از آنکه از برای عالم یک
گناه آمرزیده شود و بر عابد پرهیزکار لازم است که بداند که هر عالمی که بسبب علم تقدم

بر او دارد و سزاوار نیست که تکبر بر آن عالم کند زیرا که عابد فضیلت علم را ندانسته چنانچه ممکن است علم
بر عالم حجت شود و خود را بیفروش رساند ممکن است که بسبب نفع او و کفارهٔ گناهان او شود بدرستی که علمهای
نیکو کفارهٔ گناهان میشود و هر که عالم نیست حال او بر او پوشیده است و معلوم نیست نجات
بر خاتمه است و بر عابد واجب است که اگر گمراه جمیعی را از خود بدتر است بگوید شاید او نجات یابد
و من هلاک شوم پس باید که غیر را از خود بدتر نداند و از عاقبت خود ترسان باشد و بگوید شاید
نیکی از نفس پنهان باشد و این از برای او بهتر است و بگوید که من گناهان نموده‌ام شاید در دل او خوف
باشد و در حیای او و حیای خدا و خدا رحم بر او و توبه او بکند و عاقبت حال او را بهترین عملها ختم
کند و بگوید که نیکی من ظاهر است و این که بحسب ظاهر از من بدتر است شاید آن گناهان را اعمال صالح که
ظاهر ساخته‌ایم آنها را محو و تلافی شده باشد و آنها را باطنی نیکو باشد و مجهول الحال است و هر که تکبر کند
او در نظر خدا شقی باشد و تقدیرات الهی متفاوت است او بتقصیرات خود باشد دیگر آنکه بشر بداند که
بهیچ حالتی تکبر نکنند به هر که خود را غالب دانسته چه بسیار بهتر از خود نمیدانند و فضیلت در بیت
در قرآن مجید واقع شده والذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة و مؤمنان آنهایند که
ایشان بطاعتها میکنند و مع هذا البته میترسند که قبول نشود و هر که از جهت نسب تکبر کند
باید که علاج تکبر را بدانستن چه چیز نماید اول آنکه بدانند که این نهایت نادانی است از آن
جهت که خود را سرو عزیز میشمرد و دیگران را کمال میدانند و حقیقت مقصود است از شعر که گفته اند

لئن فخرت بآباء ذوی شرف　　لقد صدقت ولکن بئس ما ولدوا

صاحب شرف لازم است میگوید اگر بدرستی که فرزندان زاییده اند که خود کمالی ندارند و از کمالات پدران
صاحب کمال میکنند پس هر که تکبر بسبب علم نماید اگر در صفاتی که خود دارد وحشت و دنائت

دارد چون کمالی که بزرگی و رحمت او را دانسته علاوه بر آنکه بکمترین چیزها را بالا رفته میدید بهار آن زنده باشد
خواهد گفت که فضیلت را فرا داده و تو گفتید و خواهی نیست که تو آن را بهشتی که آفریده شده از
فضول و آمیز باشد دوم آنکه نسبت حقیقی چون شود بداند پس پرورش و جد پسر و مولی شناسد و بزرگی
که بیدار تو نیک باد و لطف نشید است که از آن بعضی رسیده و صد و دو را خاک است که در نهایت خواری است
و این نسبت را ضعیف عزیز و صاحب قرآن مجید باد شناخت شنیده است چنانچه فرموده الذی احسن کل شیء
خلقه و بدأ خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین یعنی آن خدائی که همه چیز را خوب
آفریده و ابتداء آفرینش آدم را از خاک نموده و بعد از آن نسل آدم را از آب گندیده خوار
کرده نیند و لا علاج بزرگ عجایب است که نظر کند بباطن جهان آن نظر را که عقلا میکنند تا ببینند
از چیزهای قبیح و رسوای چیز چند بجا است چه بالیده و بروید و بکند از آنکه تجربه انگور بینید بسیار در جمیع اعضا
او بیرون است که چنانچه غایت در دو حواس و در دل و در دل و جان و اعضا غلیظ از هر بیرون شود و از هر فرق در رگها و عروق
در گوشت و جلد از رگها و خونها و چون متحرک شده جلد و غیر پیر از آن بیرون و درون بگیر بیند با بر و بر تو بر ابدال
غایط بدرست خود میکند و درونی بگیر بیند با بر و بر بیت انگلات در علیها به از آن دور نگو برد آید
را از بیرون و از هر چیزی که از چشم ببیند از آن ببینید خواهد شد و چه جای نگو درست با دو حاله با از زرد
و در دیگر از گوش را آن بر آن از چیزهای سپید بد بوست آفریده شده مانند لطف و چون حیض و در دل آمده
است از مجرای دل بغیر از مجرای خون حیض و مجرای سپید بهایت و از جای چهار در ادام جهالا بگردد
چه شود با کبره مکند و شود بیدار بری که در دهن شما ادوبه در و بگو نعمت و نبوی چنانچه رسید پنج و لار
پس که شبیهشان از هر که چیزی شد و لا تکبر بر دو حرکت علاجش است که بداند چیزها را که بر
مسلط شده از آن تا نفوذ نماید و صحت او بداند که از که یکرگ آن را از رگها بیرون او ببالاید عاجز تر

از عاجزی

از عاجزی و خواری تر آنکه از آن غذا خواهد بود و از جای که بعضی چیزی را داد بجا به نتوانند که از او بیرون کرد و اگر چه در هنگام
بینی با سر و جبر و چیزی که در گوش او شود البته او را مشکند و اگر بار بیرون در چیزها را بشود از آن عاجز میگردانند
و اگر یک روز نیست که آنقدر در قوت او تحلیل میرود که در مدت یک خیر از آن بیرون که نیز هیچ تقوی
قوی تر از آن باشد با قبیح با شنیدن با کمال و عیب نماید و چون افتخار آن کس بخیری که چنانکه از آن بر او مغرور
تقدم داشته باشد و لا تکبر نمود و چیزی که بیابد از آن است در اتباع افتخار است بخیری که از آن لذات تقوی
بر دو است و از قبیل حاجت و قوت و علم و غیر آن و این قبیح ترین انواع تکبر است
پس گر است و متکبر باید دانست از چیزهای که جمیع مردمان با آن تقدم داشته باشد در غره
امرا تو رندر سد به هر که تکبر از آن اعتبار را در نفس پادشاه کند که بر خلق را رد بر دولت که غلیان
و بغض و نفس او را دلیست که آتش بدل در آن رو و غصه و دو جوش باشد و اگر لطف پادشاه با آن
تغیر یابد خوارترین جمیع مردمان خواهد شد و مجملا هر که تکبر با امری که ضایع از او زایل شد غایه
جهل و نادانی او خواهد بود بدانکه شفاء تمام از کبر تنها نمیشود مگر بقطع شیر اصل
آن از بیخ و قلع بیخ آن در دو جهت از جاده آن که بدل دو دیده و آن این است که خداوند را بشناسد
تا بداند که از خاک ذلیلتر و از هر چیز کمتر است و بداند که لایق او نیست مگر تواضع و خواری
در برابر او و از دیده بصیرت است و بصیرت او کفایت میکند یک آیه از قرآن در این علاج او کفایت
در قرآن مجید واقع شده قتل الانسان ما اکفره من ای شیء خلقه من نطفة خلقه فقدره ثم السبیل یسره
ثم اماته فاقبره ثم اذا شاء انشره یعنی چه بسیار بالا کوفر از رحمت خدا که چه کافر نعمت هیچ اندیشه
نمیکند که حق تعالی او را از چه چیز آفریده است از نطفه آفریده است او را در ظلمات که اعضای او کفایت
او را باندازه مخصوص پس سعادت و خیر را بادهم نهاد از آن او را سیر رسیده و از راه ولادت بیرون کرده

و بعد از آن هرگاه که خواسته او را زنده کرده بینند در محشر پیش از حق تعالی او را به حالی که دیده باشد در گور
باز دارد که گذشته و زنده کند او را هیچ به عقلا را که گذشته باشد جایز است که سرکشیده شده مبدا و نهفتن
را فراموش کنند تا در حالت حتی با مرضهای هولناک و دردهای عظیم و آفتهای مختلف در طبیعتهای
مختلف یکدیگر از صفرا و سودا و بلغم و باد و خون دور بودن سلامتی خیز با تبعیض لازم از افراط بدن و بعضی
دیگر را که از هم بیا باشد خواهد یا نخواهد خوش نباشد یا نباشد به عقلا را گاهی تشنه و گاهی گرسنه
می‌شوند و گاهی بیمار و گاهی تندرست هیچ چیزی مالک نمی‌باشد از نفع و ضرر و چیزی را گاهی
نخواهد چیزی را بداند و نمی‌توانند دانست و گاهی می‌خواهد چیزی را که از آن ناگاه الله فراموش می‌کنند
و گاهی نمی‌خواهد چیزی را فراموش کنند و نمی‌شوند غافل غافل اند شد و گاهی نمی‌خواهد دل او متوجه
امور فهمیه شود عقلا را بود در وسواس فکرهای باطل می‌افکند پس زبانش مالک دلش نمی‌باشد و
نفسش مالک نفسش می‌گردد بسیار می‌باشد که رغبت چیزی می‌دارد که هلاکش در آنست
و بسیار می‌باشد که کراهت دارد از چیزی که حیاتش در آنست و طعامها که لذیذ می‌شمرد او را
هلاک می‌کنند و ضرر می‌رسانند و دواها را که کراهت می‌دارد او را نفع می‌رسانند و حیات می
بخشند و هیچ لحظه از شب و روز نمی‌باشد که ایمن باشد از آنکه سلب نمایند از او گوشش و چشمش و علم
و قدرت و اعضایش را همه یکباره عقلش را به ناگاه و دیوانگی می‌پذیرد و نماید و جمیع آنچه دارد از دنیا
بخواهد از او سلب کنند و مضطر و خوار و جانور اگر هر کس او را وا گذارد و بازی می‌نمایند و او را اسیر
باد ببرند فانا می‌شود بنده ایست مملوک که هیچ چیز مالک نفع و سود و ضرر خود نمی‌باشد پس اگر
حق [illegible] می‌دانند که هیچ چیز از او خوارتر نیست و می‌دانند که از احدی برو غالب
کمتر از که کبر لایق او نیست و آنچه مذکور شد احوال و اطوار او است الا آنکه او را جای آن گروه

ولو خواهد شد

ولو خواهد شد مرکبیت که در قرآن مجید اشاره بآن شده ثم اماته فاقبره یعنی حق تعالی او را میرانیده
و در داخل قبر کرده پس مردار گندیده پلید شده اعضا و صورت او کهنه شده و اجزای او
از هم پاشیده و استخوانهای او پوسیده و کهنه شده و در هم شکسته بعد از آن مرکب شده الا اندرون
کرمها و هر حیوانات که جسد او را می‌بینند متکبر بیزد و هر کس [illegible] به نظر آن می‌نماید از او پلیدی شمرده
نفرت می‌نماید و بهترین احوال او است که عبور کند به آنجا که اقل قلیل باشد که خاک شده تا از آن
کوزه‌ها و ظرفها را خشت کنند و چه خوش باشد اگر برهان خانه‌ها باقی بمانند بعد از کهنگی بسیار
زنده می‌شوند تا آنکه سختیهای بلا بکشند و اجزای پراکنده او جمع شده از قبر بیرون آمده و حاضر
می‌شود در احوال قیامت و خواهد دید قیامتی بر پا آسمانها را که از هم دریده و ستاره‌ها فرو ریخته
و زمین تبدیل یافته و کوههای از جای حرکت کرده و ستاره‌ها بر پرشده و آفتاب را گرفته شده
و حالتها تیره و فرشته‌های بلا نشسته و جحیم و جهنم او را در خروش و غضب کشنده به نظر او کنند و حسرت
بر رد صحیفه‌های عمل گشاده بینند و آنچه گفته و کرده از کم و بسیار و هر چه بسیار کم باشد
در آنجا نوشته یابد و آیت مبین [illegible] خواهد بود او را
چه کار است با کبر [illegible] که یک لحظه خوشحالی چه جای خوشی به اندازه ذره [illegible] و لا
عمل کبر تواضع کرده است که قدری نماید و از این [illegible] نعمت که با فلاق [illegible] ضعفان
وارد شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر روی خاک طعام می‌خوردند و می‌فرمودند جز این نیست
که بنده ام و طعام می‌خورم مانند کسی که بنده باشد و در روایت معتبر [illegible] سلمان رضی الله عنه گفت
چرا جامه خوب نمی‌پوشی گفت من بنده ام اگر روزی آزاد شوم خواهم پوشید مراد او آزادی در
آخرت بود از آتش جهنم و علامتها از برای متواضع می‌باشد که باز انتخاب می‌توان نمود پس

باید که متواضع امتحان خود را بان علامات نماید تا مطمئن شود با که متواضعست یا نه اگر بسیار ملایم باشد

از کسی تواضع را که اظهار میکند از اند و دعوی برابری از کبر نمیاید و اگر دانسته واقع شود نفس بطبیعت اصلی

عود میکند و آنچه از دعوی مینمود فراموش میشود و الا محمود است که تواضع با همه کس بکند بدون

آنکه حق بسوی خود را چنین بشنود از برای آنکه در هر خلقی طرف افراط و تفریط آن مذموم است

و بهترین امور در نزد خدا اوسط است و وسط آنست که بهر صاحب حقی حق او را عطا کنند

و عدل در هر چیز عبارت از همین است   و اما عجب عبارتست از عظیم شمردن نعمت

و تکیه بر آن کردن و غافل بودن از نسبت دادن نعمت بخدا و ایمن بودن از زوال آن اگر خائف باشد

از زوال نعمت و از تغییر یا نفس آن نترسد یا آنکه شعف نعمت از او از آن باشد که خدا آن را

منعم است و از او باشد که بخود نسبت دهد همچنین کسی صاحب عجب نخواهد بود و از باب آنچه

در معنی عجب گفته شد غالب شدن بر نفس او و اینکه بوده در تعظیم حق تعالی تا حقیر است و هر که

مرتبه عظیم نفس او دارد و خود را بنده که برده ملوک بی جا زدن از آن خاطر آرد او را لعنت میباشند

و لعنت او لال بار و عشوه کردن است صاحب این حالت چون از راه خود منزلت عظیم

نزد خدا تصور نموده بکرده های خود میبالد و منیاید و بکار و عملها ناز و عشوه میکند و همچنین گاهی

میباشد که بنحوی جزئی عطا میکند و از عظیم منتهی و منت بر آن کس میگذارد و صاحب

عجب میکردد و اگر خدا او را نیز هدایت فرماید با آنکه تکلیفات شاقه نماید و توقعات

باز نداره را داشته باشد و استبعاد نماید از آنکه مطلب او را سرانجام نداده صاحب

ادلال خواهد بود در قران مجید در معرض مذمت اهل کفر این آیه نازل شده و لیوم حنین

اذ اعجبتکم کثرتکم یعنی در روز جنگ حنین بسیاری عدد شما را بعجب درآورده و تکیه بر آن

همه او استمداد از خدا غافل شده شکست خوردید و در موضع دیگر آورده شده و ظنوا انهم مانعتهم

حصونهم من الله فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا یعنی گمان بردند قبیله بنی نضیر که حصارها و قلعه‌های ایشان

مانع خواهد بود از آمدن عذاب الهی پس عذاب خدا بر ایشان نازل شد از راهی که گمان نداشتند

و نیز در قران واقع شده و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا یعنی کارهای بد میکنند و گمان میبرند

که بسیار خوب میکنند و این حالت نیز بعجب برمیگردد و گاه میباشد که آدمی عجب را در آن

خطا که عجب میدارد و خیالچه عجب میکرد در صورت بینماید در قران مجید واقع شده افمن

زین له سوء عمله فراه حسنا یعنی چون باشد حال کسیکه کرده های بد او در نظرش زینت

بیاید و او را خوب داند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده اند که سه چیز است که هلاک کننده ام

بخلی که صاحب آن بر وفق آن عمل کنند و خواهش نفسانی که پیروی آن نماید و عجب آدمی بنفس

او فاید سیم عجب است آدمی بنفس خود نیز فرموده اند که هر گاه بینی که اطاعت کنند نفس

و هوا او را متابعت کنند و عجب کنند صاحب را در برابر خود این حالت علاج خود بنفس

و عجب برداری و متابعت کسی بکنی و آنحضرت فرموده اند که از شما گناه میکنند نیز بیسم بر شما چیزی که

عظیم تر باشد و آن عجب است و این کلمه را دو مرتبه ذکر کرده اند و فرموده اند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

فرموده اند که بنده بیشتر حق تعالی را گناه از کسی میشوم بهتر از عجب دانسته و اگر نه همچنین بود هرگز مؤمنی بگناه مبتلا

نمیشد و فرموده اند که مومنی میباشد که گناه میکند و پشیمان میباشد و عملی میکند که خوشنود میشود از آن

عملی بسیار خرم او را دست بر میدارد از آن حالتی که داشت پس لطف آنکه خالی از آن حالت گناه که بعد پشیمان شدن بود

بهتر است از آنکه او را بهتر بود از اطاعت که بعد از خوشنود بعمل و نیز از آنحضرت روایت

که عالمی نزد عابدی آمده پرسید که نماز تو چگونه است چون نماز تو عابد گفت از مثل منی کسی میپرسد که نماز تو

چونست و حال آنکه چندین سالست که عبادت خدا میکنیم پس آن مرد عالم پرسید که گریه تو چونست
عابد گفت اشک بسیار میریزم که آب از چشمم جاری میشود پس آن عالم گفت که خنده تو چونست در حالتی
که ترسان و هراسان باشی افضلست از گریه در حالتی که معجب بعمل خود باشی و شکفته باشی که گریه هر که
معجب باشد بالا نمیرود چیزی از عمل او مقبول نمیشود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که
فرمودند دو کس داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق و چون از مسجد بیرون آمدند فاسق صدیق
و عابد فاسق گردیده بود سببش آن بود که عابد داخل مسجد شد و بعبادت خود مشعوف بود و فکر
او در خوبی عبادتش بود و فکر فاسق در پشیمانی از فسقش بود و استغفار میکرد از گناهان خود و از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که حضرت موسی از شیطان پرسید که خبر ده مرا از گناهی که چون
فرزند آدم بکند تو بر او غالب میشوی در جواب گفت هرگاه فرزند آدم عجب بعمل خود کند و
بسیار شمرد و گناه در نظرش کم نماید بر او غالب میشوم و نیز آنحضرت فرمودند که حق تعالی بداود
گفت که ای داود بشارت ده جماعت گناهکاران را و بترسان صدیقان را حضرت
داود گفت چون گناهکاران را بشارت بدهم و صدیقان را بترسانم حق تعالی فرمود که گناهکاران را
بشارت ده که قبول توبه ایشان میکنم و از گناه ایشان در میگذرم و بترسان صدیقان را
از آنکه بعملهای خود عجب ننمایند زیرا که هیچ بنده نیست که او را بپای حساب بدارم
مگر آنکه هلاک گردد و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدند از عجبی که عمل را فاسد
کند فرمودند که عجب مرتبه دارد از جمله عجبها آنست که بدکرداری بنده در نظرش زینت یابد
و آنرا خوب دانسته عجب نماید و گمان برد که نیکو میکند و از جمله عجبها آنست که
بنده ایمان بیاورد بخدا و بر خدا منت گذارد و حال آنکه حق تعالی بر او

منت

طاعت منت بر او دارد و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمودند تعجب
نهایت تعجب از کسی که بعمل خود عجب نماید و حال آنکه نمیداند که عاقبت کارش بچه ختم خواهد شد
پس هر که عجب بخود و بنفس خود نماید از راه راست منحرف شده و دعوای چیزی کرده که از آن او نیست
و مالک او نیست و هر که دعوای ناحق کند کاذبست اگرچه دعوایش پنهانی باشد و عمرش دراز شود
و غضب حق تعالی او را فرو گیرد و لو باشد بزرگ اما آن چیزی که بعجب عجب بر او ... سبب نمود از او
آنچیزی که در او مثل آن نباشد و عاجز و فقیر است و شاید که بر خود یا محبت بر او حکم شد چنانچه بشیطان
لعین واقع شده و عجب گیاهیست که دانه آن کفرست و زمینش نفاقست و آبش سرکشی و شاخهایش
جهالت و برگهایش گمراهیست و میوه اش لعنت و همیشه در جهنم بودن پس هر که اختیار عجب نماید
تخم کفر را افشانده و نفاق را کاشته و ناچار ثمره آنرا بر خواهد داشت بدانکه آفات عجب بسیار
است یکی آنکه دعوت بکبر میکند زیرا که یکی از اسباب کبر عجبست چنانچه اشاره بآن شد
و از جمله آنست که بخود باقی نماند ... گناه میشود و آنچه در ... کرده حقیر مینماید و عظیم
بسیار ... بزرگ ... عبادت
عظیم مینماید ... منت میگذارد بر خدا ... نعمتهای خدا
را بر ... توفیق و قدرت ... بر طاعت فراموش میکند و هرگاه عجب بعملها بهم رسانید
از دیدن آفات آنها نابینا میشود و هر که تجسس آفات عملها نماید بیشتر ... باطل خواهد
بکند ... عملهای ظاهری هرگاه خالص و پاکیزه از آفات نباشد کم نفع می بخشد و کسی تجسس میکند
که ترس و خشیت بر او غالب باشد و دیگر عجب لازمه اش باشد و هر که عجب دارد مغرور میگردد و گمان
میباشد و از مکر و عذاب الهی ایمن باشد و گمان میکند که نزد خدا منزلتی دارد و بعملهای خود

که بدتر است از معصیتها و آنچه علیه اوست از عطایا یا از جهت خوبی گمان میکند که بر خدا دلالی دارد و عجب میکند
او را که مدح و ثنای خود کند و اظهار خوبیها و یا کتمان یا از معایب نماید و اگر خیالی برای در علم و عمل عجب
کند مانع میشود او را از اشتغال علم و طلب مشورت و سؤال کردن و مستغنی بخود و رای خود میگرداند
و یکی میدارد از سؤال کردن از کسی که از او مفضل‌تر است و بسیار میباشد که عجب علمای ما را از علم
آخرت از طرف خطور بهمه رسد و شیخ بلا باشد که آنچه چیزی که ادراکش رسیده در چشم او بغیر آن از طرف دیگر
برسد و درین معنی عابا شد و نصیحت ناصحی و وعظ واعظی را نشنود بلکه هر گاه بنظر حقارت بدیگران نظر میکند
ایشان را جاهل میشمرد و اگر خیالی خود را متهم سازد و اعتماد بر رای خود نکند و تحقیق معرفت از
قرآن نکند و استعانت از علمای ربانی بجوید و مراجعت کند بر درس خواندن و سؤال از […]
بمنزله آنست که بطریقه او راه حق میرساند و اینها که گفته شد و امثال اینها از آفات جهالت
و رزق حیثیت که از مهلکات است و از عظیمترین آفات است که بسبب آنها بسیاری […] و تحقیق ساخت
و از راه گمان میکنند که بهر کمالی فایز شده و مستغنی […] هلاک […]
از شبهه و راز نیست   بدانکه گاه […] شد که عجب […] با علما […] که بان تکبر
میکنند و علاجش آنست که […] بحث […] شده و گاه عجب […] بسبب تکبر […] شد
مانند عجب […] برای […] که […] علاجش […] و این نوع
عجب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله […] که در زمان آخر الزمان غالب خواهد شد
و بهر […] از اشتها […] که فرقه‌ها بسیار میشوند بسبب عجب […] هلاک میشوند […]
خوشنود […] میباشند بطریقه که میدارند و جمیع اهل بدعتها و گمراهی […] عجب […]
مصر بر آن بدعت و گمراهی […] باشند و عجب […]

و شبهها

و شبهها […] برای […] گمان میبرد که حقیقت و علاج این نوع عجب […] از سایر عجبهاست
از برای آنکه صاحب […] غلط […] باشد و ضبط خود […] که غلطست […] خواهد
مرضی […] که آدمی نداند علاج آن […] کند و عالم […] جاهل […]
[…] برای […] عجب نماید زیرا که در […] عالم […] بلکه گمان غلط […]
پس حقیقتا […] هلاک […] گمان میکنند که […]
نماید […] سبب […] که […]
و هرگز فریفته […] که مطابق و موافق قرآن و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله یا دلیل عقلی صحیح
جامع الشرایط باشد […] شرع و عقل […] مواضع غلط […]
[…] طلب […] بر ملاحظه کتاب و سنت
و مجالست با اهل علم در تمامی عمر و استعمال علوم […] بعضی امور […] غلط […]
[…] و طریق […] که تمام عمر را صرف تحصیل علم نمیکند باشد است که […]
[…] نکنند و گوش […] نمیدهند […] اعتقاد نماید […]
[…] و چیزی […] مانند […] و بینات […] پیغمبر […]
و متابعت پیغمبران و اهل بیت پیغمبر صلوات الله علیهم نکنند و ایمان بیاورد بجمیع […]
در قرآن و سنت پیغمبر […] شده بدون بحث و تفتیش و مشغول […] اجتناب از […]
و شفقت بر مسلمانان و سایر علمای […]   چون […] است که
[…] سبب […] عجب […] است پس علاجش […]
مخالف آن […] باشد و پس […] عجب […] مانند […]

بنده است فرض کنیم از برای کسی عجب بامور اختیاری غالب تر است از عجب بکمالات و قوت و نسب و انچه
در تحت اختیار نیست و آدمی از روز چه میشود پس میگوییم که بر نهج کار اختیاری مثل خدا ترسی و عبادات و نحو آنها که بآن
عجب حاصل میشود یا عجب بنده بآن از آن جهت است که در او یافت شده و آن محل عجب او گشته یا
از آن جهت است که از آن ناشی شده و سبب او و بقدرت و قوت او بهم رسیده و اگر از جهت اول است
این محض جهالت است زیرا که محل اختیار نیست و انچه در او حادث شده و بر آن جاری شده و ملاحظه در رفع و اداء آن و تحصیل
او نیست پس چون عجب نماید بچیزی که بار او نیست و اگر از جهت دوم است باید که تامل کند در قدرت
و ارادت و اعضا و سایر اسباب که در حصول تمامی کارها همه از او است و آنها از کجا است و بهر که
بداند که جمیع آنها نعمتیست از جانب خدا با او رسیده بدون سابقه استحقاقی و بدون وسیله که بآن
متوسل تواند شد پس سزاوار است که عجب بجود و کرم و فضل خدا نماید بر او که چرا خدا
با و رسیده چیز که مستحق آن نیست او را بر دیگران برگزیده بی سابقه و وسیله و اگر گوید که خدا
توفیق عبادات بمن داده از برای آنکه محبت بخدا دارم جوابش آنست که محبت در دل تو که آفریده و اگر گوید
که خدا آفریده باید گفت که محبت و عبادت همه نعمتی است از خدا که اول بتو بخشیده بدون استحقاق
از جانب تو زیرا که ترا وسیله و سببی نیست پس باید که بجود خدا عجب نماید زیرا که احسان نموده بوجود تو
و وجود صفات تو و وجود علمها و اسباب عملهای تو و در این هنگام معنی ندارد که عابد بعبادت
و عالم بعلم و جمیل بجمال و غنی بغنا عجب کنند بجهت آنکه اینها همه از فضل و انعام خداست و بنده محل فضل و جود
خداست و محل بودن از فضل و جود اوست زیرا که خدا ترا و اعضای ترا آفریده و قوت و قدرت در تو
ایجاد کرده و عقل و علم و اراده بتو عطا کرده و اگر خواهد که یک چیز از اینها را از تو سلب کند قادر است
دیگر آنکه حرکات در اعضای تو ایجاد نموده در حالتیکه مستقل با ختراع آن است بدون شرکتی

اینهمه

از جهة تو باقی در اختراع حرکات بیشتر خلق حرکات مترتب نشد چنانچه حرکات در اعضا بعد از آنست که اعضا و قوتها
داشته باشند و در دل اراده باشد و اراده بعد از علم بر او آفریده شد و علم بعد از وجود قلبست که محل علم است
و چون اینها بتدریج آفریده شد و گمان میکنی که خود بکار علم کرده و حال آنکه غلط کرده بجهت آنکه تحریک بود است
که او پدید آورد نوع دیگر اسباب از جانب حق تعالی است و آنچه بتو نیست و از عجایب است
آنچه عجب نماید و عجب بکسی بیشتر که از بهره داراست و عجب بکسی نکند بجود و فضل و کرم حق تعالی که در میان
بندگان ترا بر فاسقان برگزیده از آنکه کار فاسقان را تمکین داده از اسباب خیر ایشان را منع نموده
و از تو دور گردانیده است و تو را پدید آورده از فاسقان بعضی چیزها است که با اینها دعوت میکنند و آن
بواعث در بر تو مسلط کرده تا بر تو احسان لطف است و بر ایشان احسان بر معصیت خیر ایشان شد
و انچه حق تعالی با تو و با ایشان کرده پس تو شکر تو و بر ایشان نشده و روایت شده که حضرت ایوب علیه السلام
در مناجات بحق تعالی گفت الهی تو مرا مبتلا باین بلا کردی و حال آنکه هرگز چیزی بر فرمان داده شده مگر که
خواهش تو را بر خواهش خود مقدم داشتم و بعد از آن ندائی از ابر بده هزار آواز رسید که ای ایوب این
اخلاص را از کجا آورده پس ایوب خاکستر بر سر ریخت و گفت خدایا این را دانستم از جانب
تست و از این فراموشی بازگشت نموده است و او را نیز فرموده که نیست که در قرآن مجید و الله شد
ولولا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد ابدا یعنی اگر فضل و رحمت خدا بر شما نمیبود هیچکس از شما
پاک نمی شد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هیچکس از شما نیست که عمل او موجب نجاتش شود
پس عرض کردند که شما نیز نجات بعمل نخواهید یافت فرمودند مگر آنکه رحمت خدا شامل حال من شود
و علاجی که قاطع ماده عجب است آنست که مذکور شد و هر کاه که با این حالت بر او عجب غالب باشد در مقام سلب
این نعمت را سبب ازاله او از عجب داشتن و در مذمت ریا و فرق آن شدن

در این هیچ باکی نیست   در شناختن دنیا و آخرت بدانکه دنیا و آخرت تو عبارتست از
دو حالت از احوالات قلب تو، حالتی که نزدیکتر است و قبل از مرگ است دنیا نامیده میشود و حالت
دورتر و دیرتر که بعد از مرگ است آخرت خوانده میشود پس هرچه ترا از این بهره و نصیب و غرض و خواهش و لذت
در حالت نزدیک باشد پیش از مرگ آن در حق تو دنیا است الا جمیع آنچه ترا به آن میل و از آن نصیب و بهره
بود باشد آن مذموم نیست از برای آنکه آنچه در دنیا با تو میباشد و فایده آن بعد از مرگ با تو باقی میماند
که آن عبارتست از علم نافع و عمل صالح آنچه از آخرتست با اعتبار فایده که از آن در دنیا ملتذ میشود زیرا
که عالم گاه ملتذ باشد که از آن تعلیم میکند تا آنکه علم در نفس او لذیذتر از هر چیز میگردد و ترک خواب و نکاح
و طعام را به سبب لذت علم میکند از آنکه علم در نفس او خوشتر آمده است از تمامی آنها ملتذ باشد
و این بهره ایست که از دنیا به تعجیل به او رسیده و هر گاه که ما دنیای مذموم را خواهیم شمرد این نوع
امر را از دنیا نخواهیم شمرد بلکه خواهیم گفت که از آخرتست و همچنین عابد انس به عبادت میگیرد
و عبادت را لذیذ می یابد که هرگاه که او را از آن ممنوع کنند این منع عظیمترین عقوبتی خواهد بود
تا آنکه بعضی از عابدان گفته اند که نمیترسم از مرگ مگر از آن جهت که مانع میشود میان من و میان نماز
شب و گفته بعضی از جمله عمل صالح که از آخرتست بهتر باشد لذت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرموده که عبادتها هفتاد جزو است بهترین آنها طلب حلالست و نیز فرموده که
ملعونست هر که بار خود بر دوش مردم افکند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند
که حق تعالی وحی به حضرت داود فرستاد که تو خوب بنده هستی اگر از بیت المال نخوری
و ترک عمل به دست خود نکرده بودی پس حضرت داود چهل روز گریست و وحی آمد به آهن
که نرم شو که تا بنده من داود هر روز یک زره میبافت و هزار درهم میفروخت تا آنکه سیصد و شصت

نفقت

نفقت زره بافت و از بیت المال مستغنی شد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند دنیا
دو دنیا است یکی دنیاییست که بنده را به آخرت میرساند و دنیای ملعونست که بنده را از آخرت
دور میکند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که در دنیا طلب روزی کنید تا بقدری که محتاج به مردم
نباشید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند کسی که تعب کشد به جهت معاش عیالش مانند کسیست که
در راه خدا جهاد کند و نیز فرمودند درشان مردی که میگوید در خانه خود می نشینم و نماز میکنم و روزه میدارم
و عبادت خدا را بجا می آورم و روزی من خواهد رسید این چنین کسی از آن سه کسیست که دعای
ایشان مستجاب نمیشود و نیز فرمودند آیا ترسید از حق تعالی [illegible] طلب روزی [illegible] رود
دو قسم مردی به آن حضرت گفت که طلب دنیا میکنیم و محبت داریم که دنیا رو به ما کند حضرت فرمودند که
میخواهید که با آن دنیا چه کار کنید او عرض کرد که میخواهیم صرف خود و عیال خود و صله رحم کنیم و تصدق
نمائیم و حج کنیم [illegible] آن حضرت فرمودند که این طلب دنیا نیست بلکه طلب آخرتست و فرمودند که نیست
دوست ما کسی که ترک دنیا برای آخرت یا ترک آخرت برای دنیا کند و فرمودند
کاهلی مکنید در طلب معیشت به درستیکه پدران ما تعجیل میکردند در طلب معیشت و طلب میکردند
و علی بن ابی حمزه روایت کرد که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را دیدم که در زمینی کار میکرد و عرق میریخت
مبارکش در عرق فرو رفته بود پس گفتم فدای تو شوم کجا اند مردم که به جای شما کار کنند فرمودند که جماعتی کار میکردند
در زمین که بهتر از من و پدرم بودند گفتم کیست فرمودند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین
سلام الله علیه و پدران من همه کار کرده اند و این از عمل پیغمبران و مرسلان
خدا و اوصیا و صالحانست   بدانکه باقی نمیماند با بنده در حالت مرگ مگر سه صفت
صفای قلب که عبارتست از پاکیزه بودن آن از علاقه دنیا و تمام انس که عبارت از [illegible] محبت

بکند و صفای قلب و پاکی نیت حاصل نمیشود مگر به بازایستادن از شهوتهای دنیا پس کند و حاصل نمیشود مگر [illegible] اولی الالباب
بر باد او و محبت حاصل نمیشود مگر بمعرفت و معرفت حاصل نمیشود مگر بتفکر و این سه صفت موجب نجات و بلاغت
بعد از مرگ و علماء با تیات صالحات که در قران مجید مذکور شده عبارت از این صفات است [illegible]
وارد شده از اعمال بد دفع میکند از جانب بنده و هر گاه عذاب از او را با ما متوجه شود ایستادن [illegible]
بعبادات متمثل بصور زیبا شده دفع عذاب میکنند و از دور کار ساختها متوجه شود صدقه میل او میلی آید
تا آخر حدیث و اما انس و محبت بخدا پس میرساند بنده را بعد از مرگ بلذات و مشاهده حق جل شانه [illegible]
بعد از مرگ دور میشود در هنگامی که در فضای بهشت نشود پس قبر او بوستانی از بوستانهای بهشت میگردد
و چون قبر گشاده شود و حال آنکه یک محبوب دارد و مونسی که مانع شنیدن از انس کرد بود دائم
ذکر حق و مطالعه جمال او و رفع میگردد ولذات بنور این دیدار تا باقی میخ با الصبح میشود و در [illegible] محبوب
خود میکند و برون دارد میشود خوشنود سالم از موانع و دائم از مفارقت و چون دوست دارد دنیا را
وقت مرگ معذب نباشد و حال آنکه محبوب نیز از دنیا نبود دور او غضب شده و حال [illegible]
بهر سیده در راه نهایت ترس بر دو بار گشت بمحبوب بسته شده و حقیقت مرگ شتن نیست مگر علامات
از مفارقت از محبوبات دنیا و وارد شدن بر خداوند تعالی و در این هنگامی که سلوک [illegible] آخرت
نماید سؤال البته بر اسباب این سه صفت میشود و اسباب نهاد ذکر و فکر و عقلی که با او لازم است در آن
شهوتها و لذتها را در دفع در تمیز [illegible] و منع کند او را از آنها و حال آنکه این همکی نیست مگر [illegible]
و صحت بدن نیز نیست مگر بقوت و لباس و مسکن و هر یک از آنها محتاج است باسباب بسیار و [illegible]
فرو رفتن از این سه کرد از آن چاره نیست هرگاه بنده اقتدا نماید بکثیر آخرت خواهد بود و از جمله دنیا
بر گشتن نخواهد شد و دنیا در حق وی مزرعه آخرت خواهد بود و اگر پی آن اقتدا نماید بقصد تنعم و حظ

نفس از دنیا برگشت و از اعیان در حظوظ دنیا میگردد و او را که رغبت در حظوظ دنیا مستقیم گردد
یک قسم آنست که حبش او را آخرت در معرض عذاب در می آورند و او را ملازم میکند [illegible]
از مانع میشود میان بنده و میان رسیدن بدرجات عالیه و موجب طول حساب میشود او را [illegible]
و هر که صاحب بصیرت است میداند که طول وقوف در عرصات قیامت بجهت حساب نیز عذاب است
پس هر که مناقشه با وی در حساب شود معذب خواهد بود و از این است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
حلال دنیا حساب و حرامش عذاب بود اگر حلال غلیظ و حرام [illegible] فوت میشود از درجات [illegible]
داخل و دارد میشود بدل از حسرت بر فوت درجات [illegible] حظوظ حقیره چند که القا نمود او را آن نیز
عذاب و رنج باین حال که از دنیا میبرد هرگاه نظر کنی با شباه [illegible] که اینان را بر تو [illegible]
از قرینه باشند بسبب شهوات دنیوی میبینی که او را حضرت [illegible] بار ها بار ها میشود با آنکه میداند که
[illegible] فوت شاید میشود [illegible] دارد البته بکند از شهوتها [illegible] پس چه حال [illegible]
داشت و در فوت شدن ساعتی که [illegible] بعظمت شان [illegible] در تمام عمر [illegible] آن
نقصان رسیده و هر چند معرفت بنده قوی تر و حکمتش [illegible] باشد از نعمتهای دنیا [illegible]
و قبر حضرت عیسی علیه السلام هنگام خواب در سر سنگی گذاشت شیطان او را [illegible] شد
و کشف رغبت در دنیا کوی حضرت عیسی سنگ را بدور افکند و حضرت سلیمان در ایام
پادشاهی طعامهای لذیذ بمردم میخورانید و خود نان جو میخورد و پادشاهی را بر خود با [illegible]
ساخته بود زیرا که صبر کردن از طعامهای لذیذ با وجود آنها دشوارتر است بکثیر این بود که حق تعالی
دنیا را از پیغمبر صلی الله علیه و آله دور نمود چند روز گرسنه میبود بکثیر این بود که بلا و محنت را
از اولیاء و انبیا دور نمیکرد پس هر که بر [illegible] مسلط گردانید و تمامی آنها از او را شفقت با ایشان

دست بر ایشان بود تا اکنون سبب اینها نمو کرده چنانچه پدر مهربان منبع سکینه فرزند است از چون
میوه‌های لذیذه و بارکه مقصود و حاجت او در سکینه از دلالت مهربانیها و محبت که با فرزندان دارد و از دلالت محبت
که بر وی فایده و بار که تقسیم و دستیزی که هر چه از وی فایده نباشد از زینات و هر چه از وی بوی فایده باشد از دنیا
نیست ظاهر شد از این جهت باد کریم اکنون دنیا عبارت است از حظ نفس که عاجلا بوی رسد چنانچه حق
با آن که جز امر آخرت نیست تعبیر از آن بهوی شده و اشاره بان شده در قرآن مجید که و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس
عن الهوی فان الجنة هی المأوی تعبیر دنیا از دلالت هوای و هوس که بر دنیا دارد که است زر و دنیا دیگر
هوا و ارج و خیر جمع شده و حق تعالی در قرآن مجید اینها را جمع کرده انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر
بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد و دیگر چون نیست که تا حیات دنیا بازی و غفلت و زینت در دنیا آن
خود فخر مفتون و بسیار در مال و اولاد است و اعیان موجودات که اینچ از اینها غالب متوجه نعمت
ضرورت در این آیه جمع شده زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر المقنطرة
من الذهب و الفضة و الخیل المسومة و الانعام و الحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا و الله عنده حسن المآب
یعنی زینت داده شده است بجهت مردم محبت شهوتها از زنان و فرزندان و مالهای بسیار که
اضعاف مضاعف شده باشد از طلا و نقره و اسپهای نشان کرده و چهارپایان و زراعت
و زینت گفته شد متاع حیات دنیاست و بار گشت خوب نزد خداست پس اعیان دنیا
و زینات که مذکور شد الا که اینها را با بنده چه نوع رابطه باشد الطف آن را بیدار نند که عبارت
از محبت و دوستی دل با اینها و بهره که از اینها رسیده است و همت در تصرف اینها مستکمل اند تا اکنون دل
در مانند بنده با خواهش ... زنده و در این رابطه جمیع صفات قلب که متعلق بدنیاست
داخلست مثل کبر و کینه و حسد و ریا و بد گمانی و مساهله در دین و محبت مدح و ثنا و محبت بسیار

و اولاد و فخر کردن و دنیا بمعنی عبارت از زینات و آلات دنیا ظاهری عبارت از اعیان مذکوره
و رابطه دوم آنست که با بدن میباشد و آن عبارت است از مشغول بودن بدنست باصلاح اعیان مذکوره
تا آنکه صلاحیت حظوظ بدن و غیر آن بهم رسانند و آن تمام صنعتهاست و شغلهاست که عموم مردم با آنها
مشغول شده اند بجهت آنکه مخصوص سود و منفعت و جاه که با ارکستان این مبلغ خود بخود فروریختن کردند
و از سبب قبایح صنعتها بوجود آمده شد که کشاورز و صاحب صنعتهاست و مزد غرض دنیای ایشان
دور از حیز شرف و دانش است غرض نیز از فرود آمدن است که نذر است که جاه هند بنیاد حکمت دارد دنیا
و بحفظ رابطه نوع و چون تعلقهای ایشان بهم رسیده و بعضی بسبب سقف شده و هر شغلی مستلزم شغلی
دیگر الا بعز الشهادة که دیده است که از اسباب شغلی حیران شده و مقصود از اینها هم فراموش کرده اند
و از جهت برد دنیا در دور شده بان دریکی از اینکه گفتیم ... دور شده در حد بنیت دنیا
بدانکه دنیا دشمن خدا و دشمن اولیای خدا و دشمن دشمنان خداست اما دشمنی او با خدا آنست که بر راه
زن بندگان خداست و ... نیست که دوزخ را آفریده شده و خدا نظر لطف بان نکرده
و اما دشمنی او با اولیاست که بزینت و خود را زینت داده و دشمنی میکند بر ایشان ظاهر که در اول آن را
غمگین ساخته تا آنکه تلخی صبر بسبب مفارقت آن چشیده اند و اما دشمنی او با دشمنان خدا آنست
که بمکر و حیله که دارد ایشان را بدام کشیده است و حیله منعم است ایشان را بدام کشیده تا آنکه تکیه بر دنیا
نموده اعتماد بان کرده اند و دل بان بسته است ایشان را در وقتی که بان محتاج تر بوده چشیده اند از روز حسرت
دنیا میوه حسرت را از کلها و دفعات آن پاره پاره میکند و بعد از آن محروم ساخته است ایشان را
از سعادت ابدی و ایشان از فراق آن حسرت میخورند و از تلخها راه و دستنفاثه بیفایده میکنند
و کسی نمی باید ایشان بمنزل رسد و در جهنم با ایشان که خواهد شد خوار نشسته در آتش دوزخ ملکوت

در پنهانها با همه عقل که خریده‌اند دنیا را به آخرت در عوض داده‌اند و آتش از ایشان تخفیف نمی‌یابد
و کسی یاری ایشان نمی‌کند و آیات قرآنیه که در این باب وارد شده است در مذمت دنیا بسیار است و بیشتر
قرآن مشتمل است بر مذمت دنیا و گول خوردن مردم از آن و بر دعوت ایشان به آخرت بلکه
مقصود اصلی از فرستادن پیغمبران مذمت دنیاست و فرستاده شده‌اند که مردم را از دنیا بیرون آورند و ازینجا ظاهر
است احتیاج به نقل آیات قرآنی نیست اما ایراد بعضی از اخبار می‌کنیم تا نمونه باشد از دیگر
از اخبار به سند معتبر منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که روزی حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله بیرون آمدند و اندوهگین بودند پس فرشته نازل شد و با او بود کلیدهای گنجهای زمین گفت یا محمد
این کلیدهای گنجهای زمین است پروردگارت می‌گوید که بگشا درهای گنجها را و بردار از آنچه خواهی بی‌آنکه کم شود
بدون آنکه چیزی از آنچه تو نزد ما داری کم شود پس حضرت فرمودند که دنیا خانه کسی است که خانه دیگر از آخرت
نداشته باشد و کسی جمع دنیا می‌کند که عقل نداشته باشد پس آن فرشته گفت بحق آن خداوندی که ترا
بحق به پیغمبری فرستاده که این کلام را از فرشته‌ای در آسمان چهارم شنیدم در هنگامی که کلیدها را به من داده شد
و نیز از آن حضرت مرویست که روزی جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله به بزغاله گوش بریده گذشتند که مرده بود و در مزبله
مشتمل بر فضلات افتاده بود گذشتند پس به اصحاب گفتند این بزغاله چند می‌ارزد گفتند اگر زنده می‌بود
یک درهم نمی‌ارزید پس آن حضرت فرمودند بحق آنکه جان محمد در دست قدرت اوست که دنیا در نزد خدا
ذلیل‌تر است از این بزغاله در نزد صاحبش و نیز از آن حضرت منقولست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند که در طلب کردن دنیا ضرر به آخرت می‌رسانند و در طلب کردن آخرت ضرر به دنیا می‌رسانند
پس ضرر به دنیا برسانید که آن سزاوارتر است به ضرر رسانیدن و نیز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند که مرا چه کار با دنیا مثل من و دنیا مثل سواری است که ظاهر شود از برای او درختی در روز گرم

که ساعتی در زیر سایه آن درخت بخوابد و بعد از آن بگذرد و آن درخت را واگذارد و نیز از آن حضرت روایت
کرده‌اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کتابتی به یکی از اصحاب خود که در موعظه نوشته بود که
مضمون کتابت این بود که وصیت می‌کنم ترا در نفس خود به پرهیزکاری از خدا که مستحق عقاب او و غضب او
و غضب او میشود نباید لذت دنیا ترا فریب دهد و آنکه یک نماید باید بدانی که هر که از خدا نترسد عزیز و قوت بنده
دنیا و سیر است از عقل و عقلی که دارد ... دنیا ... عاقبت آخرت
و فریفته نشود به ظاهر دنیا ... از او ... محبوبات دنیا ملاحظه می‌کند و حرام دنیا را ببیند
و از شبهات اجتناب نماید و بگذارد قسم می‌خورم که هر که کمال حاصل نمی‌نماید مگر آنکه اراده کند
چاره از آن نباشد و از بازار آن خشک گردد و سود آن محکم سازد و چاره که سنگین عورت
نماید از ستر ترین و دوستترین جاها و اعتماد بر هیچ یک از آنها نیست نمی‌کند الا به آنکه از
بر خلاف اشیا بود و جد و سعی می‌دارد در بدل خود و سعی می‌نماید و از آنکه شهوتهای او بر او غالب
نشود و چشمهای او بر آن فریفته نشود و عوض این حق تعالی آخرت بدل دنیا عطا می‌کند و آنچه از او
ذخیره می‌شود و آخرت بر او زیاد است که در دنیا ترک کرده پس واگذار دنیا را بدرستی که رغبت
دنیا کور و کر و گنگ می‌گرداند و گردنها را خوار می‌سازد و در این باب باقی مانده عمر را دریاب و فردا پس
کار در خواهم کرد که نگاه بر تو آید و گردن کشی از پیش رو نکنی و در بسیاری از خلق علمها و آرزوها
دراز شده تا آنکه ترک سرایشان ناگهان و غفلت وارد شد و مشغول شدند
و برای ایشان قبرهای ... و گرد آمدند و ... ایشان ... پس از آنچه منقطع
شده ... بدانکه ترک دنیا کنی و باز گشت نمایی و چیزی که از آن بیشتر منقطع
نباشد پس آن حضرت دعا کردند که یاری کند حق تعالی ما و ترا بر طاعت و توفیق دهد ما و ترا

بسیار است و همچنین معاصی را شعبه‌ها بسیار است و اول چیزی که نافرمانی خدا بدان شد کبر است و آن معصیت
شیطان است هنگامی که او را امر کردند بسجده آدم ابا نمود و کافر گردید و دیگر حرص است و آن معصیت آدم
و حوا است هنگامی که حق تعالی ایشان را گفت که از همه میوه که در بهشت است بخورید و نزدیک آن
درخت مخصوص نروید که از جمله ظالمان خواهید بود پس تناول نمودند از درخت مخصوص بلا آنکه محتاج
بوده باشند و این خلق در ذریت ایشان تا روز قیامت باقی مانده و ازین سبب است که بیشتر چیزها
که فرزندان آدم طلب میکنند چیزی است که بآن محتاج نمیباشند دیگر حسد است که معصیت فرزند
آدم قابیل است که حسد بر برادرش هابیل نمود و او را کشت و ازینها بهم رسید محبت زنان
و محبت دنیا و محبت ریاست و محبت راحت و محبت سخن گفتن و محبت بلندی و ترفع و دولت
بسیار [illegible] پس این هفت خصلت همه در محبت دنیا داخل است و ازین سبب است که انبیا
و علماء گفته‌اند محبت دنیا اصل هر گناهی است و دنیا دو دنیاست یکی آنست که بنده را بآخرت
میرساند و دیگری ملعون است و از رحمت خدا دور است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است
که بجابر فرمودند ای جابر بدرستیکه دین خدا در نهایت صفا و پاکیزگی است [illegible] دل او از غیر
خدا باز نمیماند ای جابر دنیا چیست و چه چیز خواهد بود آیا دنیا جز این است که طعامی که خوردی یا لباسی که
پوشیدی یا زنی که با او نزدیکی کنی ای جابر مؤمنان مطمئن نبودند [illegible] شدند و از آخرت ایمن نگشتند
که چگونه [illegible] آخرت خواهند شد ای جابر دنیا جای فنا و آخرت جای بقا است [illegible] اهل
دنیا اهل غفلت‌اند و مؤمنان دانشمندان اهل فکر و عبرت‌اند [illegible] از خوشی دنیا [illegible]
[illegible] ذکر خدا [illegible] از زینت اهل دنیا [illegible]
ایشان را از ذکر خدا [illegible] بنابراین بثواب آخرت [illegible]

بر علمایی که موجب خوشنودی او باشد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که دنیا را
که اول آن تعب و آخر آن فنا باشد و در حلال آن حساب و در حرام آن عقاب باشد هر که در دنیا توانگر شد
فقیر افتد و هر که بر ایشان شد عمگین میشود و هر که از پی آن میرود از او میگریزد و هر که از آن کناره کند بسوی او میآید
و هر که ملاحظه آن کند او را عبرت دهد بینا میشود و هر که بر عقب نظر بآن کند او را نابینا میکند و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام مرویست بدرستیکه دنیا رحلت نموده است [illegible] آخرت
در قیامت [illegible] و هر یک از آنها اهلی هست پس از اهل آخرت باشید و از اهل دنیا مباشید
در دنیا و از عقبات [illegible] در آخرت باشید [illegible] از اهل دنیا [illegible]
[illegible] شده‌اند و از دنیا منقطع شده‌اند و هر که مشتاق بهشت است [illegible] و هر که از آتش میترسد
از حرام [illegible] در دنیا [illegible] و آسان میشود [illegible] حق تعالی [illegible]
مانند کسی که بهشتیان [illegible] در بهشت [illegible] جهنمیان [illegible] در جهنم معذب [illegible]
و دلهای ایشان [illegible] گناه [illegible]
[illegible] روز [illegible] دنیا [illegible]
خدا [illegible] حق تعالی [illegible] از آتش
جهنم [illegible]
[illegible] میگوید که [illegible] قوم بیمار [illegible]
[illegible] آتش جهنم [illegible]
در جهنم است از انواع عذابها و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند [illegible] خدا
بهتر است فرمودند هیچ عملی بعد از معرفت خدا و رسول بهتر از بغض دنیا نیست [illegible]

بلبان

منسوب شده‌اند چنانچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمودند هرگاه خدای تعالی اراده
خیری به بنده نماید او را در دنیا زاهد میگرداند و در دین فقیه و دانا میگرداند و عیبهای دنیا را
باو مینماید و هر که این سه چیز را باو دهند نیکی دنیا و آخرت را باو داده‌اند و فرمودند آگاه
باشید که حرام است بر شما چشیدن لذت ایمان تا آنکه در دنیا بی رغبت گردید و فرمودند هرگاه
مؤمن از دنیا کناره کرد رفعت میابد و حلاوت محبت الهی را میچشد و در نظر اهل دنیا چنان
مینماید که عقل او پریشان شده و غلط کرده‌اند بلکه حلاوت محبت خدا بر ایشان مستولی گشته
که بغیر خدا بچیزی نمیپردازند و فرمودند هرگاه دل مؤمن صاف شد دنیا بر او تنگ میشود تا آنکه
عبادت بر او آسان شده دل از دنیا بر میدارد و فرمودند تمامی خیر در خانه گذاشته‌اند و کلید آن زهد در دنیا است
پس فرمودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که حلاوت ایمان را در دل خود نمی یابید تا وقتی
که پروا نداشته باشید که دنیا را که داده و نیز از آنحضرت منقول است که هر که زهد در دنیا بورزد حق تعالی حکمت را
در دل او ثابت میگرداند و زبان او را بحکمت گویا میگرداند و عیبهای دنیا را باو مینماید و بینا میگرداند بدردهای دنیا و
دواهای آن مرضها او را بیرون میبرد از دنیا و بسلامت او را داخل دار السلام که بهشت
باشد میسازد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند که ابوذر فرمود که دور گرداند حق تعالی دنیا را
از من از راه بدی که دارد دو چیز که از آن نفع میبرم شاید گرده نان جوی است که یکی را در صباح و دیگری را
در شام بخورم و دو جامه پشمینه است که یکی را بکمر بندم و دیگری را بر دوش افکنم و حضرت امام رضا علیه السلام
فرمودند که حضرت عیسی بن مریم بحواریین گفت ای بنی اسرائیل تأسف مخورید بر آنچه از دنیا
شما را فوت شده چنانچه اهل دنیا هرگاه از دنیا نصیبی داشته باشند تأسف نمیخورند بر آنچه از دین
ایشان فوت شده و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که هرگاه دنیا در نزد خدا برابری با پر

بداد

میکرد و شربت آبی از آن بکافر نمیخورانید و نیز فرمودند که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و نیز فرمودند
دنیا ملعون است و آنچه در دنیا است ملعون است مگر آنچه از برای خدا باشد و نیز فرمودند عجب دارم
عجب از برای کسی که تصدیق بدار آخرت کرده است همه سعی او از برای دار غرور که دنیا است
میفرماید و بار فرمودند بسیار است که شما را دنیا از خدا باز داشته فرزند آدم میگوید که مال من مال من یا آنکه از برای تو
از مال تو بهره حاصل نمیشود مگر آنچه را تصدیق نمودی و ذخیره کردی یا خوردی و فانی شد یا پوشیدی و کهنه گردید
آنحضرت فرمودند که هر که صباح کند و عمده همت او دنیا باشد در نزد خدا مرتبه نخواهد داشت و چهار خصلت را
خدا در دل او میگذارد اول غمی که هرگز از دل او منقطع نشود دوم شغلی که هرگز از آن فارغ نشود سیم پریشانی که هرگز
توانگری در عقب نداشته باشد چهارم آرزوئی که هرگز به نهایت آن نرسد و نیز فرمودند که نزدیک است که دنیا شما را
خراب کند که ایمان شما را محو کند مانند محو کردن آتش هیزم را و فرمودند که دلهای خود را مشغول بذکر خدا
و دنیا مسازید و خدای عز و جل وحی کرد بحضرت موسی که ای موسی مگذار که رکون کنی بدنیا که ایشان بهیچ گناه کبیره
نمیگیری اعظم از محبت دنیا باشد و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند ای برادران جهت دنیا چه
خواهید نمود و حال آنکه دنیا را از دست خواهید گذاشت و چشم امید از عمران آن برداشته‌اید و حال آنکه فریب میدهد
چون تکیه بر آن میکنید و حال آنکه ترک یاری او میکنید و ای بر جماعتی که فریفته دنیا شده‌اند چون لازم
ایشان ساختم چیزی را که کراهت میدارند و جدا کرده از ایشان چیزی را که دوست میدارند و آمده است
بایشان آنچه با اهل دنیا وعده شده از عقابها و ای بر کسی که صباح کند و همت او دنیا باشد و گناهان عمل
او باشد چون فردای قیامت بعمل خود رسوا خواهد شد و حضرت لقمان به پسر خود فرمود ای پسر من
بفروش دنیا را بآخرت تا هر دو را سود کنی و مفروش آخرت را بدنیا تا هر دو را زیان کنی و نیز شخصی از حکیم
گفت که دنیا از برای کیست گفت از برای کیست که آن را ترک کند پس گفت آخرت از برای کیست

کشف از برای کسی که زر طلب کند و حکیمی فرموده دنیا خانه خرابیست و خراب‌تر از آن دل کسیست که
دنیا را آبادان میکند و بهشت خانه آبادست و آبادتر از آن دل کسیست که او را طلب میکند
باید که ذکر کنیم بعضی از مثالها که در صفت دنیا وارد شده در قرآن مجید وارد شده انما مثل الحیوة الدنیا کماء
انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشیما تذروه الریاح یعنی جز این نیست که صفت [illegible]
زندگانی دنیا در خوبی و سرعت زوال مانند گیاهیست که از زمین روییده باشد و باران بر آن باریده
شود و نما یابد و در زیر باران گیاه که تازه و خرم باشد خشک گشته او را هم شکسته و بادها از زیر پراکنده کند و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند دنیا مانند خوابیست که کسی ببیند تا اهل دنیا به دنیا فریفته خواهند شد و معاقب
خواهند گردید به خلاف کسی که خوابها میبیند و نیز از ارباب [illegible] دنیا است که گفته فرموده‌اند مثل دنیا مثل
جامه ایست که از اول تا آخر دریده باشد و از هم گسیخته باشد به یک رشته که در آخر آن مانده باشد که اگر یک بکشد
که آن رشته گسسته جامه از هم جدا شود و نیز فرموده‌اند مثل دنیا در جنب آخرت مثل انگشت کسی
انگشت خود را در دریا کند پس باید نظر کند که انگشت چه مقدار از آن را برداشته است و در حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام به سلمان نوشته‌اند مثل دنیا مثل ماریست که پوستش نرم و زهرش کشنده است
پس اعراض کن از آنچه خوشت می‌آید از دنیا زیرا که اندکی از آن با تو خواهد بود و از فرقت
و مفارقت [illegible] دنیا را از برای آنکه یقین داری که از آن مفارقت خواهی نمود و در خوشحالترین حالتها
از آن بیشتر بترس از برای صاحب دنیا هر وقت که از دنیا مطمئن و خوش شد ناگاه [illegible] بیرون می‌آورد از آن
خوشی به ناخوشی که از آن ملال میرسد او را و حضرت امام حسن علیه السلام در تمثیل دنیا این بیت را
میخواندند یا اهل لذات دنیا لا بقاء لها ان اغترارا بظل زایل حمق [illegible] لذت دنیا
که بقا ندارد [illegible] به ظل زایل شدن [illegible] حماقت و حضرت امام محمد باقر

علیه السلام

علیه السلام در حدیث جابر فرموده‌اند که دنیا را منزلی فرض کن که در آنجا نزول کرده باشی و بعد از آن از آنجا کوچ کرده باشی یا
منزله مالی که در خواب یابی در هنگامی که بیدار شوی چیزی از آن در دست تو نباشد و فرموده‌اند که این مثالها
از برای تو نمودم چرا که دنیا نزد عقلا و دانشمندان مثل [illegible] و هیچ اعتبار ندارد و در
آن حضرت فرموده‌اند که مثل حریص بر دنیا مثل کرم ابریشم است که هر چند بیشتر بر خود می‌تند بیرون رفتن او دشوارتر
میشود تا آنکه از غم و غصه میمیرد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده‌اند مثل دنیا مثل آب دریاست
هر چند که تشنه از آن بخورد تشنگی آن زیاده میشود تا آنکه او را میکشد و در روایتست که دنیا به حضرت عیسی
علیه السلام متمثل شد به صورت زنی که پیر شده باشد و موهای او سیاه و سفید باشد و دندانهایش
افتاده باشد و انواع زینتها کرده باشد و حضرت عیسی از او پرسید که چند شوهر کردی گفت عدد آنها را از بسیاری
نمیتوانم شمرد پس حضرت عیسی فرمودند که همه مردند یا ترا طلاق دادند گفت بلکه همه را کشتم [illegible]
فرمودند که بدا حال شوهران دیگر تو چونست که عبرت از شوهران گذشته تو نمیگیرند که چون
تو یک یک از ایشان را هلاک کردی [illegible] و حضرت علی علیه السلام فرمودند دنیا
مانند [illegible] است [illegible] عمارت میکنند و بعضی از حکما گفته‌اند [illegible]
[illegible] شدن [illegible] عاشق [illegible] [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] نقد [illegible] انواع [illegible]
[illegible] باشد در چاهی [illegible] باشد [illegible] چاه [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] باشد [illegible] سیاه باشد [illegible]
در قطع کنند [illegible] قطع [illegible] بشنیدند [illegible]
شدن از رشته [illegible] چاه [illegible] باشد [illegible]

مزروع شده باشد و زنبور بسیار بر آن هجوم آورده باشد و شخص مشغول لیسیدن آن عسل و حریص بر آن گشته باشد
و متوجه بالای سر و پایین پا نشود پس بدانکه چاه عبارتست از دنیا و رشته عبارتست از عمر و اژدهای دهن
گشوده مرگ است و موش سیاه و سفید شب و روز که رشته عمر را مقطوع میکنند و علف مزروع کنایه از لذتهای دنیاست
که فروع مخمصه ها و المنهیات است و زنبورها دنیا پرستانند که بر دنیا هجوم آورده اند و جر بسیار لعقت آن کنند
مثالست برای که بجهت آن زده شده پس از خدا طلبیم که ما را هدایت نموده به بصیرت و عظ فرماید
و پناه بآن میبریم از غفلت و گمراهی در مذمت محبت مال بدانکه عظیمترین فتنهای
و حجابات بسیار از راه و جوانب و اطراف آن وسیعترین و عظیمترین فتنهای دنیا و شدیدترین محنتهای
آن مالست و عظیمترین فتنهای مال آنست که هر که از آن مستغنی نباشد و هر گاه که یافت شود
از آفتهای آن سالم نمیتوان بود و اگر نباشد فقیر و محتاج میشود که نزدیک بان باشد که منجر بکفر شود
و اگر باشد سرکشی از آن بهم میرسد که عاقبت آن نیست بغیر خسارت و بالجمله مال خالی از فایده
و آفتها نیست و فایده های آن موجب نجات و آفتهای آن باعث هلاکت است و تمیز نیک و بد آن
از چیزهای بسیار دشوار است که قدرت بر آن ندارند مگر صاحبان بصیرت در دین که علمای ربانیین
و ائمه مجتهدین باشند و بدانکه کسی که مال ندارد دو حالت میدارد یکی قناعت و دیگر حرص و حریص
دو حالت میدارد یکی طمع بانچه در دست مردمست و دیگری مشغول به کسب و صنعتها شدن یا
مایوس شدن از مردم و دیگری که مال دارد دو حالت میدارد یکی نگاه داشتن آن و دیگری انفاق و ممنوع
از انفاق نماید دو حالت میدارد یکی اسراف و دیگری میانه روی و اینها هر یک از امور
متشابهه است و جدا کردن آنها از یکدیگر از امور مهمه است حق تعالی در قرآن مجید فرموده لا تلهکم
اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون یعنی باید که مشغول نکند شما را اموال

و فرزندان

و فرزندان شما از یاد خدا و جای دیگر فرموده انما اموالکم و اولادکم فتنة و باز میفرماید الهیکم التکاثر و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند محبت مال و شرف بزیادتی میرویانند در دل نفاق را مانند رویانیدن آب سبزه را و فرمودند
که دو گرگ درنده که در میان گله گوسفندی بی شبان افتند فساد نمیکنند که محبت مال و جاه در دین مرد مسلمان
میکند و شخصی بآنحضرت گفت چیست مرا یا رسول الله که خواهش مردن ندارم فرمودند آیا مالی داری گفت
فرمودند مال خود را پیش بفرست بدرستیکه دل مومن با مالش میباشد اگر پیش فرستاد میخواهد که بآن
برسد و اگر بجا گذاشت میخواهد که با آن بماند و از آن مفارقت نکند و بدانکه
حق تعالی در بسیار موضع از قرآن مجید مال را خیر نامیده چنانچه فرموده ان ترک خیرا الوصیة
ای بعضی را باید وصیت کند اگر چیزی که عبارت از مالست واگذاشته باشد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمودند خوب چیزیست مال صالح بجهت مرد صالح بلکه وجوه ثواب مثل صدقه و حج و انفاق ملازم شده
بوضعیت بر مال بجهت آنکه بانها نمیتوان رسید مگر بمال و تحقیق حق در این مقام است که الهی رسیده
مقصود محض نمیباشد و گاه رسیده مطلبهای فاسده و مطلبهای فاسد مطلبیست که باز میدارد از رسیدن
بدر سعادات ابدی و سعادت علم و عمل را میرسند پس مال محمود و مذموم هیچ محمود نیست بمقصود
و مذموم نیست بمقصود و مذموم و چون طبیعتها مایلست بمتابعت شهوتها که از لذات زایل
حذر است و مال شهوتها در انسان میانه نفوس آلتیست بجهت رسیدن بانها لهذا احتراز از زیاده
از مقدار کفایت خطر عظیم شمرده اند و انبیا از شر آن استعاذه نموده اند تا آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده اند خداوندا روزی گردان آل محمد را بقدر کفاف پس آنچه از دنیا محض خیر نیست طلب نکرده اند
و آنحضرت فرموده اند خداوندا زنده بدار مرا مسکین و بمیران مرا مسکین و محشور گردان مرا در زمره مسکینان
بدانکه مثل مال مثل مار است که در آن زهر قاتل و دوا که بجهت رفع نافع است که از آن

یقینا منتفع یافت میشود و هر که منفعت و معرفت افزا بود بداند که ممکنست که از صحبت او اجتناب نمود و جلب
منفعت نکند و فواید های مستقیم میشود بفواید دنیوی و دینی اما فواید دنیوی حاجت بذکر آن نیست زیرا
از انواع جهال معرفت بان دارند و اگر چنین نبود بجا حرص طلب آن نمیکند مشغول شده اما فواید
دینی سه نوعست اول آنست که صرف نفس خود کند در عبادت یا در چیزی که استعانت جوید بآن بر عبادت
همه و دوم آنست که صرف مردم کند و آن چهار قسمت صدقه و مروت و حفظ عرض و مزد خادم که یافتی
اما صدقه ثواب آن مخفی نیست در خبر آمده که غضب حق تعالی را فرو مینشاند و اما مروت مراد آنست
که صرف کند مال را به تقرب اکابر و بحکما در ضیافت و هدیه و اعانت به امثال ایشان و اگر
سبب آن تحصیل برادران و دوستان نماید و کسب صفت بخشندگی کند زیرا که موصوف بجود نمیشود
مگر کسی که مال را بمصرف کند و طریق جوانمردی و مردی را سلوک نماید و ثواب این نیز عظیم است
و اخبار بسیار در فضیلت هدیه و ضیافت و اطعام طعام وارد شده و در هیچ چیز شرط نشده که
در آنها بایستی احتیاج فقرا باشد بلکه [illegible] و اما حفظ عرض از آنست
که صرف مال کند بجهت رفع هجو شاعران و غیبت کردن سفیهان و کوتاه ساختن زبان ایشان از دفع
شر آنها و فایده [illegible] ظاهر میشود و دینی نیز فایده ها دارد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
آنچه آدمی را از آن بان حفظ عرض کند ثواب صدقه [illegible] فایده صرف کردن مال اسلام است
از آنکه در حوایج بسیار [illegible] صنایع [illegible] شود برای
سلوک راه آخرت تفکر و ذکر که عالیترین مقامات سالکانست نوع سیم آنست که صرف
شخص معین نمیکند بلکه بان تحصیل خیر عامی [illegible] مثل بنا کردن مسجدها و پلها و رباطها و بیمارستانها
و نصب ظرفهای آب در سر راهها و غیر اینها از وقفهای که بجهة منفعت مسلمانانست و همیشه

بود و اجر

بعد از مرگ جاری و باقی میباشد و دعای روزگار بیشمار جلب برکت دعای صالحان میکند و اما
اینها فایده های [illegible] دینی سوای فایده ها که در دنیا عاجله حاصل است از خلاصی از ذل سوال و حقارت
فقر و تحصیل عزت و بزرگی در میان مردم و تحصیل برادران و یاران و دوستان و وقار و وقع
در دلها و اما آفات مال منقسم میشود به دینی و دنیوی اما آفات دینی پس سه نوعست اول آنکه بمعصیتها
میکشاند زیرا که شهوتها روز بروز تقاضای چیزها میکنند و فقیر اگر محتاج عاجز است گاه میباشد
از معصیت غنیمت چنانچه گفته اند از جمله عصمتها آنست که آدمی دست رسی [illegible] نداشته باشد و اگر
آدمی مأیوس باشد از نوع معصیتی رغبت بمعصیت نمیکند و اگر قدرت بر آن در خود یابد رغبت بان
میکند و همین نوع قدرت رغبت که باعث معصیت و فجور است محرک و اگر بود و اگر خشنود
موافق خواهشها عمل کند هلاک میگردد و اگر صبر کند در سختیها می افتد و صبر کردن با قدرت دشوارتر
و فتنه های هنگام خوشی عظیمتر از فتنه های [illegible] میباشد [illegible] و از تنعم در مباحات
میکشد و این مرتبه ایست که کم کسی [illegible] ضبط خود کند و صاحب مال تا قدرت که
نان جو بخورد و جامه درشت بپوشد و ترک کند طعامهای لذیذ را چنانچه سلیمان در ایام پادشاهی
میکرد و قدرت بر آن [illegible] و بهترین احوال صاحب مال آن میباشد که تنعم در مباحات
میکنند و خود را بر آن عادت میدهند [illegible] مشغول [illegible] و صبر [illegible] آن [illegible]
[illegible] بعضی از معنی ها را در بعضی دیگر میکشانند و هرگاه انس بسیار بان گرفت از آن جهت حلال
نیافتند [illegible] پس با چار مرتکب شبهها میشود و خوض میکنند در خصومات و مسامحه
در دین و در دروغ گفتن و نفاق و در کشش و سایر خلقهای بد تا آنکه امر دنیایش نظامی داشته باشد
و تنعم کردن بر دین آسان [illegible] زیرا که هر که مالش بسیار است احتیاجش بمردم بسیار میشود و هر که محتاج

محتاج شد ناچار با ایشان نفاق میورزد و در طلب رضای ایشان نافرمانی خدا میکند و اگر از آفت
اول که ارتکاب محرمات باشد سالم ماند از این آفت سالم نمیماند و از آفتهایی که از احتیاج بهم
بهم میرسد رشک و دوستی دنیا و از این پستی همه حسد و کینه و ریا و کذب و غیبت و سخن چینی و سایر
معصیتها که مخصوص دل و زبانست البته از اینها بعضی یا بسیاری اعضا میکند و تمامی اینها از
شومی مال و احتیاج بحفظ و صلاح است و اقف نیستم الان از بیت که هیچکس متوقف از آن
غافل شده است که اصلاح مال باز میدارد از یاد خدا و هر چند بنده را از خدا باز دارد
زیانست و از این است که حضرت عیسی علیه السلام فرمودند که در مال سه آفت است
که از غیر حلال ماخوذ نکنند اگر از حلال اخذ کنند فرمودند که در غیر معروف صرف نکنند
اگر در معروف صرف نمودند اصلاح آن باز میدارد از یاد خدا و این آن صفت است که
صفت زیرا که اصل عبادت و لب سر آن یاد خدا و فکر در عظمت است و این مستدعی
دل فارغ است و صاحب زراعت صبح و شام در فکر نزاع با [illegible] و عذاب و خیانت
آن میباشد و با شریکان در آب و حد و زمین در گفتگو و با اتباع پادشاه بر سر خراج
در خصومت و با هر یک از آن در تقصیر در عمارت در منازعه میباشد و صاحب تجارت
همیشه بفکر خیانت شریک و مزدور و بیم آنکه از پیش تقصیر در عمل و نفع که [illegible]
میباشد و همچنین صاحب گله و سایر اصناف مالها و هر چیزی از اینها از کثرت شغل قلب
که هیچ اندیشه نشده باشد از زر و زمین و صاحب گنج نیز همیشه از آن فکر است که در هر چیز آن
در صرف کند و چگونه حفظ آن نماید و نترسد که دیگری بر آن مطلع شود و از جمیع طمع
مردم از آن مایوس شود با ریاضت و آن افکار مردم دنیا نهایتی ندارد و کسی که قوت بگذرد

یا یک سال را دارد از جمیع این آفتها سلامت و آنچه مذکور شد آفتها بود که بجز این است و سوای اینها
صاحبان مال بآنها مبتلا میشوند از ترس و اندوه و غم و غصه و تعب در دفع حاسدان و حفظ مال
و کسب آن پس تریاک مال که بدان رفع آفات توان نمود آنست که بقدر قوت روزانه
و با فقرا در ضرورت صرف کند و آنچه غیر از آنست زهر کشنده است [illegible]
لا علاج باید که بقدر قانع باشد و طمع بمردم نداشته باشد و ملاحظه آنچه مردم دارند نکند و بر مقدر
بر کسب مال حریص نباشد و این ممکن نیست مگر آنکه بقدر کفاف قناعت کند و آرزوها [illegible]
کوتاه نماید و او را رغبت بکثرت مال و طول امل داشته باشد عزت قناعت از او فوت [illegible]
و بسبب طمع و خواری حرص و قلت قناعت ناچار حرکت میکند و حرص و طمع او را بکشانند نامناسب
در ارتکاب منکراتی که از مروت بدور است میکشانند و [illegible] بر حرص و طمع و قلت قناعت
شده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند اگر فرزند آدم دو وادی پر از طلا باشد طلب سوم خواهد
[illegible] و پر نمیکند شکم فرزند آدم را مگر خاک که عبارت از قبر است
و خدا با هر که لطف داشته باشد او را توفیق توبه میدهد و قبول توبه او میکند و نیز فرمودند
و حریص نمیگویند حریص علم و حریص مال و نیز فرمودند که فرزند آدم پیر میشود و دو خصلت
در او جوان میشود حرص و طول امل و چون اینها [illegible]
که هلاک میگردانند خدا و رسول بر قناعت [illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
خوشا حال کسی که هدایت یافته باسلام و باقی باشد و عیش او بکفاف باشد و بقدر کفاف
قناعت کرده باشد و فرمودند که در قیامت هیچکس نخواهد بود از غنی و فقیر که آرزو نخواهد داشت
که در دنیا قوت او بقدر کفاف میبود و فرمودند که گروه فقیران [illegible] زودتر از اغنیا

تا بتواند فقر فایز گردد و اگر چنین نکنند ثواب کم از ایشان نخواهد داشت و فرمودند توانگری بسیار از برای دنیا
نیست بلکه توانگری استغنای طبیعت است و فرمودند جز بخیلی در دل و سینه ایشان اگر بهیچ یقین عنی نمیرد و مکر
دیگر روزی او تمام نمیرسد پس از خدا بترسید و اجمال در طلب روزی بکنید یعنی اندک سعی
بکنید و مبالغه بسیار نکنید و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمودند ای فرزند آدم
اگر از دنیا قدری بخواهی که ترا کافی باشد پس اندک چیزی از دنیا ترا کفایت میکند و اگر بیش
از کفایت بخواهی پس تمام آنچه در دنیاست ترا کفایت نمیکند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمودند بپرهیز که چشم بالا داشته باشی که آنچه در دست بنده‌ای خداست تعالی به پیغمبر خود فرمود
که نظر در اینها الخ فرمود و لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا
یعنی چشم مدار با آنچه ما انفاق از قوم ایشان بهره‌مند ساخته‌ایم از خوشیهای زندگی دنیا و اگر چیزی
از آن بخاطر تو رسد زنهار بیاد آور زندگانی آن حضرت چه و حلوای او جو بود و نان خورش
شاخ درخت خرما بود و در هنگام که غذا بهم میرسید والا کاه بود از آنهم نبود و حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرمودند که حق تعالی میفرماید که دلگیر میشود بنده مؤمن هرگاه بروی تنگ سازم از روزی
بر وی تنگ گرفتم ملایم باشد و خوشحال میشود بنده مؤمن اگر روزی فراخ کنم بر وی و آن دوری است از من
و نیز فرمودند هرچند ایمان بنده زیاد میشود روزیش تنگ میشود و فرمودند در مناجات حضرت
موسی علیه السلام مذکور است ای موسی هرگاه دیدی که فقر رو بتو آورد بگو مرحبا بشعار صالحان و هرگاه دیدی
که توانگری رو بتو آورد بگو گناهی کرده‌ام که تعجیل در عقوبت آن شده   خلاصی از آفت مال
بدانکه بتر نیست بکار محافظت نمودن بر چند جز است اگر معصوم انسان میدهند و میرانند که از
برای چه آفریده شده و بعد رفتن چه احتیاج بآنست تا کسب و ضبط کنند بقدر حاجت از حرام

اما بر

در رعایت سه خصلت را در اینجا باید تا اگر از حرام محض یا آنچه حرام بر وی غالب باشد اجتناب کند
دوم در آنچه شبهه دارد هرگاه که مانع در مروت است اجتناب کند سیم رعایت میانه روی بکند و در خرج کردن
میانه روی بکند نه اسراف کند و نه تنگ گیرد حق تعالی در قرآن مجید در مدح مؤمنان فرموده والذین
اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما یعنی مؤمنان آنجماعتند که هرگاه انفاق
میکنند اسراف نمیکنند و تنگ نمیگیرند بلکه میانه روی میکنند و در حدیث نبوی وارد شده
هرکه میانه روی کند برکت آن تمیز چهارم آنکه هر چه از حلال کسب کرده در جایی که حق باشد صرف
کند و بغیر حق نکند زیرا که گناه کسب کردن ناحق با صرف کردن در ناحق برابر است پنجم
آنکه در بلوغ و تنزلات و انفاق و امساک اصلاح نیت خود بکند پس هر چه را صرف کند باید بنیت
که با آن بر عبادت ملال را چنین ملیم و هرگاه آنها را محافظت نماید وجوه مصرف نماید
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمودند اگر کسی فرا گیرد تمام آنچه در روی زمین است و خواهد رضای
خدا باشد از زهد خواهد بود و اگر تمام روی زمین را واگذارد و مرادش رضای خدا نباشد از زهد نخواهد بود
اگر کسی سؤال کند که توانگری بسبب استطاعت بر عبادات بهتر است یا برهنه فارغ بودن
از بسیاری عبادات جواب گوئیم که بهتر از هر دو آنست که بنده در دل یاد خدا فارغ نباشد پس اگر فقر
او را باز دارد از خدا توانگری در حق او اولی خواهد بود و اگر توانگری باز دارد او را از یاد خدا درویشی
در حق او اولی خواهد بود و سبب این است که فضیلت فقر و غنا بحسب عدم تعلق قلب است
پس اگر هر دو برابر باشند در حق اینها مساوی خواهد بود الا اینکه در غنا بیشتر میشود که
و موضع فریب دنیا بسیار میباشد که توانگری گمان میکنند که دل بمال بسته است
در باطنش بمحبت آن بند بوده و قتی مطلع بر آن میشود که آن مال مفقود شود

اگر به خود واگذارند در اینجا لطیفه ایست که جمیع توانگران دارند مگر انبیا و اولیا و هرگاه معلوم شد که از تمام ملک
یا دو روز طهارت پس مع الاطلاق میگوییم که پرستیدن از برای هر قوم اصلح داده است تسبیحات
و عبادات او مضاعف میشود از برای آنکه علاقه فقر و انس او بدنیا در غالب اوقات ضعیفتر ملحق شد
و بقدر ضعف علاقه ثواب تسبیحات و عبادات او مضاعف میشود زیرا که مقصود از عبادات
محض حرکت زبان و بدن نیست بلکه از برای آنست که انس او بحق محکم شود و هر چند که دل فارغ‌تر است
تاثیر عبادات در انس کردن بیشتر است و از برای این است که در اخبار فضل فقر بر غنی مع الاطلاق
وارد شده و نیز صبر فقرا آن نیست که مالک هیچ چیز نباشد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روزی
شخصی را با صوفیه مشغول دید و این شخص را گفتند که خدا عز و جل پیغمبر را تعلیم کرد که چون انفاق کنی
باید در این جهان نبود که فقر آن حضرت بقدر معنی ... و گریز تو بیرون رفت
را صحیح کنند و آن باقی مانده باشد پس تصدق کرد و صباح شد چیزی نداشت سایلی سؤال
کرد آنحضرت چیزی در آن وقت نداشت که بر او تصدق کند و در پی ملامت آنحضرت
در کرد آنحضرت غمگین شد بدان آنکه چیزی نیافت که باو بدهد و در نهایت رحم و شفقت
بود پس حق تعالی آنحضرت را تعلیم فرمود و ادب کرد باین سخن که ولا تجعل یدک مغلولة الی
عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا یعنی دست خود را بسته گردن مکن
تا آنکه هیچ نبخشی و دست خود را نهایت پهن مکن که هر چه داشته باشی بدهی پس نشینی
در حالتی که ملامت کرده شوی و درمانده باشی پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که او
حق تعالی است که گاه میباشد که قوم از تو سؤال میکنند و ترا معذور میدانند و هرگاه
جمیع مال خود را بجهت ... درمانده میشوی بعد از آن آنحضرت حکایت صوفیه

گفتند

گفتند که بخدا از پیغمبر را از فضل ابوذر و سلمان و ابوذر غفاری بامید و سلمان هرگاه نصیب خود را
از حضرت میگرفتند قوت یکساله را جدا میکردند تا سال دیگر که وقت نصیب او بیاید پس
شخصی بسلمان گفت تو با زهد یکساله ذخیره میکنی و حال آنکه نمیدانی شاید که امروز یا فردا
بمیری سلمان در جواب گفت چنانچه بر مردن امید داری من بزیستن امید دارم ... ای جاهلان
ای جاهلان چرا نمیدانید که هرگاه نفس بقدر خود از دنیا بدست نیاورد مضطرب میباشد
و هرگاه معیشت خود ذخیره نمود آرمیده میشود و ابوذر چند عدد شتر داشت که شیر آنها
را بنها را میدوشید و هرگاه عیالش گوشت خواستند یا مهمانی وارد میشد گوسفندی
را ذبح میکرد و هرگاه در جماعت سقایان ... نمیدید یکی از آنها
... حصه که بهر ... از آن میبرید و ...
و کسی را بهتر از آنها نبود و حال آنکه پیغمبر ایشان را ... ایشان سخنان بسیار گفته
چنان نبود که مالک چیزی نباشند چنانچه شما صوفیه میگوئید و مردم را بآن میخوانید که هر چه
داشته باشند دور اندازند و بمردم بدهند با آنکه خود و عیال محتاج باشند و بعد از آن
ای جماعت که شنیدم از پدرم که از پدران بزرگوار خود روایت میکرد از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله روزی فرمود از هیچ چیز القدر تعجب نمیکنم که از مؤمن اگر بدن او
در دار دنیا معراض کنند از برای او خیر است و اگر مالک تمام آنچه از مشرق و مغرب
است شود از برای او خیر است و هر چه حق تعالی با او بکند از برای او خیر است ظاهر شد
ازآنچه گفتیم که هیچ فضلی از لذات و معاشر دنیا حاصل نیست مگر برای آنکه در آن وقت
که خواهش قلبی بدنیا نداشته باشد مگر بقدر ضرورت بدن و این مرتبه است بسیار عالی

و در قرآن مجید وارد شده فخرج علی قومه فی زینته تا موضع و قال الذین اوتوا العلم ویلکم ثواب الله
خیر و در این آیه حق تعالی زهد را نسبت بعلما داده و اهل زهد را عالم نامیده و این نهایت مدحست
و نیز در سوره حم عسق من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الآخرة من نصیب یعنی هر که اراده
متاع دنیا دارد از دنیا نصیبی باو میدهیم اما در آخرت نصیبی نخواهد داشت و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده که هر که صبح کند و همت او دنیا باشد حق تعالی کار او را پراکنده میکند و همیشه
او را متفرق میسازد و پریشانی او را در برابر دو دیده او دارد و حاصل نمیشود او را از دنیا مگر آنچه مقدر
شده و هر که صبح کند و همت او آخرت باشد حق تعالی کار او را جمع سازد و دل او را غنی میکند
و باطن او را غنی میکند و دنیا رو بوی میکند در حالتی که منکوب و مخذول باشد و فرموده
هر گاه ببینید بنده را که سکوت و زهد در دنیا نصیب او شده باو نزدیک شوید که حکمت بر
خورده و نصیب او شده و فرموده زهد در دنیا بدان نیست که اعتماد شما بر آنچه در دست داشته باشد
و زهد آنست مردم ببینید تا مردم شما را دوست داشته باشند و فرموده هر که خواهد که خدای تعالی
علم او را بی تعلم عطا کند بدون تعلم و هدایت او را زیاد کند بدون هدایت کننده باید که زهد را اختیار
بورزد و زهد سه درجه دارد درجه پایین تر آنست که مطلوب او از زهد نجات از آتش و سایر
عذاب آخرت باشد و این زهد خائفانست درجه دوم آنست که مطلوب او از زهد رغبت
در ثواب خدا و نعمتهای بهشت باشد و این زهد امیدوارانست درجه سیم و آن درجه بالاترینست
آنست که مطلب بغیر از خدا و ملاقات او نباشد و این زهد عارفانست و زهد باعتبار
احکامی که دارد منقسم میشود بواجب و سنت و سلامت پس واجب زهد در حرام است
و سنت زهد در حلال است و سلامت زهد در چیزهای شبهه ناکست و در مصباح الشریعه از حضرت

امام جعفر

امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که زهد کلید در آخرت و خلاصی از جهنم است و زهد عبارتست از ترک
هر چیزی که باز دارد ترا از یاد خدا بدون تاسف بر فوت چیزی و بدون عجب بسبب ترک آن
و بی انتظار فرجی و طلب مدحی و عوضی در برابر آن بلکه بودن دنیا را راحت و بودن آن را زحمت داند
و همیشه از آفت گریزان باشی و چنگ براحت زنی و زاهد کسیست که اختیار کند آخرت را بر دنیا
و خواری را بر عزت و تعب را بر راحت و گرسنگی را بر سیری و عافیت آخرت را بر محنت دنیا و ذکر را
بر غفلت و نفس او در دنیا و دلش در آخرت باشد و از آنحضرت پرسیدند که زهد در دنیا چیست
فرمودند کیستند که ترک حلال میکنند از ترس حساب و ترک حرام میکنند از ترس عذاب
و فرمودند زهد در دنیا آن نیست که مال را ضایع سازند و حلال را حرام کنند بلکه زهد در دنیا
آنست که اعتماد تو بآنچه در دست تست بیش از آن نباشد که بآنچه در دست خداست و حضرت امیرالمومنین سلام الله
علیه فرمودند زهد در دنیا کوتاهی امل است و شکر کردن بر هر نعمتی و پرهیز نمودن از هر چه
خدا حرام کرده و نیز فرمودند که تمام زهد در دو کلمه حق تعالی در قرآن بیان کرده لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا
تفرحوا بما آتاکم یعنی تا آنکه غمگین نشوید بر آنچه از شما فوت شده و خوشحال نگردید بآنچه بشما رسیده
و هر که بر گذشته غمگین نشود و بآینده خوشحال نگردد هر دو طرف زهد را فرا گرفته و آنحضرت فرموده
بزرگان خود قسم که این آیه در بیان زهد تمامست

بدانکه از ثمره زهد سخاوتست

و از ثمره رغبت در دنیا بخل است پس اگر مال نباشد سزاوار آنست که بنده قناعت داشته و اگر
موجود باشد سزاوار آنست سخاوت و احسان بمعروف نماید زیرا که سخاوت از اخلاق انبیاست
و این اصل از اصول نجاتست و از این صفت تعبیر کرده است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است
سخاوت درختیست که در بهشت روییده و شاخهای آن بر زمین آویخته شده هر که

شامی از آن درخت را بگیرد یکی از آنها در بهشت و فرمودند که جبرئیل گفت که حق تعالی میفرماید
که این دین را پسندیده‌ام از برای خود و اصلاح نمیکند این دین را مگر سخاوت و حسن
خلق پس تا استطاعت دارید عزت بدارید این دین را بایشان و فرمودند حق تعالی میفرماید
اولیای خود را مگر بر سخاوت و حسن خلق و نیز فرمودند از موجبات آمرزش اطعام طعام و افشای سلام
و خوش سخن گفتن و فرمودند که پهلو تهی کنید از گناه [illegible]
میکرد و نیز فرمودند که طعام صاحب جود دواست و طعام بخیل مرض است و فرمودند صاحب کرم نزدیک
بخدا و بمردم و بهشت نزدیک و از جهنم دور میباشد و بخیل از خدا و از مردم و از بهشت دور و بجهنم نزدیک
میباشد و جاهل سخی محبوب‌تر است نزد خدا از عابد بخیل و بدترین مرضها بخل است و [illegible]
در بجای سخاوت ایثار است و آن عبارت است از چیزی که مال با احتیاج بآن حق تعالی
در معرض مدح و ثنا فرموده و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة یعنی ایثار میکنند هر چند
در بر خود اگر چه خود بغایت احتیاج داشته باشند و نیز آنحضرت فرمودند هر کسی که خواهش چیزی داشته
باشد پس از خواهش خود منع و دیگری را ایثار و اختیار بر خود کند گناهان او آمرزیده میشود [illegible]
از برای [illegible] انفاق نکنند در لون قلیل از [illegible]
بایشان [illegible] پس رسید [illegible] ثواب این [illegible] بسیار است [illegible]
پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که میباشد که یک درهم از صدقه در نزد حق تعالی بهتر از صد هزار درهم
میباشد پرسیدند یا رسول الله این چگونه فرمودند مردی که میان مالی بسیار دارد صد هزار
درهم صدقه میکنند و دیگری دو درهم دارد [illegible] پس یک درهم را در راه خدا
تصدق میکنند [illegible] در مقامی که دادن واجب باشد نکند و دادن را عار

از امساک واجب باشد اسراف و حد وسط بخلاف است [illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
مامور بود بسخاوت و این سخن [illegible] هر چه داری بده چنانچه [illegible]
مذکور شد و نیز در قرآن وارد شده در مدح مؤمنان والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا
وکان بین ذلک قواما یعنی بجماعتی که هرگاه انفاق کنند اسراف نمیکنند و تنگ
نمیگیرند و در میانه که حد وسط میباشند پس جواب آنست که در میان بخل و اسراف و فرق
و بسط شد و آنست که اندازه داد [illegible] بقدر واجب قرار بدهد [illegible]
[illegible] که صرف کردن باشد
[illegible] در آن واجب باشد خواه بحسب شرع و خواه بحسب مروت و عادت و واجب
مروت و عادت نظر باحوال و اشخاص مختلف میشود و بسیار میباشد که قبیح میباشد
از غیر [illegible] قبیح میباشد و با عیال و خویش چیزی چند قبیح میباشد
که با بیگانه قبیح نیست و با همسایه چیزی چند قبیح میباشد که با غیر همسایه قبیح نیست
و در ضیافت چیزی چند قبیح میباشد که در غیر [illegible] قبیح نیست
و غیر اینها [illegible]
و سخا [illegible] محبت جاه [illegible]
جاه [illegible] عظیم [illegible]
[illegible]
النفس در طلب شهرت حق تعالی فرموده تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون
علوا فی الارض ولا فسادا یعنی [illegible] از برای کسی که اراده [illegible] در زمین [illegible]

برکشید و فساد نمود نوشته باشد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند محبت جاه و مال دلرا
نفاق در دل میرویاند چنانچه آب سبزه را میرویاند و نیز فرمودند که دو گرگ درنده که در گله گوسفندی افتند در
فساد نمی‌کنند که محبت جاه و مال در دین مرد مسلمان میکند و فرمودند جز این نیست
که هلاک شدند مردم بمتابعت هوا و محبت مدح و ثنا و نیز فرمودند اجتناب کنید از شر جاه
و ریاست زیرا که نیست که در میان مردم در دین خود بنا گذاشته باشد مگر کسی که حق تعالی
او را معصوم داشته باشد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند جامه کهنه بپوش
تا مشهور نشوی و خود را بلند مکن در اول از برای آنکه مشهور بعلم شوی و خود را پنهان دار
و ساکت باش تا سالم باشی و هرگاه چنین کنی نیکان از تو خشنود میگردند و بدکاران از تو دلگیر باشند
و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که بپرهیزید از این رئیسان که سرکرده میشوند بخدا قسم که هر کس که قدم
در پی او میرود هلاک میشود و هلاک میکند و نیز فرمودند ملعونست کسی که
ریاست میکند و ملعونست کسی که قصد ریاست کند ملعونست کسی که در دل بخاطر بگذراند
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند بسیار مرد صاحب مو ژولیده و جامه کهنه که نام ایشان بلند نباشد
که اگر قسمی بخورد و اعتنا بکند بمردم باشد حق تعالی قسم او را راست میگرداند اگر بگوید خداوندا
بهشت را از تو میطلبم هر آینه حق تعالی عطا میکند باو بهشت را و دنیا را که
چیزی از دنیا باو عطا نکرده و نیز از آن حضرت مرویست که از دنیا شرکت و عداوت
بسیار است جماعت پر شکم که در دل کم نام که هرگاه غایب شوند تجسس ایشان نمیکنند و هرگاه
حاضر شوند کسی ایشان را نمیشناسد و دلهای ایشان چراغ هدایت است از هر تنگی که تیره و تار
باشد خلاصی مییابند بدانکه جاه و مال هر دو کشنده اند از اهل دنیا و معنی مال مالک شدن

عینهای

را منتفع بایشان شده و بسوی غرضها و مقصدها و برآمدن خواهشها کرد و معنی جاه مالک شدن
دلهاست که تعظیم و احترام ایشان لازم باشد تا متوسل توان شد بسبب آن دلها در رسیدن
بغرضها و مقصدها چنانچه کسب مالها بانواع حرفها و صنعتها میشود همچنین کسب دلها
بانواع معاملات میشود و دلها مسخر و منقاد نمیشود مگر بمعرفتها و اعتقادها و هرگاه کسی بدل
اعتقاد صفتی از صفات کمال بمرد کند آن را دوست میدارد و بسبب قوت اعتقاد و حب دل آن
کمال در نفوذ او مسخر آن کس میشود و شرط نیست که آن صفت در نفس الامر کمال باشد
بلکه همین بس است که آن کس را اعتقاد در کمال باشد و بسیار میباشد که کسی کمالی اعتقاد کند که
در حقیقت کمال نباشد و کسی را که موصوف به آن کمال میداند بقدر اعتقاد و حب اعتقاد
فرمانبرداری او را در دل میکند زیرا که فرمانبرداری دل کیفیتی است از احوال دل و احوال دل تابع
اعتقادها و علمها و خیالهاست که در دل میباشد و چنانچه دوست داردن مال را رغبت بمالک
شدن بندهها و غلامان میباشد همچنین دوست داردن جاه رغبت به بنده ساختن آزادان
میباشد و میخواهد که بسبب مالک شدن دلها مالک نفسهای ایشان نیز شود بلکه بندگی که صاحب
جاه طلب میکند عظیمتر است از بندگی که صاحب مال طلب میکند چه آنکس که مالک بنده
میشود بجبر میباشد و بنده بالطبع اباء از بندگی میکند و اگر مخلی بالطبع باشد از بندگی بیرون
میرود اما صاحب جاه مالک دل میشود بطوع و رغبت و طلب میکند که آزادان بالطبع
و رغبت با خوشنودی بنده گردند و طاعت بنده حقیقی از روی تقید دل که اعتقاد میدارند بنده
صاحب جاه میشوند و بقدری که دلها فرمان او را میبرند قدرت بر صاحبان آن دلها پیدا دارد
و بقدری که قدرت پیدا دارد شاد و خوشنود میشوند جاه پیدا میشود و از این جاه ثمرها بسیار بهم میرسد

شنیدن مدح و تعریف باندازه ارزیدن اگر کسی اعتقاد کمالی باو ندارد با ... از ان ملول شده بلکه غمگین
مدح او را میکنند و شنوفست و هرزهای که اگر بعضی از آنها اعتقاد او را تفاخر و داد بکنند و بعضی
اشیا را و ترک فضا رعایت و تعظیم و احترام با چند سلام کردن در مجلسها او را بالصدر جا دادن
در جمیع مطالب او را مقدم داشتن و بدانکه مالک دلها شدن رجحان دارد بر مالک
مالک شدن از چند وجه اول آنکه جاه بحقیقت اسد از زر است زیرا که تحصیل جاه بمال
بس عالم باو زاهد کردن دلها چاره دارد و اگر بعضی کسب مال کند بآسانی که از اکثر ما
معدوم شده ولهایت و بعرف کسی میکنند که اعتقاد کمال او در نخسته باشند و آلام چنین بیم
مال را که لیلها ندارد و اگر بیخی جا بدو جاه از آن حفظ مال غایه نداشته باشد و خواهد که طالب
تحصیل جاه کند او را تغییر تحقیق و حوم ... در معرض تلف نشسته ... آنکه
دزد بیرد و غضب میشود و بادشاهان دست اندازان در آن طمع میکنند و محتاج بحفظ و حراست
و خطرهای بسیار راه ما ... اما مالک دلها شدن این آفات را نمیشود ... آنکه صاحب
از غضب عدوی در امان است ... غضب جاه بانظر تو ممکنست که کسی دلهای مردم را بر هم زند و حال صاحب
جاه را در نظر ... گرداند و تغییر کمانهای مردم را به بد ... تصدیق نخواند ازو اوصاف کمال او را دفع
آن فسادها آسانست سیم آنکه جاه از معتقدان سرایت بدیگران میکند و بیاعث ... رنج و تعب رسد حتی
از برای آنکه هر گاه دلها تصدیق شخصی نمود بند و استماع اعتقاد بکمال او از راه علم یا عبادت یا غیر اینها
بهم رسانیدند البته در هر جا ذکر کمالات آنکس را از برای دیگران میکنند و این در شهرها منتشر میشود
و دلهای مردم بدام آمده اذعان و فرمان برداری مینمایند و از هر کسی بدیگری سرایت میکند و زیاده میگردد
و بجایی میرسد که نمیرسند اما مال هر که چیزی از املاک ... مالک است و بس نمیتواند که از آن

بانکه

زیاد کند مگر بتعب و زحمت بسیار و اما محبت جمع مال و گنج گذاشتن و بی‌خیر باز ذخیره کردن و افزودن بسیار
بهم رسانیدن بدون احتیاج با بنها و محبت جاه بسیار و بهن شدن آواز در شهرها ... که میدانند
هرگز بآن شهرها نخواهد رفت و مردم آنجاها را نخواهد دید که تعظیم آن بکنند یا مددی او بنمایند از غرضها نمایند
بیش از چیزی است یکی ظاهری و دیگری پنهان که فهم زیرکان از فهمیدن آن او عاجز است چه جای نادانان
زیرا که از نیست که در نفس پنهانست بهم رسد حالتیست که در طبع مخفی است و مطلع بر آن نمیتوانند شد
مگر عارفی که بکنه چیزها رسیده اند و اما سبب ظاهر دفع الم خوف از خود نمودن است از برای آنکه صاحب خوف
اندوزانیده کاملا حریص میشد و آدمی در حقیقت اگر کمال کفایت تمام آن شده باشد طول امل میانداخت ...
میرسد که با این مال که کفایت او شده بسیار باشد که تلف شود و محتاج بدیگری گردد و هر گاه که این خوف
رسید خوفی در دل او پیدا میشود و الم آن خوف را دفع نمیکند مگر اینکه از وجود مال دیگر حاصل شود
تا آنکه او را ان مال تلف شود این مال کفایت او را بکند و همیشه در نزد او تحقیق ... محبتی
ابر زند کانی میرسد ... قرار میدهد ... خواهد بود و اقتضای حرص زیاد خواهد شد و بقدر
رسیدن انتها بحال او تصور میکند ... طلب ... دفع ترس ... بسیار که مال آن
تا آنکه اگر بیچاره از مال آخر برسد و تلف شود بیچاره دیگر مستغنی شود و این ترسیست که در نزد مقدار
محصور ... از برای اینست که خواهش باطن را اندازه نمی‌باشد تا آنکه مالک آنچه در جمیع دنیا است بشود
برای اینست که در حدیث وارد شده دو حریصند که سیر نمیشوند یکی حریص علم و دیگری حریص مال و همین
خواهش مطرد و جاریست در خواهش عیار و جاه و در دلهای جمعی که از وطن و بلد او دورند زیرا که خالی از آن
نیست که یا اعتقاد کرده اند که گاهی باشد که از وطن بیرون رفته یکی از ایشان روم یا ایشان از وطن خود بیرون
آمده بوطن من آیند و محتاج شوم با استعانت از ایشان و لا سبب پنهانی که قوی‌تر است آنست که روح امر است

دلالت بر ربوبیت او و بالطبع محبت بر ربوبیت میدارد و معنی ربوبیت منفرد بکمال بودنست
و بنده را بودن چیزی نیست بر بنده و الشوق و نفس اگرچه از رسیدن بنهایت کمال عاجزست
اما خواهش کمال از آن ساقط نیست و بهمه محبت بکمال و رغبت باو داشته لذت
از آن بر میدارد از آنرو که کمالست نه از راه دیگر پس هر چه موجب محبت بوجود کمال خود
میدارد و همه یکی که عبارتست از عدم ذات یا عدم صفات کمال از ذات او را مکروه
میدارد پس استیلا و غلبه بر اعدا و لهذا بالطبع محبوب شده اگرچه در لباس و طعام و مطلبها حاجتی بان
نباشد و از این راهست که بنده ساختن بندگان و مالک شدن از لوازم در طلب میکنند
اگرچه بقهر و غلبه باشد بدانکه کمال حقیقی که هرکه بدان متصف گشت بحق تعالی نزدیک
میشود و بعد از مرگ نفس کمالست و باقی میماند چیزی نیست مگر علم بخدا و صفات و
افعال او و بحکمت حق در باطن آسمان و زمین و زینت دنیا و آنچه متعلق
باخرت دارد از آن علم بمعنی آزادی بودن که عبارتست از خلاص از قید شهوتها و ملکهای
دنیا و بقهر و غلبه بر آنها مستولی بودن از این شبیه بفرشتگان که شهوت ایشان را
بحرکت نمی آورد و غضب بر ایشان مستولی نمیشود و الا چیزی که منفعت معرفت خدای
مثل معرفت لغت عرب و تفسیر قرآن و نحو و احادیث و معرفت پاکیزه ساختن نفس
تا شایسته معرفت خدا گردد چنانچه در قرآن فرموده رستگار و بهره مند گشت که نفس را از پلیدیها
پاکیزه ساخت و نیز فرموده هر که در رلا ما چالاک کند نفس را ... خود را زیانم
پس از آنچه بعیت که بالعرض چاره از آن نیست از آن حیثیت که وسیله شناخت خدا
و تحصیل آن کمالیست و الا قدرتیا که بنده را در زندگی نیست که کمال حقیقی نیست ... از این

قدرت او حقیقی نیست بلکه قدرت حقیقی خدا راست و آنچه بهم میرسد بعد از اراده بنده
و قدرت و حرکت آن البته باحداث خدا حادث شده چنانچه در جای خودش تحقیق
این شده پس بنده در کمال اراده و قدرت مثل باشد نسبت کمالست چنانچه سابق
بر فهمید و آن قدرت وسیله است بکمال علم مثل سلامتی اعضا و قوت داشتن است
که راه بعضی و باز از بسیاری دیگر و حواس که جزء عمر نکرده که بسبب او این قوتها التفت بکمال رسید
تحقیقت کمال علم و کمال میباشد آرزو باید داشتن این قوتها محتاج بقدرت بر ... و جا
میباشد که همچو اکثر متوسل بخود باین بسببی طعام و لباس آنها باندازه معلوم و اگر در آن اشتغال جهت
خدا استعمال نکنند البته چیزی در آن نیست مگر از جهت لذتها که عمر ضایع میشود و بدون
حقیقی نیست و بنده در این کمال قدرتیا که بعد از مرگ باقی بماند نمی باشد زیرا که قدرت
او بر صاحب مالها مسخر ساختن دلها و بدنها میباشد و آن بعد از مرگ منقطع میشود اگر راه
در کمال دارند بسیار ناد از آن خود بعد بعد مقام محموم و دین با ایشان مشغول شده کمال نمیکنند
که قدرت بر جمیع ها تعبیه حقیقت داریکه و قدرت بر عین مالها بسیار ... و قدرت
بر تسخیر قلوب بسیار از جاه کمالست و چون این از کمال دانسته اند محبت آن را در دل دارند و چون
محبت این را دارند طلب آن را نموده اند و چون این را طلب نموده اند مشغول شده اند و در
آن حریص شده کمال حقیقی که موجب قرب بخدا و سعادت ابدیست ...
فراموش کرده اند و اینها آن جاهلند که فریب دنیا خورده اند و عذاب ایشان تخفیف نخواهند
یافت و کسی یاری ایشان نخواهد کرد و اینها آن جاهلند که سخن حق تعالی در قرآن مجید نفهمیده اند
که فرموده المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات خیر عند ربک

تغییر است و فرزندان زینت حیات دنیا است و علمها و عملها که باقی میماند و صالح ملکا شوند
در نزد خداوند بزرگ و جلیل بهتر است پس علم و ذکر که باقیات صالحات است که کمال انسان بان زنده تا
میماند مبدا وزر کرد و مال و جاه در حین تا ابد و منقضی میشود نفس و بماند حق تعالی در قرآن
ذره خدای ما فرموده انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض تا آخر
آیه و تفسیر آیه شریفه گذشت پس هر چه بمردن از دست می باشد عبارت از خوراکش دنیا و هر چه
باقی میماند از باقیات صالحات عبارت شدند و از آنکه گفتیم اگر کمال قدرت
کمال است و جمع مالدار که تمام عمر را صرف نموده گمان کند
اهمیت جاه خواهد بود بقدر دنیا که آن برای کمال حقیقی برساند بدانکه
خدایا تا چاره است از اندک مالی از برای خوردن طعام و لباس و همچنین چاره است از اندک جاهی
بجهت ضرورت تعیش با مردم و چنانچه آدمی مستغنی نیست از طعامی که تناول کند پس جایز است که دوست داشته
طعام را و مالی را که بآن طعام بخورد و هم چنین خالی نیست از احتیاج بخادمی که خدمت او بکند و رفیقی
که اعانت او نماید و بجاه و شاه که محافظت او بکند و دفع کند ظلم را از او پس خواهش داشته
باشد باینکه در دل خادم آن مقدار مرتبه داشته باشد که باعث خدمت او شود مذموم نیست و هم چنین
خواهش داشتن باینکه در دل رفیق آن مقدار مرتبه و اعتبار داشته باشد که باعث اعانت او در خوب بکند
و هم چنین محبت داشتن باینکه در دل استادان مقدار اعتبار و وقع داشته باشد که ارشاد و تعلیم او را خوب
بکند و اهتمام بکمال او داشته باشد و هم چنین محبت داشتن باینکه در دل پادشاه آن مقدار محل و منزلت
داشته باشد که دفع شر از وی بهترین وجهی بکند زیرا که جاه مثل مال وسیله ایست برسیدن بغرضها پس فرق
میان جاه و مال نیست و حق آنست که عین مال و عین جاه محبوب نباشد بلکه محبت آنها از برای محض

از آنکه

هر کسی که آدمی در خانه آب خانه میدارد و از برای آنکه از برای قضای حاجت مضطر باشد میخواهد که از قضای حاجت
مستغنی باشد که محبت مال و جاه داشته موصوف بعشق و عصیان نمی شود اگر مرتکب معصیتی نمی شوند
و مردم که در ارتکاب آن معصیتی بر روع و تکبر و ارتکاب حرام ملامت اگر عبادت تزویر و سیئه کنند
آن کنند زیرا که عبادت تزویر و سیئه مال و جاه ممنوع است حرام است و
حرام یعنی از طلب مال و جاه رویا کنند از عیبها
خود از مردمان ستر کند تا کسی نداند و اعتقاد او زایل نشود این نیز مباح است
بر عیب پوشی بر قبایح جایز است بلکه جایز نیست اظهار بر قبایح نمودن
تدلیس نیست بلکه ... مردم ... فایده ...
کسی از پادشاه پنهان دارد شراب خوردن را و اظهار زهد کاری نکنند چون اگر گوید بر
مردم تدلیس خواهد بود اگر شراب خمر نخوردن موجب اعتقاد بر زهد کاری نیست
بلکه ... از علم شراب خوردن ... محبت مدح و ثنا چند سبب دارد اول
و این قویترین سببها است آنکه نفس شعور بکمال خود هم میرساند هرگاه شعور
بکمال خود هم رسانید انبساطی و نشاطی و لذتی در خود می یابد و مدح باعث است که شعور
بکمال نفس ممدوح کند و باین علت ممدوح ... هرگاه مدح کننده بصیر و آگاهی
باشد ... و باین علت دشمن ... که
از آن ... منقبتی در نفس ... سبب ... آنست که مدح
دلالت میکند بر اینکه دل مادح ملک ممدوح است و او مرید و معتقد و مسخر ...
... مالک دلها شدن محبوب ... حصول ... لذیذ ... این

علت است لذت عظیم تر میشود و هر گاه مادح کسی باشد و قدرت و سعی و حشمتی باشد بدوستی آن قایل بار سد مثل ملوک و شاهان
و اکابر و علت در کمالات و مذمت و دلگیر شدن از آن نیز همین است که گفتیم سیم آنست که ثنا
ثناکننده مدح کنند سبب حصول مستمعات خصوصا اگر مادح کسی باشد که گوش سخن او کننده
عظیم شمرند و این مخصوص محبت که در مجمعی باشد سبب چهارم آنکه مدح دلالت بر حشمت و بزرگی ممدوح میکند
و دلالت میکند بر اضطرار مادح در مدح کردن یا برغبت یا بقهر و غلبه و حشمت نیز لذیذ است از انرو که متضمن
قهر و قدرت و کمال است اگر این سببها در مدح کردن یکجا جمع بیاید لذت عظیم تر میشود و سبب اول
باین مندفع میشود که بداند که مادح دروغ میگوید و صادق نیست و اگر خیالی دارد که مادح اعتقاد ندارد باین نیز
لذت ازین سبب دوم مذکور شد نیز باطل میشود که عبارتست از استیلا بودن بر دل مادح و لذت ضعیفی
که باقی مانده است که حشمت و بزرگی غالب و مستولی باشد در آنکه زبان مادح باضطرار بر ثنا او ناطق
باشد   و هرگاه که محبت جاه بر دل او غالب شد تا هی همت او صرف رعایت عوام
میشود و همیشه شغل میدارد که خود را در نظر ایشان ... نکو و زیبا کند و دلها از ایشان
و ع الدوام در هر قول و فعل ملتزم است که در نظر عوام عظیم کند و این تخم نفاق و اصل فسادات
و این است که گفتند حب الجاه و المال ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل و در سبب تخم نفاق شدن و مبطل
متوقف شدن بر بودن دلها و از برای اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله محبت مال و جاه را
دو درنده تشبیه بود که گرگ گوسفند درمه میکند از انقاق و در دل میرویاند چنانکه آب سبزه
زیرا که نفاق آنست که ظاهر مخالف باطن باشد در قول و فعل و هر که طلب آن میکند اورا در دلها
منزلتی باشد ناچار با ایشان نفاق میورزد و خصلتهای پسندیده که ندارد ظاهر میسازد و بیفایده
و این عین نفاق است و علاج علمی آنست که بداند که از برای سببی که محبت جاه دارد در کمال

قدرت

قدرت بر اشخاص عوام و بر دلهای ایشان باشد اگر فکر کند سالم میشود چرا که در زمین شود بلکه
اگر تمام عموم روی زمین ما بجاه سر سجده آورند سجده کننده و سجده کننده فانی است
گردد و باقی نمیمانند و حالت او نیز چنان خواهد شد که بعضی از ما پیش بوده جمعی از ابرار
ایشان افتادند که میگویند پس سزاوار است که بر عایت جاه ترک دین را نکنند که بانی حیات
ابدی است و با آن حاصل میشود و هر که کمال حقیقی و کمالی که ابدی را خیال کند بر خود خطر جاه
در نظر آن کم نمود و نظر کسی کم میشود که مخاطره آخرت کند که بر آنها از او عقبه دنیا حقیر
شمرد و هر که را حافظ با بدو و یکی دیده اکثر عوام ضعیف و مقصور است بر دنیا و اعتقاد او بود
بدانکه عاقبت چیزها را در نیابد خیالی در قرآن مجید وارد شده بل تؤثرون الحیوة الدنیا والآخرة
خیر و ابقی یعنی شما اختیار میکنید زندگی دنیا را و حال آنکه آخرت بهتر و پاینده تر است و نیز
وارد شده کلا بل تحبون العاجلة و تذرون الآخرة یعنی دوست میدارید دنیا را و وا میگذارید
آخرت را و دیگر زمانهای پیغمبر نازل شده پس هرکه یقین را فریب باشد سزاوار است که علاج
دل خود را در محبت جاه بکند باینکه بداند آنچه های دنیا را و فکر کند در خطرهای اهل جاه در دار
دنیا خصوصا اهداف تیر بلاها و بنیانهای بذر اینها و هر که صاحب جاهست محسود مردم شد و مردم قصد
آزار او میدادند و همیشه بر جای خود ترسیده احتراز میکند از اینکه مرتبه او در دلها تغییر یابد و تغیر در دل
بیشتر از تغیر میکند در حالتی که جوشید و جیفه در میان اهلیا بجزی نمود در اعراض انسان کردن هر قدر
بیاسایند پس بر بنای آن بر دل مردم باشد همیشه بچیزی که بنای آن بر موج دریا باشد چرا که ثبات ندارد
و مشغول رعایت دلها و حفظ جاه و دفع کنید حاسدان و منع آزار دشمنان بعضی از خدا باز ماند
و متوجه بعضی آن شدن در دنیا و آخرت و آنچه گفتیم تنها آنست که در دنیا بوده تمام رسیده لذت جاه

مکدر میسازد و میبرد که بکرها بباشد از راه جاه برابری با ترسی که رو سیده بد نیکند چه جای آنچه در آخرت
از وی فوت میشود و هر که بصیرتش ضعیف باشد باید که باین علاج خود را علاج کند و هر که بصیرتش نافذ و ایمانش
قوی باشد هرگز ملتفت دنیا نمیشود و آنچه گفتیم علاج محبت جاه است از راه علم و اما علاج آن از راه عمل
آنست که اعتبار در دلها داشتن را ساقط سازد و باینکه بکسی کم نامی بگیرد و قناعت کند و اعتبار داشتن در
نزد خدا و از مردم کناره گیرد و بجائی رود که کسی او را نشناسد زیرا که کسی که در شهر خود مشهور باشد در خانه
خود بنشیند و میان مردم نرود خالی از آن نیست که خواهد که بسبب عزلت در دلهای مردم وقعی بهم رسانیده
داشته باشد و بسیار میشود که گمان میبرد که محبت جاه ندارد غلط میرود و از آن راه آرمیده [illegible] آنچه دلش
تغییر شده و اگر اعتقاد مردم با و تغییری بیابد و مذمت او در کنند یا او را نسبت دهند با و چیزی
که لایق نباشد مضطرب شده تمام خواهد که [illegible] و بسیار میشود که عذرها خواهد و سعی کنند
از این خیالات او از دل مردم بیرون برود و بسیار باشد که در مذمت خواهش [illegible]
و تدلیس [illegible] میکنند [illegible] از این ظاهر میشود که محبت جاه و منزلت در او [illegible] طمع
بمردم داشته باشد ممکن نیست که طمع اعتبار نکنند و قطع طمع از مردم میسر نیست مگر بقناعت
پس هر که قناعت کند از مردم مستغنی خواهد بود و هر گاه مستغنی شد دل او در خیال [illegible]
در پیش او اعتبار [illegible] مردم را [illegible] داشته و بر جمیع آنچه گفتیم و بر علاج جاه
استعانت نماید با حکایتی که در مذمت جاه و مدح گمنامی وارد شده مثل حدیثی که وارد شده
مومن خالی از خواری یا بیماری یا [illegible] نباشد و دیگر حدیثها که وارد شده و محبت مدح
فصل محبت جاه منقسم میشود [illegible] و علاج آن فصل علاج محبت
جاه [illegible] آنکه صفتی که بان مدح او شده [illegible] آن شده و اگر

دالله

دالله [illegible] موقوف [illegible] است و علاج کراهت
از مذمت آنست که بداند که صفتی مذموم شده اگر آن موجود است [illegible]
آگاه ساخته و باید که خوشحال شود [illegible] کوشد و اگر ندارد [illegible]
که شکر خدا را بکند و ترحم بر آن کس نماید که خود را بهلاک ساخت چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در هنگامی که دندان پیش او را در جنگ [illegible] فرمودند خداوندا هدایت کن قوم مرا
که نادانند و نیز آدمی خوشنود میباشد از کسی که مذمت دشمن او را کند و نفس دشمن او است
پس باید که هر گاه مذمت دشمن خود را بشنود خوشنود شود و شکر کند کسی را که مذمت نفس او کند
و چون بر عیبهای او مطلع شده اعتقاد نماید [illegible] که آن کس و این [illegible] تعریف [illegible] میکند
[illegible] کند و غنیمتست [illegible] هر گاه بسبب مذمت در نظر مردم بد [illegible]
[illegible] منفعت جاه [illegible] هر گاه [illegible] در تحصیل آنها
[illegible] باشد پس شاید که این تلافی عیبها [illegible] باشد که عاقبت [illegible]
علاج محبت مدح و کراهت مذمت است که مذکور شد [illegible] مدح کنند
و مذمت کننده [illegible] و رعایت [illegible] و اگر [illegible] عمر سعی
نماید در تحصیل این صفت هرگز فارغ نخواهد بود [illegible] میان بنده و میان سعادت
عقبه های بسیار است و این یکی از آن عقبه هاست [illegible] بعنوان [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] در مذمت غرور [illegible] غرور عبارتست از آرمیدن
نفس بچیزی که موافق هوا و طبع باشد [illegible] شبهه [illegible] شیطانی پس هر که [illegible]
شبهه فاسدی اعتقاد خود بچیزی [illegible] در دنیا یا در آخرت مغرور است چنانکه [illegible]

لا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور یعنی باید که حیوة دنیا فریب شما را ندهد و شیطان
نیز شما را مغرور نکند و فرمود که روز قیامت منافقان را جواب داده شود و گفته شود ولکنکم فتنتم انفسکم
وتربصتم وارتبتم وغرتکم الامانی حتی جاء امر الله وغرکم بالله الغرور یعنی ولیکن شما خود را فتنه
نمودید و توقف کردید و شک آوردید و آرزوها فریب شما را داد تا امر مرگ آمد و شیطان
شما را مغرور کرد و حضرت عیسی علیه السلام فرموده خوشا خواب حال زیرکان
و افطار ایشان چون عجب عظیم است چه زیرکان را بیداری احمقان به غبن است لا جرم
کند ذره عبادت از صاحب تقوی و یقین بهتر است از پر شدن روی زمین از عبادت
جاهلان مغرور و نیز فرموده که زیرک کسی است که خود را خوار و زبون نفس باشد و عمل کند از برای بعد از
مرگ و احمق کسی است که تابع هوا شود و تمنی بالله داشته باشد و مثالی از برای غرور به جهت ایضاح ایراد کنیم بدانکه مثال
غرور کسی که او دنیا و فریفته آن شده است که بعضی از کفار و جاهلان گفته اند نقد به از نسیه و دنیا نقد است
و آخرت نسیه است پس دنیا بهتر است و اختیار آن باید نمود و گفته اند یقین بهتر است از شک و لذتهای دنیا یقینی است
و لذتهای آخرت شکی است و یقین را به شک وانمیگذاریم و این هر دو قیاس فاسد است شبیه است به قیاس شیطان
که در سجده آدم گفت من بهترم از آدم من از آتش آفریده شدم و آدم از گل و اشاره به این جماعت شده در قرآن
مجید است که اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون یعنی این جماعت
که آخرت را داده و حیوة دنیا را خریده اند تخفیف داده نمی شود عذاب ایشان و نخواهد شد کسی یاری ایشان کند و علاج این
غرور آنست که یا به دل تصدیق خدا بکند در آنچه فرموده ما عندکم ینفد وما عند الله باق یعنی آنچه در نزد شماست
فانی میشود و آنچه در نزد خداست باقی است و فرموده و الاخرة خیر و ابقی یعنی آخرت بهتر و پاینده تر است و فرموده ما
الحیوة الدنیا الا متاع الغرور یعنی نیست حیات دنیا مگر متاع غرور و فریب یا آنکه برهان فساد این قیاس را

که شیطان در دل ایشان ترتیب داده بداند و طریق بطلان آن آنست که این قیاس مرکب است از دو اصل
یکی آنکه دنیا نقد و آخرت نسیه است و این اصل درست است اصل دوم آنکه نقد بهتر است از نسیه و این اصل محل
تلبیس و اشتباه است این چنین نیست که گفته اند بلکه اگر نقد با نسیه در مقدار و مقصود مثل هم باشد نقد بهتر است و اگر کمتر
باشد نسیه بهتر است زیرا که صاحب این غرور در تجارتی که مینماید یک درهم نقد را میدهد که ده درهم نسیه بگیرد و در
این مقام نمیگوید که نقد بهتر است از نسیه پس ترک این تجارت را میکنیم و هر گاه طبیب بیمار را از تناول میوهها و طعامهای
لذیذ بترساند ترک انها را فی الحال میکنند از ترس اینکه مبادا در آن زمان مرض آن زیاده شود و در این صورت ترک
نقد نموده و نسیه را فی الحال اختیار نموده است تمام تاجران در کشتیها می نشینند و در سفرها تعبها میکشند و ترک راحت نقد را
بجهة امور نسیه میکنند و هر گاه یک درهم فی الحال بایشان دهند و ده درهم نسیه دهند پس نسبت لذت دنیا را در مدت کمی
به لذت آخرت در مدت بیشمار بر تو معلوم شود که این قیاس غلط است اما آنچه گفته اند که یقین بهتر است
از شک و دنیا یقین و آخرت شک است فساد این قول بیش از فساد قول اول است بجهة آنکه این قیاس هر دو
اصلش باطل است زیرا که یقین و قرین بهتر از شک است که مثل آن باشد و الا تاجر در سعی که میکنند یقین است در سود
نمودن شک است و هر که تحصیل بصیرت در مسئله دین مینماید در جهاد در یقین است و در رسیدن به مرتبه علم در شک است
و بیمار در تلخی دوا در یقین است و از شفا در شک و صیاد در تعب دام افکندن در یقین است و در دست آوردن صید
در شک است هم چنین احتیاط و عاقبت اندیشی طریقه عاقلان است و هر گاه شک داری در امر آخرت بحکم احتیاط بر تو واجب است
که بکوشی و صبر کردن در چند روز که بنهایت عمر است نسبت به آنچه از امر آخرت گفته میشود چیزی نیست پس اگر
آنچه میگویند دروغ است چیزی از من فوت نمیشود مگر عیش ایام حیات و اگر راست است همیشه در جهنم خواهم
بود و صبر بر این ممکن نیست و اصل دوم آنست که آخرت شک است و این اصل غلط است بلکه در نزد مومنان یقین است
و منشاء این یقین دو چیز است یکی ایمان و تصدیق انبیا و اولیا نمودن و دوم وحی و الهام است که انبیا را

انبیا و اولیا حاصل می شود زیرا که حقیقت چیزها چنانچه هست از برای ایشان کشف شده و مشاهده انوار ابصیرت
باطن نموده اند چنانچه تو ظاهر دیده و مشاهده محسوسات میکنی پس هر چیزی که ایشان از دیده میگویند نه از شنیده
و محض تقلید لا مثال مغرور شدن است که بعضی به زبان گفته اند که اگر بازگشتی بخدا خواهد بود ما از دیگران
سزاوار بهتریم از دیگران باحسان از آنجا که در دنیا مال داریم و خوشحال تریم چنانچه حق تعالی از مردی که دو بوستان
در جنب یکدیگر داشتند در قران مجید حکایت فرموده و ما اظن الساعة قائمة ولئن رددت الی
ربی لاجدن خیرا منها منقلبا یعنی گمان ندارم که قیامتی باشد و اگر بخدا مرا بازگشتی باشد
بستانی بهتر از این بستان خواهم داشت و این قیاسیست از قیاسهای شیطان چرا که ایشان ملاحظه نعمتی
که در دنیا دارند مینمایند و نعمتهای آخرت را بر این قیاس میکنند چنانچه در قران وارد شده و ملاحظه
این میکنند که عذاب در دنیا ایشان را نیفتاده پس عذاب آخرت را بعذاب دنیا قیاس میکنند
چنانچه در قران وارد شده و یقولون فی انفسهم لولا یعذبنا الله بما نقول یعنی با خود
میگفتند که چرا بسبب آنچه میگوئیم حق تعالی ما را عذاب نمیکند که اگر پیغمبر بود و نظر بمومنان میکردند و ایشان را
فقرا شکسته و بی سروپا میدیدند پس عیب ایشان را کرده انکار احقیقت میشدند میگفتند اهؤلاء من الله
علیهم من بیننا یعنی در میان ما برگزیده گمان خدا اینند و می گفتند لو کان خیرا ما سبقونا
الیه یعنی ایمان اگر خوب می بود ایشان سبقت بر ما با ایمان نمیگرفتند و ترتیب قیاس ایشان این است
که حق تعالی نعمتهای دنیا را با ایشان کرده و هر که احسان بکسی کند او را دوست میدارد و هر که او را دوست است
و آینده نیز احسان خواهد کرد و محل اشتباه در این قیاس است که هر احسان کننده دوست میباشد
بلکه این نوع که نعمت دنیا را احسان شمرده اند و این چنین کسی عزیز نمیباشد زیرا که گمان برده که در نزد
خدا عزیز است و این دلیل دلالت بر حرمت و عزت نمیکند بلکه در نزد عقلا دلالت بر خفت و حقارت

میکند

میکند از برای آنکه نعمتهای دنیا و لذتهای آن مهلکند و بنده را از خدا دور میسازند و حق تعالی پیغمبر ما
بنده خود را از دنیا او را دوست میدارد چنانکه شما بیماران را از طعام و شراب پرهیز میفرمائید و حال آنکه
آن بیمار را دوست میدارید چنانچه در حدیث وارد شده و علاج این غرور آنست که علامات عزت و خواری
را بشناسد بحقیقت و برهان یا بتقلید و گمان و در قران مجید خدا فرموده ایحسبون انما نمدهم به من
مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون یعنی آیا گمان میکنند که آنچه با ایشان داده
ایم از مال و فرزندان بجهت آنست که در دوستی ایشان تعجیل نموده ایم نه چنین است بلکه شعور ندارند که این استدراج
و خیر خواهی ایشان نیست و نیز فرموده سنستدرجهم من حیث لا یعلمون یعنی زود باشد که ایشان را درجه بدرجه
بجهنم ببریم از راهی که ایشان ندانند و نیز فرموده فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا
بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون یعنی درهای نعمتها را بر روی ایشان گشودیم تا آنکه بآن نعمتها
خوشحال شدند ناگهان عذاب بر ایشان نازل ساختیم پس ایشان متحیر و درمانده شدند و بعضی
این غرور را علاج میکنند بتفکر در صفات خدا که مکر و قهر است و ایمن نمیباشند از عذاب الهی
غافل نباید بود و با تجملات و نعمتهای دنیا مغرور نشد و نظر بعاقبت فرعون و قارون و پادشاهان دنیا
نمیکنند که چون حق تعالی ایشان را مهلت داد ایشان مغرور شدند پس به بدترین عذابها ایشان را
هلاک کرد و در قران وارد شده و مکروا و مکر الله والله خیر الماکرین و لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون
یعنی ایشان مکر کردند و خدا با ایشان مکر کرد و خدا بهترین مکر کنندگان است و ایمن نمیباشند از مکر خدا
مگر جماعت زیان کاران بدانکه طوایف بسیار از مغروران اهل علم مغرورند و ایشان:
مصحف بعضی آن میدانند که مال را بمصرف خیر میرسانند مانند کسی که مسجدها بسازند و آن را
زر و زینت میکنند و بعضی باشند که تمیز نمیکنند میان آنچه از برای خدا و آنچه از برای غیر خدا میکنند

شده‌اند و غرضشان از عبادت مقبول عوام بودن و جاه داشتن باشد و بعضی آنند که ترک میکنند آنچه
اهتمام بآن بیشتر است و مشغول بچیزی میشوند مانند کسی که همت او در نماز مقصور است بر وسواس
در نیت یا تصحیح مخارج حروف تا آنکه جماعت از وی فوت میشود و ایشان نماز را در خارج وقت
بجا می‌آورند و مع هذا حضور قلب در نماز نمیدارند و گمان میبرند که از تقصیر در تصحیح نیت یا اخراج
حروف عقاب خواهند شد و بعضی آنند که بقرائت قرآن مغرور شده‌اند
و آنرا بسرعت میخوانند و بسیار میباشد که در یک شبانه روز یک ختم قرآن میکنند و زبانش
بقرائت جاری و دلش در وادی آرزوها متردد میباشد و بعضی بروزه داشتن مغرور شده‌اند و
بسیار است که تمام سال در روزه میباشند لکن زبان را از غیبت و شکم را از حرام در وقت افطار
باز نمیدارند و بگمان خود کار خیر میکنند و بعضی فریفته حج شده‌اند و بحج بیرون میروند بدون آنکه
از مظلمه‌های مردم بیرون آمده باشند و بدون آنکه زاد راحله او طیب باشد و در راه فحش و جدال و ترک
نماز از وی فوت میشود و در شهر خود چون بیرون عاجز میباشد و متوجه آن که با علما
میگویند میشوند و هرچه بعد از این است بجهة الاسلام از وی ساقط میباشد و بعضی مغرور شده‌اند
مسجد بنا کردن و اذان میشوند و اگر دیگری امامت کند یا اذان بگوید در غضب باشند
بسیار آشفته میشوند هرچند داند که غیر او بهتر و دانشمندتر باشد و بعضی آنند که امر بمعروف
و نهی از منکر میکنند و هرگاه امر کنند در شتی و طلب ریاست و عزت میکنند و هرگاه
امر کسی دیگری بکند و کسی رد کند غضبناک میشوند و میگویند امر بمعروف و نهی از منکر
بنیت حق توجه کرده و آن را رد میکنی و غرضشان ریاست و شهرت است و بعضی
از مغروران کسی است که علوم شرعیه را دانسته و تحقیق آنها نموده و مشغول آن گردیده

اما تجسس افعال اعضا و محافظت آنها از معاصی و خبر کردن آنها از طاعتها مهمل میگذارد و با آنکه
تجسس احوال قلب را مهمل میگذارد و صفات مذمومه و خلقهای بد را از دل نمیزداید و بعلم خود مغرور شده
گمان میکند که نزد خدا تعالی مرتبه عظمی دارد و آن مقدار علم دارد که اینچنین عالمی را خدا تعالی عذاب نخواهد
کرد بلکه قبول شفاعت او را در حق مردم خواهد کرد و حق تعالی او را مطالبه بگناهان نخواهد کرد از آنجهت که نزد وی عزت
و حرمت دارد و بعضی از مغروران کسی است که بخود میبالد و گمان میکند که اخلاق مذمومه را ندارد و مرتبه او نزد خدا
بلندتر است از آنکه او را باخلاق مذمومه مبتلا سازد و هرگاه آثار تکبر و ریاست طلبی و علو و شرف بر وی ظاهر شود
میگوید که تکبر نیست بلکه طلب عزت دین و اظهار شرف علم و نصرت دین حق و سرکوب مخالفان میکنم
و هرگاه سخنان حسدآمیز در حق امثال خود و در حق کسی که سخن او را رد کرده بگوید گمان نمیکند که حسد بخود راه برده بلکه میگوید
از برای حق بغضب در آمده‌ام و طلب رد اهل باطلست در عداوت و ظلم که بغیبتهای ایشان و از سخن
بدی در حق علمای دیگر گفته آنقدر در غضب در نمی‌آید که از برای حق بغضب در آمده بلکه بسیار
بآن که خوشنود است و اگر بیع مغروران بخاطرش خطور کند میگوید حاشا که غرض یا تمام دعوی من
از اظهار علم و عمل است که مردم بیرون شوند تا بدین خدا راهبر شوند و از عقاب خدا رهایی یابند
و این شخص مغرور تأمل نمیکند در اینکه چرا خوشنود نمیشود در بیرون آمدن مردم بعلم دیگری مانند خوشنودی که
از بیرون آمدن خود دارد و اگر غرض وی صلاح مردم است باید که خوشنودی او بصلاح مردم از دست
هرکس که باشد و بسیار میباشد که این معنی میشود و بازار شیطان از او رواج میگیرد و علم میگوید
که هرگاه مردم بسلطنت من و فهمیدن شوند من ثواب خواهم داشت و خوشنودی من از ثواب
خداست نه بقبول مردم لکن این طمعیت که بخود نسبت داده و حق بجا نیاورده طلب جاه و طمع و شرف
او در نسبت داده‌اند و بعضی مشغول علم کلام و جدل و مخالفت در آراء و رد بر مخالفان شده و در عقاید

است از عمل بدون ایمان عقاب نباشد و ایمان صحیح نیست مگر بعد از کشش جدل متکلمان و آنچه
در رد لیبی اعتقادات علما مینند و گمان ایشان اینست که کسی که خدا و صفات خدا را عارف تر از این
طایفه نیست و هر که اعتقاد بمذهب ایشان نداشته باشد و علم ایشان را در فروع نخوانده ایمان ندارد و
و ظاهر طایفه از اهل جدل مردم را بطریقه خود دعوت میکنند و در حدیث نبوی وارد شده که هیچ قومی بعد از
هدایت گمراه نشدند مگر قومی که طریق جدل پیش گرفته از عمل محروم شدند باشند بعضی از مغروران مشغول
وعظ شده اند و بلندمرتبه ترین ایشان کسی است که سخن گوید در اخلاق نفس و صفات قلب از خوف و رجا
و صبر و شکر و امثال اینها و گمان میکنند که هرگاه این سخنان را در تحریر دهند و مردم را باینها دعوت
کنند خود نیز موصوف باینها خواهند بود و حال آنکه در نزد خدا غایب از اینها مگر قدر کمی که
عوام مسلمانان نیز میدارند و جماعه دیگر گمان دارند صفات امتحان خود میکنند و بالحقیقه
از حق اینها را مطالبه میکنند و [illegible] و تحسینات نفس قناعت میکنند و بعضی
از مغروران این گمان دارند که حکمی که در مجلس قضا نزد ایشان حکم در میان خدا و بنده
بغیر نیست که بظاهر حکم شده بنابرین حیلهها در دفع حقوق مردم وضع کرده اند و بعضی الفاظ
را تأویلهای غلط کرده اند و بظاهرها فریفته شده اند و خطا کرده اند مثل آنکه فتوی داده اند
که زن هرگاه ابراء نفقه شوهر را در مهر کند شوهر در میان خود و میان خدا بری الذمه میشود و این
خطاست [illegible] هرگاه علما باشد که شوهر بزن [illegible] میکند بطوری که از بد خوئی او [illegible] زن
تنگ میکند [illegible] خلاصی مضطر باین میشود که ابراء نفقه شوهر را در مهر کند تا از آن خلاص
شود بدون آنکه خوشنود باشد در قرآن مجید وارد شده فان طبن لکم عن شیء منه نفسا
یعنی اگر خوشنود شوند [illegible] که بخشند [illegible] خوشنودی باطنی غیر [illegible] ولت

زیرا که

زیرا که دل از او چیزی میکند که نفس او خوشنود نباشد مثل آدمی بدل از او مطالبه میکند و نفس خوشنود نمیباشد
و خوشنودی نفس آنست که بدون اضطرار ابراء ذمه بکند و همچنین اگر کسی مالی را در حضور مردم طلب کند و شخص
شرم کند که در حضور مردم چیزی ندهد و آرزوی آن کند که کاش که در خلوت میطلبید تا بوی چیزی نمیداد و اما چون
از مذمت مردم میترسد میدهد و سؤال کردن در جائی که از شرم در روی مردم رد نتوان کرد نیز غصب است بلکه
در میان خدا فرقی میانه زدن باطنی و زدن ظاهری نیست زیرا که باطنی نزد خدا ظاهر است و همچنین اگر
عطائی کند به کسی از ترس زبان او و یا از شرم [illegible] ظالمان نیز بر آن کس حرام است و از
مغروران قومی هستند که [illegible] میدانند و از [illegible] دعوی برائت از شک
و تکلف مینمایند جاهای [illegible] و بر روی یکدیگر مانند [illegible] مینشینند و ذکرها را [illegible]
میکنند و شعرها میخوانند و کلمه توحید را با آواز بلند میگویند و در این بدع و معرفت [illegible]
و آوازها مانند آواز الاغ میکنند و رقص مینمایند و دست بر هم میزنند و رقصها مینمایند
و خود را [illegible] مینمایند [illegible] با آواز بلند خدا را میخوانند و فریادها از دلها
میکنند و بعضی از اینها دعوی علم معرفت [illegible] از مقام محبت و [illegible]
در عین شهود [illegible] از این امور بغیر از اسم اینها چیزی ندانسته و سخنها چند [illegible]
هم [illegible] استماع میکنند [illegible] میگویند و [illegible]
[illegible] اصناف عبادت و علما را بنظر حقارت مینمایند و در شأن عابدان میگویند [illegible]
[illegible] و در شأن علماء میگویند [illegible] از خدا محجوبند و [illegible]
از [illegible] دعوی میکنند که هیچ پیغمبر مقرب [illegible] دعوی [illegible]
مانند [illegible]

از دعا میستایند و گوش بسخنان ایشان مینهند بشنو تماو تحسین میکنند بجهة ایشان و بسیار میباشد که از
برای ایشان بخاک افتاده سجده میکنند که گویا ایشان را معبود خود گرفته اند و دستهای ایشان را می بوسند و بوی
پایهای ایشان میرفتند و رخت ایشان میدهند بشنو تماو تحسین میکنند بجهة ایشان متشابهات بار بدان
طعام میخورند مانند چهارپایان و پروا نمیکنند که از حلال است یا از حرام و آنچه در نزد مریدان شیرین و خوش
آینده است در انبانهای ایشان مسابقه مینمایند و دین خود و دین ایشان را باطل میسازند تا آنکه در عاقبت
حامل گناهان خود و حامل گناه جمعی که گمراه نموده اند در روز قیامت خواهند بود و بد گناهیست که کسب نموده اند
و از مال داران چند گروه هستند گروهی حرص بسیار دارند بر بنای مساجد و مدارس و رباطها و پلها و
از برای همه مردم ظاهر باشد و مال حرامی که کسب کرده اند صرف آنها میکنند و اسم خود در سنگها نقش کنند
تا آنکه نام ایشان باشد و بعد از مرگ اثر آن باقی باشد و گمان میکنند که باین کار مستحق آمرزش شده اند
و اخلاص در آن ورزیده اند و اگر بیکی از ایشان تکلیف کرده شود که یک دینار صرف این بنا بنماید و نام او
نشود بر ایشان بسیار دشوار خواهد بود و طبعش راضی نخواهد شد و حال آنکه حق تعالی مطلع است بر آن خواه اسم کس
نوشته شود خواه نشود و اگر نه که رضای مردم مراد ایشان است نه رضای خدا احتیاجی بنوشتن اسم نبود و بسیار
میباشد که در همسایگی او یا در شهر او فقیری چند باشد و صرف مال بآن مهمتر از صرف مساجد و زینتهای مساجد است
اما یک دینار صرف فقیر نمیکنند و بعضی از ایشان کسی است که مال خود را صرف فقرا و مساکین بتصدق میکنند اما در مجالس
که جمعیت باشد و بفقرائی که عادت ایشان شکر گذاری و ثنا معروف است تصدق میکنند و کراهت میدارد
از تصدقی که در خفیه است اگر فقیری پنهان دارد این را از روی خباثتی بر روی و کفران نعمت میشمرد و بعضی
از ایشان کسی است که حفظ مال و امساک آن میکند از راه بخلی که دارد و مشغول عبادتهای بدنی که محتاج بانفاق
نباشد میشود مثل آنکه روزه میدارد و نماز شب و ختم قرآن میکند و گمان میکند که خوب میکند و بعضی از ایشان

از غرور

را تصدق نمیکند مگر زکوة واجب را و بس یا زکوة را از مالی که زبون باشد و کسی رغبت بآن نکند ادا
میکند و توقع دارد از فقیر که خدمت او را بکنند و در حاجات او ساعی باشند و گمان میبرد که
ادای زکوة را در ازای رضای خدا که بانواع غرور بسیار است و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت شده که فرمودند مغرور در دنیا مسکین و در آخرت مغبون است بجهة آنکه بهتر را
داده و بدتر را گرفته و هیچ از خود تعجب نمیکنی از این حال که بسیار میباشد که عاصی و تند دستی مغرور
میشوی که شاید زننده بحالی و بسیار میباشد که مغرور میشوی در مال و اولاد و اصحاب میشوی که شاید بسبب
این خصوصی یابد و بسیار میباشد که مغرور عاصی و اقتیاد در رسیدن بآرزو و هوس میشوی
و پنداری که صادق هستی در ایمان و بسیار میباشد که مغرور میشوی باظهار پشیمانی بر تقصیر از عبادت
و شاید که حق تعالی از دل تو خلاف آنرا بداند و بسیار میباشد که بتکلف خود را بعبادت بندی
و حق تعالی از تو اخلاص را میخواهد و بسیار میباشد که بعلم و نسب فخر کنی و حال آنکه غافل باشی از آنچه
در علم خدا پنهان است و بسیار میباشد که گمان کنی که خدا را میخوانی و حال آنکه دیگری را میخوانی و بسیار
گمان کنی که ناصح قوم هستی و غرض خود اثبات نیکی است و حال آنکه مراد تو آن باشد که قوم مایل تو شوند و بسیار
باشد که مذمت خود کنی و فی الحقیقه غرض تو مدح باشد و بدانکه تو از ظلمات غرور و هوس بیرون
نمیروی مگر بباز گشتن صحیح بسوی خدای تعالی و خضوع در برابر او و شناختن عیبهای احوال خود
از آنرا که موافق عقل و دانش و مطابق دین و شریعت و طریقه پیشوایان دین ائمه هدی سلام الله
علیهم نباشد و اگر خدا را راضی باشی که در وی هیچکس از علم خود محروم تر و ضایع روزگار
تر نخواهد بود و نخواهد که خدا حسرت در روز قیامت باقی گذاشته خواهد بود
در حقیقتها پسندیده و کیفیت تحصیل آنهاست و در بیان ... است

در صبر است و انقیاد است از ثابت بودن باعث دین در مقابل باعث هوا پس صبر بر مشقتها مانند
عبادات و بر مکروه مانند مصیبتها صبر مطلق میگویند و ضد آن را جزع و بیتابی مینامند و از لذات
و زنها که آن نفس در صبر کردن روزه و بر روی زن و جاه و مال ... و صبر از شهوت بطن
و فرج را عفت مینامند و ضد آن را شره و صبر را در توانگری ضبط نفس مینامند و ضد آن را بطر و صبر در
حرب را شجاعت مینامند و ضد آن را جبن و صبر را در فرو نشاندن خشم را حلم مینامند و ضد آن را
غضب و صبر را در بلاها را وسعت صدر مینامند و ضد آن را ضیق صدر و دلتنگی و ملال و دلتنگی
و صبر را در پنهان داشتن چیزها را کتمان مینامند و ضد آن را اذاعه و صبر را در زیادتی عیش را زهد مینامند
و ضد آن را حرص و بدانکه باعث دین و باعث هوی از بسکه با یکدیگر جنگ کنند کمان لشکر خدا بدانند و بدو
باعث هوا و باعث هوی از لشکر شیاطین است و بدانکه در میان خدا و شیطان پس اگر باعث دین ثابت باشد
بعد و ملائکه تا آخر بر باعث هوا غالب و بر مخالفت آن باقی بماند حاصل میشود ملحق بصابران
بران خواهد شد و اگر ترک یاری کند و ضعیف شود تا هوا غالب شود و در دفع آن صبر نکند
ملحق باتباع شیاطین میشود و این ثبات بقوت معرفت و یقین میشود از ایمان میباشند
و آن عبارت است از یقین داشتن باینکه هوا دشمنیست که راه خدا را میزند
و حق تعالی جماعت صابران را در بسیار موضع از قرآن مجید بکرم صبر یاد
کرده و بسیاری از خیرات و درجات را نسبت بصبر داده و ثمره صبر را ... فرموده و جعلنا منهم
ائمة یهدون بامرنا لما صبروا ... و این آیه ... ایمانی ... ما هدایت
... و ... اند صابر بوده اند ... و تمت کلمة ربک الحسنی علی بنی
اسرائیل بما صبروا ... بنی اسرائیل صابر بودند ... انبیاء و ائمه ... کردیم

ولنجزین

ولنجزین الذین صبروا اجرهم باحسن ما کانوا یعملون یعنی جزا میدهیم ما صابران را بهتر از آنچه عمل میکردند و نیز
فرموده اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا یعنی آن جماعت بسبب صبری که کردند دو برابر
ثواب داده خواهند شد و فرموده انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب یعنی ثواب بی اندازه بصابران داده خواهد
پس هیچ طاعتی نیست مگر ثواب آن اندازه دارد بغیر صبر و حق تعالی صابران را وعده داده که با صابران
خواهد بود چنانچه فرموده واصبروا ان الله مع الصابرین یعنی صبر کنید که خدا با صابران است و در موضعی
دیگر نصرت و مددکاری را معلق بصبر ساخته چنانچه فرموده بلی ان تصبروا وتتقوا ویاتوکم من فورهم
هذا یمددکم ربکم بخمسة الاف من الملائکة مسومین یعنی اگر صبر کنید و پرهیزکاری کنید و دشمنان
در آن وقت بیایند مدد خواهد کرد حق تعالی شما را به پنج هزار فرشته که صاحب علامت باشند
و بعضی از حق تعالی جمع نموده است از برای صابران میان امور که از برای غیر صابران نکرده و فرموده
اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون یعنی جماعت صابران را خواهد بود
بر ایشان برکت و رحمت از جانب خدا و ایشانند که هدایت یافته اند و مستقصا
از در صبر آمده موجب طول میشود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده صبر نصف ایمانست
و فرموده کمتر چیزی که نصیب شما شده یقین و عزیمت صبر است و هر که نصیب او یقین و صبر عطا
کرده شد پروا نکند از آنچه از وی فوت شود از نماز شب و روزه روزها و فرموده صبر گنجیست
از گنجهای بهشت و پرسیدند از آنحضرت از ایمان فرمودند ایمان صبر است و سخاوت و ...
و فرموده نسبت صبر با ایمان نسبت سر است ببدن و هر که سر ندارد جسد ندارد و هر که صبر ندارد
ایمان ندارد و حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرمودند بنای ایمان بر چهار رکن است یقین
و صبر و جهاد و عدل و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند هر که آرام نکند صبر بر مصیبتها

نماز عاقبت در محو بند و فرمودند احاطه کرده شده است بهشت بمکروهات و صبر پس هر که در دنیا صبر کند
بر مکروهات در بهشت میرود و احاطه کرده شده است جهنم بلذتها و شهوتها پس هر که
هرچه دلش خواهد از لذتها و شهوتها بعمل آورد در جهنم میرود و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند هر که از مؤمنان مبتلا ببلائی شود و صبر کند بر آن بکند مثل ثواب هزار شهید خواهد داشت
و فرمودند بدرستیکه حق تعالی بر بعضی انعام میکند و شکر نمیکنند و او را بجا نمیآورند پس آن نعمتها بر ایشان وبالی شود
و بعضی را مبتلا میکند بمصیبتها و صبر کرده آن مصیبتها بر ایشان نعمتی شده و افضل از نعمت است
صبر بیش از آنست که توان شمرد   بدانکه آنچه در دنیا بیش میرسد خالی از دو نوع نیست
یکی آنست که موافق طبیعت بود مگر آنست مکروه طبیعت و بنده در هر یک از این دو
محتاج بصبر است در هیچ حال مستغنی از صبر نیست اما آنچه موافق طبع است مانند تندرستی و سلامتی و
مال و جاه و بسیاری خویشان و وسعت اسباب و کثرت اتباع و انصار و جمیع لذتهای دنیا
پس صبر بر اینها دشوارتر است زیرا که هر که ضبط خود نکند و از غفلت و مستی با اینها نماید مستغرق
لذتهای مباح و لطف بخوشی زیاد از اندازه و سرکشی میکند میشود چرا که انسان هرگاه خود را مستغنی یافت
سرکش و نافرمان بر درگاه میشود و بعضی از عارفان گفته اند صبر بر بلا میکنند مگر مؤمن و صبر بر عافیتها
نمیکنند مگر صدیق و سببش آنست که این صبر است با قدرت هرگاه قدرت نباشد ضبط
خود ممکن آسانست و البته گرسنه با عدم حضور طعام بر صبر کردن قادرتر است از آنکه طعام
لذیذی حاضر باشد و قدرت بر تناول آن داشته باشد و اما آنچه موافق خواهش و طبیعت نباشد
خالی از آن نیست که یا وابسته باختیار بنده است مانند طاعتها و معصیتها و یا وابسته
باختیار او نیست مثل مصیبتها و بلاها و یا اول آن باختیار بنده نیست اما در ازاله آن

اختیار دارد

اختیار دارد مانند انتقام کشیدن از کسی که آزار رسانده پس این سه قسم شد قسم اول که وابسته
باختیار بنده است عبارتست از تمامی افعالی که طاعت باشد یا معصیت اما طاعت پس
صبر کردن بر آن دشوارست زیرا که نفس بالطبع از بندگی نفرت میدارد و ربوبیت
را میخواهد چنانچه بیان این در پیش گذشت و بعضی عبادات مکروه طبیعت است از کاهلی
مثل نماز و بعضی مکروه است بسبب بخل مثل زکوة و بعضی بهر دو جهت مکروه است مثل حج و جهاد
پس صبر بر طاعات کردن دشوار است بر نفسها و هر که فرمان خدا را بعمل آورد محتاج بصبر
بر عبادات است در سه حالت حالت اول پیش از طاعت در نیت محتاج است بتصحیح نیت
و خالص کردن نیت از آفات ریا و بواعث آفات و حالت دوم حالت عمل است تا آنکه
غفلت در اثناء عمل از رعایت آداب و سنتها نکند و بجا آورد عبادات را باکمل وجه
حالت سیم بعد از فراغ از عمل چرا که محتاج است بصبر از فاش کردن عمل و اظهار آن بجهة
ریا و شنیده شدن و محتاج است بصبر کردن از ملاحظه آن عمل بر وجه عجب و از هر چیز
که عمل را باطل کند و ثواب آنرا محو کند و اما معصیت پس دشوارترین انواع صبر صبر از معصیت صبر
از چیزیست که عادت مانوس شده باشد چرا که عادت نیز از قبیل امور طبیعی است و هرگاه
عادت با خواهش طبع جمع شود دو لشکر از لشکرهای شیطان یکدیگر را اعانت میکنند و شکست لشکر خدا
میدهند و باعث میشود که قوت بر ترک آن معصیت ندارد و بالاتر از آن معصیت از مخالفت که
کردن آن آسان باشد صبر بر آن کردن بر نفس گرانتر میشود صبر بر معصیتهای زبان از غیبت
کردن و دروغ گفتن و جدل نمودن و مدح خود کردن خواه بکنایه و خواه بصریح و صبر بر اینها دشوارتر
از حرکت زبان حرکتی ضروری نیست و بخاطر میرسد بتحریک و وسوسهای شیطانی مکر ...

دیگر آنکه در این وهم باشد که مبادا غالب شود و مستغرق دل گردد نفس کسی که صحیح کند و هم خیالهای او یک
خایف باشد و بیشتر ضررهایی که بکجا ظاهر رسید یا متعلق باو است که فوت شده و تدارک نتوان کرد
و یا متعلق باو است که گذشته و قابل متعذر شده خواهد شد و باین حالت تضییع عمرست
و دل آشفتن در بیرون شده [illegible] نفس که [illegible] را از دیگری
و اما آن استغفار معروف توانند کرد و بعد از استغفار محبت شده توانند نمود پس معلوم خواهد شد قسم
دوم است که در دفع آن مربوط با اختیار بنده نیست الا اختیاری در دفع آن داشته اگر بقول
یا بفعل از آزار کسی بوی رسد یا جنایتی بر او واقع شده که از حق او حق الله و واجب است و صبر بر آن است
از ترک انتقام کند حق تعالی در سبب بلایا فرموده و لنصبرن على ما آذیتمونا و على الله فلیتوکل
المتوکلون یعنی صبر میکنیم ما بر آزاری که بما رسانیده اید و باید که توکل کنند توکل کنندگان و نیز
فرموده فاصبر على ما یقولون واهجرهم هجرا جمیلا یعنی صبر کن بر آنچه میگویند و کناره کن از ایشان کناره
کردنی خوب و نیز فرموده و لتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم ومن الذين اشركوا اذى كثيرا وان تصبروا
و تتقوا فان ذلك من عزم الامور یعنی البته بشنوید از اهل کتاب و مشرکان سخنی [illegible] آزار
بشنوید و اگر صبر کنید و از خدا بترسید بدرستی که این از کارهای محکم است و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده پیوند کن با هر که از تو کناره کند و ببخش و عطا کن به آن که ترا محروم کند و بگذر
از هر که ستم بتو کرده باشد قسم سیم آن است که اول و آخر آن در تحت اختیار بنده نیست مانند
مصیبتها مثل مرگ عزیزان و تلف شدن اموال و بیمار شدن و امثال اینها و اول
صبر نیست که منشأ او یقین است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده خداوندا از تو سؤال
میکنیم اعتقادی از یقین که آسان کنی بسبب آن مصیبتهای دنیا و نیز فرموده هیچ بنده

مؤمنی

مؤمنی نیست که مصیبتی باو برسد و بگوید آنچه را خدا فرموده مگر اینکه حق تعالی امید به او داد که از آن بهتر عوض
دهد چه خدا فرموده است انا لله وانا اليه راجعون اللهم اجرني في مصيبتي واعقبني خيرا منها مگر
آنکه بر او خدا رحم کند و باز گشت ما بسوی او است خداوندا ثواب ده مرا در مصیبتم و عوض
بهتر از آن بمن برسان و نیز آنحضرت فرموده که حق تعالی فرموده هرگاه متوجه شوم از بنده گمان خود
بسبب بدن یا مال یا اولاد و بعد از آن آن بنده بتحمل آن مصیبت را بصبر
خوب بکشد شرم میدارم که از برای او در روز قیامت که نصب کنم [illegible] یا بگشایم از برای او دیوان
حساب او را لیکن بهم صبر در سه قسمت صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از معصیت
و هرکه صبر کند بر مصیبت تا آنکه رد کند آن را بصبر نیکو رد کند و بیتابی نکند بنویسد حق تعالی از برای
وی سیصد درجه میان هر درجه تا درجه دیگر بقدر مسافت میان زمین و آسمان باشد
و هرکه صبر کند بر طاعت بنویسد حق تعالی از برای او ششصد درجه میان هر درجه تا درجه دیگر بقدر
مسافت میان قعر زمین تا عرش باشد و هرکه صبر کند بر معصیت بنویسد از برای وی حق تعالی
نهصد درجه میان هر درجه تا درجه دیگر بقدر مسافت میان قعر زمین تا منتهای عرش باشد
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که صبر دو صبر است صبر بر بلا که خوب و پسندیده است
و صبر از حرامها است و این بهتر است از اول اگر کسی سؤال کند که چه فرق بود در صبر
نتوان رسید و حال آنکه در اختیار بنده نیست و مضطر است خواهی نخواهی و اگر [illegible]
در نفس بنده کراهت مصیبت نباشد این خود در تحت اختیار بنده نیست جواب گوییم
که بنده از مقام صابران بدر میرود بجزع کردن و جامه چاک کردن و بر روی طپانچه زدن
بسیار شکوه کردن و اظهار ملال نمودن و تغییر عادت دادن در جامه و فرش و طعام و مانند

اینها امریست که در تحت اختیار است و سزاوار است که از تمامی آنها اجتناب کنند و اظهار رضای
بقضای الهی نمایند و بر حالتی که در شب قیامت باشد اعتقاد کنند که اما گریستن نزد وی بود و درد شده
و غمگین شدن دل و گریه کردن بنحوی که از حد صابران بیرون نمی برد منافی رضا نیست وقتی که
ابراهیم فرزند حضرت پیغمبر فوت شد اشک از چشمهای مبارک آنحضرت روان شد پس کسی گفت
که آیا نهی نکرده ما را از این فرمودند این از رحمت است و خدای تعالی رحم میکند بر کسانیکه رحم میکنند
و نیز فرمودند که اشک میریزد و دل غمگین است و سخنی نمی گوییم که باعث غضب خدای عز و جل شود
بلکه این کار بنده را از مقام رضا بیرون نمی برد و از برای آنکه کسی که قصد معالجه مرض کند (صحیح) رضا
نمیباشد و الا بزبان شاکر میشود بلی از کمال صبر پنهان ساختن مرض و فقر و سایر مصیبتهاست و گفته
اند که از گنجهای نیکی پنهان ساختن مصیبتها و مرضها و صدقه است و از حضرت امام محمد باقر مرویست
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که خدای عز و جل فرموده که هر کس سه روز بیمار شود و شکوه بکسی
که عیادت میکنند نکند گوشت او را بگوشتی بهتر و خون او را بخونی بهتر بدل میکنم و اگر او را (اجل رسد)
ساختم عافیتش را او خواهم بود و گناهی نخواهد داشت و اگر قبض روح او نمودم او را در رحمت خود جای میدهم
و اخبار در این معنی بسیار است و در بعض اخبار تفسیر تبدیل گوشت و خون بهتر باین شده که بدل
میکند خدای عز و جل او را بگوشتی و خونی که گناه با آن نکرده باشد و تفسیر شکایت باین شده
که بگوید که مبتلا شده ام بلائی که هیچکس بآن مبتلا نشده و نرسیده است بمن چیزی که بدیگری نرسیده است
و فرمودند که شکایت آن نیست که بگوید که دیشب خواب نکرده ام و امروز تب داشتم و امثال اینها
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند هر کس شبی از او بیمار شود چنانچه قبول کند و ادای شکر خدا
بجای آورد عبادت شصت سال عبادت کرده باشد پرسیدند که قبول آنرا کدام است فرمودند که

صبر ان

صبر بر آن نماید و بکسی اظهار نکند چون که صبح شود شکر خدا را بکند بر آنچه بوی رسیده است و از حضرت امام محمد
باقر مرویست که صبر جمیل کدام است فرمودند صبریست که شکوه در آن بمردم نشده باشد و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند از جمله تعظیم نمودن خدا و شناختن حق او آنست که از درد شکوه نکنی و مصیبت
نمائی و اظهار شکوه کردن و سؤال رفع بلا خواستن حضرت یعقوب فرمودند جز این نیست که شکوه پریشانی
خواطر و اندوه خود را بخدا میکنم ⁂ طریق تحصیل صبر تقویت باعث دین نمودن است و ضعیف ساختن باعث
هوا بمجاهده و ریاضت و تذکر فضیلت صبر و مذمت [illegible] غم خوردن و عزم جزع و قباحت آن و [illegible]
هر مصیبتی بمقتضی قضا و قدر است و فوت شده از وی چیزی که باقی نمی ماند [illegible]
دنیا حاصل شده است و از این رو چیزی که بجای آن باقی خواهد بود و مگر خسیسی را
و نفیسی بعوض بگیرد دلتنگ نباشد [illegible] و غمگین نشود از فوت شدن خسیسی [illegible]
است و اینکه باعث را از هیجان عادت دهد بر غالب شدن بر باعث هوا تا بتدریج لذت
غالب شدن بر آن را بیابد و جرئت بهم رساند و قوتش در غالب شدن زیاد شود زیرا
که ملاحظه و مداومت عملها [illegible] قوی تر [illegible] از آن عمل [illegible] محکم تر [illegible]
و هر که همیشه عادت [illegible] هر گاه که خواهد باشد بر آن غالب [illegible]
از معارضه [illegible] باعث هوا [illegible] مشقت باشد [illegible]
او را صبر [illegible] و اگر اندک [illegible] باشد [illegible]
او را [illegible] لذت [illegible]
خدا ببیند و فرق میان لذت و الم نکنند [illegible] در رضا و شکر است در رضا
عبارتست از ترک اعتراض و خشم [illegible] قضای [illegible] رضی الله عنهم و رضوا عنه

یعنی خدا از ایشان راضی است و ایشان از خدا راضی‌اند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از بعضی اصحاب سوال کرد
که چه حالت دارید گفتند مؤمنیم فرمودند علامت ایمان شما چیست گفتیم که صبر میکنیم در نزد بلا و شکر
میکنیم در وقت خوشی و راضیم بهر چه تقدیر شده فرمودند بخدای کعبه قسم مؤمنید شما و در حدیث دیگر
فرمودند که شما حکیمان و دانشمندانید و از دانشی که دارید نزدیکست که پیغمبران باشید و حضرت امام زین
العابدین ع فرمودند که صبر کردن و راضی بودن طاعت خداست و هر که صبر کند و راضی باشد از خدا و راضی آید در آنچه
تقدیر کرده خواه محبوب باشد و خواه مکروه تقدیر نکند خدا تعالی از آنچه بنده را خوش آید و یا ناخوش باشد مگر
چیزی که از برای بنده بهتر باشد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود سزاوارترین مردم بتسلیم نمودن بانچه حق تعالی
تقدیر کرده کسیست که خدا را شناخته است و هر که راضی باشد بتقدیر خدا قضای الهی بر وی جاری شود و اجر
و ثواب عظیم خواهد داشت و هر که راضی نباشد بتقدیر خدا آنچه مقدر شده خواهد شد و ثواب اعمالش باطل
خواهد گردید و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند دانشمندترین مردم بخدا راضی‌ترین ایشانست
بتقدیر خدا و نیز فرمودند در اخبارها که حق تعالی وحی بحضرت موسی نمود که ای موسی
نیافریده‌ام خلقی محبوب‌تر از بندهٔ مؤمن و بدرستیکه مبتلا میسازم او را بچیزی که آنچه او را
بهترست و دور میسازم از آن چیزی را که از او دور بهترست و من داناترم بانچه صلاح بنده من
در آنست پس باید صبر کند بر بلای من و شکر نعمتهای مرا بجای آورد و بقضای من راضی
باشد تا بنویسم اسم او را در سلک صدیقان هرگاه عمل کند برضای من و فرمان
بردار من باشد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند سزاوار نیست کسی
را که از جانب خدا چیزها را فهمیده و دانسته است که دیر شمرد رسیدن روزی را و تهمت زند حق تعالی را در
تقدیر کردن و گمان بد بخدا برد در آنچه تقدیر کرده و فایده رضا در دنیا فارغ البال داشت

ازبلای عیبت

عبادات و نعمتها و محنتها در حب بودن و فایده آن در آخرت خوشنودی خدا و خلاصی از غضب آن
تحقیق که حق تعالی فرموده که هر که راضی بقضای من نشود و صبر نکند بر بلای من باید که خدای غیر از من از برای خود
طلب کند و طریق تحصیل رضا آنست که بداند که آنچه حق تعالی از برای تقدیر کرده مصلحت بحال او هست و چند
مقدر کرده بگذران رسید و بدانکه غمگین شدن فایده نمی‌بخشد و آنچه مقدر شده تغییر نخواهد یافت و هر که
آنچه مقدر شده خواهد شد و آنچه مقدر نشده نخواهد شد و حسرت بر گذشته خوردن و تدبیر آینده نمودن غلط
و تضییع اوقاتست بدون فایده و وبال غضب آن باقی خواهد ماند بلکه سزاوار آنست که محبت خدا غافل
سازد او را از احساس نمودن بالم چنانچه حرص و عاشق چنان شده و سزاوار آنست که علم ببسیاری ثواب
سختی او را آسان گرداند چنانچه بیمار و تاجر تامل سختی تجارت سفر را میکشد و تلخی دوا را بجهت امید نفع او
لطف خدا و علم باحوال بندگان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
هرگز در چیزی که شده بود نمیگفت کاشکی غیر آن میشد بلکه میگفت هرگاه ای غمها این [illegible]
که در چیزی که محل تلف بود باشد و در انواع مصیبتها خالی نیست از صبر مگر آنکه شده و در رضا مرتبه
التصور [illegible] محبت [illegible] شده و هرگاه تا آن مشغول محبت
خدا و تمامی محبت را مشغول بخدا نمود امر نیست ممکن پس [illegible] تا آنکه محبت موجب
رضا است [illegible] وجه اول آنست که احساس الم نماید تا آنکه اسباب الم بر وی
جاری شود احساس الم نکند و جراحتی بوی برسد و لو آنکه الم آن نکند و شعار آن
[illegible] در حال غضب یا ترس که مبتلا شد که زخمی بوی میرسد و احساس
آن نمیکند و هرگاه خون را می‌بیند مطلع بر زخم میشود بلکه کسی که بر عقب با مرد هیچ میرود
گاه مبتلا شد که خاری بپای او میرود و احساس الم آن نمیکند از برای آنکه دلش مشغول است

دیگر مبتلا شده و هرگاه دل مستغرق امری شود بتمامی متوجه آن گردد امری دیگر او را کم ملتفت سازد همچنین
عاشقی که تمامی همت آن مستغرق مشاهده معشوق یا محبت او باشد هرگاه مبتلا شود اگر خبرها
بآن نرسد او را باید متالم یا غمگین نشود و محبت براش مستولی مبتلا باشد احساس بالم و غم نمیتواند داشت
در صورتیست که از روی ذوق غیر محبوب برسد چه جای اگر از جانب محبوب رسیده باشد
و حکایت حضرت سلیمان و عصمت آن از دیست که هیچ جابر را بآن عقلها نسنجید پس هرکسی
که از ان جناب قدری بروی منکشف شد بقدر او حیرت او را دور رسید هرگاه هم آتش بتو مشتعل
شده احساس ظاهری نمیکند و وجه دوم آنست که احساس بآن دارد و لیکن ادراک الم آن میکند
لکن راضی بآن مبتلا باشد بلکه از غلبه عقلش اراده آن میکند اگرچه بالطبع از آن متنفر باشد
مثل کسی که از فضا و التماس فصد و حجامت میکند و با آنکه ادراک الم آن میکند راضی و طالب
بآن مبتلا شد و همچنان فضا میشود و در این مثال راضی بودن برسیدن الم است و لکن
که از جانب خدا الم برسد میرسد و یقین میداند که ثواب آن که بروز ظهور شده بیش از آنست
که فوت شده پس راضی بآن مبتلا باشد در غایت ذوق بآن میرسد و شکر خدا بجای میآورد
و این از مقامیست که ملاحظه ثوابی که بوی رسد شود یا بر حکمت که در آن مقدر است
که حظ و نصیب طالب محبت در اوست محبوب در رضا راضی باشد و عرضی دیگر منظور نباشد الا
محبوب در رضای او در رضای محبت محبوب مطلوب کرده و تمام آنها در مجلسهای قوم بالکلیه
ثبت شده و صاحبان طبع ملا نظم و نثر وصف این مراتب نموده اند از مرویست که اهل
مصر در قحط چهار ماه بغیر از ملاحظه دیدار حضرت یوسف علیه السلام غذا نداشتند هرگاه که گرسنه میشدند
نظر بجمال با کمال آنحضرت میکردند و از الم گرسنگی غافل میشدند بلکه در قرآن مجید نیز ذکر شده که جمعی

دران

دران بیشتر شده و از آن جمله حکایت بریدن زنان مصر است دستهای خود را بسبب حیرتی که ایشان را
دست داده بود از مشاهده جمال حضرت یوسف علیه السلام تا آنکه احساس الم بریدن دست ننمودند و دیگر
مثالی که حضرت عیسی علیه السلام گذشت بمردی که کور و پیس و زمین گیر بود بعلت فالج اعضای او
پیچیده بود و گوشتهای بدنش فرو ریخته بود از علتهای جذام و میگفت شکر مر خدا را که عافیت
داشت مرا از آن چیزهائی که از بسیاری خلقش را بآن مبتلا کرده پس حضرت عیسی فرمودند چه بلائی
از تو دور کرده است گفت یا روح الله از من بهترم از کسی که آن معرفتی را که حق تعالی در دل من جای داده
در دل آن کس جا نداده پس آنحضرت فرمودند راست میگوئی دست خود را بدست من بده و آن مرد
دست خود را بدست عیسی داد و بفرمان الهی در آن از بهترین روی ها و خوشترین هیئتها شد و بکلی
بلاها از وی زایل شد و مصاحب حضرت عیسی علیه السلام شد و با آنحضرت عبادت میکرد
بدانکه دعا نقیض رضا نیست و هم کراهت از معاصی و اهل معصیت داشتن و قطع ابواب اسباب
معصیت نمودن و سعی در ازاله آن کردن بامر معروف و نهی از منکر مخالف رضا نیست و در این
باب جمعی از اهل بطالت و عذور غلط کرده اند گمان کرده اند که معصیتها و فسقها از تقدیرات الهی است
و رضا بآن واجب است و این غلط از راه جهل بتاویل و غفلت از اسرار شرع ناشی شده و دعا کردن
بخیریت که ما مامور بآن شده ایم و انبیا و ائمه سلام الله علیهم با آنکه در اعلا مقامات رضا بودند
بسیار دعا میکردند و حق تعالی در قرآن مجید بعضی از بندگان را مدح کرده که یدعوننا رغبا
و رهبا یعنی میخوانند ما را از راه رغبت بثواب و ترس از عقاب و نیز فرموده ادعونی استجب لکم
یعنی بخوانید مرا تا استجابت دعای شما بکنم و اما انکار معصیت نمودن و کراهت از آن داشتن بخیریت
که حق تعالی بندگان را بآن امر کرده و مذمت ایشان کرده بر ترک معصیت و آن چنانچه فرموده و رضوا

بالحیوة الدنیا واطمأنوا بها یعنی راضی شدند بزندگانی دنیا و مطمئن شدند باو و نیز فرموده و رضوا
بان یکونوا مع الخوالف و طبع علی قلوبهم یعنی راضی شدند جماعت منافقان که با جمعی باشند
که تخلف از جهاد نمودند و مهر زده شد بر دلهای ایشان و در حدیث مشهور وارد شده که هر که منکری را
ببیند و راضی بان باشد مثل آنست که خود آن معصیت را کرده و در حدیث دیگر آمده که اگر بنده در مغرب کشته شود و در
مشرق دیگری بان راضی باشد در گناه شریک قاتل خواهد بود و اما دشمن داشتن کافران و فاجران و انکار افعال
مذمومه ایشان از آیات قرآن و اخبار بیشمار است و در حدیث وارد شده که محکمترین اسباب ایمان دوستی در راه خدا
مومنان را دوست داشتن و کافران را دشمن داشتن است و اگر کسی گوید آیات و اخبار در رضا بقضا وارد
شده پس اگر معاصی بغیر قضا باشد محال است و منافی توحید است و اگر بقضای الهی باشد پس کراهت از آن
و دشمن کراهت از قضای خدا داشتن است پس بچه طریق جمع میان این هر دو توان نمود و حال آنکه این
نوعی تناقض است چون جمع میان رضا و کراهت در یک چیز توان نمود جواب گوییم این امریست که
بر جمعی که ضعیف شده و عقل ایشان از مطلع شدن بر اسرار علوم قاصر است مشتبه شده تا آنکه بعضی از سکوت
بر منکرات را مقامی از مقام رضا شمرده اند و آن را حسن خلق نامیده اند و این جهل محض است بلکه
میگوییم رضا و کراهت ضد یکدیگرند هرگاه متعلق بیک چیز از یک راه باشند و هرگاه چیزی از یک راه مکروه و از
راه دیگر مرضی باشد ضد یکدیگر نخواهند بود از برای آنکه گاه میباشد که شخصی دشمن تو و دشمن بعضی از دشمنان
تو میباشد و سعی در هلاک آن مینماید پس کراهت بر آن از آن میداری از آن راه که دشمن تو مرده
راضی بر آن میداری که دشمن تو مرده است و همچنین معصیت دو جهت میدارد یکی جهت آنکه نسبت
بخدا دارد از آن حیثیت که بفعل و اختیار و اراده خداست پس از این جهت راضی [illegible] که ملک را
بمالک الملک تسلیم و واگذار کرده راضی هستی و جهت دیگر نسبت به بنده دارد از آن حیثیت که کسب بنده و صفت

اوست

اوست و علامت دشمن بودن بنده از خدا آنست که سبب بدی و غضب بر وی مسلط
شده باشد پس این چیزها منکر نمیشود موت و شاهد در این خبرها اگر از جهتی مکروه و از جهتی مرضی میباشد
و نظایر این بسیار است و در حقیقت هر بنده که محب خداست اگر دشمن بالله گیرد که خدا را
دشمن داشته باشد با کسی که خدا با او دوست اگر چه حق تعالی بقهر و قدرت او را مضطر نمینماید
در مخالفت آن نمیهرگاه از اراده موجب غضب محبوب در نزد دشمن میشود لهذا اظهار غضب میکند
بر کسی که محبوب اظهار غضب بر او کرده باشد و از درگاه خود دور کرده باین جمع میتوان نمود میان
انکار و رضا بنده و در محبت مؤمنان و بغض کافران در راه خدا و میان رضا بقضای خدا بودن
و استمداد در این مطلب از سر قدر که رخصت در افشای آن نیست میتوان نمود و سر قدر آنست
که خیر و شر هر دو داخل در مشیت و اراده خداست اما شر مراد و مکروه است و خیر مراد و مرضی است و حضرت
[illegible] از سکوت از آن [illegible]
و غرض معلوم گردید بحمدالله احتیاج بکشف سر قدر   و اما شکر عبارت است از شناختن
اینکه نعمت از جانب منعم است و فرح و خوشحالی بان و عمل بمقتضای فرح [illegible]
خیر در خاطر و حمد خدا بزبان و نعمت او را در طاعت خدا صرف کردن آشنا خاص نعمت از منعم است
آنکه بداند که هر نعمتی از جانب خداست و منعم حقیقی او است و وسایط از جانب او مسخر اند
[illegible] نعمت حقیقی کسی که واسطه ها را مسخر ساخته نعمت را [illegible]
از اعتبار است [illegible] مضطر شده اند [illegible] نعمت [illegible]
بداند شکر خدا را [illegible] منعم [illegible] خضوع [illegible]
نیز [illegible] شکر است [illegible] شناختن نعمت از منعم شکر است [illegible] منعم باشد

و پس بعض نعمت و بر رسیدن آن و ادای آن حقیقت باشد که سبب آن قدرت ملائی برتر برش شدن
تقرب خدا و بلد جوار او بود پس اینهم بتوفیق و عنایت در شکر و علامتش آنست که خوشنود باشی بهرچه
تو بگیری که وسیلهٔ آخرت و معین آن باشد و غمگین شوی از نعمتی که ترا غافل سازد از یاد خدا و باز دارد
ترا از راه او و این شکر قلبیست و اما عمل نمودن بموجب فرحی که حاصل شده باشد از شناختن منعم
آنست که قیام نمائی بآنچه مقصود و محبوب منعم است و این بعمل و زبان و جوارح متعلق است
از قلب چنانکه اراده آن نیست تمام خلق خدا را شناخته باشی و اما بزبان آنست که اظهار شکر خدا
بکنی و کلمات بر آن کند بیان نمائی و اما بجوارح آنست که نعمتهای خدا را صرف در طاعت او کنی و سر منعم
کنی از آنکه در معصیت صرف کنی شکر چشم آنست که پنهان کند عیبی که مسلمانی دیده باشد و شکر
گوش آنست که پنهان کند هر عیبی را که در حق مسلمانی شنیده باشد و از اینها داخل است در
در شکر نعمت اعضا است بلکه میگوئیم هرکه کفران نعمت چشم را بکند کفران نعمت آفتاب را نیز
نموده زیرا که دیدن بچشم و آفتاب هر دو محقق نمیشود مگر بچیزهای دیگر که آن آفریده شده اند که دیده شود
چیزی که در دنیا و آخرت با نعمت و اجتناب ... [illegible] که در دنیا و آخرت ... [illegible]
بلکه میگوئیم که مراد از آفریدن زمین و آسمان و آفریدن دنیا و اسباب آن آنست که مردم با آنها استعانت
بجویند بر رسیدن بخدا و نمیتوانند بخدا رسید مگر بمحبت و انس با آن در دنیا و با اجتناب از فریب
دنیا و انس بخدا حاصل نمیشود مگر بمداومت بر ذکر او و محبت حاصل نمیشود مگر بمعرفتی که حاصل شود
بمداومت بر فکر و مداومت بر فکر و ذکر ممکن نیست مگر ببقای بدن و بدن باقی نمیماند مگر بزمین
و آب و هوا و اینها تمام نمیشود مگر بآفریدن زمین و آسمان و آفریدن سایر اعضا و اینها همه
از برای بدن است و بدن مرکب نفس است و نفسی که بازگشت آن بخدا است آنست که مطول

عبادات

عبادات و معرفت مطلقش باشد پس هرگاه کسی ضرر را بغیر طاعت استعمال نماید کفران جمیع اسبابی
که جاری در آن شده است نموده خواهد بود از برای آنکه اعدام نموده آن معصیت که وارد شده حق تعالی در قرآن
فرموده وقلیل من عبادی الشکور یعنی اندکی از بندگان من شکر مرا بجا می آورند و نیز فرموده ما یفعل الله بعذابکم
ان شکرتم و آمنتم یعنی اگر شکر خدا را بجا آورید و ایمان بان بیاورید خدا شما را عذاب نخواهد کرد
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هرکه طعام را
تناول کند و شکر آنرا بجا آورد ثواب او مقدار ثواب خواهد داشت که روزه داری که محض رضای خدا روزه
داشته باشد ... [illegible] و هرکسی که تن درست باشد و شکر خدا بجای آورد ثواب او مثل کسی
که مبتلا ببیماری گردد و صبر بر آن کند و هرکه نعمتی باو رسیده باشد و شکر خدا بجا آورد نعمت او
زیاده شود مثل ثواب محرومی که قانع باشد خواهد داشت و نیز آنحضرت فرمودند که هرکه شکر خدا
بجا آورد نعمت او زیاده میشود چنانچه حق تعالی فرموده لئن شکرتم لازیدنکم یعنی اگر شما شکر را بکنید البته
نعمت را بر شما زیاده میکنم و نیز آنحضرت فرمودند هیچ بنده نیست که خدا نعمتی باو دهد و قدر آن نعمت
را بدل بشناسد و حمد خدا را بجا آورد بزبان و شکر کند و تمام او در حمد کند مگر آنکه تمام کند مگر آنکه خدا
حکم کند بزیادتی نعمت و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که شبی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در خانه عائشه بودند و عائشه گفت یا رسول الله چرا اینمقدار خود را تعب میفرمائی و حال آنکه حق تعالی
گناهان گذشته و آینده ترا آمرزیده است آنحضرت فرمودند که ای عائشه آیا نباید که من بنده شکر گذار
باشم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شبها در طاعت
خدا بر سر انگشتان پاها می ایستادند پس این آیه نازل شد طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی
یعنی ای محمد ما فرو نفرستادیم قرآن را بر تو که اینقدر تعب بکشی و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند

شکر نعمت اجتناب است از محرمها و تمام شکر نعمت آن است که بگوید الحمد لله رب العالمین و نیز
از آنحضرت پرسیدند که آیا شکر حدی دارد که هرگاه بنده او را بجای آورد شاکر باشد فرمودند بلی
پرسیدند که آن چه چیز است فرمودند که آن است که حمد خدا را بکند بر هر نعمتی که با او دارد و در اهل و
مال او که خدا با او انعام کرده باشد و اگر حقی در آن نعمت باشد ادا نماید و از جمله شکر گذاری قول خدای عز و جل است
سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین که در حالت سواری باید گفت و قول خدای عز و جل رب ادخلنی
مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا که در حالت دخول در امری و خروج از آن
باید گفت و روایت است از آنحضرت که هرگاه امری بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد میشد که خوشحال میگردید
میگفت الحمد لله علی هذه النعمة و هرگاه امری بر آن وارد میشد که غمگین میگردید میگفت الحمد لله علی کل حال
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که هرگاه احدی از شما یاد کند نعمت خدا را باید که گونه خود را بر خاک
گذارد و این برای شکر خدا کردن و اگر سوار باشد فرود آید و گونه خود را بر خاک گذارد و اگر نتواند که فرود آید از
ترس شهرت در میان مردم گونه خود را بر چوب پالکی که در پیش زین میباشد بگذارد و اگر نتواند کرد گونه را
بر کف دست گذارد و شکر حق تعالی را بانچه انعام بوی کرده بجای آورد   بدانکه هیچ احدی بحقیقت
شکر نمیرسد مگر بانچه بداند که همه نعمتها از جانب خداست و این که شکر نعمت نعمتی جدید است از جانب خدا
محتاج است بشکری دیگر و بمضمون حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که وحی فرستاد حق تعالی بحضرت
موسی که ای موسی شکر مرا بجای آور حق شکر مرا حضرت موسی عرض کرد که خداوندا حق شکر ترا چگونه بجای
آورم و حال آنکه هیچ شکری از ترا بجای نمی آورم مگر آنکه این شکر نعمتیست که تو انعام نموده پس خطاب آمد
فرمودند ای موسی الحال شکر مرا بجای آوردی که دانستی که این شکر نیز نعمتیست از من و حضرت امام زین العابدین
علیه السلام هرگاه این آیه را میخواندند وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها میفرمودند منزه است خدائی که

نگردانیده

نگردانیده در احدی طریقی از برای معرفت نعمت خود مگر بدانستن آنکه معرفت ندارد نعمت او را
چنانچه نگردانیده است در احدی طریقی از برای معرفت خود مگر بدانستن آنکه نمیتوانند که
او را بکنه بدانند که خدای عز و جل شکر نموده کسانی را که معرفت عارفانه از ادراک شکر دارند که عاجزند از معرفت
شکر و این معرفت را تقصیر در شکر نعمت شمرده چنانچه دانسته است که عالمان بمعرفت او ادراک بکنه او نمیکنند
و دانستن آنکه ادراک او نمیتوانند کرد ایمان نامیده از برای آنکه حق تعالی دانسته که بندگان تجاوز
حد نمیتوانند کرد و بیش از این قدر نمیتوانند رسید و احدی بنهایت عبادت او نمیتواند رسید
چون بنهایت چیزی توان رسید که نهایت و کیفیتی داشته باشد و منزه است حق تعالی از آنکه نهایت
و کیفیتی داشته باشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند هرگاه در وقت صباح شوی
و در وقت شام شوی ده مرتبه این دعا را بخوان اللهم ما اصبحت بی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا
فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد و لک الشکر بها علی یا رب حتی ترضی و بعد الرضا و هرگاه این
بگوئی ادا کرده باشی شکر آنچه حق تعالی بتو انعام کرده در آن روز یا در آن شب و منقولست که
حضرت نوح علیه السلام هر صباح این آیه را میخواندند حق تعالی او را بنده بسیار شکر گذارنده نامیده
و نیز از آنحضرت مرویست که در تورات نوشته شده شکر کن کسی را که بتو انعام کرده و انعام کن بکسی
که ترا شکر کند زیرا که هرگاه شکر نعمت گذارند نعمت زایل نمیشود و هرگاه کفران کنند نعمت باقی نمیماند
و شکر موجب زیادتی نعمتست و امانست از تغییر یعنی از تغییر حال و متغیر شدن لا قال
[illegible] از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست که حق تعالی دوست میدارد
هر بنده اندوهگین را و هر بنده شکر گذارنده را و خدای تعالی روز قیامت خواهد گفت
به بنده از بندگان که آیا شکر فلان کس کردی در جواب خواهد گفت بلکه شکر ترا کردم پس

حق تعالی خواهد فرمود چون شکر فلانی نکردی شکر مرا نیز نکردی و بعد از آن حضرت فرمود که پر شکرترین شما
شکر مردم را بیشتر بجای آورد و شکر خدا را بیشتر بجای آورده بدانکه نعمتهای خدا یا دنیویست مثل تمامی خلقت
و نعمتهای گذشته و آینده و رفع بلاها از تنها و یا دینیست مثل اسلام و معرفت ائمه معصومین سلام الله
علیهم و توفیق بر طاعت و عصمت از معصیت و نعمتهای دینی عظیم‌تر است از دنیوی زیرا که بنجات ابدی
میرساند و از شقاوت سرمدی نجات میدهد که اگر از نعمت دنیوی با سلیمان نعم بنده
یکسان عنقریب منقضی از این شد آنچه در احادیث معتبره از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
فرمودند که هر که شکر خدا را در نعمتی کند شکر خدا را کرده اما شکر بهتر است از آن نعمت بدانکه
طریق تحصیل شکر معرفت و تفکر در صنایع خدا کردن در دنیا و ملاحظه انواع بلاهاست و ملاحظه اهل
معضلات و مصیبتها و شکر کردن بر آنکه مصیبتی عظیم‌تر از آن نرسیده و اگر آن مصیبت در دین نیست
و اگر عقوبت گناهان در دنیا بوی رسیده در آخرت نخواهد بود و اگر این عقوبت در آخرت به
میرسید و کمال کرم رسید خارج شده و اگر ثواب آن مصیبت از برای او بهتر است از آنچه
دنیا از دل او کم میشود و دنیا همه از حقیقت تعقیب از برای اگر خالی شود از آن میشود که یا نقصان
آن حالت یا رحمت تقیست و یا زیادتی درجه است تا با وجود این شایع عافیت بهتر است
از بلا و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در دعا استعاذه از بلای دنیا و بلای آخرت میکردند و حضرت
و سایر پیغمبران و اوصیای ایشان میگفتند که خداوندا بما در دنیا حسنه بده که عافیت باشد و به
ما در آخرت حسنه … باشد و از شماتت دشمنان استعاذه میکردند و حضرت … صلی الله علیه
و آله میفرمودند از خدا عافیت را سؤال کنید که هیچ عطائی به بنده داده نشده بهتر از عافیت
مگر یقین و … از یقین نعمتی … از … جهل شکر … که عافیت قلب

اعلی است از عافیت بدن ‖ در رجا و خوف رجا عبارت است از انبساط و گشادگی
قلب از برای انتظار محبوبی و هرگاه اسباب امیدواری حاصل باشد اسم رجا بر آن صادق‌تر
خواهد بود مثل آنکه کسی تخم خوبی در زمین پاکیزه که آب بآن برسد بیفشاند و توقع درویدن داشته
باشد و اگر بسیاری از اسباب مفقود باشد امیدواری او را نام محض غرور و حماقت مثل
آنکه تخمی در زمین فاسدی که آب بآن نرساند بیفشاند و هرگاه شک در حصول اسباب داشته باشد
انتظار او را تمنی میگویند مثل آنکه زمین پاکیزه باشد اما آب نباشد و بیان آنچه گفته شد آنست که دنیا
مزرعه آخرت است و دلها مانند زمینند و ایمان مانند تخمست و طاعتها بجای مجرای آبست …
زمین و پاکیزه کردن آن از سنگها و کندن نهرها و آب آوردن … و دلی که فریفته دنیا
و مستغرق آن باشد مانند زمین شوره است که تخم در آن نمو نکند و روز قیامت روز
درو است و هیچ کس درو نخواهد کرد مگر آنچه کاشته شده است و هیچ زرعی نمو نمیکند مگر از تخم ایمان
و کمتر است که ایمان نفع کند با پلیدی دل و بدی اخلاق چنانچه تخم در زمین شوره نمو نمیکند پس
سزاوار آنست که امیدی که بنده از آمرزش … داشته باشد … صاحب زرع پس هر که
کسی که زمین پاکیزه کند و تخم خوبی در آن بیفشاند و هر چه محتاج باشد از تنقیه زمین از هر چه
که مانع درویدن تخمست … در وقت خود … آب بدهد و بعد از آن … از فضل
خدا منتظر دفع آفتهای مفسده باشد تا هنگامی که زرع تمام شود و بنهایت برسد این انتظار
او را رجا میگویند و اگر تخم در زمین شوره بلندی که آب بآن نرسد بکارد و مشغول تربیت
تخم هیچ نشود و منتظر درو باشد این انتظار را حماقت و غرور میگویند نه رجا و اگر تخم را در زمین
پاکیزه بیفشاند اما آبش نخواهد و منتظر آب باران باشد در جائی که باران غالب نباشد

و مقتنع نیز نباشد این انتظار را نمی‌گویند رجا بلکه اسم رجا صادق است بر انتظار محبوبی
که مهیا شده جمیع اسبابی که در تحت اختیار بنده است شده باشد و چیزی باقی نمانده باشد
مگر چیزی که داخل در تحت اختیار بنده نیست مثل آن که انتظار فضل خدا به دفع موانع و مفسدات
پس هرگاه بنده تخم ایمان را بیفشاند و با آب طاعت آنرا بپروراند و دل را از خار خلقهای بد و شوم
و از فضل خدا منتظر باشد که او را بر آن حالت ثابت بدارد تا وقت مرگ و خاتمه او نیکو
و منجر بآمرزش باشد این انتظار رجای حقیقی خواهد بود و امری محمود و باعث بر مواظبت و قیام
بمقتضیات ایمان در تمام شدن اسباب آمرزش تا وقت مرگ خواهد بود و اگر تخم ایمان را
در دل نکاشته و آب طاعت ایشان نه بدهد یا آنکه دل را از خلقهای ذمیمه پاک نسازد و مشغول
لذتهای دنیا شود و منتظر آمرزش باشد این انتظار توقع حماقت و غرور است چنانکه حق تعالی در قرآن
مجید فرموده ان الذین آمنوا والذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله
یعنی آنجماعتی که ایمان آورده‌اند و جماعتی که از وطنها هجرت نموده‌اند و در راه خدا جهاد کرده‌اند
اینجماعت امید دارند بر رحمت خدا و نیز فرموده فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب
یاخذون عرض هذا الادنی و یقولون سیغفر لنا یعنی بعد از جماعت صالحان جمعی آمدند
که علم تورات را آموختند و فرو میگیرند متاع دنیا را یعنی رشوه میگیرند و میگویند که آمرزیده
خواهیم شد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده زیرک کسیست که خود را بر طاعت ببندد
و عمل کند از برای بعد از مرگ و احمق کسیست که نفس خود را تابع هوا و هوس نموده تمنی
کند بر خدا و گوید که خدا مرا خواهد آمرزید و کسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت قومی از شیعیان
شما اقدام بمعصیت میکنند و میگویند که امید داریم آنحضرت فرمودند که دروغ میگویند

و از شیعیان

و از شیعیان ما نیستند ایشان جمعی‌اند که آرزوها بر ایشان غالب شده و هر که امید بچیزی میدارد
از برای آن چیز عمل میکند و هر که از چیزی میترسد از آن میگریزد و فرموده‌اند مؤمن مؤمن نمی‌باشد تا آنکه
ترسان و امیدوار باشد و خایف و راجی نمیباشد تا آنکه عمل کند از برای آنچه میترسد و امید
دارد پس در هنگامی که بنده سعی کند در طاعتها و اجتناب کند از معصیتها منتظر آن است
که از فضل خدا منتظر تمامی نعمت باشد و تمامی نعمت دخول بهشت است و هر که گناهکار باشد
هرگاه توبه کند و تدارک نماید جمیع آنچه از وی سرزده از تقصیرات سزاوار آنست که امید قبول
توبه داشته باشد و هرگاه از معصیت کراهت داشته باشد و معصیت او را دلگیر کند و حسنه او را
خوشنود کند و خود را مذمت و ملامت کند و هرگز رغبت بتوبه داشته باشد و مشتاق
آن باشد سزاوار است که از خدا امید توفیق توبه داشته باشد از برای آنکه کراهت از معصیت
و حرص بتوبه از اسبابیست که بتوبه میکشاند و امید داشتن بعد از تحقق اسباب میباشد
اما خوف عبارتست از متألم شدن قلب و سوزش آن بسبب توقع مکروهی
در آینده و هر چند اسباب مکروه بیشتر باشد قوت خوف و شدت تألم قلب بیشتر میباشد
و بسبب ضعف اسباب خوف ضعیف میشود و خوف از خدا گاهی بمعرفت خدا و معرفت
صفات او میباشد و گاهی بسبب کثرت جنایت بنده میباشد بارتکاب معصیتها
و گاهی بهر دو سبب میباشد و بقدر معرفت بنده بعظمت و بزرگی و استغنای حق تعالی و بقدر
معرفت بعیبهای نفس و جنایتها خوف قوی میشود پس هر که از خدا بیشتر میترسد معرفت
او بخدا و بنفس بیشتر میباشد و از برای این بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که من بیش
از شما از خدا میترسم و خدای عزوجل فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی جز این نیست

اینترسد از خدای تعالی علما پس بقدر کمال معرفت اثر ترس از دل ببدن و اعضا و صفات میرسد
اما در بدن بلاغری و زردی رنگ و گریه کردن است و اما در اعضا بباز داشتن از گناهان است و مقیدها
و مقید ساختن آنها بطاعت تا تلافی گذشته و تدارک آینده کنند و لهذا گفته اند
خایف کسی نیست که گریه کند و اشک از چشم پاک کند بلکه کسی است که ترک کند چیزی را که میترسد
بر آن معاقب شود و حکیمی فرموده هر که از چیزی معاقب شود ترسد از آن میگریزد و هر که از خدا
ترسد بخدا میگریزد و اما در صفات است که شهوتها را بیخ کن کند و لذتها را مکدر سازد و معصیتها
که خوش آیند محبوب بود مکروه گردد چنانچه عسل مکروه میگردد نزد کسی که خواهش بان داشته و میداند
که در آن سمی هست پس حرارت شهوتها بترس محترق میشود و اعضا فرمانبردار میشوند و در دل لاغری
و شکستگی و خواری و فروتنی پیدا میشود و کبر و کینه و حسد مفارقت میکنند بلکه تمامی
همت او مصروف بترس و خطر عاقبت میشود و از برای کار دیگر فارغ نمیباشد و شغلی نمیشود
مگر بمراقبه احوال خود و حساب نفس و جهاد با آن و رعایت انفاس و لحظات و بباطن نکند و بدیرهم
بخاطر خطور کند و هر سخنی که بر زبان جاری شود تفحص آن باز خواست میکنند تا ظاهر
و باطن او مشغول باشد بچیزی که از آن میترسد و از برای امر دیگر فارغ نباشد و این حالت کسی را
میباشد که خوف بر او غالب باشد و اقل مرتبه خوف که اثر در اعمال ظاهر شود
است که از محرمات اجتناب کند و باز داشتن نفس از محرمات ورع نامیده میشود و هر گاه خوف
قوی تر گردد اجتناب میکند از چیزی که حرمت در آن محتمل باشد و این را تقوی نامند
و هر گاه میباشد که چیزی را که بی شبهه بیم آن که ترک میکند از برای چیزی که باکی نیست لیکن
و این را صدق در تقوی میگویند و هر گاه ضم شود با این حالت تجرد بودن از برای خدمت و بغیر او

نخواهد بنا نکند و چیزی را که نیکی در آن نمیکند و جمع نکند چیزی را که نخواهد خورد و رغبت نکند بدنیائی
که میداند از آن مفارقت خواهد نمود و نفسی از انفاس را صرف غیر خدا نکند این حالت را
صدق میگویند و صاحب این حالت سزاوار است که صدیق نامیده شود و داخل در صدق تقوی
و در تقوی ورع و در ورع عفت است زیرا که عفت عبارت است از امتناع از مقتضای شهوت
و بس پس معلوم شد که خوف اثر در اعضا میکند بباز داشتن آنها از معصیت و اقدام نمودن
بر طاعت   بدانکه عمل کردن بامید فضیلت دارد از عمل کردن با خوف زیرا که
نزدیکترین بندگان محبوبترین ایشان است بحق و محبت سبب امید غالب میشود و از برای
همین است که در عبادات و ادعیه حسن ظن بخدا وارد شده خصوصا هنگام مرگ و حق تعالی در قرآن
مجید فرموده یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا انه هو الغفور الرحیم یعنی ای بندگان من که ستم بخود کرده اید بمعصیت نومید از رحمت
از رحمت خدا مایوس نباشید بدرستیکه خدا تعالی جمیع گناهان را خواهد آمرزید و خدا بسیار
آمرزنده و بسیار رحم کننده است پس امید را مایوس شدن را حرام کرده و نیز فرموده
ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم یعنی بدرستیکه حق تعالی صاحب آمرزش است از برای
مردمان بر ستمهائی که بخود کرده اند و مردم را سرزنش کرده فرموده و ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم
اردیکم یعنی این گمان بدی بود که بخدا برده بودید و این شما را هلاک کرد و نیز فرموده و ظننتم ظن السوء
و کنتم قوما بورا یعنی گمان بد بخدا بردید و شما جماعتی بودید که هلاک گردیده بودید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرموده اند که حق تعالی میفرماید من نزد گمان بنده خود هستم پس باید بنده بمن گمان برد بمن
هر چیز را که خواهد و نیز آنحضرت فرموده اند نباید بمیرد از شما مگر آنکه گمان نیک بخدا داشته باشد

و وقتی آنحضرت داخل شد بر مردی که در حال نزع بود فرمود خود را چون می یابی آن شخص گفت چنان می یابم خود را
که از گناهان می ترسم و امید به رحمت خدا دارم پس آنحضرت فرمود که جمع نمی شود این دو در وقت مردن در دل بنده
مگر آنکه خدای تعالی عطا میکند او را آنچه امید داشته باشد و ایمن میسازد او را از آنچه می ترسد و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بر شخصی که خوف او بحدی یأس رسیده بود از بسیاری گناهان فرمود که ای مرد نومیدی تو از
رحمت خدا عظیم تر است از گناهان تو و در اخبار حضرت یعقوب وارد است که حق تعالی وحی باو فرستاد که آیا
میدانی چرا تفرقه انداختم میان تو و میان حضرت یوسف زیرا که گفتی میترسم که گرگ او را بخورد
و شما غافل باشید چرا از گرگ ترسیدی و امید بمن نداشتی و چرا نظر بغفلت برادران کردی و نظر بحفظ من
نکردی و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی
فرموده باید که عمل کنندگان تکیه نکنند بر عملهایی که میکنند از برای تحصیل ثواب من
چرا که اگر ایشان سعی کنند در تمام عمر خود و زحمت اندازند در عبادت خود که باز مقصر خواهند بود
و در میان عبادتها چنانچه باید بکنه عبادت من نخواهند رسید در آنچه بایشان
عبادت طلب میکنند از کرامی داشتن من ایشان را و نعیم بهشتهای من ایشان را و درجات
قرب و جوار من در جاهای عالیه رسیدن بلکه باید که بر رحمت من اعتماد و وثوق نمایند و بفضل من امید داشته باشند
و اطمینان ایشان بگمان خوب بمن داشتن باشد چرا که رحمت من در آنوقت ایشان را در می
یابد و احسان من ایشان را بخوشنودی من میرساند و آمرزش من جامه عفو را بر ایشان میپوشاند
بدرستیکه منم الله که بسیار بخشنده ام و در دنیا هر کس و در آخرت بمؤمنان بصفت
رحمت نامیده شده ام و نیز آنحضرت فرمود که در کتاب حضرت علی علیه السلام یافتیم
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در بالای منبر فرمود که بحق خداوندی که بغیر او خدایی نیست

قسم

قسم میخورم که هرگز بهیچ بنده خیر دنیا و آخرت نرسیده مگر ببرکت حسن ظن بخدا و امید باو داشتن
و خوش خلق بودن و غیبت مؤمنان نکردن و بحق آن خداوندی که بغیر او خدایی نیست که خدا بعد از توبه و استغفار
هیچ بنده را عذاب نمیکند مگر بسبب گمان بد بخدا و تقصیر نمودن در امیدواری و بد خلقی
و غیبت مؤمنان کردن و بحق آن خداوندی که بغیر او خدایی نیست هیچ بنده نیست که ظن خوب بخدا داشته
باشد مگر آنکه حق تعالی نزد ظن بنده مؤمن باشد زیرا که خداوند کریم است خیرها در دست اوست و شرم میکند
که بنده مؤمن گمان خوب باو داشته باشد و خدا خلاف ظن و گمان و امید او بنده را
بجا نیاورد پس گمان خوب بخدا ببرید و رغبت بسوی او نمایید و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند حسن ظن بخدا آنست که امید نداشته باشی مگر بخدا و نترسی مگر از گناهان خود و طریق
تحصیل رجا آنست که متذکر شوی فضلهای سابق را که حق تعالی در باب تو کرده و عطا نعم
و ثوابهای عظیمی را که بدون استحقاق وعده کرده و نعمتهای بسیار را که بغیر در دنیا و آخرت انعام
نموده و متذکر شوی وسعت رحمت خدا را و سبقت گرفتن رحمت بر غضب را و اخباری
که در وسعت رحمت وارد شده بیش از آنست که توان شمرد و احتیاجی بذکر آن اخبار
نیست زیرا که محتاج بتحصیل رجا کسیست که خوف یا یأس بر وی غالب باشد و همچنین کسی
بسیار کمست و جمعی که در معاصی فرو رفته اند و مغرور شده اند باینکه دوران هستند از رحمت و گناه میکنند
اکثر مردم این زمان از برای ایشان شنیدن آن اخبار موجب زیادتی سرکشی و فساد
میشود بلکه رجا داشتن تا قدری محمود است و زیاده از آن که منتهی بافراط شود
محض خسران است در قرآن مجید نازل شده فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن
نمیباشد از مکر و عقوبت خدا مگر جماعت زیانکاران و همچنین خوف داشتن تا قدری

محبوبست و نزدان که بگذرد و هر چیز با امیدی برسد محض کمر رحمتست در قرآن کریم واقع شده و من یقنط
من رحمة ربه الا القوم الضالون یعنی ناامید نمیشود از رحمت خدا مگر گمراهان و ناامیدی چنانچه که
محض کفرست میشود و در قرآن مجید هست انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون
یعنی بدرستیکه مأیوس نمیشود از رحمت خدا مگر قوم کافران و اصلح آنست که خوف و رجا برابر باشند
حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند بیکی از فرزندان خود که ای پسرک من بترس از خدا ترسیدنی
که اگر حسنات تمام مردم روی زمین را نزد حق تعالی بیاوری از تو قبول نخواهد کرد و امید بدار
بدار امیدی که اگر گناهان تمام مردم روی زمین را نزد خدا تعالی بیاوری تمام آنها را خواهد آمرزید
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند هیچ بنده مؤمنی نیست که در دل او دو نور نباشد
نور ترس و نور امید و هر یک اگر با دیگری سنجیده شود زیاد نخواهد بود حق تعالی از وصف جانبی
که مدح ایشان را کرده جمع بودن میان خوف و رجا و فرموده یدعون ربهم خوفا و طمعا یعنی میخوانند
خدا را در حالت ترس و طمع و نیز فرموده و یدعوننا رغبا و رهبا یعنی میخوانند ما را از روی
رغبت و ترس و اما سبب غلبه رجا در غالب مردم فریفتگی و غفلت و معرفت بلکه اصلح
از برای ایشان غلبه خوفست مگر در وقت مردن که در آن هنگام اصلح غلبه رجا است و حسن ظن بخدا
از برای آنکه خوف تازیانه ایست که باعث بر عمل بود و وقت عمل است و در آن هنگام بر گذشته
و طاقت اسباب خوف غالب باشد زیرا که اسباب خوف موجب قطع رگهای دلست
و منتقلست بر تعجیل مرگ و لیکن رجا باعث قوت قلبست و محبوب میگرداند خدا را
تا آن غالب شده و سزاوار است که هیچ بنده مفارقت از دنیا نکند مگر آنکه محب خدا باشد
تا محبت بلقای او داشته باشد چرا که هر که محب لقای خدا است خدا محب لقای اوست

و هر که بر محبوب خود وارد شود بقدر محبت خود سرور میرساند و هر که از محبوب خود مفارقت نماید محبت
و عذاب زیاد میشود پس هر گاه در وقت مرگ غالب بر قلب محبت اهل و مال و سایر تعلقات
و متعلقان باشد محبوبهای او همگی در دنیا اند و دنیا بهشت ولیست و مرگ بیرون بردن او از
بهشت میشود میان او و میان محبوب او و هر گاه بنده محبوبی بغیر خدا او دیگر معرفت او
دوستی نداشته باشد و دنیا و علایق آن با غلبت از محبوب او و دنیا زندان او نه بهشت و مرگ
بمحبوبش میرسانند و از زندان خلاصی میدهد پس در این هنگام نهایت سعادت بنده است
که بمیرد در حالتی که محب خدا باشد بدان که خوف از خدا دو رتبه میدارد یکی خوف
از عذاب آن و این خوفیست که عامه مردمان میدارند و این حاصل میشود با اعتقاد بایمان ببهشت
و دوزخ و بدانکه امید جزای طاعت و عقیده ضعف خوف بسبب ضعف ایمان و غفلت
میباشد و غفلت بآن زایل میشود که زیاد یاد خدا آورند و موعظه کننده هشیار احوال آخرت
و انواع عذابهای آخرت باشد و علاوه بر ایشان و همنشینی ایشان و مشاهده احوال اتقیا
نیز زیاد میشود و از مشاهده ایشان شنیدن احوال ایشان نیز خالی از تاثیری
نمی باشد و در رتبه دوم از خوف آن علامتیست که از خدا خایف باشد یعنی از دوری او و ممنوع
از لقای او شدن بترسد لقای او داشته باشد و این خوفیست که صاحبدلان
که عارفند بصفات خدا و مرتبه مقتضی هیبت و خوف و خدا است و مطلعند بر اسرار
و یحذرکم الله نفسه یعنی میترساند شما را حق تعالی از خود و آیه شریفه واتقوا الله حق تقاته یعنی
بترسید از خدا چنانچه باید از خدا ترسیدن و آیه کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی جز
این نیست که میترسند از خدا جماعت علما و آیه رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه

یعنی خدا از ایشان راضی است و ایشان از خدا راضی اند و این خشنودی از برای کسی حاصلست
که از خدا بترسد و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند راس حکمت ترس خداست و در دعایی که منسوبست
بحضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست که خداوندا منزهی تو و مجللی از برای کسی که ترا
شناسد و از تو بترسد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که خدا را شناخت از خدا
بترسد و هر که از خدا بترسد دل او از دنیا برمیکند و فرمودند از جمله عبادات بسیار از خدا ترسیدنست
خدای تعالی فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء و نیز فرموده فلا تخشوا الناس واخشونی یعنی از مردم مترسید
و از من بترسید و فرموده و من یتق الله یجعل له مخرجا یعنی هر که از خدا بترسد حق تعالی میگرداند از برای
او بیرون شدی از هر سختی و نیز آنحضرت فرمودند محبت شرافت و نیکنامی در دل بنده خایف
گوشه نشینی غالب باشد و نیز فرمودند بنده مؤمن در میان دو خوف میباشد یکی آنکه نمیداند که
حق تعالی با گناهانی که گذشته است چه حکم کرده و دیگر آنکه در باقی مانده عمر او چه مهلکه ها خواهد افتاد پس
در هیچ صباحی نمیشود مگر خایف و اصلاح نمیشود مگر بخوف و فرمودند مؤمن مؤمن نمیشود
تا آنکه خایف و امیدوار باشد و خایف و امیدوار نمیباشد تا آنکه عمل کند از برای چیزی که میترسد و امید
میدارد و روزی آنحضرت به اسحق ابن عمار فرمودند ای اسحق از خدا بترس چنان بترس که گویا خدا را می بینی
و اگر تو خدا را نمی بینی خدا ترا می بیند و اگر چنان میدانی که خدا ترا نمی بیند کافر خواهی شد
و اگر چنان میدانی که خدا می بیند و در برابر او معصیت او را میکنی پس حق تعالی را از پست ترین
نظر کنندگان او قرار داده خواهی بود و فرمودند که هر که از خدا بترسد خدا چنان میکند
که همه چیز از وی بترسد و هر که از خدا نترسد خدا چنان میکند که او از همه چیز بترسد و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هیچ مؤمنی نیست که اشکی از چشم او از ترس خدا بیرون آید اگرچه

مقدار سر مگسی باشد و آن اشک بر روی او برسد مگر آنکه حرام میگرداند روی او را بر آتش جهنم و فرمودند
اگر دل مؤمنی از ترس خدا بترسد گناهان از وی فرو میریزد چنانچه برگ از درختان در وقت باد
و در کتاب عرض المجالس از لیث بن ابی سلیم روایت کرده که گفت شنیدم از مردی از
قبیله انصار که میگفت در وقتی در خدمت حضرت پیغمبر در روز بسیار گرمی در زیر درختی نشسته
بودیم که مردی از آنجا عبور کرد و جامه را کند و بر روی ریگهای بسیار گرم می غلطید و گاهی
پشت و گاهی شکم و گاهی رو را بر زمین گرم میمالید و میگفت ای نفس بچش عذاب را
بچش که عذاب خدا عظیم تر است از آنچه من با تو کردم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ملاحظه
کارهای او میفرمودند و بعد از آن آن مرد جامه ها را پوشید و رو بجانب ما کرد و آنحضرت
بدست مبارک اشاره باو نمودند و او را طلبیدند و گفتند ای بنده خدا دیدم که کاری میکردی
که هیچکس را ندیده ام که این کار بکند چه چیز ترا بر این داشت که این کار بکنی گفت ترس
خدا مرا بر این کار داشت و بنفس خود گفتم ای نفس بچش که عذاب خدا از این عظیم تر است
پس آنحضرت فرمودند که بتحقیق از خدا ترسیده چنانچه باید ترسید و بدرستی که خدا بسبب تو
فخر میکند با اهل آسمان پس بعد از آن آنحضرت باصحاب خود فرمودند که ای گروه حاضران
نزدیک این مرد روید تا از برای شما دعا کند پس صحابه بنزدیک او رفتند و او گفت دعا باین که
خداوندا جمع کن امر ما را بر هدایت و تقوی را توشه ما گردان و بهشت را بازگشت ما کن
و حدیث بهلول نباش مذکور شده در کتاب عرض المجالس مذکور است و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نماز صبح را با مردم گزارد و بعد
و هنگامیکه فارغ شدند رو بمردم کرد و موعظه کرد و گریستند و مردم را از ترس خدا گریانید

و بعد از آن فرمودند آگاه باشید بحق خدا قسم میخورم که دیدم جماعتی را که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله
بودند صبح و شام میکردند در حالتی که موهای ایشان پریشان و رو ها غبار آلود و شکمها خالی
از طعام بود و میان پیشانی آنها شبیه بود بزانوی شتر و شبها را بعبادت خدا بروز
می آوردند و گاهی در سجده و گاهی ایستاده بودند و بنوبت گاهی پیشانی بر زمین میگذاشتند
و گاهی قدمها را و در روز میگفتند با خدا راز و نیاز گویا از آتش جهنم و بحق خدا قسم میخورم ایشان را
با این حالت دیدم و مع هذا از خدا ترسان و بر نفس خود لرزان بودند و در روایت دیگر
فرمودند گویا آواز آتش جهنم در گوشهای ایشان بود و هرگاه در نزد ایشان نام خدا برده میشد
میجنبیدند چنانچه درخت میجنبند از بادهای سخت گمان میبودی که از کثرت … شبها را
بغفلت گذرانیده اند که از کثرت خوف داشتند … امام محمد باقر علیه السلام
فرمودند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بعد از این حکایت کسی خندان ندید تا
وفات فرمودند و اما خوف ملائکه و انبیا و اولیا و ائمه هدی مانند خوف جبرئیل
و میکائیل و پیغمبر ما و حضرت ابراهیم و داوود و یحیی و امام زین العابدین و غیر ایشان را
ارباب حدیث در کتابها ذکر کرده اند و هرکه خواسته باشد رجوع بآنها کند و این کتاب
گنجایش ذکر آنها را ندارد و از راه طول کلام … و اگر خوف متحقق …
… باطوار مکروهی و مکروه یا بجهت ذات مکروه است مانند آتش یا مکروه … از راه که
منجر بمکروهی میشود چنانچه معصیتها مکروه است که منجر بمکروهی در آخرت میشود و ناچار است
از اینکه خایف از یکی از این دو قسم را در نظر داشته باشد و انتظار آن مکروه در دل او
قوی گردد تا اینکه بخاطر او در آن آنکه … در دل او درد سوزش باشد و در اینجا خایفان

درایجا

و آنچه بر دل ایشان غالب باشد از مکروهاتی که خوف از آنها متحقق میشود مختلف میباشد و اما
جمعی از خایفان که غالب باشد بر دل ایشان مکروهاتی که بجهة ذات نباشد بلکه بنظر بغیر
باشد پس بعضی از آنها کسیست که غالب میشود بر دل خوف مرگ پیش از توبه یا خوف
ضعف و نقص از ادای تمام حقوق حق تعالی یا خوف زوال رقت قلب و تبدیل
شدن آن بقساوت یا خوف میل از جاده مستقیم یا خوف غالب شدن عادت
در متابعت شهوتهای که مانوس شده یا خوف آنکه حق تعالی واگذاشته باشد او را
بطاعتهائی که تکیه بر آنها کرده و بسبب آنها در میان مردم معزز و محترمست یا خوف بطر گشتن
نعمت و … بنعمتهای الهی یا خوف آنکه از یاد خدا باز مانده بدیگری مشغول شود یا خوف
آنکه حق تعالی او را واگذاشته باشد بنعمتهای پی در پی یا خوف ظاهر شدن مفاسد طاعتهای
تا آنکه ظاهر شود از برای وی از جانب خدا چیزی چند که گمان نداشت یا خوف مظلمه های مردم
که در ذمه او باشد از غیبت و خیانت و تدلیس و بد خواه بودن یا خوف چیزی که معتقد است
که تا آخر عمرش بهم خواهد رسید یا خوف تعجیل عقوبت در دنیا و رسوا شدن پیش از مرگ
یا خوف فریفته شدن بزینتهای دنیا یا خوف مطلع شدن خدا بر باطن او در حالتی که
از خدا غافل باشد یا خوف آنکه عاقبت او را وقت مرگ بسبب ختم شود یا خوف آنکه
در روز ازل قلم قضا بسبب او جریان یافته باشد و تمام اینها خوفیست که عارفان میدانند
و از برای هر یک از اینها خصوصی فایده است با آنکه سلوک کند بسبیل … از آنهم …
با آنچه از آن میترسد پس هر که از غلبه عادت میترسد مواظبت کند بر ترک عادت و هر که
میترسد که حق تعالی مطلع شود بر باطن او مشغول شود بپاک کردن دل از وسوسهای شیطانی

وهمچنین باقی اقسام و غالب ترین اینها بر پرهیزکاران خوف بدی خاتمه است چرا که امر در آن خطر
بسیاری دارد و عالی ترین اقسام و دلالت کننده ترین اخبار بر کمال معرفت خوف روز ازل است
از برای آنکه خاتمه فرع سابقه است و از آن ناشی میشود بعد از آنکه اسباب بسیاری در میانه در آید پس
خاتمه ظاهر میکند آنچه در ام الکتاب در قضای الهی سبقت گرفته و اشاره باین شده در حدیثی که حضرت صادق ع
فرموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خطبه خواندند از برای مردم و بعد از آن دست راست مبارک را
بهم گذاشتند و فرمودند ایها الناس میدانید که چه چیز در کف دست من است گفتند خدا و رسول بهتر میدانند
فرمودند اسم بهشتیان و اسم پدران و قبیلهای ایشان تا روز قیامت بعد از آن دست چپ را بلند کردند
و فرمودند ایها الناس میدانید که چه چیز در دست من است گفتند خدا و رسول خدا بهتر میدانند فرمودند اسم
جهنمیان و اسم پدران و قبیلهای ایشان تا روز قیامت بعد از آن فرمودند حق تعالی حکم کرده و عدالت
نموده این را بر ترتیب و نوشته و گفتند گروهی در بهشتند و گروهی در جهنم و نیز حضرت صادق ع فرمودند
که گاه هست که مرد سعادتمند در راه اشقیا راه میرود تا آنکه مردم میگویند که شبیه است باشقیا شقاوتمندان
بلکه از ایشانست بعد از آن دریابد او را سعادت و گاه هست که مرد شقاوتمند در راه سعدا راه میرود
تا آنکه مردم میگویند چه شبیه است بسعادتمندان بلکه از ایشانست بعد از آن دریابد او را شقاوت
بدرستیکه هر که را حق تعالی سعادتمند نوشته باشد اگر از دنیا نماند مگر بقدر دوشیدن ناقه شتر
که از برای او بسعادت ختم میشود و اما جمعی از خایفان که غالب میباشند پس ایشان انتظار
مکر و مکر که عجب ذات مکروهست پس بعضی از ایشان نسبت که غالب است بر ایشان خوف سختیهای
مرگ است و سختی آن یا خوف سوال منکر و نکیر یا عذاب قبر یا هول روز قیامت یا خوف ایستادن در نزد حق تعالی
بشرم و شستن از پرده در بدها و سوال از نقیر و قطمیر کردن یا خوف صراط و تیزی آن و کیفیت گذشتن بر آن

یا خوف

یا خوف از آتش جهنم و عقربها و مارهای آن یا خوف محروم شدن از بهشت که دار النعیم و ملک باقی است
و از نقصان درجات یا خوف ممنوع شدن از لقای خدا و رتبه این اعلی انواع است و ایمان
خوف عارفانست و خوفهای سابق خوف عابدان و زاهدان و عامه عاملانست و محقق
نیست که فضیلت هر چیزی بقدر رعایت آنست بر سعادت و سعادت حقیقی سعادت لقای
حق تعالی است و باین سعادت نمیتوان رسید مگر بتحصیل محبت خدا و انس با او و بدست آوردن حصول
نمیشود محبت مگر بمعرفت و حاصل نمیشود معرفت مگر بمداومت بر فکر و حاصل نمیشود انس مگر بمحبت
و مواظبت بر ذکر و میسر نمیشود مواظبت بر ذکر و فکر مگر بکنده شدن محبت دنیا از دل
و کنده نمیشود محبت مگر بترک دنیا و شهوتهای آن و ترک خیرهای مرغوب ممکن نیست
مگر بترک خواهشها و ترک خواهش نمیشود بهیچ چیزی آنقدر که میشود باتش خوف زیرا که خوف الهی آتشی است
که شهوتها را میسوزاند پس از این کلام ظاهر شد که فضیلت خوف بقدر سوزانیدن شهوتها
و بقدر باز داشتن از معصیتها و ترغیب بر طاعت است و این مختلف میشود بحسب اختلاف درجات
خوف چنانچه بیان کردیم بدانکه بدی خاتمه را سببهای مختلف هست و مرجع آنها بدو چیز
است اما سبب اول و آن عظیم‌ترین سببها است که در وقت جان کندن و ظهور اهوال
مرگ شک یا انکار بر دل غالب میشود و در آن حالت قبض روح میشود پس آنچه غالب که بر دل
حجابی شده میان بنده و میان خدا دلالت میکند بر دوری دائمی و عذاب ابدیست و سبب آن
که مردی اعتقاد خلاف حق در ذات و صفات و افعال خدا برای دیگری یا بتقلید داشته باشد
در وقت جان کندن بطلان آنچه از روی اعتقاد داشته بر وی ظاهر شود چرا که حالت مرگ
حالتیست که پرده از روی کارها برداشته میشود و ظهور بعضی اعتقادات که از راه جهل باشد سبب بطلان

بقید اعتقادات یا شک در آنها میشود پس اگر اتفاق افتد که در وقت خطور این خاطر روح او از تن
مفارقت کند پیش از آنکه توبه کند و رجوع کند باصل ایمان پس ختم عاقبت او بدی شده خواهد
بود و روح او در آن حالت بترک مفارقت شده خواهد بود حق تعالی فرموده و بدا لهم من الله ما لم یکونوا
یحتسبون یعنی ظاهر شد از برای ایشان از جانب خدا چیزی که گمان نداشتند و نیز فرموده هل ننبئکم
بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا یعنی آگاه کنیم
شما را بجمعی که زیانکارترین مردمند از جهت عملها که سعی ایشان در زندگانی دنیا ضایع شده و ایشان
گمان میبرند که خوب میکنند و مجاهد ابلهان از این خطر بر کنار نبود مگر از ابلهانی که بر ایشان اند
که ایمان بخدا و رسول خدا و روز آخرت آورده اند ایمان محکم و از برای این جهت که در اخبار شده
الخ ابلهان اهل جنت اند و در اخبار منع از کتب نظر و خوض در علم کلام وارد شده و در ورود شده که اکتفا
بظاهر شرع باید نمود با اعتقاد آنکه خدا تعالی آنچه فرموده حق است و از این سبب در شرع است که خطر بجهت او عظیم
عظیمست و عقبه‌های او بسیار دشوار است و در اینها آن ناهموار و عقلها از رسیدن بمعرفت
خدا قاصر و عقلها بسبب آنکه مقطوع شد از انوار محبت دنیا و محبوب شد از آنکه بنور یقین مهتدی شود و آنچه از اهل حجب
بری عقل و فضل ذکر کرده‌اند بر ایشان متعارض است و دلها را بآنچه در تقلید و تشویش و دیگر بانضمام سیئه الفتن و تعلق
میباشد و تعصبها که در میان مردم برانگیخته میشود از قبیل معاینه که اعتقادات موروثی یا ماخوذ از حسن ظن
از معلمان در ابتدای امر او است که در مجالس میاموزند و بار طبعها بمحبت دنیا مشغوف و بر آن اقبال میکنند
و شهرتها طلبی او در سکر نفوس در آغاز ملکی که در کاه راه سخن در دلالت و صفات خدا
جزئی و عقل مفتوح شد با آنکه مردم از آفرینش متفاوت در طبعها مختلف بوده‌اند هر صاحبی
حرص علیا شده بر آنکه دعوی کمال و احاطه کنند حق نکنند و در انتقام زبان [illegible] بآنچه

در خواطر ایشان خطور کرده یا بدل استعمال جای کرده و بطول الفت این حالت محکم میشود و بالکلیه راه
خلاصی از ایشان مسدود میگردد پس سلامتی مردم در آنست که مشغول عملهای صالح شوند و آنچه از معرفت
ایشان بیرون است متعرض آن نشوند مگر کسی که خدا تعالی او را در دین فقیه گردانیده باشد و تاویل چیزها را با
تعلیم کرده باشد و نور حکمت در دل او افروخته شده باشد و این در نایابی از قبیل کبریت احمر است و اما سبب
دوم در بدی خاتمه آنست که اولا ایمان ضعیف باشد و محبت دنیا بر دل مستولی شود و هر گاه ایمان ضعیف
باشد محبت خدا ضعیف و محبت دنیا قوی میشود و آخر بجائی میرسد که در دل جای محبت خدا باقی نمی‌ماند
مگر حدیث نفسی بی اخواطر خطور کند اثری از آن در مخالفت نفس و میل از طریق شیطان ظاهر نشود
و این باعث آن میشود که در متابعت شهوتها فرو رود تا آنکه دل او تیره و با قساوت و سیاه گردد
و ظلمتهای گناهان در دل بر روی هم نشیند و هیچ اثر از نور ایمان در دل باقی نماند که ضعیف بود بر دل فرو نشاند تا ختم
شود و زنگ بگیرد و هر گاه سختی های مرگ بیاید بر ضعف محبت خدا افزوده میشود از آنکه میدانند که از
دنیا مفارقت خواهد کرد و دنیا محبوب است که بر دل غالب است و بر نیستن مفارقت آن متالم میشود
و این مفارقت را از جانب خدا میداند پس انکار آنچه خدا تقدیر کرده از مرگ در خاطرش میگذرد
و ترس آن است که بجای محبت خدا بغض خدا در باطن او پدید آید که در آن لحظه که این
در خاطرش خطور کند اتفاق افتد که روح مفارقت کند پس بدی او ختم خواهد شد
و هر که در دل او محبت خدا را غالب تر از محبت دنیا یابد اگر چه دنیا را نیز دوست داشته
همچنین کسی از این نوع خطر دورتر خواهد بود و محبت خدا دانند در آنکه کسی که خدا را شناسد
حق تعالی فرموده قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها
و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا

حتی یاتی الله بامره یعنی بگو ای محمد اگر پدران و فرزندان و برادران و زنان و خویشان شما
و مالهایی که کسب کرده‌اید و تجارتی که از کساد آن میترسید و خانه‌هایی که پسندیده‌اید محبوب
تر است در نزد شما از خدا و رسول خدا و جهاد در راه او پس انتظار بکشید تا امر خدا که مرگ باشد
بیاید و اما سبب سیم بسیاری معصیت است اگرچه ایمان قوی باشد و بیان این است
که سبب ارتکاب معاصی غلبهٔ شهوتهاست و ثابت بودن آنها در دل بسبب کثرت
انس و عادت و تمام آنچه توهمی در مدت عمر انس بان گرفته در وقت مرگ بخاطرش میرسد پس اگر
بیشتر میل او بطاعات است بیشتر آنچه در وقت مرگ در نظر او حاضر میشود طاعت خدا است
و اگر بیشتر میل او بمعصیتهاست در وقت مرگ غالب بر دل او ذکر معاصی بسیار باشد
که در وقت غلبهٔ شهوتی از شهوتهای دنیا و معصیتی از معصیتها قبض روح او شود و دل او
او وابسته بان باشد و از خدا محجوب ماند پس کسی که ارتکاب گناه نمیاید مگر گاه گاهی
از این خطر دورتر است و همچنانکه توهمی در خواب نمی‌بیند مگر آنچه در ایام عمر انس باو گرفته
و شبیه باشد بانچه در بیداری مشاهده نموده باشد و همچنین در وقت جان کندن
و حالتی که مقدم بر آن میباشد از بیهوشی شبیه است که چیزهایی مانوس میرسد و در دل جای میگیرد
چرا که مرگ شبیه است بخواب بسیار شدید که غلبه انس او بخواهشهای دنیوی سبب میشود
که صورت قبیحی در دلش متمثل شود و نفس بآن رغبت کند و قبض روح او در آن حالت
شود و مرگ او زبینی خاتمه این شد و اصل ایمان باقی باشد و هر که خواسته باشد که خاطر
خود را باز دارد و از متفکر شدن در معصیتها و شهوتها در جهان مگر آنکه در تمام
عمر مجاهده نماید و در باز داشتن نفس از آنها و قلع شهوتها از دل چنانچه قدرت که در تحت

اختیار

اختیار است و همیشه مواظبت بر غیر ممنون و خود را از فکر در امور دنیوی که باز میدارد از طاعت
محفوظ ساختن بهتر و از چیزها است بجهة حالت جان کندن چرا که توهمی میمیرد بر حالتی که زندگانی
کرده و محشور میشود بر حالتی که مرده چنانچه در حدیث وارد شده و از برای اینست که نقل شده از
بقالی که در حالت نزع کلمه شهادتین را باو تلقین میکردند او میگفت پنج شش چهار و دل او
مشغول حسابی بود که پیش از مرگ عادت بان داشت و آنچه در وقت مرگ بخوف خاطر
های بد است که در دل او خطور میکند و پس و عبارت از خاطر بد است آنچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده که ممکن میباشد که تا پنجاه سال عمل بهشتیان میکند تا آنکه میان او و بهشت بقدر دو وجب
میان جوشیدن شیر میماند پس ختم میشود برای او بانچه روز ازل تقدیر شده و آنچه آنحضرت
فرموده از مقدار فاصله جوشیدن شیر مقدار وقت سخت علتهای که موجب شقاوت
باشد نمیشود مگر خاطرهای بد است که بسیار خطور میکنند مانند برقی که بسرعت میرود و از برای
اینست که خوف عارفان از زیر بینی خاتمه عظیم میباشد زیرا که اگر آدمی خواهد که
در خواب نبیند مگر احوال صالحان و احوال طاعات و عبادات را میسر نمیشود اگرچه کثرت
صلاح و مواظبت بر آن تاثیری میکند اما اضطرابهای باطلقیه در تحت ضبط او نمیباشد
اگرچه غالب است که آنچه در خواب ظاهر میشود مناسب آن میباشد که در بیداری غالب
و از این ظاهر شد که عملهای توهمی همگی ضایع است اگر سلامت نماند در دم آخر وقت قبض روح او شود
و ظاهر شد که سالم بودن با اضطراب و حرکتهای خاطر بسیار مشکل است و از اینست که گفته‌اند عجب
ندارم از کسی که هلاک شده چون هلاک شده لکن عجب دارم از کسی که نجات یافته چون
نجات یافته است و از برای آنکه این خطر عظیم است شهادت امریست که رشک بر آن میبرند

میشود و مرگ ناگهان مکروه است امّا مرگ ناگهان از برای اکثر بسیار باشد که در وقتی که خاطر مومن
غالب و مستولی بر دل باشد اتفاق افتد و امّا شهادت عبارتست از قبض روح در حالتی
که در دل غیر از محبّت خدا چیزی باقی نباشد و محبّت دنیا و اهل و مال و ولد از دل بیرون
رفته باشد و از برای اکثر همچنین کیفیتی غیر میسر است در حالتی که توطین نفس بر مرگ نموده باشد مگر آنکه
محبّت خدا باشد و طلب رضای او نماید و دنیا را به آخرت فروخته باشد در وقتی که بیعی که با حق تعالی
با وی نموده چنانچه فرموده انّ الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بانّ لهم الجنة تا آخر آیه یعنی
بدرستیکه خدا تعالی خریده است از مؤمنان نفسهای ایشان و مالهای ایشان را بعوض آنکه بهشت
از برای ایشان باشد

در محبّت و انس و شوق بدانکه محبّت غایت اقصی از مقامات
و طبقه اعلی از درجاتست و بعد از این مقامی نیست مگر آنکه ثمره از ثمرات اوست مثل شوق
و انس و پیش از این مقامی نیست مگر آنکه مقدمات اوست مثل صبر و زهد و سایر مقامات
و محبّت اگرچه نادر الوجود است امّا دلها خالی نیستند از تصدیق با امکان آن و امّا محبّت خدا
کم کسی تصدیق بان نموده تا آنکه بعضی از اهل علم انکار امکان آن نموده اند و گفته اند محبّت خدا
معنی بغیر از مواظبت بر طاعت ندارد و امّا حقیقت محبّت محالست مگر با جنس و شبه و چون
منکر محبّت شده اند منکر انس و شوق و لذت مناجات و سایر لوازم محبّت و توابع آن شده اند
با آنکه الفاظ در قرآن و حدیث و حکایتها همگان وارد شده و هر یک بر ثبوت حقیقت محبّت
خدا و لوازم آن مثل آنکه قابل تأویل باشد امّا از شواهد قرآنی آیه یحبّهم و یحبّونه یعنی خدا
مؤمنان را دوست میدارد و مؤمنان خدا را دوست میدارند و آیه والذین آمنوا
اشد حبّا لله یعنی جماعة مؤمنان بیشتر محبّت بخدا میدارند و آیه قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم

و معنی آیه در فصل سابق گذشت و حضرت خاتم صلی الله علیه و آله فرموده هیچ یک از شما مؤمن نمیباشید تا آنکه خدا
و رسول در نزد او محبوب تر از غیر ایشان باشد و نیز آن حضرت در دعا فرموده‌اند بار خدایا روزی کن محبّت خود و محبّت
کسی که ترا دوست دارد و محبّت چیزی که مرا بمحبّت تو نزدیک گرداند و بگردان محبّت خود را در نزد من محبوب تر از
آب سرد و در خبر مشهور وارد شده است که حضرت ابراهیم به ملک الموت فرمودند در وقتی که بجهت قبض روح
او آمده بود آیا دیده که دوست دوست خود را بمیراند پس خدای تعالی وحی بسوی او فرمودند که آیا دیده دوستی که کراهت از
ملاقات دوست داشته باشد بعد از آن به ملک الموت فرمودند الآن قبض روح مرا بکن و در مناجات حضرت موسی وارد شده
که ای موسی بن عمران دروغ میگوید هر که گمان نموده که مرا دوست دارد و چون شب شد از من غافل شده بخواب
آیا هر دوستی محبّت نمیدارد که با دوست خلوت کند آگاه باش ای پسر عمران که من حاضرم در نزد دوستان خود و مطلعم بر ایشان چون
شب تیره شد دیده های دلهای ایشان متوجه من میشود و عقوبت من در برابر چشم ایشان متمثل میشود و با من
خطاب مینمایند در حضور و سخن میگویند ای پسر عمران چنان کن که دل تو از برای من شکسته و بدن تو نزار
نماید و چشمهای تو اشک ریزند در شبهای تاریک هر گاه چنین کنی مرا نزدیک خواهی یافت و روایت شده
که حضرت عیسی علیه السلام بر سه نفر گذشتند که بدنهای ایشان لاغر و رنگهای ایشان متغیر شده بود پس حضرت علیه السلام با ایشان
گفت که چه چیز شما را باین حالت کرده که مشاهده میکنیم در جواب گفتند ترس از آتش جهنم پس فرمودند لازم است
بر خدا که خایفان را ایمن سازد و بعد از آن به سه نفر دیگر رسیدند و ایشان لاغرتر و متغیرتر بودند و فرمودند چه چیز
شما را باین حالت کرده در جواب گفتند اشتیاق بهشت فرمودند بر خدا لازم است عطا کند بشما آنچه را امید دارید
و بعد از آن به سه نفر دیگر گذشتند و لاغری و تغیر ایشان بیشتر بود و گویا بر رویهای ایشان آئینه‌ها بود از نور پس فرمودند
چه چیز شما را باین حالت کرده گفتند که محبّت خدا فرمودند مقربان خدا شمائید و بس و در کتاب علل الشرایع از
پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که حضرت شعیب از محبّت خدا گریست تا آنکه کور شدند و حق تعالی دیده او را بینا کرد

و بیماران گرسنه تا کور شدند و خدا او را بینا کردانید و باز گریستند تا کور شدند خدا تعالی او را بینا
کردانید چون مرتبه چهارم شد وحی فرستاد حق تعالی بوی که تا بکی این حالت خواهی است اگر گریه تو از ترس آتش
جهنم است ترا امان دادم و اگر از برای شوق بهشت است بهشت را بر تو مباح کردانیدم پس حضرت شعیب فرمودند
خداوندا تو میدانی که گریه من نه از ترس جهنم و نه از شوق بهشت است لیکن محبت تو در دل من جا کرده و صبر نتوانم کرد
تا ترا ببینم پس وحی بوی آمد که هرگاه چنین است در زودی همین بزودی کلیم خود موسی بن عمران را خادم
تو میکردانم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از دعاها فرموده اند فهبنی الهی و سیدی
و مولای و ربی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک و حضرت امام حسین
علیه السلام در دعای عرفه فرموده اند تو الذی ازلت الاغیار عن قلوب احبائک حتی ما احبوا
غیر تو را دوست ندارند و پناه بغیر تو نبرند و فرموده اند ای الهی که چشانیده شیرینی انیس را
بدوستان خود پس در برابر تو ایستاده اند در حالتی که تملق و اظهار تذلل میکنند و در مناجات
المحبین که منسوب بحضرت سجاد علیه السلام وارد شده که فرموده اند بحق عزتت تو قسم میخورم
که البته بتحقیق ترا دوست میدارم دوستی که صدق آن در دل قرار گرفته و منسوبه المحبت در دل
من انس گرفته و مجالست در هکمهای عمل تو و کوه اسباب احترام از معتقدان محبت جنیدی
در مناجات دیگر فرموده اند خداوند الهی کردان ما را از آن جماعتی که درختان شوق تو در باغهای سینهای
ایشان ریشه را محکم کرده و سوزش محبت تو برگ سوزانیده دلهای ایشان را احاطه نموده فرموده اند
و ملحق ساز ما را بسبب لطف خود الحقنا بندگانی که بجهت ادراک لطایف عنایتهای تو بسوی تو سبقت نمایند
و ملحق الدوام دو ترا بیکو میخوانند در روز و شب و در زاری میکنند و از هیبت تو برخود میلرزند
الهی از آن کسانی که صاف کرده نیده از برای ایشان انهای محبت و محبت را که بر الخالص بلند نموده

و درست نیده ایشان را لعطیهای بسیار و بر کردانیده باطنهای ایشان را الا محبت خود و سیراب کرده
ایشان را از صافی شراب دوستی خود پس بسبب لذت مناجات تو رسیده اند از جانب تو بنهایت مقصود ما
پرستنده و فرموده اند بتحقیق که حاجت من بتو منقطع نشد و رغبت بجانب تو معروف شد پس تو مراد منی نه غیر تو و از
برای تست بیداری خوابهای من نه از برای غیر تو و ملاقات تو روشنی چشم منست و وصال تو آرزوی نفس
منست و بجانب تست شوق من و در محبت تست شدت وجد من و در محبت تست حرارت شوق من بهوای
تست مقصود من رضای تست حاجت من دیدن تست و مطلوب من همسایکی تست و غایت سؤال من
نزدیکی تست انیس رحمت من در مناجات تست دوای مرض من و شفای حرارت محبت من و شکی مرقت قلب
من رفع کدورت من نزد تست پس فرموده اند قطع مکن مرا از خود و دور مکردان از خود ای نعیم و بهشت من و ای دنیا
و آخرت من و نیز فرموده اند خداوندا کیست آنکه حلاوت محبت ترا چشیده و دیگری را بعوض قصد کند کیست
آنکه انس بنزدیکی تو گرفته و طلب آن کند که رو از تو بکرداند خداوندا مرا بکردان از آن کسی که برگزیده او را
از برای نزدیکی و یاری خود و خالص ساخته او را از برای خواهش و محبت خود و مشتاق کردانیده او را
بلقای خود و راضی کرده او را بقضای خود و احسان نموده او را بانکه نظر کند بروی تو و عطا کرده او را خوشنودی
خود را و پناه داده او را از جرئت بی التفاتی خود و جران کرده دل او را از برای ارادت خود و برگزیده او را از برای
مشاهده خود و روی دل او را از همه بجز خود فارغ ساخته دل او را از برای محبت خود
خدایا بگردان ما را از کسانی که عادت ایشان شوق است و طریقه ایشان آه و ناله است
و پیشانیهای ایشان بر خاک از برای عظمت تو در سجده اند و چشمهای ایشان از ترس تو روان
شده و دلهای ایشان بمحبت تو بسته شده و از هیبت تو کنده شده ای کسی که انوار قدسش
از برای دیدهای محبان خوش آینده و شعاعات نور روی از برای دلهای عارفان

نشا و برانگیختن شوق تو هاست ای منتهای دلهای مشتاقان و ای غایت آرزوهای محبان سؤال میکنم
از تو محبت ترا و محبت کسی که محبت ترا دارد و محبت هر عملی که بنزدیکی تو برساند و آنکه تو خود را
خود را نزد من محبوب‌تر از هرچه غیر تست گردانی و ازو هر چه غیر تست دلیله خطرهای
که در دلها افتد و چاره کردن تو و چشم پوشیدن از کردن لبوی تو در دل هوای عیبی و چیزی خوش پندیده است
علم محبت تو و چه که دلالت ترا میکند و گواهی نمیدهد شوق برانگیخت میکند و گره دهای تو
دانشی خواهش برافروختن نمیکند که لقای تو و شوق شوق برافروختن انشا نمیکند و نظر کردن بروی تو و ادا میکند
حاصل میشد مرا مگر لقای تو نیک شدن تو و امروز حسرت مرا و دفع نمیکند مگر لطف تو و بیماری را
برطرف نمیکند مگر طبابت تو و غم مرا زایل نمیکند مگر نزدیکی تو و زخم مرا به نمیکند مگر داد کرم و عفو تو و بلایا تو غیرت
در رنج دل مرا دوا نمیکند مگر عفو تو و وسواس سینه مرا زایل نمیکند مگر رحمت تو و مناجات‌هایی که
دعاهای ایشان بیش از آنست که توان شمرد و از حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه مرویست
که فرمودند بدرستی که خدا تعالی را شرابیست برای اولیای او که هرگاه بیاشامند مست
میشوند و هرگاه مست شوند نشاط میکنند و هرگاه نشاط کنند خوشحال میشوند و هرگاه خوشحال
شوند گداخته میشوند و هرگاه گداخته شوند خالص میشوند و هرگاه خالص شوند طلب میکنند و هرگاه طلب کنند
می‌یابند و هرگاه بیابند واصل میشوند و هرگاه واصل شوند متصل میشوند و هرگاه متصل شوند
فرقی میان ایشان و میان محبوب ایشان نمی‌ماند بدانکه محبت عبارتست
از میل بچیزی لذیذ و این میل بعد از معرفت بآن چیز حاصل میشود و ادراک چیزی با حواس ظاهر یا بدل
و هر چند معرفت بچیزی قوی‌تر و لذت شدیدتر و بیشتر باشد محبت قوی‌تر خواهد بود
و بصیرت باطنی قوی‌تر است از بصر ظاهر و ادراک عقل شدیدتر است از ادراک

علمی

عقلی و جمال معانی که بعقل ادراک میشود عظیم‌ترست از جمال صورتهای ظاهری که بچشم دیده میشود
پس البته لذت دلها بآنچه ادراک میکنند از امور شریفه الهیه که حواس از ادراک آنها عاجز‌اند
کامل‌تر و رساتر خواهد بود و میل طبع سلیم و عقل صحیح بآنها قوی‌تر پس بنابرین هنگام منکر
محبت خدا نمیشود مگر کسی که از مرتبه قصور در درجه بهایم باشد و ادراک او از محسوسات
تجاوز ننموده باشد و همچنانکه گاهی محبت بخودی بهم میرسد و بقای خود میخواهد و محبت بغیر از برای
خود و کمال و بقای خود میشود همچنین گاه میباشد که محبت بغیر از برای ذات غیر میباشد
نه از برای فایده که از آن در یابد بسوی او رسد بلکه عین فایده لذت او میباشد و این محبت
آنست حقیقی که اعتماد بآن میباشد و این مثل محبت جمال و حسن است زیرا که از برای ادراک
هر جمالی محبوبست خواه کسی که ادراک جمال میکند و این محبت از برای عین جمالست زیرا که
ادراک جمال و مدرک آن عین لذتست و لذت بنظر بذات محبوبست نه نظر بغیر و کمال نظیر
آن محبت صورتهای جمیله را بتصور نمیتوان کرد مگر از برای برآوردن شهوت چرا که قضای شهوت
لذتی دیگر است که گاه میباشد محبت صورتهای جمیله از برای آن میباشد و ادراک
نفس جمال نیز لذیذ است پس جایز است که نظر بذات محبوب باشد و چون انکار این توان
شد و حال آنکه سبزه و آب روان محبوب میشوند نه از برای خوردن و آشامیدن یا مطلبی دیگر
سوی نفس رؤیت سبزه و آب روان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را خوش می‌آمد و طبعهای سلیم
حکم میکند بلذت ملاحظه نورها و شکوفه‌ها و مرغهای خوش رنگ خوش نقش و تناسب الاشکال
تا آنکه گاه میباشد که بسبب آن غم از دل بردن میرود بغیر از دیدن بهره دیگر طلب نشود و نیز حسن
و جمال منحصر در مدرکات بصر و در تناسب خلقت نیست زیرا که میگویند این خوب

و خلق خوب و علم خوب و طریقه خوب و هیچیک از اینها بچشم دیده نمیشود بلکه حسن و جمال بصر
و در صورت کمالات خوارس نیست بلکه ببینائی از خصلتهای خیر منوط ببصیرت باطنی مدرک میشود
و علامت این آنست که طبعهای سلیم محب انبیا و ائمه علیهم السلام سرشته شده اند با آنکه
ایشان را ندیده اند تا آنکه گاه میباشد که محبت در این بمرتبه میرسد که صاحب مذهب خود را از غایت عشق هلاک از
میکند مثل عشق او را بر این میدارد که جمیع اموال خود را صرف در نصرت مذهب او
و دفع از جانب او میکند و اگر کسی طعنی بر امام و متبوع آن بزند در انتقام او خود را در معرض
هلاک می اندازد و تمامی خصلتهای خیر بعلم و قدرت بر میگردد یعنی چون بالطبع محبوب میشوند و چگونه کسی
مدرک عقلی نیز بلکه شجیع و مصنف خاتم را دوست و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را با نهایت غم
دلها انبیا را دوست میدارند محبت ضروری با انضمار را ایشان را لا بنظر بصیرت محسوس نیست
و لذا لازم نیست که از ایشان نفعی برسد و هر کسی که بصیرت باطنی بر وی غالب تر از حواس
ظاهره است محبت او بمعانی باطنه بیش از محبت بمعانی ظاهره میباشد و دیگر آنکه هر که محبت
میدارد یا بخود میدارد یا بغیر محبت یا از برای حسن و جمال و یا از برای احسان و
کمالات و یا از برای علتی میان آن و میان خصلت مجانست و اما محبت بخود شدید تر
و قوی تر میباشد از برای آنکه محبت بقدر معرفت و معرفت میباشد و هیچ چیز بکسی موافق تر
از نفس خود نمیباشد و معرفت بهیچ چیز حقیقی تر از معرفت بخود نمیباشد و از برای اینست که
معرفت بنفس بر وی ظاهر است و چون هر کسی فرع وجود خداوندگار و سایه اوست پس محبت
نفس بمحبت خدا بر میگردد و اگر صاحب محبت شعور باین نداشته باشد و اما محبت غیر از برای
حسن و جمال و یا از برای نفع کسی او میکند و هر که او را لذت میباشد که جمال نظر بذات محبوبست

خواه جمال ظاهر صورت و خواه جمال باطن معنی باشد و همچنین کمال و خدا لذاته بذات جمیل
و کامل میباشد و هر صاحب ملاحتی حسن او از جمال خدای عز و جل است و هر کمالی کمالش فرع
کمال قدرت اوست پس هیچکس غیر از خدا دوست نمیدارد و اما محبت بنهایت در محبت بعد از آن
محبوبان و در زیر پرده سینهها و همچنین سنخ دوم محبت غیر از برای احسان زیرا که احسان نظر بذات
محبوبست خواه مرتبت بعض صاحب محبت کند یا نکند و هیچ احسانی نمیباشد مگر از جانب خدا
و هیچ احسان کننده بغیر خدا نمیباشد چون اوست خالق احسان و احسان جانب و سبب اعطا
او سبب است که خود میبیند و هر که احسان میکند انگیزش جنبه از جانب قدرت و حسن جانب
او دوست و قطره از دریای جمال و افضال اوست و اما محبت غیر از برای جنسیت که میباشد
که جنس بجنس میل میکند خواه جنسیت از برای معنی ظاهری باشد چنانچه طفل بطفل از برای طفولیت
میل میکند و یا از برای معنی پنهانی باشد چنانچه میان دو کس بی ملاحظه جمال و طمع در جاه
و مال اتفاق می افتد زیرا که ارواح [illegible] نظر [illegible] بهم آورده و هر سبب که [illegible]
انس یا در [illegible] الفت بهم میگیرند [illegible] محبت
فرع محبت بنفس است پس بمحبت خدا بر میگردد چنانچه دانستی و هر وجهی که باشد محبت [illegible]
مگر بخدا [illegible] چنانچه حضرت سید الشهدا علیه السلام [illegible]
فرموده اند در دعای عرفه [illegible] اغیار را از دلهای محبان خود زائل کردی دیده تا آنکه غیر ترا
دوست نداشتند و پناه بغیر تو نبردند پس [illegible] شده است از برای
با نیابان [illegible] هیچکس بر آن مطلع نشود [illegible] کسی که او را
از ل از برای او [illegible] تقدیر شده [illegible] از آتش محجوب گردیدن [illegible] جنت یا لقا

انرا در ظلمت کوری حیران واگذاشته است و در چراگاه محسوسات و شهوتهای چهار پایان اند
و شاد میکنند و طعام زینتکی دنیا را میدانند و از آخرت غافلند و شکر خدا را علی
مردم نادانند   بدانکه عظیمترین لذتها و عالیترین آنها معرفت خدا و رویت است
بدیدن باطنی و اکثر قصور عقلشان لذتهای دیگر بر آن اختیار کنند و نمیدانند حق کسی که از این لذت
محروم باشد و سبب در این است که لذتها تابع ادراکات است و آدمی جامع بسیاری از قوتها
و طبیعتهاست و لذا برای هر قوتی و طبیعتی لذتیست و لذتش در آنست که بمقتضای طبیعی
او که برای آن آفریده شده برسد پس طبیعت غضب آفریده شده از برای فرونشاندن
خشم در انتقام و التشفی لذت او در غلبه و مغالبت و طبیعت شهوت طعام آفریده شده از
برای تحصیل غذا که قوام بدن باشد و التذاذ لذت او در یافتن غذاست و همچنین سایر طبیعتها و در دل
طبیعتی است که در نور البصیرت باطنه بلینا معتد و گاهی نور ایمان و یقین نامیده میشود بادراک حقیقت
تمام چیزها را بتنهائی لذت است پس مقتضای طبیع آن معرفت و علمست و علم مخصوص ترین صفات
الوهیت و شریفهای کمالات و لذا برای اینست که بنشاط می آید هر گاه مدح او کنند به زیرکی
و دوفور علم زیرا که او در وقت شنیدن مدح بکمال خود لذت و صاحب علم خوشحال میشود
و تلقید ... باز لذت علم زراعت و خیاطت مانند لذت علم تدبیر مملکت نیست و لذت
علم نحو و شعر مثل لذت علم بخدا و صفات او و ملائکه و باطن آسمانها و زمین نیست بلکه
لذت علم بقدر شرف علمست و شرف علم بقدر شرف معلومست پس اگر در معلومات چیزی باشد
که بزرگتر و کاملتر و شریفتر و عظیمتر باشد علم بآن البته لذیذتر و شریفتر و پاکیزه ترین علمها
خواهد بود و آیا در عالم چیزی هست که جلیلتر و عالیتر و شریفتر و کاملتر باشد از آفریننده عالم

چیزها و کمال بخشنده آنها و ترتیب دهنده و نقش کننده و اعلا نماینده و تدبیر کننده آنها
پس سزاوار است که دانسته شود که لذت معرفت بخدا قوی‌تر از سایر لذتهاست از برای کسی
که طبیعت معرفت در او زنده باشد و باز هر که خدا را شناخت میداند که لذتهائی که متفرقند
از شهوتهای مختلف داخل باشد گویا از لذت معرفت مندرجست چنانچه نقل کرده‌اند که حضرت
نقلی اهواء متفرقه   فاستجمعت اذ رأتک العین اهوائی فصار یحسدنی من کنت احسده
حضرت مولی الوری از حضرت مولا   ترکت للناس دنیاهم و دینهم   شغلا
بذکرک یا دینی و دنیائی   یعنی بالاتر هوای پراکنده داشت همگی بجهت خشم چشم تو را دیدم هواهای
فراهم شد و کسی که بر من حسد میبرد او حسد میبرم حسد بر من میبرد و چون تو مولای من شدی از من
مولای مردمان شدم و واگذاشتم از برای مردم دنیا و دین ایشان را از برای انکه مشغول شدم بذکر
تو ای دین و دنیای من   بدانکه فرقی نیست در رؤیت میان دنیا و آخرت همچنانکه جایز
نیست رؤیت او در آخرت بچشم سر و دیده باطنی از برای صاحبان بصیرت در او نهایت
ظهور و وضوح است که بمشاهده و ملاقات می کشانند همچنین جایز نیست رویت او در آخرت
حق در دنیا باینمعنی که گفته شده و حجابی میان خدا و خلق نیست مگر حجب و غفلت معرفت
حاصل باشد زیرا که اولیای خدا مشاهده او را در دنیا در جمیع احوال و اوضاع در شب و روز
میکنند چنانچه فرموده والشهداء عند ربهم یعنی انها که حاضرند و همیشه بلقای خدا و فرموده
شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة و اولوا العلم یعنی گواهی میدهد حق تعالی که خدائی نیست
مگر او و ملائکه شهادت میدهند گواهی میدهند و صاحبان علم نیز شهادت میدهند
و نیز فرموده الا من شهد بالحق وهم یعلمون یعنی مگر کسی که شهادت بخدا میدهد و ایشان دانایانند

و آنجا عیان را شهود نامیده از برای آنکه مشاهده خدا در جمیع احوال میکنند چنانچه در آیه دیگر فرموده
فاینما تولوا فثم وجه الله یعنی بهر طرف که رو کنید خدای عز و جل در آنجاست و در دعا وارد گشته
خواهید بود و فرموده هو الاول والآخر والظاهر والباطن یعنی خدا اوست اول و آخر و ظاهر
و باطن پس موصوف بظاهر شده و نیز فرموده ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا
خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم یعنی هیچ سه کس غایب نشوند
از یکدیگر راز گویند مگر آنکه حق تعالی چهارم ایشانست و هیچ پنج کس غایب نباشند مگر آنکه خدا ششم
ایشانست و هیچ کمتر و بیشتر از این غایب نباشند مگر آنکه خدا با ایشانست و چون اولیای
خدا بحقیقت معاینه این آیات رسیده اند مشاهده حق تعالی را بدیده های باطنی نموده اند
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند در وقتی که خدا را عبادت میکنی او را
دیده فرمودند وای بر تو عبادت نمیکنم خدایی را که ندیده باشم پرسیدند چون دیده فرمودند
وای بر تو چشمها او را در هر دیدن ندیده اند ولیکن دیدهای باطنی او را بحقیقت ایمان دیده اند
و حضرت امام حسین علیه السلام در دعای عرفه فرموده چون استدلال توان نمود بر تو
بچیزی که در وجود خود محتاج است بتو آیا غیر تو را ظهوری هست که تو نداری تا آنکه آن
ظاهر سازد ترا کی غایب بودی تا محتاج باشی بدلیلی که راه نماید بتو و کی دور بودی
که آثار مردم را بتو رسانند نابینا است چشمی که ترا نبیند و حال آنکه همیشه تو بر آن
مشرف و دیدبان است و زیانکار است سرمایه بنده که نگردانیده از برای او از محبت خود نصیبی و نیز
فرموده خود را شناسانیده بهر چیزی پس چیزی نیست که ترا نشناسد و فرموده
شناسانیده خود را بمن در هر چیزی پس دیده ام ترا ظاهر در هر چیزی پس ظاهری

از برای

از برای هر چیزی و دیگر سخنان از بعضی ائمه صلوات الله علیهم وارد شده که معرفت که
در آنحضرت بقدری زیاده صفات ربانیها و زیرا که آنها با مجرد چون از علمای ما و غیره معروف ظاهر تر
و واضح تر است و شیخ صدوق رحمه الله باسناد معتبر از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که با آنحضرت گفتم که خبر ده مرا از خدا که آیا مؤمنان در روز قیامت او را خواهند دید فرمودند
بلی و پیش از روز قیامت نیز دیده اند ابو بصیر گوید گفتم که کی خدا را دیده اند فرمودند وقتی که
با ایشان در روز الست گفت الست بربکم قالوا بلی بعد از آن حضرت ساعتی ساکت شدند و فرمودند
بدرستیکه مؤمنان حق تعالی را در دنیا پیش از روز قیامت دیده اند و می بینند آیا
تو در این وقت خدا را نمی بینی پس ابو بصیر گفت که این حدیث را از زبان شما بمردم بگویم
حضرت فرمودند مگو چرا که اگر باین بگویی نادانی که معنیش را نفهمد انکار آن میکند و منکر شود
و گمان کند که این تشبیه است و کفر است مخلوقات کافر شود و دیدن بباطن مثل دیدن بظاهر چشم
نیست و حق تعالی منزه است از آنکه مشبهان و ملحدان خدا را بآن وصف میکنند
و در لفظ آنحضرت از مشبهان و ملحدان جماعتی اند که میگویند در روز قیامت مؤمنان
خدا را بچشم خواهند دید چنانچه ماه را در شب چهارده می بینند و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام پرسیدند از آنچه اهل سنت و جماعت پرسیدن روایت میکنند از دیدن خدا
آنحضرت فرمودند آفتاب جزئیست از هفتاد جزو از نور کرسی و کرسی جزئیست از هفتاد
جزو از نور عرش و عرش جزئیست از هفتاد جزو از نور حجاب و نور حجاب جزئیست از هفتاد
جزو از نور ستر پس اگر راست میگویند که خدا را میتوان دید با آفتاب که بی ابر باشد
تند نظر کنند بدانکه طریق تحقیق مجتبی و تقویت آن و بعد از آن مشغول

رؤیت و ملاقات شدن است که کسی معروف نماید و از تقویت و مهر دانی حاصل
میشود و بپاکیزه ساختن دل از شغلهای دنیا و علقههای آن و بپناه بردن بخدا بذکر و فکر
و بیرون کردن محبت غیر خدا را از دل زیرا که دل مانند ظرفیست که مشغلا وسعت برکه
نداشته باشد مادام که آب در آن داشته باشد و حق تعالی هر دو دل در جوف بنده قرار نداده
و محبت مانند آبست که تمامی دل خدا را در دست داشته باشد و مادامی که بغیر خدا
پردازد موضعی از دل آن بغیر خدا مشغول خواهد بود پس بقدر آنکه بغیر خدا مشغول میشود
محبت خدا از دل کم میشود مگر التفات بغیر خدا از آن حیثیت باشد که مصنوع خدا
و شعبه از آثار صفات او و مظهری از مظاهر اسمای اوست و مشاهده بانی انفراد و تجرد
بودن شده است در قرآن مجید است فذرهم ثم ذرهم یعنی بگو خدا و آنچه غیر اوست
واگذار و این بعینه شوق میشود و آن عبارتست از طلب کمال وضوح در چیزی که نوع
وضوح داشته باشد و نظر داشتن بباقی آنچه از مطلوب حاصل نشده باشد زیرا که
شوق تعلق بچیزی میگیرد که از راهی ادراک آن شده باشد و از راهی ادراک
نشده باشد و حصول آن یا بتبوع وضوح و یا با انتظار باقی مطلوب ملتبس باشد
و هیچیک از این دو نهایتی نمیدارد زیرا که مراتب وضوح غیر متناهیست و همچنین
زیادتی آنچه از وی نشده باقی مانده با بابای ندارد از جمال و جلال خدا بکمال حصول
اصل و صاف شوق هیچ نیز میباید که لذیذ ملتبس باشد و الم در آن ظاهر میشود پس شوق
هرگز از بنده منقطع نمیشود خصوصا از کسی که بالاتر از آنچه با قرب و مرتبت بیشمار العقول کنند
در قرآن مجید وارد شده یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا

نورنا

نورنا یعنی مؤمنان در قیامت نور ایشان ظاهر خواهد شد در پیش رو و در جانب راست
و خواهند گفت خداوندا تمام گردان از برای ما نور ما را و در کتاب مصباح الشریعه مرویست
که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند مشتاق خواهش طعام نمیدارد و از آشامیدنی
لذت نمیبرد و خوابیدن از او خواهش نمی آید و بکوشش انس نمیگیرد و در خانه آرام نمیگیرد و در آبادی
سکنی نمیکند و جامه نرم نمی پوشد و قرار نمیدارد در روز و شب و بندگی خدا را میکند برستگاری
در حالتی که امید دارد بعبادتی که با آن اشتیاق دارد و میرسد و بزبان شوق بآن راز میگوید
و آنچه در دل دارد اظهار میکند چنانچه حق تعالی از موسی ابن عمران خبر داده در وعده که
حق تعالی کرده بود در رفتن بکوه طور با آنچه فرمودند و عجلت الیک رب لترضی یعنی تعجیل کردم بسوی
تو آمدم تا راضی باشی از من و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله احوال حضرت موسی را بیان فرمودند که
در رفتن بکوه طور و باز گشتن تا چهل روز از شوق که بخدا داشت نه طعام خورد و نه آب آشامید
و نخوابید و نه خواهش چیزی نمود پس حضرت صادق علیه السلام فرمودند هرگاه داخل شدی
در میدان شوق تکبیر بگو بر نفس و مراد خود از دنیا یعنی خدا را عظیم بشمار و ما سوی را
حقیر بدان و وداع کن همه را بان الفت داری و احرام ببند از غیر آنچه با آن اشتیاق داری
یعنی اجتناب کن از غیر و تکبیر بگو در میان زندگی و مردگی بااین عبارت لبیک اللهم لبیک
یعنی همیشه چنان بدان که حق تعالی ترا بخود دعوت مینماید و تو اجابت دعای او مینمائی
و هرگاه چنین کنی حق تعالی اجر ترا عظیم مینماید و مثل مشتاق مثل کسیست که غرق شده باشد
که در دل مقصدی غیر از خلاصی نمیباشد و هر چه غیر خداست فراموش کرده و اخباری که در لذت شوق
در شوق لقای خدا بیش از آنست که توان شمرد و اشاره بعضی از آنها در دعاهای ائمه معصومین

سلام الله علیهم گذشت   بدانکه هرگاه غالب شود بر آدمی ملاحظهٔ حسن و نهایت جمال
الهی از پس پردهٔ غیب و بیابد در خود اهتزازی که ناشی است از اطلاع بر کنه عظمت خدا آنچه دل او
سینه بسکینه و مطلب کون و مضطرب میشود و بر انگیخته شده متوجه آن میشود این حالت را شوق
مینامند و شوق باعتبار امر غایبی میباشد و هرگاه غالب شود بر وی فرح و سرور بسبب مشاهده
حضور بقدری که از برای وی وضوح یافته و همت او مقصور باشد بر مطالعهٔ جمالی حاضر
که ظاهر گردیده و ملتفت نشود بآنچه هنوز ادراک آن ننموده شکفته میشود دل بآنچه ملاحظه
مینماید و این شکفتگی را انس مینامند و هرگاه صفات عزت و بی نیازی و عدم مبالاة
و خطر امکان زوال و دوری را ملاحظه نماید و بدین سبب خاطر او متألم گردد این حالت را خوف
مینامند و حصول این حالتها تابع ملاحظهات است پس هرگاه انس غالب شود و ملاحظهٔ آنچه
از وی غایب است نکند و ملاحظهٔ خطر زوال ننماید نعمت و لذتی عظیم میشود و هرکه انس بخدا بر وی
غالب شد خواهشی بغیر از تنهائی و خلوت نمیدارد و سبب این است که انس
بخدا لازم دارد وحشت از غیر خدا بلکه هر چه مانع از خلوت است بر دل گرانتر میباشد
چنانچه روایت شده که حضرت موسی هنگامی که حق تعالی با وی سخن گفت مدت مدید
سخن هیچکس از مردم را نمی شنید مگر اینکه طبیعت او بر هم زده میشد و غشی بر وی مستولی میگردید
زیرا که محبت موجب خوشی آمدن کلام محبوب و خوشی آمدن یاد او است و سبب خوش آمدن
غیر محبوب از دل بیرون میرود و اگر با مردم اختلاط نماید بحالتی که در میان جمعی تنها باشد
در خلوت جمعیت داشته باشد و در حضر غریب و در سفر حاضر باشد و در غیبت شاهد
نماید و در حضور غایب باشد و بکثیره با مردم اختلاط نماید و دل مستغرق خوشی یاد محبوب باشد

حضرت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف ایشان فرموده اند ایشان جمعیتند که هجوم نموده است
بر ایشان علم بر حقیقت چیزها از شناختن و دریافته اند نسیم یقین را و نرم شمرده اند آنچه را متنعمان
درشت شمرده اند و انس گرفته اند آنچه جاهلان از آن وحشت دارند و به بدن در دنیا میباشند
و روحهای ایشان متعلق است بمحل اعلا اینجماعت جانشینان خدایند در روی زمین
و دعوت نمایندهٔ مردم بدین خدا   بدانکه هرگاه انس نماینده و غالب بحکم
شود اضطراب خوف از او منقطع شود و خوف در وی محو گردد و عیش او در منعش گردد
و در اینصورت موجب نوع انبساطی در قولها و فعلها و در مناجات با حق تعالی میشود و گاه
میباشد که بحسب صورت منکر و قبیح میباشد از این راه که نمایشی از جرأت و قلت هیبت
میباشد اما تحمل این میشود از کسی که او را در مقام انس داشته باشند و هر کسی که در این مقام نباشد
و خود را در آن مقام دارد و گفتار ایشان نداشته باشد هلاک و مشرف بکفر میشود و مثال این مناجات
که برخ اسود با خدای نموده و حکایت او چنانست که خدای عزوجل امر کرد حضرت
موسی را که از وی سؤال کند تا باران از برای بنی اسرائیل بیارد و این بعد از آن بود
که هفت سال مبتلا بقحط شده بودند و حضرت موسی در میان هفتاد هزار کس از شهر
بیرون رفت وحق تعالی وحی بحضرت موسی فرستاد که چون دعای ایشان را مستجاب کنم
و حال اینکه گناهان باطنهای ایشان را تیره کرده و باطن ایشان پلید شده و بدون یقین
مرا میخوانند و از مکر من ایمن شده اند رجوع کن بسوی بنده از بندگان من که نامش برخ است
و بوی بگو که بیرون آید تا من دعای او را مستجاب کنم پس حضرت موسی تفحص او را
نمود و نشانه از وی نیافت تا اینکه روزی در راهی میرفت ناگاه مرد سیاهی چهره را

دیدکه پیش پای او غبار آلود بود از اثر سجده و چشمه بر کوهی چنید . بود پس حضرت موسی ویرا
بنور الهی شناخت و سلام بروی کرد و گفت چه نام داری گفت نام من خضر بر حضرت الحوت
فرمودند مدتیست که در تفحص تو ام اکنون از حق تعالی در روی ما مطلب با ایشان بگمی بس
بردن رفت و در میان سخنان زبیرا مستکشف هفدا روزی از دیگر در دو قومیت در این
از قوم تو نیست اما چه خبر از روی تو ظاهر شده اما ابرهای تو از فرمان تو بیرون رفته اند
یا دیگر بارها طاعت تو نکرده اند یا دیگر جز رسیای تو فانا شده یا دیگر غضب تو
برکسیکه لمان تحت شد . اما غفار نبودی و بخشش روز دیگر خطا کار را بیامرزی رحمتراز قوم ی
و دور مهر بابا نمودی پس چون برآتش غضب میکنی یا دیگر بالجنان ملتمسانه که از رحمت
رحمت التماع نموده یا دیگر بتقصیری که از تو حوت شوند پس تعجب این از معاتب بسیاری
حضرت موسی فرمودند بنغ از جای خود حرکت نکرده بود که با زاری عظیم آمد و سبزها
روییده و در نصف روز سبزها بجایی بلند شد که بزانوهای مردم رسیده و در مرغ
از صحرا مراجعت نمود و حضرت موسی استقبال او کرد و موسی گفت دیدی که من تقاضا کی
را با قدر حکمه و عبادالله نمودم چون انصاف داد و حضرت دراز ده نمود که آن دو باد رسانید
پس حق تعالی وحی بحضرت موسی نمود که بزغ هر روز سه مرتبه بالا بیجند از ند و بلا دیگر ابنا بطی
در بیابان جرأت بر سخنوری از بعضی بینند گمان بحمل بیشه و از بعضی ببخشد و از جملا ابنا بطی
را زده است بود معنی حضرت موسی است که بجنداری تعالی گفت ان هی الا فتنتک
تضل بها من تشاء و تهدی من تشاء یعنی نیست گوساله پرستی مگر امتحان و فتنه تو گمراه
میکنی بآن هرکرا میخواهی و هدایت میکنی هرکرا میخواهی و از این قبیلست سخنی که در مقام

معذرت

معذرت فرمودند جنابی که حق تعالی با وگفت برو بجانب فرعون که سرکش شده در جواب
گفت ولهم علی ذنب فاخاف ان یقتلون یعنی ایشانرا بر من گناهیست میترسم که
مرا بکشند و سخنی که فرمود یضیق صدری یعنی در دعوت کفار ولیکن بیفرموده سخنی
که گفت اننا نخاف ان یفرط علینا او ان یطغی یعنی میترسم که از روی ما بر ستم کند
یا دیگر زیاده سرکشی بکند و این سخنان از غیر موسی بالوسیت از روی دیگر حضرت
موسی در مقام انس داشته بود و با وی سد لطف نموده از آن بکمال ملتمس نموده و کثیر او را
از حضرت یونس بکمی بظهور رسید و چون در مقام قبض و هیبت او دارا شده بود معاتب
شد در شکم ماهی در رفت تا یکی ولیکن فرد تا روز حشر بکوشش او رسید لولا ان تدارکه
نعمة من ربه لنبذ بالعراء و هو مذموم یعنی اگر نعمت خدا که عبارتست از قبول توبه
او در وی نیافت هر آیینه از شکم ماهی بصحرا دمی افتاده و حالت ناخوشی مرید دیت
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله از روی گردند از آنکه افتد آنحضرت یونس علیه السلام شوند
چنانچه وارد شده و لا تکن کصاحب الحوت از ما داری و هو مکظوم یعنی مثل یونس مباش
که فریاد در نداکرد در حالتیکه غمگین بود و این اختلافات بعضی از روی اختلاف حالها
و مقامات و بعضی از روی تفاوت و تفاضل است که در روز ازل در قسمت
میان ایشان واقع شده حق تعالی فرموده ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض
یعنی بتحقیق تفضیل داده ایم بعضی پیغمبرانرا بر بعضی و فرموده و منهم من کلم الله و رفع بعضهم
درجات یعنی بعضی از پیغمبران که با ایشان سخن گفته اند و رتبه بعضی را بلند گردانیده
و حضرت علی علیه السلام لا اراه الا که تفضیل داده شده بود از زیاده انس

بود که بر خود سلام کرد چنانچه فرموده و السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث
حیا یعنی سلام بر من باد در روزی که متولد شدم و روزی که خواهم مرد و روزی که مبعوث
خواهم شد و این سخن از حضرت عیسی از آن راه بود که مشاهده لطف در مقام انس بود
و اما یحیی ابن زکریا چون در مقام هیبت و حیا بود تا آنکه حق تعالی بر وی سلام کرد و گفت
و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا و ملاحظه کن که چون از برادران
حضرت یوسف گناهی صادر شد آنچه از آنحضرت یوسف ع کردند و بعضی از حکما گفته اند
که از اول آیه اذ قالوا لیوسف تا غایت آیه چهل و چند گناه نسبت به برادران حضرت
یوسف ع که بعضی عظیم تر از بعضی است وارد شده و در یک کلمه این چهل گناه جمع شده
و آخر الامر جمیع گناهان ایشان را خدا در گذرانید و از این عفو که دیگر سوالی از حضرت
عزیز در شنوند قصد نموده و حکمت نمودند تا آنکه فرمودند که اگر دیگر عود کنند بعینه سوال نام
او از دیوان بیرون محو میشود و این قصها که در آن قرآن وارد شده که طریقه خدا در بندگان
گذشته دانسته شود و هیچ چیز در قرآن نیست مگر آنکه هدایتی و نوری است در راه هدایت
شناسا شدن خدای تعالی الخلق او   و اما محبت خدای عز و جل بر بندگان عبارت
از برداشتن حجاب از باطن تا آنکه بدیده باطن مشاهده او در کنند و از متمکن بودن
بقرب الهی و اراده نمودن حق تعالی قرب او در روز ازل و از پاکیزه شدن
باطن او از جالی که مانع غیری در آن و از خالی ساختن او از سوای یعنی آنچه مانع شود میان
بنده و میان خدا تا آنکه نشنود چیزی را مگر بخدا و از خدا و نبیند مگر بخدا و سخن
نگوید مگر بخدا چنانچه در حدیث قدسی وارد شده که همیشه بنده تقرب میجوید بنافله‌ها

تا آنکه

تا آنکه دوست میدارم او را و هرگاه او را دوست داشته باشم گوش او میشوم که بآن میشنود و چشم او میشوم
که بآن می بیند و زبان میشوم که بآن سخن میگوید پس تقرب بنده بنافله‌ها سبب صفای
باطن و برداشتن حجاب از دل و رسیدن بدرجه قرب بخدا میشود و تمامی اینها از فضل خدا
و لطف او به بنده است حق تعالی فرموده است یحبهم و یحبونه یعنی خدا ایشان را دوست میدارد
و ایشان خدا را دوست میدارند و کسانی را که در راه او صف زده جهاد میکنند و در قرآن آمده
یحب التوابین و یحب المتطهرین یعنی بدرستی که حق تعالی دوست میدارد توبه کنندگان
و صاحبان طهارت را و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که حق تعالی اعطا میکند
دنیا را بکسی که محبوب او باشد و بکسی که محبوب نباشد اما عطا نمیکند ایمان را مگر
بکسی که او را دوست میدارد و فرموده هرگاه خدای تعالی بنده را دوست میدارد مکروه داند
از برای او طمعی از نفس او و رنج کشنده از دل او که او را بر بیعت او کند و مخصوص ترین
علامات محبت خدا محبت داشتن بنده است بخدا چرا که این دلالت میکند بر محبت
خدا با وی و از علامات که دلالت کند بر محبوب بودن بنده است که حق تعالی متولی
امر او میشود هم امر ظاهر و هم باطن و هم پنهانی و هم علانیه پس خدا او را راهنمائی میکند
و تدبیر امر او میفرماید و خلقهای او را زینت میدهد و اعضای او را بکار نیکو میفرماید
و ظاهر و باطن او را نیکو میفرماید و جمیع همتهای او را یک همت میکند و دنیا را
در دل او دشمن میسازد و طریقی میکند که از غیر او وحشت میدارد و بلذت مناجات
او در خلوتها انس میگیرد و حجابهای که در میان بنده و معرفت خدا است برمیدارد
بدانکه ظاهرترین موجودات و واضح ترین آنها خدای عز و جل است و دلیل

از برای آنست که حق تعالی بذات خود موجود است و غیر خدا بذات خود موجود نیست در قرآن مجید وارد شده
الله نور السموات والارض یعنی حق تعالی نور آسمانها و زمینست نور چیزیرا میگویند که نظر بذات
ظاهر باشد و اظهار غیر نماید و نمایان ادراک از ادراک کننده و ادراک کرده شده و موجود است و هر چه او را
کنی او را وجود او را اطلاق میکنی اگرچه شعور بان نداشته باشید و از لازم نهایت وضوح بر تو مخفی بماند
و تعجب مکن که چیزی بسبب ظهور مخفی باشد زیرا که چیزها بضد ظاهر میشود و هرچه وجود او عام باشد
و ضدی نداشته باشد ادراک آن دشوار میباشد پس اگر چیزها مختلف میبود و بعضی
دلالت بر خدا میکردند و بعضی نمیکردند نزد تو فرق ظاهر میشد لیکن اما چون
دلالت همها بر خدا یکی است یکسانند ادراک دشوار شده و مثال این نور آفتابست
که بر زمین تابانست و میدانیم که نور عرضی است از اعراض در روی زمین حادث میشود
و در وقت غایب شدن آفتاب زایل میشود پس اگر روشنی آفتاب همیشه میبود
و غروب نمیکرد گمان میکردیم که اجسام هیأتی دیگر بغیر رنگها ندارند و روشنی از ایشان
نمیدانستیم ادراک نمیکردیم اما چون آفتاب غایب میشود و جاها تیره میگردد فرق
میان این دو حالت می یابیم و میدانیم که اجسام بروشنی آفتاب روشن شده اند و
در وقت غروب آن روشنی از ایشان مفارقت نموده پس وجود نور را بعدم او شناختیم
و اگر عدم آن نمیبود بدشواری مطلع بران میشدیم و این از برای آنست که اجسام را
در تاریکی و روشنی متشابه و غیر مختلف می یابیم با آنکه نور ظاهرترین محسوسات است زیرا
که بان ادراک سایر محسوسات میشود پس هرگاه که چیزی بذات خود ظاهر و ظاهر کننده
غیر باشد ببین که بسبب ظهور چه مقدار مبهم خواهد بود هرگاه ضد آن طاری نشود

پس درین مقام

پس درین مقام حق تعالی ظاهرترین چیزها خواهد بود که چیزها بان ظاهر شده اند و اگر از برای او
عدمی یا غیبتی یا تغیری میبود آسمانها و زمین از هم می پاشید و ملک و ملکوت باطل میشد
و فرق میان این دو حالت ادراک میشد و اگر بعضی چیزها موجود بخدا و بعضی موجود بغیر خدا
میبود فرق میان این دو در دلالت بر وی ادراک میشد اما چون دلالت آن در چیزها
عامست و بر یک نسق و در همه احوال جاریست در ضعف و خفای آن ضرورت است
پس لابد زیادتی ظهور موجب خفا شده است چنانچه شاعری گفته خفی لافراط الظهور
تعرضت لادراکه ابصار قوم اخافش   و حظ عیون الزرق من نور وجهه   لشدته حظ العیون
العوامش یعنی از زیاده نهایت ظهور پنهانست و متعرض ادراک آن شده دیدهای
قومی که شبیهند در ضعف دیده به شب پره و نصیب کبود چشمان از نور روی او از شدت
او مانند نصیب شب کورانست و حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرموده عقلها با
احاطه نکرده بلکه تجلی کرده از برای عقول از زیاده عقلها و از قصوری که دارند امتناع نموده
از ادراک او تو انشد نمی و فرموده در صفاتی ظاهرست در ظاهری غایب و فرموده
باطنی او مانع ظاهری و ظاهری او مانع باطنی او نشده و نزدیک شده و دورست و عالی
شده و نزدیکست و ظاهر گردیده و باطنست و باطن گردیده و ظاهرست و ظاهر و غالب
شده و کسی بر وی غالب نشده و از اینجاست که گفته اند خدا را شناختم بجمع کردن
میان اضداد و کرده   در یقین و توکلست حق تعالی فرموده بالآخرة هم
یوقنون یعنی با آخرت یقین دارند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده کمتر چیزی که عطا
شده یقین و ثبات صبرست و هرکه از این دو نصیب داشته باشد پروا نکند از آنچه از روزی

فوت شود از نماز و روزه و ایشان در شب بعبادت و وقتی شخصی بحضرت گفت برای ما بیان نما
که خوردن یقین و پرگناه مبتلا باشد و معها بسیار در عبادت میکند و کم یقین مبتلا باشد
آنحضرت فرمودند هیچکس نباشد مگر آنکه گناهان بسیار میکند اما کسی که طبیعت
او عقل و طبیعت او یقین است گناهان ضرر بوی نمیرساند از برای آنکه هرگاه گناهی کرد توبه میکند
و طلب آمرزش مینماید و پشیمان میشود پس گناهان او میشود و زیادتی از درجات او باقی
میماند که باعث دخول بهشت میشود و فرمودند یقین تمام ایمان است و در وصیت لقمان
به پسرش فرموده ای پسرک عمل نمیتوان کرد مگر بیقین و عمل نمیکند هیچکس مگر بقدر یقین و هیچ
عمل کننده کوتاهی در عمل نمیکند مگر از زیاده نقصان یقین و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند هیچ چیزی نیست مگر آنکه از برای آن حدی است گفتند حد توکل چیست فرمودند یقین
گفتند حد یقین چیست فرمودند آنکه نترسی با خدا از چیزی دیگر و فرمودند از صحت یقین
مرد مسلمان است که راضی نکنند مردم را بخشم در آوردن خدا و ملامت نکنند ایشان را
بچیزی که خدا بایشان عطا نفرموده زیرا که رزق را حرص حریص بسوی مرد نمیکشد
و کراهت صاحب کراهت رد نمیکند و اگر احدی از شما از روزی خود بگریزد چنانچه
از مرگ میگریزد هرآینه روزی او را در مییابد چنانچه مرگ او را در
مییابد بعد از آن فرمودند حق تعالی بعدل حق خود شادی و راحت را در یقین و رضا و غم
و اندوه را در شک و ناخوشنودی قرار داده و بروایت دیگر آنحضرت فرمودند که ملامت
ایشان را نکنند بر چیزی که خدا بایشان عطا نکرده است و شکوه ایشان را بر ترک صله
[illegible] نکنند زیرا که این صورت دو چیز است که حق تعالی از برای او تقدیر

نکرده و روزی او نموده و هر که از اهل یقین است میداند که این چنین است پس ملامت کسی را
بآن نمیکند و میداند که این از آن جهت است که ذات او نظر باستحقاقی که دارد از فضل های
آن مبتلا به و حکمت خدا در شان او موجب خیریت و از آنحضرت مرویست عمل دائم اندکی
و با یقین باشد بهتر است در نزد خدا از عمل بسیاری که بی یقین باشد و نیز فرمودند که حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه میفرمودند که بنده طعم ایمان نمی یابد تا بداند که آنچه باو رسیده
از وی نگذرد و آنچه از وی در گذشته باو نمیرسیده و بداند که ضرر رساننده و نفع رساننده
خدای عز و جل است و نیز فرمودند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در زیر دیوار مایلی
نشسته بودند و حکم میان مردم میکردند شخصی بآنحضرت گفت که در زیر این دیوار منشین
که خراب شده آنحضرت فرمودند هر کسی را اجلش محافظت میکند [illegible] چون برخاستند
دیوار فرود آمد و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
این نوع کارها میکردند و این از زیاده یقین بود و نیز از آنحضرت روایت شده که قنبر
غلام حضرت امیر علیه السلام محبت بسیاری بآنحضرت داشت و هرگاه حضرت از خانه
بیرون میرفتند قنبر شمشیری برمیداشت و از عقب آنحضرت میرفت شبی حضرت
او را دیدند گفتند ای قنبر این چه حالت است گفت که آمده ام که در عقب شما بیایم فرمودند
آیا از اهل آسمان حراست من میکنی یا از اهل زمین گفت نه بلکه از اهل زمین حراست
شما را میکنم فرمودند اهل زمین استطاعت آن ندارند که آسیبی بمن رسانند مگر باذن
خدا از آسمان بعد از آن خطاب بوی کردند که برگرد و برگشت و وقتی بحضرت امام رضا
علیه السلام گفتند که تو این قسم سخنان میگوئی و حال آنکه خون از سر شمشیر میچکد

فرمودند بدرستی که حق تعالی از روی عدالت است از لطف و حکمت اندازه ضعیف ترین خلقش که مورچه
باشد نموده و اگر شتری خواهد که قصد آن روزی او را بکند نمیتوانند رسید و نیز آنحضرت
فرمودند که در گنجی که حق تعالی در قصه آن دو پسر که در حکایت حضرت موسی و خضر فرموده این بود
بسم الله الرحمن الرحیم عجب دارم از کسی که یقین بمرگ داشته باشد چون خوشحال میشود
و عجب دارم از کسی که یقین بقضای خدا دارد چون غمگین میشود و عجب دارم از کسی که
دنیا را با انقلابات او با اهلش دیده چون تکیه بر آن میکند   یقین
آنست که همه چیز را از مسبب الاسباب بداند و ملتفت بواسطه‌ها نشود بلکه واسطه‌ها را
بتمام مسخر خدا داند و از برای آنها حکمی قرار ندهند و بعد از آن اعتماد کند بر آنکه حق تعالی ضامن
روزی شده و آنچه تقدیر شده باو خواهد رسید و بعد از آن بر دل او غالب شود که هر که
بوزن ذره خیری بکند جزای او را خواهد دید و هر که بوزن ذره شری بکند جزای او را خواهد
و بعد از آن معرفت داشته باشد باینکه خدای عز و جل مطلع است بر همه حالی و مشاهده
میکند خبرهای بسیار پنهان را که در خاطر او خطور کند تا آنکه در همه حال با خدای عز و جل
با ادب سلوک کند و اهتمام او در آبادی باطن و پاکیزه کردن و زینت دادن آن از برای
آنکه محل نظر خداست که حرمت او زیاده میکند بیشتر باشد از اهتمامی که در زینت ظاهر
دادن از برای سایر مردمان مینمایند و در کتاب مصباح الشریعه از امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که فرمودند یقین بنده را بکمالات بلند و مرتبه عجیب میرساند و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله از عظمت شان یقین چنین خبر داده در هنگامی که نزد
او ذکر این شد که عیسی بن مریم بر روی آب میرفتند آنحضرت فرمودند که اگر یقین او

زیاده باشد

زیاده میشد بر روی هوا میرفت باین سخن اشاره نمودند باینکه پیغمبران با عظمت
مرتبه که در نزد خدا داشتند تفاوت ایشان باینکه بر درجه حقیقت یقین بود پس و اگر
هرگز یقین را نهایتی نیست و مؤمنان نیز در قوت یقین و ضعف آن متفاوت شده‌اند
پس هر که از ایشان یقینش قوی تر بود علامتش آن بود که خود را بری میداند از گردانیدن
از بدیها و قدرت داشتن بر نیکیها مگر باستعانت از خدا و بر استقامت باشد در
امر خدا و طاعت آن بحسب ظاهر و باطن و مساوی بود نزد وی حالتهای عدم و وجود و زیاد
و نقصان و مدح و ذم و عزت و خواری زیرا که همه چیز را از یک جا میداند و اما ضعیف یقین
چنگ بر اسباب زده و در این باب خود را در قبض ساخته و تابع عادتهای سخنان
مردم شده بدون آنکه تحقیق حقیقت آنها رسیده باشد و سعی در امور دنیا و جمع آن
میکنند و بزبان میگوید که منع کننده و عطا کننده بغیر خدا نیست و بنده نمیرسد
مگر آنچه روزی او شده و قسمت اوست و سعی باعث زیادتی روزی نمیشود و دیگر در
و دل انکار میکند آنچه را بزبان میگوید و حق تعالی فرموده یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
والله اعلم بما یکتمون یعنی میگویند بزبان چیزی چند که در دلهای ایشان نیست و خدا داناتر
است بآنچه پنهان میکنند و جز این نیست که حق تعالی امر فرموده بندگان محض
اذن داده است نیز ایشان را بکسب و حرکتها که در باب معیشت باشد تا دایم که تجاوز نکنند
از آنچه خدای عز و جل مقرر داشته و ترک نکنند در تمام حرکات واجبات خدا
و سنتهای پیغمبر را و لا جرم توکل بر خدا بکنند و در میدان حرص توقف نمایند و امر خدا
را این را پاک کنند و خود را ببینند که نمیدانند آنچه خدا فرموده از کمال خواهند بود که فعلی

نخواهند داشت مگر دعواهای در زرع و هر که کسب کند و توکل بر خدا نموده باشد از کسبش چیزی
بغیر از حرام و شبهه بتحصیل نمیرسد خواهد بود و علامت توکل آنست که آنچه از کسب بتحصیل نموده
صرف دیگران نماید و خود گرسنه باشد در راه خدا صرف کند و امساک نکند و جمعی را که
رخصت کسب داده اند آنست که بعد از کسب نماید در محل توکل داشته باشد و اگر مال
او بسیار شود حفظ او در راه خدا لازمست دارد و بداند که بودن و نبودن مال یکسانست
اگر امساک کند از برای خدا باشد و اگر انفاق کند در چیزی باشد که خدا امر کرده و در بودن
و نبودن در تحصیل رضای خدا باشد توکل منزلتیست از منازل دین و مقامیست
از مقامات صاحبان یقین بلکه عالیترین درجهای مقربانست و علم بآن در نهایت
غموض و خفاست و عمل بآن بسیار دشوار و وجه غموض آن از راه علم آنست که ملاحظه اسباب
و اعتماد بر آنها شرکیست در توحید و جوی حسنش بالکلیه از اسباب طعنیست بر سنت خدا
و قدحیست در شرع و اعتماد بر اسباب عزق در یکی جاری شده است خدای عزّ و جلّ فرموده
و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین یعنی بر خدا توکل کنید اگر شما مؤمنید و فرموده
و علی الله فلیتوکل المتوکلون یعنی باید که متوکلان بر خدا توکل کنند و فرموده و من
یتوکل علی الله فهو حسبه یعنی هر که بر خدا توکل کند خدا کفایت او میکند و نیز فرموده
ان الله یحب المتوکلین یعنی بدرستی که خدا دوست میدارد متوکلانرا پس عظیم شمار
مقامی را که صاحبش از رحمت داشته باشد و ضامن کفایت او شده باشد زیرا
که محبوب معذب نمیشود و دور و محجوب نمیگردد و نیز خدا فرموده الیس الله بکاف
عبده یعنی آیا خدای عزّ و جلّ کفایت مهمات بنده اش نمیکند پس هر که طلب کفایت

از غیر خدا

از غیر خدا کند ترک توکل کرده و تکذیب این آیه نموده و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
اگر توکل کنید شما بر خدا چنانچه باید هر آینه روزی شما خواهد داد چنانچه مرغانرا روزی میدهد
صباح میکنند در حالت گرسنگی و پس میکنند در حالت سیری و نیز فرموده هر که از همه چیز
منقطع شود و بخدا پناه برد خدا کفایت همه مهمات او را خواهد کرد و از راهی که گمان
نبرد روزی بوی خواهد داد و هر که از او منقطع شده رو بدنیا کند حق تعالی او را بدنیا
وا میگذارد و نیز فرموده هر که خواهد غنی ترین مردم باشد باید که اعتمادش بآنچه نزد خداست
بیشتر از آن باشد که در دست دارد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که حق تعالی
وحی نمود بحضرت داود که هیچ بنده از بندگان من چنگ نزند که پناه بغیر از او آورد مگر آنکه
و این نیت را در دل او بیابم و ببرم از او تمام آسمانها و زمین و هر که در آسمانهاست بادی
مگر نیابد مگر آنکه میگیرانم روزی او را و هیچ بنده بیرون شد بالا آسمانها هیچ بنده از بندگان
نیست که پناه باحدی از مردمان برد و این نیت را در دل او بیابم مگر آنکه اسباب آسمانها
را از او منقطع میسازم و زمین را در زیر پایش فرو میبرم و باک ندارم که در کدام وادی
هلاک شود و نیز آنحضرت فرموده که توانگری و عزت در جولان در گشتند در هر جا که توکل
را یافتند وطن میکنند و آرام میگیرند و نیز آنحضرت فرموده که در بعضی از کتابهای
آسمانی خوانده ام که حق تعالی میگوید بحق عزت و عظمت و بزرگی و علو مرتبه ام قسم
میخورم که هر که بغیر از من امیدی داشته باشد قطع میکنم امید او را و لباس مذلت پوشانم
و جامه خواری در نظر مردم بر بدنش میپوشانم و او را از قرب و وصل خود دور میسازم
آیا در سختیها امید بغیر من میدارد و حال آنکه بیرون شدن از سختیها بدست منست

و همه اینها سبب ورود غم گشته است و فکر در آن میکنید که در دیگر بیرون آورد و حال آنکه کلید درها
در دست منست آیا کیست که در رفع حوادث امید بمن داشته باشد و من رفع آنها را
نکرده باشم آیا کیست که امید بمن داشته باشد در مصیبتهای عظیم و من قطع امید او
نموده باشم و من جمیع آرزوهای بندگان را در نزد خود حفظ کرده‌ام و راضی نشده‌ام بحفظ ملائکه و
و تمام آسمانها را پر کرده‌ام از کروبیان که ملول از تسبیح نمیشوند و امر کرده‌ام ایشان را که درهای
رحمت را در میان من و بندگان من نبندند آیا نمیدانند آن مردمان که اعتماد بغیر من کرده‌اند آیا کسی
که حادثه از حوادث روی بسوی او کند نمیدانند که غیر از من کسی قادر بر رفع آن نیست اما مرا
چنان میپندارند که پیش از سؤال ابتدا بعطا نموده‌ام و هر گاه از من سؤال کند اجابت
نخواهم کرد آیا من بخیلم پس بنده من مرا بخیل شمرده آیا جود و کرم از برای من نیست آیا عفو
و رحمت در دست من نیست آیا من محل آرزوها نیستم و کیست که مانع من شود از برآوردن
آرزوها آیا آن کسانی که امید بغیر من میدارند از من نمیترسند اگر تمام اهل آسمانها و زمین
امید بمن داشته باشند و بهر یک از ایشان بقدر جمیع امید داشته باشند عطا کنم بقدر عضو مورچه
از ملک من کم نمیشود چون کم شود ملکی که من او را بر پا داشته‌ام پس بدا حال کسانی که از رحمت
من مأیوس شوند و بدا حال کسی که معصیت مرا کند و پاس مرا نداشته باشد   بدانکه
هر که اعتقاد داشته باشد بآنکه فاعلی بغیر خدا نیست و آنکه سببی از بدی و خوبی بر هیچ سبب
مگر بعون خدا و آنکه تمامی علم و قدرت بر کفایت مهمات بندگان از برای خداست
و تمامی جود و بذل و عنایت و رحمت تمامی بندگان و بیکبار ... از آن او ... است
و آنکه در برابر نهایت قدرت او قدرتی نیست و در برابر علم او علمی و در برابر نهایت عنایت

اد عنایتی

او عنایتی
نیست البته که دل او اعتماد بر خدا دارد و غیر خدا را ... نمیکند و متصف بغیر او نمیشود و هر گاه این حالت
بنیابد سببش یکی از دو چیز است یا ضعف یقین است یا ضعف نفس و قلب که جبن بر او مستولی
شده و بسبب خیالهای باطل که بر وی غالب شده منزجر گردیده زیرا که گاه میباشد که دل بخلاف عقل
خائف است و اطاعت آن منزجر میشود و بدون نقصان یقین مثل آنکه منزجر میشود از خوابیدن با
مرده در قبر یا در جامه خواب با آنکه از سایر جمادات نفرت نمیکند پس توکل تمام نمیشود مگر بقوت
قلب و قوت یقین زیرا که با این دو باید که دل آرام گیرد و مطمئن میشود و امیدی که در قلبها مرتبه
دیگر یقین است ... بسیار یقین میباشد که با وی اطمینان نمیباشد چنانچه حق تعالی از حضرت
ابراهیم فرمود اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی یعنی آیا تصدیق نمیکنی فرمود تصدیق میکنم اما
میخواهم که دلم مطمئن باشد و بسیار کسی مطمئن میباشد و در ... بسیار از اصحاب ...
... زیرا که ... بدون ... میباشد و ...
... یقین ندارند بلکه تابع ظن ... خواهد شد ... از جانب
حق تعالی ... شده و ... سبب یقینست لکن از ... اعراض کرده‌اند از حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام ... و من یتوکل علی الله فهو حسبه فرمود که توکل بر خدا مراتب دارد از آنجمله
آنست که توکل کنی بر خدا در جمیع امور و هرچه با تو کند از وی راضی باشی و بدانی که خیری از خیر تو فوت نمیکند
نیست که بتو نرسیده باشد و بدانی که حکم در این با خداست پس توکل کنی بر وی با تفویض کارها را
باو و از برای اعتماد و وثوق در غیر این ... و شاید که سایر مراتب توکل آن باشد که در بعضی
امور توکل بر خدا کند و در بعضی نکند و بقدر مراتب توکل بحسب کثرت و قلت امور که
در آنها توکل واقع میشود   بدانکه بعضی از مردم گمان کرده‌اند که بعضی توکل ترک سبب

کرده است ببیند و ترک تدبیر کرده است جمل و بر روی زمین افتادن مانند پلاسی
که بر خاک افتاده یا گوشتی که بر تخته قصاب گذاشته شده باشد و این گمان جاهلانست
زیرا که این در شرع حرامست از برای آنکه توقع تکلیف شده که طلب روزی کنند باسبابی
که حق تعالی برای ایشان مهیا ساخته از زراعت و تجارت و صناعت و غیر اینها الا آنکه از خدا حلال
کند و همچنانکه نماز و روزه و حج عبادتیست که خدا برای خود طلب میکند ما را باینها تکلیف کرده و تقرب
میجویند بسبب آن بحق تعالی باینها همچنین طلب رزق حلال عبادتیست که خدا ما را تکلیف کرده
است بآن باین و آن باید بجوییم بلکه بهترین عبادتهاست چنانچه بیان این در باب اول
از مقاله سیم گذشت اما تکلیف کرده باین و شوق و اهتمام نداشته باشند مگر برای غرض
و اعتماد بر اسباب نکنند همچنانکه تکلیف کرده است نماز را بر آنکه تکیه بر عملهای خود
نکنند بلکه بفضل خدا امیدوار باشند پس معنی توکلی که در شرع اقدس امر بآن شده
است که اعتماد قلب در جمیع امور بر خدا باشد و از غیر خدا منقطع باشد و تحصیل اسباب
منافات با این ندارد و هرگاه باینها رسیده نباشد بلکه از پیش خدا باشد و اسباب
و تجویز این کند که حق تعالی مطلب او را برآورد و لذا آنکه گمان نکند که لازم اسبابها
تحصیل منفعت و تجویز کنند که سببها او را بمطلبها برساند خواه اسباب از برای جلب
منفعت باشد که متوقع باشد یا از برای دفع ضرری باشد که منتظر باشد یا از برای
دفع الم آفتی باشد که واقع شده باشد خواه اسباب یقینی باشد که جزم بآن حاصل باشد مثل
دراز کردن دست بطعام تا آنکه بدهن برسد یا ظنی باشد مثل برداشتن توشه از برای
سفر و سلاح برداشتن از برای دفع دشمن و تحصیل مایه منفعت از روی تجارت و ذخیره کردن

ازبرای

از برای غرض اضطرار و سنتهاست چون کوفتن از برای ازاله مرض یا اجتناب از خوابیدن در مأوای
جانوران درنده و در مجری سیل و در زیر دیوار شکسته و در مفازه ها بستن شتر را بپای بند عقل
و امثال اینها اما سببهای موهومه مانند فال خواندن و دعا بر زدن در استقصا
و دقایق تدبیر منافی البته توکلیست زیرا طلب بسیار روزی زیرا که امثال اینها اندکی عقلا از اسباب
دور ز اینها نیست که خدا امر بآن کرده بلکه نهی از اینها فرموده شده یا آنکه اجرا بآن شده احادیث
در طلب و عدم استقصا و ترک دقت بسیار در روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
اند باشید بر آنکه روح الامین در دلم دمید این سخن را که هیچ نفسی نمیمیرد تا آنکه روزی آن تمام
بآن برسد پس از خدا بترسید و اجمال در طلب کنید و فرموده اجمال در طلب کنید که هر کسی
گشتن برای او شد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده باید طلب معیشت کوتاه تر از فوق
کسب صاحب بطالت باشد و دون طلب حریص راضی بر دنیا و آرمیده بآن باشد لیکن خود را
نازل منزل شخصی بساز که صاحب انصاف و پاکی دامن باشد و در ...
کسی سبب ضعیف است ...
بجای بنیاد ...
... بجای ...
منافی با آنکه حق تعالی قادرست بر رسانیدن مطالب بدون اسباب ولیکن از برای اینست که
حق تعالی ابا دارد که جاری سازد چیزها را مگر باسباب چنانچه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده است که ابا دارد حق تعالی که ... طلب ... روزی ... اسباب
... قرار داده ... قرآن مجید فرموده خذوا حذرکم یعنی سلاح ...

بکنید و در کیفیت نماز خوف فرموده ولیأخذوا حذرهم و اسلحتهم یعنی باید که اخذ احتیاط از سلاح
بکنند و نیز فرموده و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل یعنی تهیه بکنید از برای دشمنان
بقدری که استطاعت دارید از هرچه در حرب موجب تقویت میشود و حضرت موسی فرموده
فاسر بعبادی لیلا یعنی سیر کن با بندگان من در شب و مقصود از رفتن در شب از چشم دشمنان
پنهان بودنست تا دفع ضرر ایشان بشود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با اعرابی که شتر پیش
در سر دل او بود و میگفت توکل بر خدا کرده‌ام فرمودند پای آنرا بر شتر ببند و بعد از آن توکل
بر خدا کن و دیگر چیزها وارد شده و در روایت که زاهدی ترک شهرها کرده بود و در دامن کوهی
اقامت نموده و گفت از هیچ کس چیزی سؤال نمیکنم تا روزی من از جانب خدا برسد و هفت
روز صبر کرد و نزدیک شد که بمیرد و روزی باو نرسید و دعا کرد و گفت خداوندا اگر زنده‌ام
خواهی داشت روزی که قسمت من کرده‌ای برسان و الا قبض روح من بکن پس وحی بوی
آمد که بحق عزت و عظمت خود قسم خورده‌ام که روزی ترا نمیدهم تا داخل شهرها بروی
و در میان مردمان ساکن نمائی بعد از آن داخل شهر شد و در آنجا اقامت نمود شخصی طعامی
از برای وی آورد و دیگری آبی آورد و تناول نمود و در آن باب چیزی چند بخاطرش خطور
کرد پس وحی بوی آمد که میخواستی بزهد در دنیا حکمت مرا باطل کنی آیا ندانسته‌ای که من اگر
بنده خود را بدست بندگان روزی بدهم محبوب‌تر است در نزد من از آنکه بدست قدرت
خود بوی روزی برسانم و در کتب بنی اسرائیل وارد شده که حضرت موسی علیه السلام
بیمار شد و بنی اسرائیل بنزد وی آمدند و آزار او را شناختند و گفتند اگر بفلان
دوا معالجه کنی شفا می‌یابی فرمودند معالجه نمیکنم تا حق تعالی مرا بی دوا شفا بدهد و آزار حضرت

طول کشید

طول کشید و وحی بوی آمد که بعزت و عظمت خودم قسم که ترا شفا نمیدهم تا معالجه کنی بآنچه
بتو گفته‌اند پس حضرت موسی گفت بنی اسرائیل را که معالجه کنید مرا بآنچه میگفتید و معالجه کردند
و شفا یافت و علاوه بر این ازو چیزی که در خاطر آنحضرت خطور نمود وحی بوی آمد که میخواستی بتوکل حکمت
مرا باطل سازی آیا غیر از من منفعتها در دواها قرار داده‌ام … و بعضی از علوم گمان
کرده‌اند که حق توکل اینست که اعتنا باسباب ننمایند و نشوند باسباب ظاهری … که
سفر نکنند بی توشه بصحرائی که کسی در آنجا تردد نکند … این جهل است … خلاف شریعت
زیرا باشد برای آنکه یک هفته یا دو هفته … صبر بر گرسنگی نتوانند کرد و دلتنگ شوند
و خاطرشان پریشان گردد و باز مانند از ذکر خدا … باشد که قدرت داشته باشد که
علف خشک و هرچه اتفاق افتد قوت او شود و ترک طلب نفس نماید برای آنکه اگر از گرسنگی
بمیرد روزی او در آخرت بهتر خواهد بود یا آنکه در خانه یا در مسجدی بنشینند و ترک کسب
نموده فارغ باشند از روزی … بذکر و … صرف کنند تمامی اوقات بعبادت
بعضی این که خاطر او منزجر نشود … در انتظار کشیدن آنکه کسی از خارج چیزی از برای آن
بیاورد و علاوه دل او قوی باشد در صبر کردن و اعتماد بر خدا نمودن و این گمان که بعضی کرده‌اند
غلط است زیرا که هرکه جهاد نفس کند و طریقی کند که یک هفته صبر بر گرسنگی تواند کرد و ممکن باشد
او را گیاه … قوت خود سازد و در آن هنگام اسباب در حق او ظاهر میشود زیرا که یک …
توانگری و استغنا اینست که احتیاج نداشته باشد پس اگر اعتماد او بر صبر با قدرت بر خوردن
گیاه باشد توکل تمام خواهد بود و اگر خیال اسباب نکند … و لیس باید که در شهر … اسباب
ظاهری و اعتماد بر خدا نماید بر اسباب خیالی حق تعالی … زاهدی که قصه او گذشت ولا

تو لمیس نفس بر مردم از راه کرنشکا بحسب شرع ممنوعست حق تعالی فرموده ولا تلقوا بایدیکم
الی التهلکة یعنی بدست خود نفس خود را بهلاک میندازید و اما کسی که در خانه نشسته باشد
و عبادت خدا کند و ترک کسب کرده باشد اگر کسی ترک مناسب شأن خدا نموده در باب
طلب کردن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند هر که قوت یک ساله بردارد و بعد عبادت
او غبطه نمیکند و بسیار رعایت شد که چنین مردی بار گران بر مردمان میشود زیرا که حال او
نزد هر کس پیدا و اضطرار او میکند بخلاف این جماعت بر باطنی مردم وجه او را در معرض خواری دارد نمیکند
مگر اگر از میان مردم بیرون رود اما بتقسیم اهل بر میگردد که قریب حضور او باشد و خود
در معرض هلاک انداخته باشد و کسانی میدانستیم که پنهان بطلب اسباب و ظاهر
بودن انها چه دفع او توکل دارد بعد از آنکه ثابت شد که معنی توکل اعتماد بر خداست نه
و بس نه باسباب پس در مقام میخواه اسباب باشد یا نباشد پنهان باشد جلی باشد
مراتب مردم در این معنی توکل متفاوتست بقدر تفاوت ایشان در قوت و ضعف یقین
و در قصر و طول امل و در مقدار ذخیره کردن از روی امل از برای کسی که منفرد یا صاحب عیال باشد
پس بعضی از مردم از جمله متوکلان باشند و بعضی از اصحاب یمین و بعضی اصحاب توکل نمیدارند
و تفاوت مراتب از راه اعتماد باسباب نداشتن و تقلید و کثرت اعتماد میکند و هر که
ایمان او کامل باشد اعتماد او بر اسباب بالکلیه ساقط خواهد بود و از روی یقین میداند که
حق تعالی روزی او را میرساند خواه کسب بکند و خواه نکند اما نباید که ترک کسب کند
بلکه تابع فرمان خدا شود و اعتماد بر خدا باشد و بس چنانچه حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرموده اند که ابا الله حق تعالی از روزی دادن مؤمنان مگر از راهی که

گمان نداشته

گمان نداشته باشند و تخصیص کردن این مسئله بمؤمنان آنست که کمال ایمان مقتضی آنست
که صاحب ایمان وثوقی بر اسباب نداشته باشد و توکل او بر خدا باشد و بس و کمال ایمان
از برای صاحبان علم مکنون میباشد نه برای دیگران و از اولیا اما این فضیلت از جانب خدا
بهر که خواسته باشد عطا میکند و حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده اند که همگی
خیر را در قطع طمع از مردم میدانم و هر که امید بمردم نداشته باشد و کار خود را
در هر باب بخدا واگذارد حق تعالی متکفل امور او در هر باب میگردد و حضرت امام محمد باقر
علیه السلام فرموده اند بد بنده ایست آن بنده که طمع او را بهر جا میکشاند و بد بنده ایست
آن بنده که رغبت بچیزی او را خوار میگرداند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
شرف مؤمن در بر خاستن شب است بعبادت و عزت او استغنا از مردم و در روزی دادن صدق
و لوازم ایمان و توکل مرتبه صدق است که در هر حال در قول صادق باشد و کمال ایمان
در آنست که هرگز نتواند که دروغ بگوید از ترس آنکه مبادا غلط فهمیده باشد و در دل صورت
دروغی نقش ببندد و در رعایت راستی با حق تعالی باید بمرتبه‌ای رسد که بزبان گوید که تا عمر روی
دل را بجانب خدا کرده‌ام در دعای وجهت وجهی بعد که حال اگر دل او غیر خدا باشد یا آنکه
گوید که ترا عبادت میکنم و پس از آن خود خودی را یاد نکند و حال آنکه دنیا را پرستیده باشی
البته کاذب خواهد بود و بعد از این صدق در نیت است و صدق در آن است که غرض از طاعات
محض رضای خدا بگردد و غرض محفوظان نشود با کسی که باشد پس هر که در نیت صادق باشد
البته مخلص خواهد بود و بعد از آن صدق در عزم است و آن عبارتست از جزم قوی
بر خیر نداشتن چرا که گاه میباشد که آدمی بنشیند جزم بر عملی میکند لیکن وقت خواهش میگذرد

کرا اگر صدر مالی هم به همه عالم از را بالبیاری از انوار التصدیق خواهم نمود اگر تخمینی برخورم درللا هذا ا
بادی جهبار خواهیم کو دیبر را انخواهم داشت اگرچه گشته شوم و تحقیقش که از نفس انوع میلی
و تردد و ضعیفی بیابا شد که مخالف صدق در نیت است و بعد از آن صدق در وفا به عزیمت
و بسیار بیابا شد که پیش از صدق کامل عزم برادری مسید لعفو زیرا که تعبی در وعده کون
بیابا شد و هرگاه که وقت آن شد و تغیر گردید و خواهشها پیدا شد آن عزم برادرهم بخورد و این
منافی صدق در عزمست و از برای همینست که حق تعالی فرموده رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه
یعنی مردانی اند که راست آوردند آنچه را وعده کرده بودند و بعد از آن صدق در اعمالست
و آن عبارتست از آنکه سعی کنند که عملهای ظاهری دلالت بر امری نکند که در باطن بان
متصف نباشد و صدق درین آن نیست که ترک عمل کنند بلکه طریقی کنند که باطن او
تصدیق ظاهر را کند و این غیر از ریاست از برای آنکه صاحب ریا انست که قصد او از عمل
مردم باشد و بسیار کسی نماز می‌ایستد بهیئت خشوع و در باطن و مقصد او بغیر خدا غلبا باشد
اما دل او از نماز غافل بیابا شد و هر که از او می‌بیند چنان می‌یابد که در خدمت خدا ایستاده است
و حال آنکه آنکس بحسب باطن در بازار در شهوتی از شهوتها سیر میکند و همچنین بسیار بیابا شد
که رفتار کسی بهیئت آرمیدگی و وقار بیابا شد و باطن او موصوف به آن صفت نباشد
پس همچنین کسی در عمل خود صادق نیست اگرچه التفات او بمردم نیست و خود را بآن
نمی‌نماید و خلاصی از این نیست مگر به یک شدن باطن و ظاهر بانکه باطن او مثل
ظاهر یا بهتر از آن باشد و این چنانست که حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرموده
بخدا قسم بیخودم که شما را ترغیب بر هیچ طاعتی نمیکنم مگر آنکه خود را اولا بآن سبقت بگیرم

دشمارا

و شما را از هیچ معصیتی نهی نمیکنم مگر آنکه پیش از شما خود را از آن باز میدارم و بعد از آن صدق
در مقامات دینست و این اعلی درجات صدق و نایاب ترین انهاست مثل صدق
در خوف و رجا و تعظیم حق و زهد در دنیا و محبت خدا و توکل بر او و سایر صفتهای
پسندیده زیرا که اینها مبادی میباشند که این اسما بر آن اطلاق میشود و در آن ظاهر میشوند
و نهایتی و حقیقتی میباشند و صادق در اینها کسیست که نهایت و حقیقت اینها را رسیده
باشد چنانچه خدای عز و جل فرموده انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا تا آنجا که فرموده
اولئک هم الصادقون یعنی جز این نیست که مؤمنان کسانی اند که ایمان بخدا و رسول آورده‌اند
و شک ننموده‌اند و در آخر آیه فرموده اینجماعت راست گویانند و نیز فرموده ولکن البر من
آمن بالله والیوم الآخر تا آنجا که فرموده والصابرین فی البأساء والضراء تا آنجا که فرموده
اولئک الذین صدقوا یعنی نیکوکار کسیست که ایمان بخدا و روز آخرت داشته باشد
و در خوشی و ناخوشی صابر باشد و در آخر فرموده که اینجماعت راستگویانند و دیگران
شخصی از ابوذر رضی الله عنه پرسیدن از ایمان ابوذر این آیه را خواند آن شخص گفت از ایمان
سؤال کردم ابوذر گفت من از پیغمبر سؤال از ایمان کردم این آیه را خواند و مثل از برای
خوف مثلی بیاوریم بالطبع داعی گفته مرا گو هیچ بنده نیست که ایمان بخدا داشته باشد
مگر از خدا ترسنده که این اسم بر آن اطلاق میشود اما در خوف صادق غلبا شد یعنی بدرجه
حقیقت آن نرسیده می‌بینی که هرگاه شخصی از پادشاهی ترسد یا از دزدی در
سفری بترسد چون رنگ او زرد میشود و اعضای او میلرزد و عیش بر وی تلخ میگردد
و خوردن و خوابیدن بر وی دشوار میشود و فکر او پراکنده میگردد تا آنکه اهل و اولاد از وی

نتفع نمیشوند و گاه میباشد که ترک وطن نموده اختیار بلاد غربت و راحت را بتعب و مشقت
بدل میکنند و متعرض خطرهای بسیار میشوند و تمام اینها از ترس آنست که مبادا از آنچه حذر
میکنند بآن برسند و اما از آتش جهنم حذر نمیکنند و هیچ علامتی از علامات ترس در معصیت
در ایشان ظاهر نمیشود و از این است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند چیزی مثل آتش جهنم ندیدم
که گریزنده از آن بخواب رود و مثل بهشت ندیدم که طالب آن در خواب رود و اینها
که گفتیم رسیدن و متحقق شدن بسیار دشوار است و اما هر کسی بحسب حالش از اینها نصیبی دارد
یا ضعیف یا قوی و مراتب صدق نهایت ندارد و گاه میباشد که بنده در بعض امور
صدق میدارد و در بعضی نمیدارد و اگر در جمیع اینها صادق باشد صدیق واقعی خواهد
بود و در کتاب مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
فرمودند هرگاه خواهی بدانی که صادقی یا کاذب نظر کن در آنچه مراد توست و در آنکه
دعوی میکنی و بسنج آنرا در میزان الهی گویا که در قیامتی خداوند تعالی فرموده والوزن
یومئذ الحق یعنی سنجیدن چیزها در قیامت حقیقت است و هرگاه مراد تو با دعوی برابر باشد
صدق تو ثابت خواهد بود و اول صدق آنست که زبان و دل با یکدیگر مخالف نباشند
و شخص صادقی که موصوف باشد بآنچه گفتیم مثل کاتبی است که نزع روح او نشود و هرگاه نشود
بیان کرد علمهای خوب خواهد کرد و نیز آنحضرت فرمودند که صادق اول کسی که تصدیق
میکند و میداند که راست میگوید و نیز از آنحضرت روایتست که فرمودند بدرستی که بنده
راست میگوید تا آنکه در پیش خدا از راستگویان نوشته میشود و دروغ میگوید تا آنکه در نزد
خدا از دروغگویان نوشته میشود و هرگاه راست گفت حق تعالی میفرماید که راست

گفت و خوب کرد و هرگاه دروغ گفت حق تعالی میفرماید دروغ گفت و بد کرد و بر دو آیتی
مذکور است که راست میگوید تا حق تعالی او را صدیق مینویسد و نیز آنحضرت فرمودند که نظر مکنید
را بجا بیاورند بغیر از زبان تا آنکه در شما ببینی صدق و بر نیکوکاری ببینید و وقتی آنحضرت
ببعضی از اصحاب خود گفتند ببینید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بچه چیز از نزد
پیغمبر صلی الله علیه و آله بمرتبه رسید آنچه را ملازم شد بدرستی که حضرت علی بآن مرتبه نزد
پیغمبر بصدق و ادای امانت رسید و فرمودند نظر بطول رکوع و سجود کسی مکنید که آن چیزیست
عادت کرده و اگر ترک آن کند وحشت خواهد نمود و لیکن نظر کنید بصدق سخن و ادای
امانت او و فرمودند حق تعالی هیچ پیغمبر را مبعوث نساخته مگر بصدق سخن و ادای امانت
بنیکوکار و بدکار و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند ادای امانت جلب روزی میکند
و خیانت جلب پریشانی میکند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که ادا کنید
امانت را اگر چه قاتل فرزند پیغمبران باشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
هر که ترا امین کند با مانتی ادای امانت او بکن و هر که با تو خیانت کند تو با او خیانت
مکن.

در عبادات و اسرار اینها در بیان نیت

در نیت

روایت است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند جز این نیست که عملها بنیات است
و هر کسی بآن میرسد که نیت دارد پس هر که هجرت و سفرش بجانب خدا و رسول خدا باشد
پس هجرت و سفرش بجانب ایشان خواهد بود و هر که هجرت و سفرش بدنیا باشد که بآن
برسد یا بزنی باشد که او را خواستگاری باشد پس هجرت و سفرش بچیزی خواهد بود که بآن
هجرت و سفر نموده است و شیخ [illegible] فرموده که بعضی از صحابه با آنحضرت گفتند

که بعضی از آنها که هجرت نموده اند بسوی حبیب او نیست او از هجرت غیر او نیست که از غنیمت
از اموال ایشان بگیرند و اسیر بکنند یا نام و آوازه بهم رسانند و در حکایتی که غالب شوند پس آنحضرت
بیان فرمودند که هر کسی در عملش بآن میرسد که طلب میکند و نیت آن دارد هر چند که خوب باشد
خواه دنیوی و خواه اخروی و این حدیث از احادیثی است که اصحاب ما از رسول متواتر شمرده اند
و اول چیزی که تعلیم اولاد میکنند این است و میگویند که این نصف علم است و بعضی که جواب گفته
از عبادات خدا و از طاعت شمرده نشود تحقیقی که در آخرت اجری بر آن مترتب شود
مگر چیزی که مراد او بآن تقرب بخدا و در روز آخرت باشد و مراد از این است که اراده جناب الهی
منظور باشد یا اراده رسیدن بثواب یا خلاصی از عقاب و بالجمله قصد او فرمانبرداری امر
خدا باشد در چیزی که ترغیب نموده است کار را بآن چنانچه گفته اند ادعوه خوفا و طمعا یعنی
بخوانید خدا را از روی ترس و امید و فرموده است یدعوننا رغبا و رهبا یعنی میخوانند ما را
از روی رغبت و رهبت و همچنین هر چیزی که حق تعالی بآن وعده بهشت داده است یا ترسانیده است
بجهنم منظور است پس آیه های بسیار در ترغیب و ترهیب وارد شده و نقصانی در آن نیست که جزا
خواهد از حق تعالی چنانچه کار اهل حب خدا و شرط تحصیل شان است پس هر که خدا را شناخت
بکمال و جمال و لطف و جلال او را دوست داشته باشد و مشتاق او باشد و عبادت
او را از روی اخلاص که خوب میشود باشد از این جهت که او را لایق دانسته او را عبادت و محبت دارد البته
حق تعالی او را دوست میدارد و او را از روی خوشنودی بر میگزیند و بخود نزدیک میسازد
و نیز در جهت نزدیکی معنوی و قرب روحانی چنانچه در حق بعضی از ایشان که این صفت
دارند فرموده وان لهم عندنا لزلفی و حسن مآب یعنی بدرستیکه ایشان را نزد ما نزدیکی

و باز گفت

و باز گفت خوبست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند خداوندا عبادت نمیکنم ترا
از ترس آتش و از طمع در بهشت بلکه ترا سزاوار عبادت یافته ام پس ترا عبادت کرده ام
و هر که از خدا بغیر این نخواسته باشد که خدا است و صانع عالم و قادر و قاهر و بخشنده بهشتی
دارد که مطیعان را بآن بهره مند میگرداند و جهنمی دارد که عاصیان را بآن معذب میسازد
و عبادت او میکند تا بهره مند بهشت شود یا از جهنم نجات یابد البته حق تعالی
او را بعبادت و طاعتش داخل بهشت میگرداند و از جهنم نجات میدهد چنانچه از این خبر
و دلیلهای از قرآن پس ثابت شد که هر کسی بچیزی میرسد که نیت آن دارد و گوش
بدار سخن بعضی که میگویند عبادت رفته اند هرگاه قصد از کردن آن تحصیل ثواب
یا خلاصی از عقاب باشد و این کلام را از آنجهت کرده اند که این قصد در منافی با قصد اند
با خلاصی که عبارت است از اراده محض الهی محض و لیس دلکان گفته اند که هر که این قصد کند
قصد او جلب منفعت بخود یا دفع مضرت از خود است نه اراده محض جناب الهی و این
سخن از کسی ناشی شده که معرفت بحقیقت تکلیفات و مراتب مردمان در آن و تفرقت
بعضی نیست و حقیقت آن ندانسته باشد بلکه نداند که نیت عبارت است از آنکه خواهش آن
نفس و میل و توجه آن بچیزی که غرض و مطلب باشد در دنیا یا در عقبی نه محض قول نیت کنند
در وقت عبادت که بگذارم این عبادت را از برای نزدیکی بخدا و لقصور بعضی را انجام مراد
آن در دل گردن اگرچه نفس در سببی نزدیکی خدا نباشد و این چیزیست بسیار دور
بلکه حرکت نباید و حکایت نفس است و این سخن از قبیل سخن گرسنه است که بگوید
خواهش الطعام دارم و حالتی که قصد او حصول خواهش الطعام باشد و سبب حاضر هرگاه

نباشد ممکن نیست که بمحض قول و تصور اختراع و اکتساب آن توان نمود و بسیاری از مردم
متعذر است از ایشان طلب ثواب الهی و تقرب بان نمودن زیرا که از خدا بغیر از لذتها
امیدی آن ندارند یا از آن نمی‌ترسند چیزی دیگر نفهمیده‌اند پس نهایت آنچه ایشان توانند
کرد این است که متذکر آتش شوند و خود را از عقاب او بترسانند و متذکر بهشت شوند
و خود را رغبت دهند بثواب آن خصوصاً کسی که بر دل او میل بدنیا غالب باشد
از برای آنکه چنین کسی گفت که سعی بتجارت نماید از برای آنکه بثواب آخرت برسد بجای
آنکه عبادت خدا از جهت عظمت او کنند از آنراه که او را مستحق طاعت و عبودیت دانند
از برای آنکه گفت که آنرا نفهمند چه جای اینکه تکلیف این نماید و اگر کسی را تکلیف بآن نوع
امری نماید تکلیف بمحال خواهد بود که طاقت آنرا ندارد و بمعنی اخلاص در عبادات
غیر از این نیست که مخلوط نمایند از آن ثواب دنیوی و حظهای نفسانی که بنفس میرسد
مانند مدح مردم و خلاصی از نفقه بنده بازار گرفتن آن و امثال اینها چنانچه بیان
اینها خواهد آمد و ظاهر است که اراده بهشت و خلاصی از جهنم که در آخرت وعده نموده‌اند
منافی اخلاص نیست اگرچه بهشت و خلاص از جنس چیزهایی دانند که در دنیا الفت بآن گرفته
دارد چنانچه همچنین منتهای غرض عبادات باشد پس رغبت فرمودند و بر ترسانیدن دلها
ملوث و ترسانید کردن اینجا رغبت و لغو نبود و خلاف مطلوب میرسانید و باز گمان نکنی
فی ما فیتیم که چون ممکن است بنده ضعیف خود را از برای خدا مالک ضرر و نفعی و مرگی
و زندگی نیست اینکه مستغنی باشد از طلب منفعت از مولای خود از برای نفس خود
یا دفع ضرر از آن و هر که چون تامل کند در این چنانچه باید نفهمیده بسیاری از قایلان

بطلان

بطلان عبادت بیکی از این دو نیت در اکثر فتوای صحیحه آن را در عبادت بیکی از این دو
چو بسیکر و در اکثر شعور باین نمیرسند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند عابدان
سه طایفه اند قومی عبادت خدا کرده‌اند از ترس پس این عبادت بندگان است و قومی عبادت
میکنند خدا را از برای طلب ثواب و این عبادت مزدوران است و قومی عبادت خدا میکنند
از برای محبت او و این عبادت آزادان است و این بهترین عبادتهاست و عبادت حضرت
را فرمودند این بهترین عبادتهاست باین از آن است که عبادت کفایت بر دو وجه اول
خالی از فضیلی نیست چه جای آنکه صحیح است در حدیث مشهور روایت شده از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمودند نیت مؤمن بهتر است از عمل او و نیت کافر بدتر است از عمل او
و هر عملی کننده عمل میکند بر نیت خود و فقها از معنی این حدیث مختلف بسیاری کرده‌اند
و مؤلف حقایق میگوید آنچه از برای فهم ظاهر شده این است که چون مؤمن نیت خیرات
بسیار میدارد و در وقت عمل مساعدت باینها نمیکند پس ثوابها که مترتب بر نیتهای
او میشود بیش از ثوابی است که بر عملهای او مترتب میشود و نیز مؤمن نیت میکند که عبادت را
او بهترین وجهی واقع کند از برای اینکه ایمان او مقتضی این است و هر گاه مشغول عبادت شود
نمیتواند از برای او میسر نشود پس اتیان باینها چنانچه باید نمیتواند پس نیت او از عملش بهتر است
از آنکه عمل میکنند و در عبادات و حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که باین معنی تفسیر فرموده‌اند در انعام
که گفته‌اند نیت مؤمن بهتر است از عمل او و چون توانند بود که نیت بهتر از عمل باشد فرمودند از برای
آنکه در عمل ریا میشود از برای مخلوقات داخل میشود اما نیت خالص است از برای پروردگار عالمیان
پس حق تعالی آنقدر را که بر نیت میدهد بر عمل نمیدهد بعد از آن فرمودند که بنده عملی میکند

که در تمام روز منت میبرد او را که در شب نماز برخیزد و شب خواب بروی غالب شود و بخوابد حق تعالی
از برای او ثواب نماز را مینویسد و بعضی که در خواب سخن گوید تسبیح مینویسد و خواب او را صدقه
مینویسد و نیز آنحضرت فرموده اند بنده مؤمن فقیر میگوید خداوندا روزی من کن تا از این کار و فلان
فلان کار خیر را بکنم و هرگاه حق تعالی اصدق نیت او را دانست آنقدر اجر از برای وی مینویسد
که اگر آن کار را میکرد بدرستی که حق تعالی صاحب وسعت و کریم است و نیز از آنحضرت پرسیدند
از حد عبادت که هرگاه بنده از آن تجاوز کند لوای عبادت بهم خواهد بود فرمودند حسن نیت
بطاعت یعنی اگر در طاعت نیت خوب داشته باشد اگر موافق آن نیت بهم نرسد
فبها و الا کس نیت لعلی الغبادات را دارد و نیز آنحضرت فرمودند که جهنمیان از برای آن
مخلد در جهنم خواهند بود که نیت ایشان آنست که هرگاه در دنیا مخلد باشند همیشه معصیت
خدا بکنند و بهشتیان از برای آن مخلد در بهشت خواهند بود که نیت ایشان آنست که اگر در دنیا
مخلد باشند همیشه طاعت خدا بکنند پس هر یک از این دو بسبب نیت مخلد خواهند بود
بعد از آن این آیه را تلاوت فرمودند قل کل یعمل علی شاکلته و فرمودند یعنی هر کسی عمل بر نیت
خود میکند و نیز آنحضرت فرمودند هر که بشنود ثواب عملی را و آن عمل را بجای آورد آن ثواب
خواهد رسید اگرچه آنچنان نباشد که باو رسیده و از معنیها که در حدیث مشهور گفته اند
آنست که از برای آن نیت بهتر است از عمل که نفع عمل موقوف بر نیت است و عکس نیست
و از برای آنست که غرض اصلی از عمل متأثر شدن قلب است بعمل که متوجه بودن او از غیر خدا
منحرف شدن خاطر و در قرآن مجید فرموده لن ینال الله لحومها ولا دماؤها ولکن یناله
التقوی منکم یعنی گوشت و خون قربانیها بخدا نمیرسد بلکه آنچه بخدا میرسد پرهیزکاری

و خوش

و خوشی نیتی است شما است با ما معنی که هرگاه مردی با زن خود جماع کند بگمان زن دیگر البته
گناه کار خواهد بود و هرگاه با زن دیگر جماع کند بگمان زن خود گناهکار نخواهد بود و متأثر شدن
حالیست از حالات قلب و باین سخن معنی حدیثی که آنحضرت فرموده اند میتوان دانست
و مضمون حدیث آنست که هر که نیت عمل خیر بکند و بجای نیاورد از برای وی یک
حسنه مینویسند زیرا که نیت قلب بسبب خیر و ذکر و نیت از اهواء و محبت دنیا خالی بوده است
حسنه است و شکی نیست که تمام شدن نیت بعمل که شدن موجب زیادتی نفوذ نیت
است و مقصود از کشتن چون قربانیها و گوسفندان نیست بلکه مقصود قلبست از محبت دنیا
و صرف نمودن مال در دنیاست از برای رضای خدا و اینحالت در هنگام جزم نیت حاصل شده
و اگر مانعی از عمل بوده باشد خون و گوشت بخدا نمیرسد اما پرهیزکاری میرسد و پرهیزکاری
در دل حاصل شده و از برای این نیست که وقتی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از جهاد تبوک برگشت
فرمودند بمردم که در مدینه قومی هستند که ما هیچ مسافتی را قطع نکردیم و هیچ جائی را نگذاشتیم
که ما خوشحال شده ایم که کفار را رسد و هیچ نفقه نکردیم و هیچ گرسنگی بما نرسید مگر آنکه آن قوم در اجر ما شریک اند
یعنی اجر شریک اند صحابه گفتند یا رسول الله این چون تواند بود و حال آنکه با ما نبودند فرمودند
عذری مانع آمدن ایشان بجهاد شده پس بحسن نیت با ما شریکند نیت
بایکدیگر مانند برخواستن از برای احترام شخصی و با استعداد است مانند تحقیق نمودن
از برای فقیر و خویشی پس با آنکه هیچیک از اینها مستقل نیستند و باین میتوان
دانست که اگر چنانچه باشد امتناع از آن خواهد نمود و باز آنست که هر یک مستقلند یا نه
نمیادت و با تفاوت و متعدد هر یک جزئی از آن مستقل و منفرد خواه نیت جزئی باشد یا نه

در فعل شدن مسجد از برای زیارت خدا زیرا که مسجد خانه خداست و در حدیث نبوی وارد شده
که هر که داخل مسجد شود زیارت خدا را کرده و سزاوار است بر کسی که زیارت او شده که
کرم نماید بر زیارت کننده و نیت دیگر از دخول مسجد انتظار نماز باشد و اعتکاف
و دل را داشتن و از خلق منزوی بودن و مجرد شدن از برای ذکر و ترک گناهان نمودن
و خواه نیت شری باشد مانند نشستن در مسجد از برای سخنان باطل گفتن و ملاحظه
زنان نمودن و از برای افتخار و به جدل کردن و نیت خیر امر مباح را در عبادات منظور دارند
مانند بوی خوش استعمال کردن در روز جمعه از برای اقامت سنت و تعظیم مسجد
و روز و دفع از بوی بد از قوم … و خوش بوده مردم را از خوش … ساختن … نیت
از بر قوم نشستن و بسیار … باشد که بر محض عبادات زیاده می کنند … اگر … نیکو …
در امر مباحی باذن خود می کنند از برای اکثر هر گاه در فعل نماز … باشد و این
نیت بهتر است از نمازی که در ملال واقع شود و نیت بد مباح را معصیت می گرداند مثل
اگر بوی خوش استعمال می کنند از برای تفاخر نمودن با اظهار … و از برای دخول …
دلها از برای زنا اما نیت اثری در حرام نمی کند چنانچه شراب مباح نمی گردد به نیت
موافقت با برادران   نیت در فعل در تحت اختیار نیست از آن راه که نیت
که عبارت است از برانگیخته شدن نفس و متوجه امر موافقی شدن که غرض … از برای نفس
ظاهر شده باشد خواه غرض دنیوی و خواه اخروی و مادامی که آن غرض … را داشته بفعلی
از افعال نداند قصد او متوجه آن نمی شود اما در هر وقتی … اعتقاد غلبه شده که
اعتقاد داشته باشد وقتی قلب متوجه آن می شود که فارغ باشد و با شتغال بغرضی

دل را

دیگر که از آن اقوی باشد منحرف نشده باشد و این در هر وقتی ممکن نمی باشد و با غرضها
و ما لغرضها از سببهای بسیار می باشد که بر او سلطان سببها چندین باعث یا مانع جمع شود
و این بحسب اشخاص و احوال و اعمال مختلف می شود پس هرگاه شهوت نکاح غالب
شود و غرض صحیحی در ولد نباشد ممکن نیست که تزویج بنیت ولد واقع شود بلکه ممکن نیست مگر
بنیت قضای شهوت زیرا که نیت اجابت باعث است و باعثی بغیر از شهوت نیست
پس چون نیت ولد توان کرد به طریقی که سابق بنیت مثلا است که ولد تشریع را
تقویت بدهد و تقویت ایمان باو می شود که ثواب سعی در بسیاری امت محمد صلی الله
علیه و آله عظیم شمرد و از خود دور ساخته امور زیرا که موجب نفرت … از ولادت او از شوائب …
آن و طول تعب و غیر اینها و هرگاه اعتقاد او بجای آنچه گفته باشد رغبتی در دل او بتحصیل ولد
از برای ثواب … و این رغبت محرک خاطر و اعضای او شده که مباشر عقد شود
و هر گاه از برای طاعت این باعث غالب بر قلب شده قصد … محرک … بر قبول
عقد هم برسد آن شخص صاحب نیت خواهد بود و هرگاه چنین نباشد آنچه در خاطر تقدیر می نماید
و در دل می گذراند از قصد ولد محض خیال و حدیث بیهوده است و لهذا بسیاری از علما در بعضی
طاعات … تا آنکه نیت خاطری بهم رسانند … بعد از آن … نیت … خاطر نیت
و این از برای آن که رسیده است که نیت روح عملهاست و عمل بدون نیت صادق محض
ریا و تکلیف و این سبب حرمان از خداست و به سبب … در واجب … از دوستان
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که … آنحضرت آمده سلام کرد گفت پس آنحضرت … شده
در دراز شده بود و آنکه با آنحضرت … شد تا در نماز حضرت … نمود و آنحضرت … فارغ شدند

را امر کرده اند که شد پسر ابی عمیر والد آنحضرت پیدا بزرگوار خود گفت چون لطف کردی تکلیف و حول
منزل بردست خود نمود آنحضرت فرمودند در خوبی باقیست الحالت لکن تکلیف کم نموده فرموده
امر را فعل نمیشد که ترک تکلیف بیشتر بود آنحضرت فرمودند که راست ولازم که خدای تعالی
را از همه کس یاد بیشتر باید که زبان سنجیده گویند و دل مشغول نداشته باشند و در مصباح الشریعه
از آنحضرت روایت شده صاحب نیت صادقه صاحب قلب سلیمست از برای
آنکه سالم بودن قلب لنفیها الهوا باطل مر حیات آن میشود که نیت از برای خدای تعالی در امور دنیا
خالص کند حق تعالی فرموده یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم یعنی
روزی خواهد آمد که مال و فرزندان نفع نکنند مگر کسی که با دل سالم از آفات و غفلات
نزد خدای عز و جل بیاید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند نیت مؤمن بهتر است از عمل
او و فرمودند که این نیت اعمال ما بنیتها است و از برای هر کسی آنچه نیت کرده باو میرسد
و ناچار است بنده را از نیت خالص در هر حرکت و سکون زیرا که اگر نیت خالص نباشد
غافل خواهد بود و غافلان را حق تعالی وصف کرده و گفته ان هم الا کالانعام بل هم اضل
سبیلا یعنی نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان بلکه گمراه ترند و فرموده اولئک هم الغافلون
یعنی این طایفه غافلانند نه دیگران و باز نیت ظاهر میشود از قلب بقدر صفای معرفت دینی
با اختلاف اوقات مختلف میشود در قوت و ضعف و صاحب نیت خالصه نفس او و هوای
او در تحت سلطنت تعظیم خدا و حیا از وی مقهور شده و نفس او از مخالفت طبیعت و شهوت
و آرزوها در تعب مبتلا شد و مهموم از وی در راحت مبتلا شنده و آنکه اخلاص عبادات
از پاکیزه ساختن نیتست از آلوده شدن بغیری و در مرتبه اعلا از آنجناب آیه نموده است تا ... جنه

یعنی به تفکر در صفات و افعال خدا و مناجات باری و بعد از آن از آنکه نفع آخرت
و آن حفظ النفس است و لا حجر بلکه شده که حقیقت اخلاص است که مجموع به ره در دارم فلات
و بعد از آن خلایق مامور شده بر جاده مستقیم سلوک نمایند از برای خدای عز و جل و علی کینی
و کوتاهی نشینی که از این راه سیر کرده بحق تعالی فرموده و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین
له الدین یعنی مامور شده اند مگر آنکه عبادت خدای کنند در حالتی که خالص گرداننده باشند
دین را برای خدا الا لله الدین الخالص یعنی آگاه باشید که دین خالص از برای خداست و فرموده
الا الذین تابوا و اصلحوا و اعتصموا بالله و اخلصوا دینهم لله یعنی مگر کسانیکه توبه کرده باشند و صلاح
خود کرده اعتصام بخدا نموده باشند و دین خود را خالص کرده باشند از برای خدا و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند خوشا حال کسی که خالص ساخته باشد از برای خدا عبادت
و دعا را و دل او مشغول آنچه چشمهای او دیده نشده باشد بسبب آنچه بدیگران عطا شده
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند خالص نمیگرداند بنده ایمان را بخدا در چهل روز یا آنکه
فرمودند نیکو نمیکند بنده ذکر خدا را در چهل روز مگر آنکه حق تعالی او را زاهد میگرداند
در دنیا و بینا میگرداند بدردهای دنیا و دواهای آن دردها و حکمت را در دل او ثابت و بر زبان
او جاری میکند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در آیه لیبلوکم ایکم احسن عملا
فرمودند مراد آن نیست که امتحان شما میکنند که کدام عمل بیشتر کرده اید بلکه مراد آنست
که کدام درست تر کرده اید و درستی هر عملی از خدا ترسیدنست و نیت صادق و خالص
بعد از آن فرمودند بر عمل باقی ماندن و نگاه داشتن دشوارتر است از عمل و عمل خالص است که نخواهی ستایش
کند کسی ترا در آن مگر خدای عز و جل و نیت بهتر است از عمل آگاه باش که نیت عملست

و بعد از آن این آیه را تلاوت نمودند قل کل یعمل علی شاکلته و فرمودند یعنی هر کسی عمل بر نیت
خود میکند و طریق تحصیل اخلاص شکستن خواهشهای نفس و قطع طمع از دنیا نمودن
و مجرد شدن از برای آخرت تحقیقی که این حالت بر قلب غالب شود و بسیار عملها
را که جهلا بعث می‌اندازد و گمان میکنند که خالص از برای خدا است و این گمان
فریفته شده از برای آنکه وجه صحت در آن ندیده اند چنانچه از بعضی عباد حکایت
شده که گفت نماز سی ساله را قضا کردم که در مسجد گمان داشت در صف اول گزارده
بودم از برای آنکه روزی بسبب عذری دیر بمسجد آمدم و در صف دوم نماز گزاردم و مرا
خجالت از مردم رو داد که مرا در صف دوم دیدند پس دانستم که دیدن مردم مرا در صف
اول موجب خوشنودی من بود و استراحت قلب من از این بود و من شعور باین نداشتم
و این امریست پنهان و دریافتن آن بسیار مشکل است که از آفات این سالم باشد و کم کسی
باین آگاه میشود و جمعی که از این غافلند حسنات خود را سیئات خواهند دید در قیامت
محبط شده و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون یعنی ظاهر شد از برای ایشان از جانب
خدا چیزی که گمان نداشتند و بدا لهم سیئات ما عملوا یعنی جزای آنچه کرده اند ظاهر شد
از برای ایشان و واقع شد و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا یعنی ایشان گمان داشتند که
خوب میکنند در باب مذمت عزلت با تنها باشند بدانکه اجماع امت
بر اینکه هر کس حج رود و با حج تجارت کند حج او صحیح است و ثواب خواهد داشت با آنکه تفرد
خالص نیت از برای حج و حج دین است که تجارت تحصیل زر فقط و این نیز عبادات
چنانچه گذشت و دانستی که نیت خیرات متعدده موجب تعدد ثواب بقدر نیتها و حج

دیگر

درین آن نیت که بعضی گمان کرده اند که اجر و فضل ثواب اعمال حج بآن مقدار میشود که اگر برسید
و تجارت آن موقوف بر رسیدن مکه نیست پس حج او خالصیت دارد که مشترکت طول
مسافت و ثواب در طول مسافت نیست هر گاه قصد تجارت داشته باشد آن نیز نیست
و گمان کرده اند که هر گاه حج محرک اصلی باشد و غرض تجارت از قبیل سابق و تابع باشد
پس اصل ثواب حاصل از ثواب نیت بی آنکه تجارت از برای جمع مال و ذخیره کردن باشد
بدون احتیاج مال چون نیت که این نوع تفضل میشود و همچنین از اخلاص بیرون میرود اگر جنین
نیت قصد حج میکنند شکفتگی و وحشت از اهل و نشستن هر گاه که ضمیمه مستقل باشد
و دشمن دفع هر گاه ضمیمه قصد نیت روزه قصد بر پرهیز کردن در نیت و صرفه قصد و حفظ
شدن و نیت از اد گمان قصد دفع بدخواهی شده و حقیقی از حج رود و غیر این
از ضمیمها هر گاه که ضمیمه ها مستقل نباشند و اما آنچه از انواع ریا و غیر ریا حرز با اخلاص
غیر رسانند بحث در آن در باب ریا و کبر گذشت و اعمال آنها و حیثی ندارند
در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند اخلاص جمع
میکند عملهای فاضله را و اخلاص معنیست کلید و قبولیت و آنچه حکم بوقوع آن میکنند
رضا است پس هر که حق تعالی قبول عمل او را میکند و از او راضی باشد صاحب اخلاص
خواهد بود اگر چه عمل او کم باشد و هر که خدا قبول عمل او را نکند صاحب اخلاص نخواهد بود
اگر چه عمل او بسیار باشد و این را از قصت عبادت آدم و کثرت عبادت ابلیس
میتوان فهمید و علامت قبول وجود استقامت و این با آن بیشتر که تمامی محبوبیها
را داکه را در علم بهر حرکت و سکون در دین او شده باشد و صاحب اخلاص میکند او را

روح خود را و صرف میکنند جان خود را در راه آراستن چیزی که علم و عمل را عمل کنند و آنچه بدان
عمل شده و البته باشد از برای آنکه هر گاه این را نکند هر آینه اگر او را نیکو کند هر گاه
این از وی فوت شود همه فوت شده خواهد بود و این عبارت از معنی فرموده است
معنیهای تفسیر حق در کتاب آراستن آن چنانچه عالم اول فرموده هلاک شدند همه مگر عالمان
مگر عابدان و هلاک شدند عابدان مگر دانشمندان و هلاک شدند دانشمندان
مگر راستگویان و هلاک شدند راستگویان مگر صاحبان اخلاص و هلاک شدند
صاحبان اخلاص مگر پرهیزکاران و هلاک شدند پرهیزکاران مگر صاحبان یقین
و صاحبان یقین بر خطر عظیمند حق تعالی به پیغمبر خود فرموده و اعبد ربک حتی یاتیک
الیقین یعنی عبادت خدا بکن تا یقین نزد تو بیاید و لفظ صاحبان اخلاص بذل نموده
شده است طاقت خود را و نبوده از برای عمل قدری نزد خدا قرار ندهد و [illegible]
عمل توقع عوضی داشته باشد از برای آنکه میداند که اگر خدا از وی طلب کند از وی
دعای حق عبودیت نمود هر آینه عاجز خواهد شد و ادنی مقام صاحب اخلاص
در دنیا سالم بودن است از جمیع گناهان و در آخرت نجات از جهنم یا فایز شدن به بهشت
بهشت شدن   در طهارت و پاکیزه گشتن حق تعالی فرموده رجال
یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین یعنی در آن مسجد مردانی هستند که دوست
میدارند با طهارت بودن را و خدا دوست میدارد با طهارت داران را و فرموده
ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج ولکن یرید لیطهرکم یعنی نمیخواهد خدا که
در دین بر شما حرجی لیکن شما را میخواهد پاکیزه داند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

و فرمودند طهارت نصف ایمانست و فرموده کلید نماز طهارتست و فرمودند بنای
دین بر پاکیزگیست و فرمودند بنده است آن بنده که کثیف و پلید باشد و فرمودند
هر که جامه اخذ نماید باید که آن را پاکیزه کند و حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه
فرمودند جامه پاکیزه غم را دور میبرد و پاکیزه گشتن از برای نماز است و صاحبان
بصیرت به ظواهر این کلمات متفطن شده اند که تمامی ایمان باطن و ظاهر آن را گردانیدن
دلها و باطنها نیست اگر مراد آنحضرت از آنچه فرموده اند که طهارت نصف ایمانست
است که آبادی ظاهر به پاک کردن و پاکیزه ساختن به کندن آب نصف ایمانست
و نصف دیگر آبادی باطنست بعملهای صالح و خلقهای پسندیده پس طهارت چهار مرتبه
دارد اول پاک گردانیدن ظاهر از حدثها و نجاست و کثافتها دوم پاک گردانیدن
اعضاست از خطایات و گناهان و آنچه بار خواست دارنده باشد سیم پاک گردانیدن
دلست از اخلاق ناپسندیده و بد و چهارم پاک گردانیدن باطنست از غیر خدا و این
طهارت پیغمبران و صدیقانست و طهارت در هر مرتبه نصف عملست در آن مرتبه
و این مقامات و منازل ایمانست و هر مقامی طبقه دارد و هرگز بنده به طبقه عالیه نمیرسد
مگر که از طبقه پایین تر بگذرد از همه که باشد پس نمیرسد به طهارت باطن از غیر خدا و آبادی آن به معرفت
خدا و ظهور بزرگی و عظمت آن مادامی که فارغ نشده باشد از طهارت قلب از خلقهای مذموم و آبادی آن به خلقهای
محمود و باین طبقه نمیرسد کسی که فارغ نشده باشد از طهارت اعضا از آنچه نهی شده از آبادی آن به طاعتها و هر چند مطلب
عزیز و شریف باشد سلوک آن دشوار و راه آن دور و دراز و عقبه های آن بسیار میشود و گمان نمی
از آن مطلب را با آرزو و هوس دریابند و لیکن به آسانی نمیتوان رسید بی سعی هر کسی

که دیده باطن او نابینا است از تفاوت این طبقها بمقصد از مراتب طهارت مگر تیره اول
را که مانند پوست آفرینش است بمغزی که مطلوب است پس نهایت اشتیاق که درین طبقها
واستغفار در شعبه‌های او میکند و باطن او خراب و آلوده بپلیدیهای کبر
و عجب و جهل و ریا و نفاق می‌باشد مناجات را از برای عاقلی نیست که در گاه
به بیت الخلا رود از برای قضای حاجت مقدر گرسنه نفس را احتیاج او و آنچه
مشتمل است بران از کثافتها و بتقریب سر احتیاج فشاندن نفس در وقت بیرون
کثافات و آرمیده شدن خاطر از پلیدی آنها و صلاحیت داشتن قلب از برای شیطان
برای طهارت و قابلیت مناجات با خدا است که تو خوری دنیا و ملائکه وقت شهوتها
و لذتها و متعهای او و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده
که مستراح را از برای آن مستراح مینامند که نفسها از گرانیهای سنگینها و فارغ شدن
از کثافتها و پلیدیها با مستراحت می‌افتند و مؤمن در آن وقت عبرت میگیرد که
الخالص متاع دنیا است عاقبت مال آن چنین میشود پس انحراف از دنیا با مستراحت
می‌افتد و ترک او میکند و نفس و قلب خود را فارغ میسازد از مشغول بان بودن
و ننگ میدارد و از جمع و افزودن آن چنانچه ننگ میدارد از نجاست و غایط و کثافت
و فکر میکند در نفس خود در حالتی که محترم و معزز بود چون در حالت خوار و زبون شده
و میداند که تمسک بقناعت و تقوی از برای او موروث راحت دنیا و آخرت است
زیرا که راحت در خوار داشتن دنیا است و فرار نمودن از تمتع از آن و در داشتن استراحت
در آنست که از روی نجاستها از حرام و شبهه میکند و در کبر در بروی نفس می‌بندد و بیرون

وامور

که معرفت بنفس رسانیده باشد و از گناهان بگریزد و در تواضع و پشیمانی و حیا داد سعی
کند در لوای امرها و اجتناب از نهیها از برای طلب خود و بازگشت کند و خوبی
نیکی و خود را در زندان خوف و صبر و باز داشتن نفس از شهوتها بدارد تا آنکه
بعد به میوه و در دار القرار با آن خداوند طعم رضای او را بچشد زیرا که تکیه و اعتماد بر آنست
و غیر این لوح و لغزشت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که فرمودند
دهنهای شما راههای قرآن است پس خوشبو کنید دهنهای را بمسواک و نیز فرمودند که تمام
در عقب مسواک بهتر است از هفتاد نماز بی مسواک و در مصباح الشریعه وارد است
که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند مسواک دهن را پاکیزه میکند و موجب
خوشنودی خداست و حق تعالی این را از سنتهای مؤکده گردانیده و بیان آنکه در
منفعت عجیب ظاهر و باطن است که نمیتوان شمرد بیان منفعتها از برای حکمت
که فهمیده همچنانکه بمسواک پاک میکنی دندانها را از طعام و خوردنیها از این سیکنی
همچنین بتضرع و خشوع و نماز شب و استغفار در سحرها از آن کثافت گناهان
و پاکیزه ساز باطن و ظاهر را از کدورتهای نافرمانی خدا و در انقلاب تمامی معصیتها
که خالص باشی از برای خدا زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا امر کردند از سنتهای مسواک
آن بود که از برای صاحبان آن مشغولی باشد و مشهور است که مسواک گیاهیست
لطیف و پاکیزه و شاخ درخت شیرین بابرکت است و دندانها آفریده است از برای منفعت
های خدا و آفریده است از آلتی باشد از برای خاییدن طعام و بسبب لذت
اشتهای طعام و اصلاح معده و این جوهری است در نهایت صفا و لذت خاییدن طعام

آلوده میشود و بوی و مزه بسبب آن متغیر میشود و از این راه فسادی در زمان بهم میرسد و هر گاه
شوغ زمین که متواک کند بگیاه لطیف دیگر دانه را بر جوهر صافی که از آلوده فساد و تغییر از آن
میکند و بحالت اصلی عود میکند همچنین حق تعالی دلها را پاک و صافی آفریده و غذای
از ذکر و فکر و هیبت و تعظیم خود کرده و هر گاه دل صافی در غذا خوردن الهی تغافل
و کدورت [illegible] بنده [illegible] باکثرت [illegible] در صیقلی میدهد و باب باز گشت [illegible]
پاکیزه میشود تا بحالت اول و جوهر اصلی صافی خود برگردد حق تعالی فرموده ان الله
یحب التوابین و یحب المتطهرین یعنی بدرستی که خدای عز و جل دوست میدارد توبه
کنندگان و صاحبان طهارت را و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ما را از [illegible]
کردند با معنی آنکه گفتیم از اراده مشار الیهم بود و هرکه فکر خود را بکار بازد در باب عبرت
گرفتن و در احصای وقوع و شرایع مانند این شغلها نماید خدای عز و جل چشمهای حکمت و زبان
فصاحت خود را از برای او بگشاید و اجر نیکوکاران را ضایع نمیکند حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند هر که وضو بسازد و یاد نام حق تعالی نکند تمامی جسد او پاک
میشود و هر که وضو بسازد تا وضوی دیگر کفاره میان آن از گناهان میشود و هر که نام خدا نبرد پاک
نمیشود از جسد او مگر آنچه آب بان رسیده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده اند هرکه در اول وضو بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بر اجابت که غسل کند در [illegible]
از آنحضرت روایت شده که هر گاه خواهی طهارت و وضو نمائی بجانب آب برو
چنانچه بسوی رحمت خدا روی زیرا که حق تعالی آب را کلید نزدیکی و مناجات
خود در [illegible] بساط خدمت خود گردانیده و چنانچه رحمت خدا گناهان بندگان را

پاک

پاک میکند همچنین آب نجاستهای ظاهر را پاک میکند نه غیر آب حق تعالی فرموده
هو الذی ارسل الریاح بشری بین یدی رحمته و انزلنا من السماء ماء طهورا یعنی خدای
عز و جل بادها را فرستاد تا بشارت دهند برحمت او باشند و فرستادیم از آسمان آبی که پاک
و پاک کننده است و فرموده و جعلنا من الماء کل شیء حی یعنی گردانیدیم از آب
هر چیز زنده است پس همچنانکه حق تعالی زنده گردانیده بآب هر چیزی از نعمتهای دنیا را
همچنین بفضل و رحمت خود عطا کرده حیات دلها را در طاعات و تفکر در صفای
آب و رقت و پاکی و برکت آن و بسبب ممزوج شدن آن بهر چیزی و در هر چیزی
و استعمال کردن آن و پاکیزه ساختن اعضائی که حق تعالی امر در پاک کردن آن کرده از برای
ادای واجبها و سنتها زیرا که در حکمت هر یک از اینها فایده های بسیار است که هر گاه
استعمال آن کردی بگشاید چشمهای فایده های آن بر تو و از برای تو منفجر میشود
و بعد از این معاشرت کن با خلق خدا مانند ممزوج شدن آب بچیزها و بهر چیزی
حق را ادا کن و در زندگی [illegible] باید [illegible] و عبرت بگیر بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله
که فرموده اند مثل مؤمن خالص مثل آب است و باید صفای تو با خدا تعالی در جمیع طاعتها
مانند صفای آب باشد در آن وقتی که حق تعالی از آسمان فرو فرستاده و [illegible] را
پاک کننده نامیده و هنگام پاک ساختن اعضا بآب پاکیزه کن دل خود را
بتقوی و یقین و حضرت امام رضا علیه السلام فرموده اند از برای آن امر بوضو شده
که فرمان بردار خدا باشند در حالتی که از پلیدی و نجاست پاک باشند با آنکه وضو
سستی را میبرد و خواب را دفع میکند و دل را پاکیزه میگرداند از برای ایستادن

نفع خدا و از برای آن بر رو و دستها و سر و پاها واجب شده که هرگاه بنده در برابر خدا می ایستد
چیزی چند از اعضای او طاهر باشد که شستن آنها واجب زیرا که بروی سجده و خضوع
میکند و بدست سؤال میکند و از سر رغبت و خوف و تضرع در حالت و عبادت ملتفت شده
و بسر استقبال خدا تعالی میکند در حالت رکوع و سجود و بپاها می ایستد و می نشیند و سبب از آنکه
در جنابت امر بغسل شده و در غایط رفتن امر بآن نشده است که جنابت از نفس انسان
حاصل میشود و چیزیست که از تمامی جسد بیرون می آید و بخلاف غایط رفتن از نفس انسان نمیباشد
بلکه غذاییست که از راهی داخل میشود و از راهی دیگر بیرون میرود و در روایت دیگر از آنحضرت فرمود
علت تخفیف در بول و غایط آنست که بیشتر از جنابت واقع میشود و در آنها میباشد
پس حقتعالی بوضو راضی شده از راه بسیاری مشقت و آمدن آن بالاراده کسی
و بدون خواهش و جنابت نمیباشد مگر بطلب لذت و ملزم داشتن خود را بر آن بی تلاش
بعضی از اصحاب ما گفته اند که ملخص آن نیست که دنیا و آخرت مانند
دو زنند که هرگاه یکی را دوست داشته باشند هرگاه که بنزدیک یکی روی از دیگری دور شده خواهی بود و از این
جهت که بنده مامور شده در وقت مشغول شدن بعبادت خدا و اقبال بروی بپاکیزه
ساختن اعضای ظاهره دنیویه و ابطال مامور شده در وضو شستن بدنرا که اکثر حواس ظاهره
در آنست و حواس ظاهره عظیمترین اسبابیست که باعث بر مطالب دنیاست و از این امر
از برای آن شده که متوجه بحق و اقبال کنند بروی دل بر خدای عز و جل در حالتی که خالی باشد
از این چرکینها و بعد از آن مامور شده بشستن دستها از برای آنکه بسیاری از امور
دنیوی و خواهشهای طبیعی که مانع از اقبال بر آخرت است بمباشرت انها بدستها

بلیغ

بلیغ و بعد از آن مامور شده بمسح پاها از برای آنکه با آنها بمطالب میرسد و بتوصل
تحصیل مقاصد میشود پس آنها را پاکیزه میکند تا جایز باشد از برای او با آنها داخل
در عبادت حق و اقبال بان کند و در غسل مامور شده بشستن جمیع پوست بدن از برای
آنکه آلودگی در حالت جماع الخ موجب غسل است بشهوتهای نفس دیگر و تعلق او بآنها
بیشتر میشود در تمامی بدن او در این دخلی هست و از برای اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
فرمودند در زیر هر موئی جنابتی است پس هرگاه جمیع بدن از مرتبه عالیه دور شود و در لذتهای
خسیسه فرو رود شستن آن درین مقام از اهم مطالب شرعیه خواهد بود تا سزاوار آن شود که
رو بمقابله نماید با حق شود و در دخل حق در عبادت و نیز مامور شده در تیمم بمسح اعضا
بخاک هنگامی که شستن آنها با آب متعذر باشد از برای پست شدن آن اعضا
و شکسته شدن برسیدن اثر خاک خسیس بانها چون خط قلب از این واقع
و تغییر او کامل نیست پس مشغول شدن بپاکیزه ساختن قلب از خلقهای ناپسندیده
و از متوجه شدن او بامری که مانع او است از فضیلتها است اعلی خواهد بود و نقصان
از پاکیزه ساختن اعضای ظاهره و هرگاه ممکن نباشد تطهیر قلب از خلقهای ذمیمه در نیت
و لعن آن بخصلتهای حمیده پس باید که اثر او در مقام شکستگی و حقارت بدارد
و بنماز با زاری و خواری و پریشانی او را رسید فرماید شاید که مطلع شود بر وی خدای کریم و
رحیم را دل شکسته و متواضع باشد پس نسیمی از نسیمهای درخشان الهی بر وی بوزد
چرا که حق تعالی در نزد شکسته دلان حاضر میباشد چنانچه در خبر وارد شده پس از این
انشاءالله ترقی کند بجای که از برای تو موجب اقبال گردد و تلافی امالهای سابق باشد

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند چون خانه ایست حمام در اول یاد آتش
جهنم میشود و چیزی که در وی می‌برد در وی اشارها ایست باینکه از برای غافلی سزاوار است
که در هر لحظه از یاد آخرت غافل نشود چرا که مرجع و قرارگاه اوست پس در هر چه نظر
میکنید از آب و آتش و غیر اینها از برای او عبرتی و موعظه ایست و هرگاه نظر بظلمتی
کند متذکر ظلمت لحد میشود و هرگاه نظر بمار کند متذکر افعیهای جهنم میشود
و اگر آواز مهیبی بشنود متذکر نفخ صور میشود و اگر چیز خوبی بیند متذکر نعمتهای
بهشت میشود و اگر شخصی که مستحق برتری یا مسئول باشد بشنود متذکر چیزی میشود که لا جرم
بعد از حساب دیدن و سئوال از برای وی منکشف خواهد شد و غیر اینها که گفته شد
و حمام شبیه ترین چیزهاست بجهنم در گرمی آتش و در فوق آن ظلمت پس سزاوار است
که بحرارت حمام متذکر حرارت جهنم شود و فرض کند اگر یک ساعت در جهنم … محبوس
باشد چه حالت خواهد داشت و بشنوی این را که جهنم … از شر آن پناه بگیرد بخدا و حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام فرمودند هرگاه داخل میشوی بیت سیم از حمام بگو نعوذ بالله من النار
و نسئله الجنة یعنی پناه میبریم بخدا از جهنم و سئوال میکنیم از وی بهشت را و این سخن را
مکرر در حمام میگو تا وقتی که بیرون روی

در نماز و ذکرت حق تعالی فرموده
والذین هم فی صلوتهم خاشعون یعنی مؤمنان گروهی اند که در نماز شکستگی و خشوع
میکنند و فرموده فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون یعنی ویل بر جماعت
نماز کنندگان که از نمازی که میگزارند غافل باشند و خدا مذمت ایشان کرده بجهت غافل
از نماز بودن با آنکه نماز گزارند نه آنکه ترک نماز کرده باشند و فرموده اقم الصلوة لذکری

یعنی ادا کن

یعنی ادا کن نماز بکن از برای آنکه در یاد من باشی و فرموده و لا تکن من الغافلین یعنی از غافلان
مباش و فرموده لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون یعنی نزدیک
نماز نشوید در حالتی که مست باشید تا بدانید که چه میگوئید و در این تنبیهیست بر مستی
دنیا زیرا که علت نهی را بیان فرموده بآنکه نابوده که شعور نداشته باشد در افعال نماز و
در این میتوان دانست که هر چه موجب غفلت باشد در این نهی داخل است و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هر که دو رکعت نماز بگزارد و در آن دو رکعت چیزی از دنیا
را بخاطر نگذراند خدا در گذرد از گناهان گذشته او و ایضاً آنحضرت … نیست که نماز مسکنت
و تواضع و تضرع و اظهار فقر و مذمت و … و دستها را در نماز بلند کنی
و مکرر خدا را بخوانی و هر که این کار نکند نماز او ناقص است و فرمودند هرگاه نماز واجبی گزاردی
در وقت بگذار و خیال نماز کن که نماز وداع باشد … و نیز فرمودند
نظر نمیکند خدای تعالی بنمازی که دل در آن حاضر نبوده باشد
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند حق تعالی از هر کسی که یک نماز قبول کند
او را عذاب نمیکند و از هر کسی که حسنه قبول کند او را عذاب نمیکند و در روایتیست
که حضرت ابراهیم خلیل آوازه و ناله او بمقدار مسافت … شنیده میشد
و صدای سینه مبارک آنحضرت در نماز شنیده میشد مانند دیگی که در جوش باشد
و همچنین از سینه مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله از شدت آن شنیده میشد و بعضی از زنان
آنحضرت گفتند که پیغمبر صلی الله علیه و آله با ما سخن میگفت و ما با وی سخن میگفتیم
و هرگاه وقت نماز حاضر میشد گویا که او ما را نمیشناخت و ما او را نمیشناختیم

و حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه هرگاه شروع در وضو میکرد رنگ روی مبارک آنحضرت
از ترس خدا متغیر میشد و هرگاه وقت نماز میشد میلرزیدند و رنگ متغیر میشدند
و از این حالت از وی سؤال کردند فرمودند وقت امانتی آمده که حق تعالی بر آسمانها
و زمین و کوهها عرض کرد و جملگی از حمل آن ابا نمودند و ترسیدند و حضرت فاطمه سلام الله
علیها در اثنای نماز از ترس خدا بدرد نفس میزدند و حضرت امام حسن علیه السلام
هرگاه از وضو فارغ میشدند رنگ مبارک ایشان متغیر میشد و این حالت را جمعی
با آنحضرت عرض کردند فرمودند لازم است هر کسی که خواهد بر صاحب عرش مجید داخل
شود رنگ او متغیر شود و مثل این از حضرت امام زین العابدین علیه السلام نیز روایت شده
و هرگاه حضرت امام زین العابدین علیه السلام وضو میگرفتند رنگ مبارک ایشان
زرد میشد و اهل آنحضرت با ایشان میگفتند این چه حالت است که در وقت وضو شما را
رو میدهد فرمودند آیا میدانید که در برابر چه کسی میخواهم بایستم و شخصی نقل نمود
که آنحضرت را در نماز دیدم که ردای مبارک او از دوش وی ساقط شده و متوجه
اصلاح آن نشد تا از نماز فارغ شد و سبب آن را از آنحضرت پرسیدم فرمودند
آیا میدانی که در برابر چه کسی بودم بدرستی که از بنده نماز قبول نمیشود مگر آن مقدار
که روی دل او با خدا باشد پس گفتم فدای تو شوم درین هنگام ما هلاک شده ایم
فرمودند چنین نیست بدرستی که خدا تعالی آنچه در نماز نافله حضور قلب داشته اند
نماز واجب را با آن حضور تمام میکند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
که حضرت امام زین العابدین هرگاه بنماز می ایستادند رنگ ایشان متغیر میشد و هرگاه

بنماز

سجده میکردند سر از سجده برنمیداشتند تا آنکه عرق از روی مبارک آنحضرت فرو میچکید
و نیز آنحضرت فرمودند که پدرم میگفت که هرگاه حضرت امام زین العابدین علیه السلام
بنماز می ایستادند گویا ساق درختی بودند که چیزی از آنحضرت حرکت نمیکرد مگر آنچه را باد حرکت
میداد و وقتی آنحضرت را حالتی در اثنای نماز رو داد تا آنکه بر خاک افتادند و بیهوش
شدند و در هنگامی که بهوش آمدند و سؤال این حالت از ایشان شد فرمودند که
این آیه را بر دل خود مکرر گردانیدم تا آنکه از قایلش که خدا باشد شنیدم و جسم من تاب
مقاومت معاینه قدرت الهی ننمود و گفته اند که زبان مبارک حضرت امام در آن حالت
مانند شجره طور بود که گفت انی انا الله یعنی بدرستیکه منم خدای سزاوار پرستش و نیز
آنحضرت فرمودند هیچ بنده نیست که دو ترس از آن در دلش جمع نمیشود مگر آنکه بهشت از برای
او واجب میشود و هرگاه نماز گزاری روی دل را بخدا کند چرا که هیچ بنده مؤمنی نیست
که در نماز و دعا روی دل را بخدا کند مگر آنکه حق تعالی روی دلهای مؤمنان را بسوی او
میکند و با وجود محبت ایشان بادی او را داخل بهشت میسازد و حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرمودند بدرستیکه از نماز بنده بالا میرود نصف و ثلث و ربع و خمس آن
و هیچ از برای او بالا نمیرود مگر قدری که بدل اقبال بآن کرده باشد و از برای این مأمور
بنوافل شده اند که جبر نقصانی که از نماز واجبی بی حضور قلب شده باشد بکند و
که از نوافل متحقق شده باشد لیکن اگر کسی گوید که از این آیات و اخبار
مستفاد میشود است که نماز هر کسی که غافل باشد از آنچه که در آن میگوید و میکند مقبول
نباشد مگر قدری که در آن حضور قلب داشته باشد و فقها حضور قلب شرط نمیدانند

مگر در وقت تکبیرة الاحرام و توجه و چون جمع میان این دو توان نمود نیز نماز گزارند
در نماز و دعا مناجات با پروردگار خود سخن گفتن چنانچه معهود است و در حدیث نیز
دلالت شده و شکی نیست که کلام بغفلت مناجات نیست و کلام عبارتست
از اظهار آنچه در خاطر باشد و اظهار خاطر نمیتوان نمود مگر بحضور قلب پس
در گفتن اهدنا الصراط المستقیم یعنی هدایت کن ما را در راه راست چه سؤال است
با آنکه دل از این معنی غافل باشد و شکی نیست که مقصود از قرائت و ذکر با حمد و ثنا
و تضرع و دعا است و مخاطب خداست و دل بنده به پرده غفلت از خدا محجوب
و خدا را نه بیند و مشاهده نمیکند بلکه از آن غافل و زبانش بحکم عادت حرکت میکند
و این بسیار دور است از مقصود نمازی که مشروع شده از برای پاکیزه شدن دل و تجدید
ذکر خدا و ثابت شدن عقد ایمان بسبب آن و آنچه گفتیم حکم قرائت و ذکر است
اما رکوع و سجود خود پیدا است که مقصود از آنها تعظیم خداست و تعظیم با غفلت
چون جمع میشود و هرگاه از تعظیم بری شود رکوع و سجود باقی نمیماند مگر محض حرکت پشت
و سر و در این مشقتی نیست که مقصد امتحان بندگان بآن شده باشد و ستون دین
و فاصله میان کفر و اسلام باشد و بر سایر عبادات تنها مقدم باشد و بسبب ترک
آن بخصوص قتل واجب شود جواب گوئیم بدانکه میان قبول و مجزی بودن فرق است
زیرا که مقبول از عبادات است که ثواب در آخرت بر آن مترتب باشد و مجزی
آنست که بجا آورده شود و مجزی بودن آنست که تکلیف از بنده ساقط شود اگرچه ثوابی نداشته باشد
و مردم در تحمل تکلیفات مختلف اند و تکلیف بقدر حوصله عموم و قابلیت ایشانست

و در وسعت خود و صد و قصور از آن پس ممکن نیست که بر همه شرط شود که در جمیع نماز حضور قلب داشته باشند
زیرا که تمام مردمان از این عاجزند مگر قلیلی و هرگاه از راه ضرورت تکلیف بعضی شوند باید
جامع نیست که چیزی شرط شود که اسم نماز بر آن اطلاق شود اگرچه در یک لحظه باشد و بهترین
لحظه ها بحضور قلب لحظه تکبیر و توجه است پس در تکلیف اقتصار بر این شد و رجاء واجب
این است و لازم که حال کسی که در تمام نماز غافل باشد مثل حال کسی نباشد که ترک
آن را بالکلیه کرده باشد چرا که فی الجمله بظاهر اقدام بآن نموده و لحظه حضور قلب داشته
و چون چنین نباشد و حال آنکه کسی که نماز را از روی ضرورت نیت نموده با وضو نکرده بود
نمازش در نفع خدا باطل است اما بحسب آنچه گمراهی خواهد داشت و نماز از صحت مقصود
و عذرش خواهد بود و در باب اعتقادات در مبحث فرق میان علم باطنی و ظاهر
ذکر کردیم که قصور عموم یکی از اسبابها است که مانع است از تصریح کردن بهر چیزی که اسرار
شرع با نظر است و مقتضی سخنی نیست که حضور قلب در رکوع و در اقل از رکوع نماز باشد
باقی ماند حضور در وقت تکبیر است و کمتر از این موجب هلاکت و هر قدر
که از این زیاده باشد در رکوع و در اجزای نماز منتشر میشود و بسیار زنده دلان باشند که حرکت
نمیکنند و پژمرده نمیشوند پس نماز کسی که غافل باشد مگر وقت تکبیر زنده خواهد بود
که حرکت بکند بدانکه معنیهای باطنی که بآنها حیات نماز تمام میشود شش
چیز است حضور قلب و فهمیدن و تعظیم نمودن و هیبت داشتن و امید داشتن و خجالت
و حیا نمودن و دلیل از اول که حضور قلب است آنست که فارغ سازد دل را از غیر آنچه مشغول
است و تکلم بآن میکند پس باید که علم بفعل و قول داشته باشد و فکر او از غیر این

چو نباشد و هرگاه فکر او منحصر بغیر آنچه میکند نبوده و ذکر آنچه میکند و دل با او باشد و از آن
غافل نشود حضور قلب حاصل شده خواهد بود و بعد از آن فهمیدن معنی کلامست و این
امریست غیر از حضور قلب چو بسیار میباشد که دل با گفتن لفظ حاضر میباشد و با
معنی لفظ حاضر نمیباشد و مراد ما از فهمیدن مشتمل بودن قلبست بر علم معنی لفظ و این
مقامیست که مردمان در این متفاوتند زیرا که مردم در فهمیدن معنی قرآن
و تسبیحات مساوی نیستند و بسیار معنیهای لطیف میباشد که نمازگزارنده در اثنای
نماز می فهمد و پیش از آن در خاطرش خطور نکرده بود و از اینجا میتوان دانست
که نماز نهی از قبایح و منکرات میکند چنانچه در قرآن مجید وارد شده زیرا که
این نماز میفهماند اموری را که البته مانع قبایح و منکرات میشوند و بعد از آن
تعظیمست و این امریست ورای حضور قلب و فهمیدن زیرا که گاه میباشد که کسی
با کسی خطاب میکند و دل او حاضر میباشد و معنی را میفهمد اما تعظیم آن کس را نمیکند
و بعد از آن هیبت داشتنست و این زیاده بر تعظیمست زیرا که هیبت عبارت از ترسی
که منشأ آن تعظیم باشد زیرا که کسی که از عقرب بترسد نمیگویند که هیبت دارد و هر
ترسی را هیبت نمینامند بلکه هیبت ترسیست که حاصل شود از بزرگ شمردن شخصی
و بعد از آن امیدواریست و مراد از امیدواری اینست که امیدوار باشد بنماز
ثواب خدا را چنانچه بتقصیر خوف عقاب خدا را میدارد و بعد از آن حیاست
و منشأ آن دانستن تقصیر در عبادات و توهم گناه نمودنست و باید که سببهای این
شش چیز را ذکر کنیم پس بدانکه حضور قلب سببش همت و قصدست زیرا که دل تابع

قصدست

قصدست و حاضر نمیباشد مگر در چیزی که قصد آن کند و هرگاه قصد امری نمود حاضر میشود خواهی نخواهی
و برین سرشته شده و مجبورست و دل هرگاه در نماز حاضر نباشد معطل نخواهد بود بلکه حاضر
خواهد بود در چیزی که همت او مصروف بر آنست از امور دنیا و علاج و حیله از برای حضور قلب نیست
مگر آنکه همت را بر نماز بگمارد و همت بر نماز گماشته نمیشود مادام که ظاهر نشود که غرض مطلوب از نماز
وابسته بهمین است و غرض ایمانست و تصدیق نمودن بآنکه آخرت بهتر و باقی ماننده ترست و آنکه
نماز وسیله است بآن و هرگاه این ضم شد بحقیقت دانستن حقارت دنیا و خوار بودن آن از دل
و با یکدیگر حضور قلب در نماز حاصل میشود و اما سبب فهمیدن بعد از تحقق حضور قلب مداومت کردن
بر فکر و کوشیدن در معرفت با ادراک معنی و علاج این علاج حضور قلبست با اقبال نمودن بفکر
و دفع نمودن همت را از مصروف داشتن بر دفع خاطرها که دل را مشغول میسازد و علاج دفع این خاطرها قطع
مادههای آنهاست و مراد از قطع مادهها آنست که منتزع شود از سببهایی که خاطرها بآنها کشیده میشود
و مادام که قطع مادهها نشود گردانیدن خاطرها از آنها ممکن نیست پس هر که چیزی را دوست میدارد
یاد او را بسیار میکند و یاد محبوب بالضروره بر دل مستولی میشود و از برای همین است که هر که غیر خدا را دوست
دارد از خاطرها خالص و صافی نمیباشد و اما تعظیم حالتیست از برای قلب که از دو معرفت بهم
میرسد یکی معرفت بزرگی و عظمت خدا و این از اصول ایمانست زیرا که هر کسی اعتقاد بعظمت خدا نداشته
نباشد نفس تعظیم او را نمیکند و دوم معرفت حقارت نفس و خسیس بودن آن و مسخر بودن و تربیت
یافتن آن از غیر و از این دو معرفت انکسار و شکستگی و خشوع از برای خدا بهم میرسد و تعبیر از
این حالت بتعظیم میشود و مادام که معرفت حقارت نفس ممزوج بمعرفت عظمت خدا نشود حالت
تعظیم و خشوع بهم نمیرسد زیرا که کسی که مستغنی از غیر باشد و بر خود ایمن باشد جایزست

که تصور صفات عظمت او غیر کند و حالت تعظیم و خشوع را نداشته باشد زیرا که شعور بقدرت
نفس و محتاج بودن با آن ضم نشده و اما هیبت و خوف حاصل نشد از برای نفس از شعور بقدرت
و سخت گیری و نفوذ رای حقتعالی و قلت مبالات او بآن بندگان زیرا که اگر هلاک گرداند
تمام گذشتها و آینده‌ها را ذره از ملک او کم نمیگردد و حاصل میشود این حالت بتفکر و خوف خطر کار
با انضمام مطالعه آنچه بر انبیا و اولیا از مصیبتها و انواع بلاها جاری شده با قدرت ایشان بر دفع
آنها و بالجمله هرچند علم بحق تعالی زیاده میشود خوف و هیبت زیاده میگردد و اما امید و لازمی
سببش معرفت بلطف و کرم خداست و عموم انعام او و لطایف صنع آن و معرفت بصدق
او در وعده بهشتی که بسبب نماز داده و هرگاه یقین بوعده او و معرفت بلطف او حاصل شود
از مجموع این چهار امر رجا حاصل میشود و اما حیا السبب آن دانستن تقصیر در عبادات [illegible] باشد و بدانستن [illegible]
از بجا آوردن تعظیم حق تعالی عاجز است و قوت [illegible] بحیا بمعرفت بعیبهای نفس و آفات
آن و کمی اخلاص و پلیدی باطن و میل نفس بتمتعهای دنیوی در تمامی افعال با علم بعظمت
آنچه بزرگی خدا مقتضی آنست و علم باینکه خدا بر باطن دل او از حضور آگاهست هرچند که در قیمت خفی
باشد مطلع است و هرگاه این معرفتها بیقین حاصل شود البته بالضروره حالت حیا از هم میرسد
بدانکه موفق باید امر است که تعظیم حق تعالی کند و از دوری ترسد و امید داشته باشد
و از تقصیر خود حیا کند و بعد از حصول ایمان این حالات منفک نمیشوند [illegible] قوت ایمان [illegible] بقدر
قوت یقین او است پس منفک شدن اینها بجهت در نماز سببی ندارد مگر پراکندگی فکر و پریشانی
خاطر و غایب بودن دل از مناجات و غفلت او از نماز و [illegible] نماز غافل [illegible] مگر
خاطرهای بد که مشغول میکنند دل را از یاد خدا و دوای حضور قلب دفع خاطرهاست و هیچ چیز

رفع نمودن آنها

دفع نمیتوان کرد مگر برفع سبب آن و سبب در هجوم خاطرها یا امر خارجیست و یا امری
باطنی اما خارجی چیزیست که بر گوشش میخورد یا دیده میشود زیرا که اینها همت و قصد را [illegible]
تا آنکه تابع او میشود و تصرف در آن میکند و فکر از آن منجر بجزئی دیگر میشود و همچنین الی
غیر النهایه [illegible] سبب فکر کردن میشود و بعضی از فکرها سبب فکر دیگر میشود
و هرکسی که رتبه او قوی و همت او عالی باشد آنچه بر حواس او گذرد مانع او نمیگردد [illegible]
غفلت میشود و کسی که ضعیف باشد البته باین فکرش متفرق میشود و علاج آن قطع
سببهاست باینکه چشم را بپوشد یا احتراز کند از نماز گزاردن در جاهای [illegible] در موضعی
که با الوان و نقشها منقوش باشد و از برای این بود که عابدان در موضعی تنگ و تاریک که وسعت
آن بقدر سجود باشد عبادت میکردند تا آنکه همت جمع تر باشد و جماعتی از اتقیا [illegible]
حاضر نمیشدند و چشم را میپوشیدند و از ملاحظه موضع سجود تجاوز نمیکردند چنانچه [illegible]
وارد شده و کمال نماز را باین میدانستند که هرکه در راست و چپ ایشان بود او را
نشناسند و اما سببهای باطنی دشوارتر از خارجیست زیرا که هرکسی که خیالش در امور
دنیا پراکنده گردد فکرش از یک چیز منجر بدیگری شود [illegible] بلکه [illegible] و چشم
پوشیدن فایده نمیبخشد زیرا آنچه بیشتر در دل جا گرفته او را مشغول میسازد و علاجش
آنست که نفس را مجبور سازد بر فهمیدن آنچه میخواند و باز دارد او را از غیر آنچه با آن مشغولست
و معین بر آن اینست که مستعد بود زیرا که پیش از گفتن [illegible] پیش از احرام [illegible]
والسلام [illegible] مناجات با خدا و خطر [illegible] در برابر حق تعالی [illegible]
[illegible] بر [illegible] نماز [illegible] پیش از احرام نماز [illegible]

و از برای حق نشیند که خاطر با آن ملتفت نشود و آنکه در اول گفتیم طریق فرو نشاندن فکرهاست
و اگر فکرها با این علاج ساکن نشود پس فایده نمی‌بخشد مگر مسهلی که مادهٔ مرض را از بیخ برکند
و آن اینست که نظر کند در چیزها که او را مشغول میسازد و مانع از حضور قلبست و شکی نیست
که این نوع امور به اهتمام به آنها بهم میرسد و مهم بودن آنها بجهت شهوتها میباشد پس باید که
خود را معاقب سازد به منسلخ شدن از خواهشها و قطع علاقهای شهوتها پس هر چه
باز میدارد از حضور قلب در نماز ضد دین و لشکر ابلیس لعین که دشمن اوست و دفع او بهتر
ضررش بیش از نفعش است و خلاصی در بیرون رفتن از اوست و غیر از این چیزی
فایده نمی‌بخشد و آنچه گفتیم از فرو نشاندن خاطر برای وقتی نفع میدهد که باعث
در شهوتهای ضعیف و همتهایی که مشغول نمیکند مگر اطراف قلب را اما شهوتهای قوی
که غالب باشد تسکین خاطر نفعی نمیرساند بلکه این قسم شهوتها نفس را بجانب خود میکشند
و نفس آنها را بخود میکشد تا آنکه بر نفس غالب شده تا آنکه نماز در کشاکش میان آنها
منقضی شود و مثال این شخص مردیست که در پای درختی باشد و خواهد که فکر او جمع باشد
و آواز گنجشکان موجب تشویش فکر او شود و چوبی در دست گرفته باشد که گنجشکان
را براند و هر گاه بنشیند و مشغول فکر شود باز آنها عود کنند و اگر به پرانیدن آنها
عود نماید و بعد از آن کسی با او بگوید که این عمل تو شبیه است بکار شتر آبکش که بر میگردد و باز
میگردد و تمامی ندارد و هر گاه که خواهی خلاصی یابی اصل درخت را قطع کن و همچنین
درخت شهوت هر گاه بلند شود و شاخها بیرون کند فکرها متوجه آن میشود مانند
متوجه شدن گنجشکان به درخت و متوجه شدن مگس بکثافتها و مشغول دفع آن شدن

بطول

بطول می‌انجامد و از برای اینست که مگس را ذباب میخوانند زیرا که هر چند دفع آن بکنند
باز عود میکند و خاطرها نهایت شباهت بمگس دارد و شهوتها بسیار است و کم کسی
از آن خالی میباشد و اصل اینها یک چیزست که محبت دنیا باشد و این رأس هر خطیئت است
و بنای هر نقصانی و سرمایهٔ هر فسادیست و هر که جا گیرد در باطن او محبت دنیا تا آنکه
مایل بچیزی از دنیا شود نه از راه آنکه خواهد از آن توشه بر دارد و باو استعانت بر آخرت بجوید
نباید که طمع داشته باشد که لذت مناجات در نماز از برای او خالص گردد زیرا که هر که
بدنیا فرح داشته باشد بخدا و بمناجات او فرح نمیشود و همت آدمی با چیزیست
که چشم او با آن روشن است پس اگر چشم روشنی او بدنیاست همت او البته مصروف به آنجاست
و مع هذا سزاوار نیست که ترک مجاهده نماید و قلب را متوجه نماز نماید و از اسبابی که او را
مشغول میسازد کم نگرداند و داروی نافع اینست و از بسکه تلخست ناگوار طبیعتهاست
و علت مزمن شده و این مرض دشوار گردیده تا آنکه بزرگان دین سعی مینمودند که دو رکعت
نماز بگزارند و در آن از شاخهای دنیا متوجه امور دنیوی نشوند و از این عاجز بودند
پس امثال ما را در این چه طمع باشد و کاشکی بعضی از نماز ما یا ثلثی از آن سالم
می‌ماند از وسواس تا از زمرهٔ قومی شویم که عمل صالحی بعمل بدی خلط نموده‌اند و مجملا
همت دنیا و همت آخرت در دل مثل اینست که در قدحی ریخته شود که در آن سرکه باشد
و بقدر آنچه آب داخل میشود البته سرکه بیرون میرود و هر دو با یکدیگر جمع نمیشوند
هر گاه ندای مؤذن را بشنوی ندای روز قیامت را در دل خود حاضر گردانی و بظاهر
و باطن مستعد اجابت و مبادرت باش زیرا که آنها که بسرعت بسوی این ندا

میشناسند آن کس ببینند که در روز عرض اگر بلطف خوانده خواهند شد پس ای عزیز خود را
برین نوع عرض کن و هرگاه از زر و قسم شکفتگی و تعلی در عقب عبادت از آن ترسنده
مبر باید بود که در روز قیامت ندای آن ارت در رستگاری بتو خواهد آمد و از برای این معنی
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند ای بلال ما را بسوی راحت انداز یعنی بسبب نماز ندا کن
بانگ نماز برو راحت انداز از برای چشم روشنی آنحضرت در نماز بود و عبرت بگیر تفصیلهای
اذان و کلمات آن که چون ابتدا بنام حق تعالی و ختم بآن شده و از این بدان که حق تعالی
اول و آخر و ظاهر و باطن است و در وقت شنیدن تکبیر او را بتعظیم قدر بدار و بیاد آر
و آنچه در دنیاست حقیر بشمار تا اگر در تکبیر خود کاذب نباشی و از شنیدن کلمه لا اله الا الله
ذوالجلال را از خاطر هر معبودی که غیر خداست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خاطر خود آر
و هر اسم نکو در برابر او بیاد آر و با حضور شهادت بر رسالت او بده و در وقت
روان آنحضرت بفرست و در وقت دعوت نماز و آنچه موجب رستگاری و بهتری
عملهاست حقوق الهی کن در اوقات بکلمات وقتی نماز بشتاب و تکبیر و تعظیم حق تعالی
عهد نماز خانچه ابتدا بآن کرده ختم بآن کن و مبدا و معاد خود را از خدا و عود را بسوی او
خود را یاد کن و از اعتقاد بر حول و قوت خدا انجا چراکه اگر توفیق از معقب و قوت بر طاعت
غلبا شد مگر بیاری بزرگوار عظیم   هرگاه مکان نماز در کوچه طرف جوزرست باشد که
بسختی و جامه را پاک کرده بینی که خلاف عفو بیشتر است و بدن را پاک بسختی کرده است
نه بکثیت باید که غافل نشوی از منزلت و قبلست و سعی کن که در دنیا پاکیزه شوی
بتوبه و پشیمانی بر گذشته و بر عزم ترک گناهان در آینده جازم باشی از برای آنکه باطن موضع

نظر خداوند

نظر
خداوند است علیمات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده‌اند پاکیزه ساز دل را چنین که آب تقصیر
در وقتی که اعضای ظاهر را بآب پاک میشویی و تمامی آنچه بر باب طهارت گذشت
و هرگاه قبایح بدنرا از دیده مردمان بلباس پوشیده‌ای نگاه کن که آن قبایح باطن را که
بغیر خدای دیگری بر آن مطلع نیست پوشیدن آن را از خود مطالبه کن و بدانکه چیزی از آنها
از دیده حق تعالی پنهان نمیکردانند و آنچه از آنها الا توانند پوشید بپشیمانی و حیا و خوف و دیگر
که پوشیدن قبایح در خاطر برانگیخته میشود لشکر خوف و حیا از جاهای پنهان و بیان لشکر چرا از
کردن و در تحت لباس خجالت افتادگی کن و بیاد آر روز بر خدا امانت السیان بنده کند
کار بد کوزرا که بر تخت و پشیمان نشده پناه بمولای خود برده باشد و از حیا و خوف بسر زیر باشد و در
مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که زینت ملایمترین لباسها
از برای مومنان لباس تقویست و نرم‌ترین جامه‌ها جامه ایمانست حق تعالی در قرآن مجید
فرموده و لباس التقوی ذلک خیر یعنی جامه تقوی بهترین جامه‌هاست و اما لباس ظاهر نعمتیست
از خدا که بآن عورتهای فرزند آدم پوشیده میشود و این احسانیست که خدای عز و جل بفرزندان آدم
که در زینت آفریده بآن گرامی داشته و دیگری را باین محترم نکرده‌اند و از برای مومنان نعمتیست
از برای ادای آنچه حق تعالی بر ایشان واجب گردانیده و بهترین جامه‌ها آنست که باز
ندارد ترا از خدا بلکه نزدیک گرداند بشکر و ذکر و طاعت و ترا بر عجب و ریا و زینت و کردن
و فخر نمودن و تکبر کردن ندارد زیرا که این از آفات دین و موجب قساوت قلبست و هرگاه
جامه پوشیدی بیاد آور که حق تعالی برحمت خود گناهان ترا بر تو پوشیده و چنانچه
ظاهر را بجامه میپوشانی باطن را بالصدق بپوشان و باید که باطن تو در پرده ترس و ظاهر تو

و در زیر بار طاعت باشد و از فضل خدا عبرت بگیر که چون اسباب لباس سوا آفریده که عورتهای
ظاهر را بآن بپوشاند و درهای توبه و بازگشت را گشوده که بآن بپوشاند عورتهای باطن را
که عبارتست از گناهان و خلقهای ناشایسته چون حق تعالی گناهان ترا پوشیده
که عظیمتر است تو نیز عیب مردمان را رسوا مکن و بعیب خود مشغول باش و از هرچه فایده بتو نرساند
درگذر و بترس از اینکه عمل تو بعمل دیگران فانی شود و دیگری از راس المال تو تجارت کند
و تو هلاک گردی زیرا که گناهان را فراموش کردن عظیمترین عقوبتهای خداست در دار
دنیا و بیشترین عقوبتهاست در آخرت و مادام که بنده مشغول باشد بطاعت خدا و معرفت
عیبهای نفس و ترک چیزی که در دین نقصانست از همه اینها دور خواهد بود و در دریای رحمت خدا
غوطه ور خواهد بود و مرواریدهای یگانه از حکمت و ظهور معارف بهم رسانیده خواهد بود و بالاخره که گناهان را
فراموش کرد و بعیبهای خود جاهل باشد و بحول و قوت خود اعتماد نماید هرگز رستگار نخواهد شد

در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که هرگاه بدر
مسجد رسی بدان که بدرگاه پادشاه عظیم الشانی قصد کرده که گام بر بساط او نمیگذارند مگر پاکیزه
گان و رخصت همنشینی نیافته اند مگر صدیقان و بترس از ورود و رفتن بر بساط خدمت
او مانند ترسی که از پادشاه میداری از برای اینکه اگر غافل شوی خطر آن عظیمست
و بدانکه حق تعالی قادرست بر آنچه خواهد از عدل با تو کردن و حساب تو نمودن و هرگاه
با تو مهربانی نماید بفضل و رحمت خود اندک طاعتی را از تو قبول میکند و ثواب
بسیاری بتو عطا میفرماید و اگر از راه عدل با تو استحقاقی که در دار از تو مطالبه بصدق و اخلاص
نماید ترا محجوب میسازد و رد طاعت تو میکند اگرچه بسیار باشد و آن خدمت که

در آداب رفتن بمسجد

هرچه خواهد میکند و اعتراف کن بعجز و تقصیر و پریشانی خود در برابر او زیرا که تو متوجه عبادت
او و انس باو شده و اسرار خود را برای او عرض کن و باید که بدانی که پنهانها و ظاهرهای همه مردم
برای او پنهان نیست و در برابر او بی نواترین بندگان باش و خانه دل را از هر شغلی
که ترا از خدا دور گرداند زیرا که خدا قبول نمیکند مگر آنچه پاکتر و خالصتر باشد
و ملاحظه کن که از چه دیوانی اسم تو بیرون خواهد آمد و اگر از حلاوت مناجات خدا و لذت
خطاب با او بهره چشیده و از جام رحمت و کرامت او و از التفات بتو و قبول و اجابت
دعای تو محظوظ گردیده و قابل خدمت او گردیده داخل درگاه او شو که رخصت و امان یافتی
و الا بایست مانند ایستادن کسی که مضطر باشد و اسباب تدبیر منقطع و دست امید
کوتاه شده و عمر بسر آمده باشد و هرگاه حق تعالی بداند از باطن تو که بصدق بناه
باو گریختی بدیده شفقت و رحمت و مهربانی نظر بجانب تو میکند و ترا توفیق میدهد
بر آنچه محبت میدارد و کرم نماید بر بنده که بدرگاه او مضطر شده و از برای رضای او
بر در او سوخته و برشته شده اند حق تعالی فرموده امن یجیب المضطر اذا دعاه یعنی آیا کیست
کسی که اجابت دعای مضطر را تواند کرد بغیر از خدا و آداب استقبال قبله عبارتست
از گردانیدن ظاهر روی از جمیع جهات بجهتی که خدا قدرت داده و آداب باطن میدانی
که گردانیدن دل از جمیع امور با مر الهی از تو مطلوب نیست بمهمات بلکه غیر از این
مطلوب نیست و این انعطاف ظاهری از برای حرکت دادن دل است بالخصوص و ضبط
اعضا و ساکن گردانیدن اینهاست بر جمعیت تا از سرکشی از فرمانبرداری دل تمامی نمایند چو
اگر سرکشی نماید و ظلم کنند در حرکات بجهات دل را تابع خود خواهند نمود در روی او بسوی

در آداب استقبال قبله

از خدا خواهند که نه بیند پس باید که روی دل با وی بدن باشد و چنانکه بدن روی
متوجه خانه کعبه میشود که بگرداند از غیر آن همچنین دل متوجه حق تعالی میشود که بگرداند از غیر او چون
از غیر او حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هرگاه بنده بنماز بایستد و میل دل او
بخدا باشد فارغ میشود از نماز مانند روزی که از مادر زائیده باشد و نیز فرمودند
که آیا نمیترسد کسی که روی خود بگرداند در نماز بسکه گرداند حق تعالی روی او و در نماز
روی الاغ گردانند و این کلام نهیست از التفات نکنید از خدا در ملاحظه عظمت
او بحقوق در حال نماز زیرا که کسی که برای وجه التفات کند از خدا التفات
نمیخواهد بود و از مطالعه انوار بزرگواری او غافل خواهد بود و هرگاه چنین باشد تو که
این غفلت در روی دائمی شد پس روی دل او مانند روی دل الاغ خواهد شد در آنکه
از سلوک امور عقلیه تمیز نکند و علمهای ظاهری را سر نفهمد و در مصباح الشریعه از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمودند هرگاه استقبال قبله کنی از دنیا و آنچه
در دست و از خلق و آنچه مشغول کند مایوس شوی و فارغ ساز خود را از هر شغلی که باز دارد
ترا از خدا و ملاحظه کن بباطن عظمت خدا را و یاد کن ایستادن خود را در برابر او در روز
امتحان هر کسی خواهد شد بعملی که پیشتر کرده و باز گشت همه بخدا است که مولای بحق همه است
خواهد شد و بایست در برابر او بر پای خوف و رجا و اما قیام عبارتست از ایستادن
در برابر خداوند عز و جل پس باید که سر تو از فروتنی افکنده متوجه زمین و فرو افکنده
در پیش باشد و سر را از بلندی به پیش افکندن تنبیهی باشد بر آنکه دل را بتواضع
و فروتنی داشته و از سرکشی و تکبر بیزاری و باید که بخاطر آوری خطر ایستادن در برابر خدا را

اما قیام

در روز قیامت در وقتی که در معرض سؤال باشی و بدانکه او مالک است در برابر او ایستاده و او مطلع بر تو
پس اگر عاجزی از معرفت کنه عظمت او بطریقی بایست که در برابر پادشاهان زمان می ایستی
بلکه در تمامی ایستادن در نماز فرض آن بکن که مرد صالحی از اهل تو یا کسی که رغبت داری که ترا
بصلاح بشناسد ملاحظه تو میکند و دیده بر تو میگمارد زیرا که در این صورت از ترس او
آنگاه عاجز و مسکین خواهی شد خشوع بست دهد چشمها در یک جا می ایستد و اعضا آرام
با خشوع می ایستی و جمیع اعضا آرمیده میدارد و هرگاه این حالت در حضور بنده که زیر دست توست
ملاحظه تو میکنی این کارها میکنی پس با نفس در مقام عتاب در آ و بگو ای نفس که تو دعوی
معرفت و محبت خدا میکنی آیا شرم نمیکنی از این جرات که بر خدا میکنی که از بنده از بنده
او در حضور میداری و خدا را در حضور نمیداری آیا از مردم میترسی و از خدا نمیترسی و آن
سزاوارتر است بترسیدن شخصی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید که از خدا حیا باید
داشت فرمودند چنانچه از مرد صالحی که از اهل تست حیا میکنی و هرگاه متوجه نماز
گردیدی بگفتن تکبیرات خاطر کن عظمت خدا را و حقیر شمار نفس خود را و فکر کن
عبادت خود در جنب عظمت او و بیتی مرتبه خود را از ایستادن در طایف خدمت او
و ایشان بحق عبادت او و فکر کن در عظمت پادشاهی و عموم قدرت و استیلای او
بر جمیع عالمیان در وقتی که میگوئی اللهم انت الملک الحق یعنی خداوندا توئی که پادشاه بحقی
و بعد از آن برگرد بنفس خود و بگوی شکستگی و اعتراف کن بگناهان و استغفار در وقتی
که میگوئی عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفرلی انه لا یغفر الذنوب الا انت یعنی بد
کردم و بر خود ستم کردم پس مرا بیامرز که نمی آمرزد گناهان را غیر تو و بعد از آن بخاطر بیاور

رحمت نفس بتکبیرات

که حق تعالی ترا دعوت نموده باین خدمت و خود را در برابر بدار و بخاطر بگذران که خدا نموده ترغیب
و اجابت دعای داعیان را می‌کند هرگاه او را بخوانند و دعای ایشان را می‌شنود و همه چیز دنیا
و آخرت در دست اوست نه در دست دیگری و در وقتی که میگوئی لبیک و سعدیک و الخیر
فی یدیک یعنی می‌ایستم بخدمت تو ایستادنی و از ایستادنی و یاری میکنم ترا یاری نمودنی
بعد از یاری نمودنی و الشر لیس الیک تو نیکیها در دست تست و بعد از آن منزه شمار او را
از ظلم و بدی و بجای اینها محض هدایت و راهنمائی را یاد کن در وقتی که میگوئی و الشر
لیس الیک والمهتدی من هدیت یعنی بهدایت تو هدایت یافته است و راه حق یافته کسیست که تو
او را راه نموده باشی و بعد از آن اعتراف کن ببندگی خدا به بندگی و اینکه قوام وجود و بود
وجود تو از خداست در وقتی که میگوئی عبدک و ابن عبدیک منک و بک و لک و الیک
یعنی بنده تو و بنده زاده توام از جهت ابتدای وجودم و بسبب تو قوام و هستی من از آن
تست ملک منی و بسوی تست بازگشت من و اوست خدائی که ثنای او را احاطه
اشیا نتوانند نمود پس در نظر خود حقیقت اینها را حاضر گردان و از اینها ترقی کن بانچه مرادی
تو از اسرار و دقایق مفتوح میشود و از عالم اعلی تلقی فیض و رحمت کن و اما
در نیت عازم باش بر اجابت خدا در فرمانبرداری او و نماز را تمام کن که بجا آوردن آن و باز
ایستادن از هر چه از آن منع شده کند و خالص گردان و خالص ساختن تمامی اینها را از برای
خدا از راه امید ثواب آن و ترس از عقاب او و طلب نزدیکی با او در حالتی که منت
ست خدا را بتی که از آن داده است ترا در مناجات با او و ادبهای تو در بسیاری معصیت
تو و عظیم شمار از پیش خود خدا مناجات او را ملاحظه کن که با چه کسی مناجات میکنی و بچه

کیفیت

آداب نیت

کیفیت مناجات میکنی و بچه چیز مناجات میکنی و درین مقام گمان کن که پیغمبر فرموده که از برای خجالت
پیشانی تو عرق کند و اعضای تو از هیبت بلرزه در آید و رنگ تو از ترس زرد شود و اما تکبیر
این معنی دارد که حق تعالی بزرگتر از هر چیزیست یا بزرگتر است از آنکه وصف کرده شود و اگر
او بحواس یافته شود یا بمردمان سنجیده شود و هرگاه زبان تو با آن گویا شود او را است که دل
تو تکذیب کند و اگر در دل تو چیزی باشد که بزرگتر از خدا دانی پس خدا شهادت بر کذب تو میدهد
اگر چه این کلمه حقیقت است چنانچه حق تعالی شهادت بر منافقان داده در سخنی که گفتند که حضرت
پیغمبر رسول خداست و هرگاه هوای تو غالب‌تر باشد از امر خدا و اطاعت هوا را بیش از
اطاعت امر خدا کنی پس آنرا خدای خود گرفته خدای خود و بزرگتر شمرده خواهی بود و نزدیک
خواهد بود که الله اکبر گفتنت سخنی باشد محض زبانی خالی از مساعدت تو نمیمه باشد و چه
مقدار از خطر این عظیم است اگر توبه و استغفار و حسن ظن بکرم و عفو خدا نباشد و در مصباح
الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هرگاه تکبیر میگوئی از بالای آسمانها
تا زیر زمینها همه را پیش بزرگی خدا حقیر شمار که از برای آنکه هرگاه حق تعالی بر دل بنده مطلع
شود که تکبیر میگوید و سببی از حقیقت تکبیر بر آن عارض شده باشد حق تعالی با او فرماید
میگوید ای دروغگوی آیا مرا فریب میدهی بعزت و جلال خودم قسم که محروم میسازم ترا
از حلاوت ذکر خود و محجوب میگردانم ترا از نزدیکی و از لذت گفتگو با من بمناجات پس ملاحظه
حال دل خود را در وقت نماز کن اگر یافتی در دل حلاوت نماز را و در نفس خود خوشی
و شکفتگی را در دل سرور بمناجات و در سعادتی که لذت از خطاب با خدا بیابی
پس بدان که خدا تصدیق ترا در تکبیر کرده و الا پس لذت مناجات و محرومی از حلاوت

آداب تکبیر

آداب دعای استفتاح

عبادت داد و بلی بدان برآنکه حق تعالی تکذیب ترا آگاهست و از درگاه خود دور کرده باشد و اما
اول کلمه که در دعای استفتاح میگوید اینست وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
حنیفا مسلما یعنی روی خود را متوجه کسی میسازم که آسمانها و زمین را آفریده در حالتی
که مایلم بدین حق و مسلمانم و بدانکه از روی ظاهر نیست از برای آنکه روی ظاهر را متوجه
قبله کرده و خدا منزه است از آنکه در جهتی باشد تا آنکه روی بدن بسوی او کرده باشی
بلکه روی دلست که متوجه آفریننده آسمانها و زمین میشود و نظر کن بدل که آیا متوجه
آرزوها است و همتهای که در خانه و بازار است و تابع شهوتهاست یا آنکه متوجه آفریننده
آسمانها و زمینست و بترس از آنکه ابتدای مناجات تو دروغ و افترا باشد و روی
دل متوجه خدا نشود مگر بانحراف و میل از هرچه غیر او است پس سعی کن که در آن حالت دل
متوجه خدا باشد اگرچه از مداومت برین عاجز باشی تا آنکه سخن تو در آن حالت صدق باشد
و هرگاه میگوید حنیفا مسلما مراد از آن است که در خاطر بگذرانی که مسلمان کسیست
که مسلمانان از زبان و دست او سالم باشند و هرگاه چنین نباشی دروغ گو خواهی بود
و سعی کن که در آینده برین عازم باشی و بر گذشته ها نادم باشی و هرگاه گوید و ما انا من
المشرکین یعنی من از مشرکان نیستم که خاطر بگذرانی شرک خفی را چنانچه استفاده میشود
از آیه فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا یعنی هرکه
امید ملاقات خدا در قیامت داشته باشد باید که عملی خوب بکند و شریک
نگرداند با خدا کسی را در عبادت و این آیه در شان کسی نازل شده که قصد او در عبادت
خدا و مدح مردم باشد و نفی کن این شرک را از خود و خجل باش از آنکه وصف کنی خود را

بانیکو

آداب استعاذه

بانیکو از مشرکان نیستی یعنی بیرون آیی از شرکت بر این باشی از برای آنکه اسم شرک بر قلیل
و کثیر شرکت اطلاق میشود و هرگاه گوید و محیای و مماتی لله یعنی زندگی و مردگی من از برای خدا است
بدانکه این حال بنده ایست که بجز خدا نبیند و بجز او باقی باشد و مناسب نیست که این سخن از کسی
صادر شود که هرگاه رضا و غضب و قیام و قعود و رغبت او در دنیا باشد و ترس و بیم او
از مرگ از برای چیزهای دنیا باشد و هرگاه بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
یعنی پناه میبرم بخدا از شر شیطان دور از رحمت بدانکه شیطان دشمن تست و در صدد آنست
که دل ترا از خدا بگرداند از برای حسدی که بر تو دارد در اراده مناجات کردن تو با حق تعالی
و سجده کردن تو از برای او و با آنکه شیطان بسبب سجده که نکرد و توفیق آنرا نیافت ملعون
شد و بدانکه پناه بخدا بردن از شیطان بترک محبوبات آن و بستن در آن محبوبات
الهیست نه بمحض گفتن این سخن و بدانکه هر کسی که جانوری درنده یا دشمنی قصد او کند
که در او بر سهم زند یا بکشد و آن کس بگوید که پناه میبرم از شر تو بآن حصار محکم و بر جای
خود ثابت باشد این کلام فایده باو نمیرساند بلکه فایده نمی بخشد مگر تغییر مکان و همچنین
اگر تابع شهوتهای خود شود که محبوب شیطان و مکروه رحمانست مجرد گفتن این کلام فایده
نمی بخشد و باید که هرگاه این را گوید عازم باشد بر پناه بردن بحصار الهی از شر شیطان
و حصار خدا لا اله الا الله است از برای آنکه حق تعالی فرموده لا اله الا الله حصنی یعنی این
کلمه حصار منست و کسی پناه باین حصار برد که معبودی غیر او نداشته باشد و کسی که خدای
خود را هوای خود گرفته باشد در میدان شیطان خواهد بود نه در حصار خدا و بدانکه
از مکرهای شیطان است که مشغول کند ترا در نماز بتفکر آخرت و تدبیر کردن

کارهای خوب تا آنکه ما زبان از وصف آن عاجز نیاید و بدانکه هر چیز را باز داشته ولولا فهمیدن
معنی قران رخصت است از برای آنکه حرکت زبان مقصود نیست بلکه مقصود معنیهاست
و بدانکه مردمان در قرائت بر سه قسمند یکی محجوبست که زبانش حرکت میکند و دلش غافلست
و دوم محجوبیست که زبانش حرکت میکند و دلش تابع زبانش میباشد و از زبان می‌شنود
و معنیها میفهمد مانند آنکه از غیری بشنود و این درجه اصحاب یمینست سیم درجه ایست که اول
دل او مستغرق معنیها میشود و زبانش خدمت دلش را میکند و اظهار آنچه در دل او باشد
مینماید و فرقست میان آنکه زبان بیان آنچه در دلست نماید یا آنکه معلم دل باشد و گروه
مقربان زبانهای ایشان بیان بالمعنا میکنند و تابع معنی میباشند و هر کجا
که بسم الله الرحمن الرحیم نیت تبرک بکن از برای ابتدای خواندن قران و بفهم
و معنی آن اینست که همه چیزها با خداست و مراد از اسم در این مقام ذاتست و هر کجا تمامی
چیزها با خدا باشند اینکه حمد از برای خدا خواهد بود و معنی الحمد لله اینست که شکر خدا راست
از نعمتها از اوست و هر که نعمتی را از غیر او داند یا شکر حمد غیر خدا را کند از ادا حقیقت
مستحق و قدر نبرد از خداست در بسم الله والحمد لله گفتن او نقصانی بقدر التفات بغیر خدا
خواهد بود و هر کجا گوید الرحمن الرحیم در دل حاضر کند انواع لطف او را تا حضرت لطف او را
لطف امید تو بهم رسد و در باب دل تعظیم و خوف در مقامی که بگوید مالک
یوم الدین یعنی صاحب روز جزا اما عظمت از برای آنکه ملکی نیست مگر از برای خدا و اما
از برای هول روز جزا و حسابیست که خدا مالک است و بعد از آن تجدید اخلاص نما بگفتن
ایاک نعبد یعنی ترا عبادت میکنم و پس تجدید عجز و احتیاج بکن و بری شو از حول و

هر گاه بسم الله الرحمن الرحیم گوید

معنی الحمد

از حول

از حول و قوت خود بگفتن و ایاک نستعین یعنی از تو استعانت میجوئیم و پس بفهم بدان
که طاعت تو میسر نمیشود مگر باعانت خدا و او را منت است در بر تو از برای آنکه ترا توفیق طاعت
داده و خدمت عبادت ترا بتو قبول میکند و تو را سزاوار مناجات گردانیده و اگر از توفیق محروم
میکرد و از جماعتی میبودی که از درگاه او دور و با شیطان لعین میبودی اگر فارغ شدی
از واگذاشتن کارها بخدا گفتن بسم الله و از شکر گذاری او و اظهار احتیاج باعانت او
علی الاطلاق پس تعیین سؤال بکن و طلب مکن مگر مهمترین حاجتها را و بگو اهدنا
الصراط المستقیم یعنی هدایت کن ما را براه راستی که بکشاند ما را بقرب تو و منجر
بخوشنودی تو شود و شرح و تفصیل سؤال را زیاد کن و مؤکد ساز و استشهادها بنعمتی
که حق تعالی انعام بر ایشان نموده نعمت هدایت از پیغمبران و صدیقان و شهیدان
و صالحان نه جمعی که غضب بر ایشان کرده از کافران و آنها که از دین حق میل نموده اند
از یهود و نصاری و ستاره پرستان و هر کجاه فاتحه را چنانچه گفتیم بخوانی امید هست
از زمره آنانی باشی که خدا در شان ایشان فرموده آنچه رسول پیغمبر از خدا خبر داده که
قسمت کرده ام نماز را در میان خود و میان بنده خود بر دو نصف نصفی از آن منست
و نصفی از بنده منست و هر کجاه بنده میگوید الحمد لله رب العالمین پس حق تعالی میگوید
بنده من حمد مرا کرد و ثنای من نموده و اینست معنی سمع الله لمن حمده یعنی اجابت میکند حق تعالی
دعای کسیرا که حمد او کرده تا آخر حدیث و اگر در نماز نصیبی نداشته باشی در بزرگی و عظمت
خدا غیر از ذکر آن این غنیمتست ترا کافیست چه جای امیدی که ثواب و فضل او دارد
و همچنین سزاوار است که آنچه از سوره خوانی بفهمی چنانچه در باب تلاوت قران

خواهد آمد پس غافل مشو از امر و نهی خدا و نوید بهشت و تهدید بجهنم و موعظهها و قصههای
پیغمبران و ذکر نعمتها و احسانهای او چرا که هر یک از اینها را حقیقتیست حق نوید امیدواریست
و حق تهدید ترسیدن است و حق امر و نهی عزم داشتن بر فرمانبرداریست و حق موعظه پند گرفتن است
و حق ذکر نعمتها شکر است و حق قصهها عبرت گرفتن است و این معنیها بحسب مرتبه
فهم ملاحظه شود و فهم بحسب نور علم و صفای قلب ملاحظه شود و مرتبه اینها پایه
نزول و نمازگزار قلبی دلبهاست و بسبب آن اسرار کلمات ظاهر میشود و رعایت حق
قرائت و ذکرها و تسبیحها و بعد از آن رعایت هیئت در قرائت کن با آنکه شمرده بخوانی
و در هم مباف و تعجیل مکن که آهسته خواندن از برای تامل و اسرار است و فرق بگذار در میان
نغمهها در پستی و بلندی هرگاه آیه رحمت و عذاب و نوید و تهدید و تعظیم و تمجید را
خوانی و بعضی از عابدان هرگاه از مثل این آیه میگذشتند که ما اتخذ الله من ولد و ما کان
معه من اله آواز آهسته میکردند مانند کسی که حیا کند از یاد کردن خدا بچیزی که نه شاید
و هرگاه تلاوت قرآن نماید خطاب بوی میشود که بخوان و ببین و بنویس هر آیه که خواند درجه
او بلند میشود   و اما ملازمت بر قیام مخول حقیقتش بر پا داشتن دل را با خدا از
یکطرف چنانچه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود که خدا اقبال میکند بر نمازگزار مادام
الحال که التفات بغیری نکند و همچنانکه واجبست حراست سر و چشم از التفات بجهات
همچنین واجبست حراست باطن از التفات بغیر نماز و اگر چنانچه التفات بغیر او کند بیاد او
بیاور که خدا بر تو مطلع است و قبیحست که با غفلت با او مناجات کنی چرا که این بی ادبیست
بنسبت بخدا شاید که عمل نماید التفات بخدا و خشوع را بر دل لازم گردانی زیرا که خلاصی از التفات

بجهت ظاهر

بجهت ظاهر و باطن شمرده خشوعست و هرگاه باطن خشوع کند ظاهر خشوع خواهد نمود حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله نمازگزاری را دید که با ریش خود بازی میکرد پس فرمود اگر دل این خشوع
میداشت اعضای او نیز خشوع میکرد از برای آنکه رعیت بحکم راعی میباشند
و از برای اینست که در دعا وارد شده که خدایا نیکو و اصلاح کن رعیت و راعی یعنی دل را که راعیست
و اعضا رعیت و تمامی اینها از مقتضیات طبیعیت هرگاه در برابر پادشاه عظیم الشأن
از پادشاهان دنیا باشد و چون این اقتضا را در برابر پادشاه پادشاهان نکند
هرگاه وزیرا دانسته باشد که پادشاه پادشاهانست هرکه در برابر غیر خدا ایستاده
و با خشوع باشد و در برابر خدا در حرکت و اضطراب باشد از آنجهت که معرفت او
قاصر است از دانستن بزرگی خدا و از مطلع بودن او بر باطن و تا تفکر کن در آیه الذی
یراک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین یعنی می بیند حق تعالی ترا در هنگامی
که عبادت میایستی و میبیند تغییر حالات ترا در میان نمازگزاران
و سزاوار آنست که در وقت رکوع تجدید تذکر بزرگواری خدا را نمایی و دستها را بلند نمایی
در حالتی که از عقاب خدا پناه بعفو او برده باشی و متابعت سنت پیغمبر نمایی و بعد از آن
بر رکوع کردن خواری و تواضع از برای خدا را زیادتر بجا آوری و سعی کن که دلرا نازک گردانی
و تجدید خشوع بکنی و خواری خود و عزت مولا و پستی خود و بلندی پروردگار را
در یاد داری و استعانت بر قرار دل این در دل از زبان بجوی و تشبیه پروردگار بعظمت او
و زبانگر عظیمتر از هر عظیمت بدانی و مکرر اینرا بعمل بخوانی تا تذکر در اینرا محکم کند در یاد
و بعد از آن سر از رکوع بر داری در حالتی که امید داری باشی که خدا رحم کند بر خواری تو

و موکد سازی امیدوار را بقول گفتن سمع الله لمن حمده یعنی اجابت کند حق تعالی
دعای کسی را که شکر او کند و بر عقب این شکری که مقتضی زیادتی نعمت است بزبان جاری
گردان دیگر الحمد لله رب العالمین و بعد از آن زیاد کن خشوع و انکسار را بگفتن الله اکبر ذو الکبریاء
والعظمة والجود والجبروت یعنی حق تعالی سزاوار بزرگواری صوری و معنویست بخداوندی
و فرمانروائیست بقهر و غلبه و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که پرسیدند
از معنی کشیدن گردن در رکوع فرمودند که تاویلش اینست که ایمان آوردم بتو اگرچه
گردن مرا بزنی و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که هیچ بنده
رکوع نمیکند از برای خدا رکوعی چنانچه باید مگر آنکه زینت میدهد حق تعالی او را بنور
حمایت خود و در زیر سایه بزرگواری خود جا میدهد او را و جامه برگزیدگان خود بر وی میپوشاند
و رکوع اولست و سجود دویمست و هرکه آنرا بمعنی اول کند صلاحیت دویم را بهم
میرساند و در رکوع ادبیست و در سجود نزدیکی و هرکه ادب را خوب بجای نیاورد صلاحیت
نزدیکی نمیدارد پس رکوع کن رکوع کسی که بدل خشوع کند از برای خدا و در تحت سلطنت
او ترسان باشد و اعضا پستی نماید پستی کسی که ترسان و غمگین باشد بر آنچه از وی
فوت میشود از فایده رکوع کنندگان و حکایتست که ربیع ابن خثیم از اول شب تا بصباح
بیک رکعت نماز مشغول میبود به یک رکوع میکرد از شب و وقت صباح که میشد ناله میکشید
و میگفت آه مخلصان پیشی گرفتند و ما در میان راه ماندیم و بعد از آن اکثر عمر خود
استیفای رکوع را بکن با آنکه پشت خود را هموار گردان و مرتبه خود را پست دان
از قیام بخدمت او مگر بعون و توفیق او و بگریز بدل از وسوسه ها و فریبها و مکرهای شیطان

زیرا

زیرا که حق تعالی بلند مرتبه میگرداند بندگان را بقدر تواضع ایشان مر خدا را و راه نمائی
میکند ایشان را باصل تواضع و شکستگی بحسب ظاهر و باطن بقدر ظهور عظمت او بر باطنهای
ایشان و بعد از آن فرود آی بسجود و این اعلی مراتب انشاء الله تعالی کیست پس عزیزترین
اعضا را که روست جای بده بر ذلیل ترین چیزها که خاکست و اگر میسر باشد که در میان رو
و خاک حایلی نباشد تا سجده بر زمین کنی این کار را بکن که بیشتر جلب خشوع و فروتنی
میکند و هرگاه بنفس خود مقام خاک ریزی و شکستگی بدانکه ترا در جای خود جا
و فرع را باصل راجع ساخته از برای آنکه تو از خاک آفریده شده و بخاک برخواهی
گشت پس درین حالت بر دل خود بگذران عظمت خدا را و بگو سبحان ربی الاعلی
یعنی منزهست پروردگار من که بلند مرتبه ترست از هر چیز و موکد ساز این حالت را بتکرار
ذکر چرا که تکرار بتدریج اثر می بخشد و هرگاه دل تو نازک شود و پاک گردد باید که امید تو برحمت
خدا صادق باشد از برای آنکه رحمت او مسارعت میکند بضعف و خواری و شکستگی
و خوشحال باش از بیم او اندازه و بعد از آن سر از سجده بردار در حالتی که تکبیر گوئی و حاجت خود
سؤال کنی و از گناهان طلب آمرزش نمائی و بعد از آن محکم گردان تواضع را بتکرار
سجود کن تکبیر دیگر چنانچه اولا مذکور شد و از حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه
پرسیدند از معنی سجده اول فرمودند تاویلش اینست که خداوندا تو ما را از خاک آفریدی
و تاویل سر برداشتن اینست که از خاک ما را بیرون آوردی و تاویل سجده دویم اینست که ما را
بخاک عود خواهی نمود و تاویل سر برداشتن اینست که بار دیگر ما را از خاک بیرون خواهی
آورد و محشور خواهی ساخت و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

روایت شده که فرموده‌اند بخدا قسم که زیان کار نیست کسی که بنیان حقیقت سجود نموده باشد
اگرچه در عمرش یک مرتبه باشد و رستگار نیست کسی که در شب اجابت خلوت کند با خدا و در حالتی
که شنیده باشد نکبتی که فریب خورده و خود غافل و عاجز باشد از آنکه حق تعالی آنانکه نه از برای
سجده کنند که ایشان را از پس در دار دنیا و در راحت در آخرت و هر که در حالت سجود بر وجه خوط
تقرب بخدا جسته باشد هرگز از خدا دور نخواهد شده هر که در حالت سجود با حق تعالی ادب ننموده
و حرمت او را رعایت ننموده باشد با آنکه دل او وابسته بغیر خدا باشد هرگز بخدا نزدیک نخواهد شد
پس سجده کن سجده کسی که از برای خدا متواضع و خاک سار بوده و دانسته باشد که از خاک
که پای مال خلایقست آفریده شده و از نطفه که هر کس او را پلید می‌شمرد ترکیب یافته
و حق تعالی معنی سجده و سبب نزدیکی خود گردانیده بدل و جان و روح پس اگر نزدیک بخدا
نزدیک شده از غیر او دور گردیده آیا نمی‌بینی که بحسب ظاهر حالت سجود تمام نمی‌شود مگر پنهان
شدن از همه چیز و محتجب شدن از هر چیز که دیده‌ها ببیند همچنین از باطن پس هر که در نماز
دل او وابسته بچیزی غیر خدا باشد با آنچه نزدیک خواهد بود و از حقیقت آنچه حق تعالی
از وی در نماز خواسته دور خواهد بود حق تعالی فرموده ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه یعنی
نگردانیده است حق تعالی از برای کسی دو دل در جوف آن و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده که حق تعالی فرموده‌اند که هیچ بنده نیست که مطلع شوم بر دل او و بدانم در او که محبت
اخلاص از برای طاعت من و طلب رضای من دارد مگر آنکه متولی استقامت او میشوم و تدبیر
کارهای او در دست گیرم و هر که در نماز مشغول بغیر من شد از جاهلی خواهد بود که استهزا کنند خواهد نمود
و اسم او در دیوان زیانکاران نوشته خواهد شد   و هر گاه بعد از این اجتناب و تحقق

و بسیار عمیقه که مشتمل است بر خطرهای عظیم نیستی از برای تشهد در باب در رخی
بر پس تمامی و ادب و حیا او بر پس آنکه جمیع آنچه از تو واقع شده چنانچه باید نشده باشد
و دست خود را از فواید آن تهی گردان مگر آنکه حق تعالی ترا برحمت خود ربا بد و عمل
ناتمام ترا بفضل خود قبول کند و بازگشت کن بهمه امر و اصل دین و هر گاه بربت
تو چیزی باقی نمانده باشد مگر اصل دین پس تمسک نمودی بکلمه توحید و حصار الهی:
حصاری که هر که در آن داخل گردد ایمن شود و شهادت بده از برای حق تعالی بیگانگی
و رسول کریم و پیغمبر عظیم خدا را در دل خود حاضر گردان و شهادت بده از برای او با آنکه
بنده خدا و فرستاده اوست و در وجه بر وی را هلیت او بقرب در حالتی که تجدید
عهد کرده باشی با خدا نمودن این کلمه شهادت را و متعرض احکام مرتبت عبادت گردی زیرا که
آن دو کلمه اقرار و سیله‌های او اصل فضیلتها است در حالتی که منتظر آن باشی که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله اجابت کند در خود ترا به چندان که بیاید در شفاعتی که متوجه دیگر باشی
که زیان کار تحقیق در خود پیغمبر نموده نباشی انجمان در دعوی که از کسی از جانب آنحضرت می‌رسد
همیشه رستگار نیستی و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
که تشهد ثنا است بر خدا پس باید که در باطن بنده او باشی و در ظاهر فرستاده اما چنانکه
در گفتن و دعا نمودن بنده او باشی صدق قول را بصفای باطن منضم گردان زیرا که
ترا آفریده در حالتی که بنده او باشی و ترا امر بعبادت خود نموده بدل و زبان و سایر اعضا
دارا نموده ترا با بنده که بحقیقت بنده‌ای بجز در دعا او و به آن که اختیار همه دست اوست
و هیچکس بنفسی نمی‌شود و ملاحظه چیزی نمی‌کند مگر بقدرت و مشیت او و بیان که هر کس

عاجزست از اتیان ما قبل چیزی مگر بفرمان و اراده او پس باید که استحضار بندگی بنماید
بانکه بحکمت او در امور رد نمی‌شی و عبارات او را بجای آوری بدینکه لوازم امر او را بکنی
در فرستادن در خود پیغمبر او که حضرت محمد است صلی الله علیه و آله و متصل سازی در خود حمد از
را بدر خود پیغمبر و طاعت خدا را بطاعت پیغمبر و شهادت خدا را بشهادت پیغمبر یعنی
از معرفت حرمت پیغمبر او توفیق نشود که اگر چنین شود از فایده نماز نیز محروم خواهی شد
و هرگاه از تشهد فارغ شدی خود سوحاضر ساز در نظر خود پیغمبران و ملائکه
مقربان و بقیه پیغمبران خدا و ائمه هدی سلام الله علیهم و در نظر خود ملائکه حفظه را که موکل اند بر تو
از ضبط عملها بیند و جمیع اینها را در خاطر حاضر کردان و بگو السلام علیکم و رحمة الله و برکاته یعنی
بر شما باد سلام خدا و رحمتهای او و برکتهای او زیرا که این خطاب را بر زبان جاری سازی که پس
از آنکه خطاب از ذهن تو حاضر باشند و تو از جمله کسانی باشی که عمل ایشان بر وجه فایده باشد
و در کجا بخشی قصد خدا و رحمت او نعم و وجه با کمال او شامل حال تو میشود چون اکتفا
باین از احوال واجب نمیشد در حالتی که تو خطاب کنی با کسی که قصد او را کرده باشی و اگر خواهی که
پیشوای قومی باشی قصد کن در سلام ایشان را باکی که تو گذشت و ایشان باید که قصد ترا کنند
نماینده و یک سلام دیگر قصد تو که پیشوا امکنند و هرگاه اینچه گفتیم بجای آوری بدرستیکه سلام
را لوازم مستحق زیارت جانی از جانب خدا خواهد کرد و در مصباح الشریعه از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که معنی سلام در عقب هر نمازی امانت است یعنی هر که ادای
امر خدا و سنت پیغمبر او بکند در حالتی که با خضوع و خشوع باشد در عقب نماز از بلای دنیا خواهد بود در
امان از بلای دنیا و نجات از عذاب الهی آخرت و سلام اسمی است از اسمای خدا و بمعنای

و اسم

بر اسم امانت سپرده شده تا آنکه استعمال کنند آنرا در معاملها و امانتها و قضاها و حقوق
مصاحبتها و صحبت معاشرتها و اگر خواهی که سلام را در موضع خود بگذاری و ادای معنی آن بکنی
باید که از خدا و پیغمبر و دین و عقل و قلب را از آلایش ظلمت معاصی سالم بداری و لازم است
و سالم باشند از تو ملائکه که حفظ تو میکنند بایکه ایشانرا از عمل قبیح آزرده نکنی و آزرده
نکنی و بوحشت در نیاوری از گفتار ناگوار و بعد از آن دوستان از شر تو سالم باشند
و بعد از آن دشمن تو هرگاه غافل نکرده از آسیب و عدل سالم نباشند چون از نظر
اولی سالم نخواهند بود و هر که سلام را در جاهای خود استعمال نکند سلام او سلام
و فریب دادی نخواهد بود و در سلام خود کاذب خواهد بود هر چند بعبادت در میان مردم سلام
کرده باشد   بدانکه خالص کردن نماز از آفتها و با خضوع از برای خدا بجای آوردن
و ادای او بمضمون شرطهای باطنی که ذکر کردیم از خشوع و تعظیم و حیا سبب حصول انوارات
در دل انسان بنوری که علمهای باطنی حق تعالی فرموده قد افلح المؤمنون الذین
هم فی صلوتهم خاشعون یعنی رستگارند مومنانیکه در نماز خشوع و انقیاد میکنند و حق تعالی
در این آیه مومنان را بعد از ایمان مدح فرموده به نماز مخصوصی که با خشوع باشد و بعد از آن ختم نموده
صفتهای رستگاران را بنماز چنانچه در آخر آیه فرموده والذین هم علی صلوتهم یحافظون یعنی
مومنان آنکسانی اند که محافظت بر نماز می‌کنند و بعد از آن در بیان فایده این صفتها
فرموده اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی مومنان آن
گروهی اند که فردوس را بمیراث میبرند و در آن همیشه خواهند بود پس ملاحظه کن که وصف کرده
است ترا برستگاری در آخر بمیراث بردن فردوس و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده

هرگاه بنده مؤمن در نماز بایستد حق تعالی نظر بوی میکند یا آنکه فرمود نظر اقبال بروی میکند
تا از نماز فارغ شود و سایه میافکند رحمت خدا از بالای سر وی تا کنار آسمان و ملائکه او را احاطه
مینمایند تا کنار آسمان و حق تعالی ملکی میفرستد از فرشتگان که بر بالای سر او ایستاده باشد
و گوید ای نمازگذارنده اگر میدانستی که چه کسی نظر بتو میکند و با چه کسی مناجات میکنی
هرگز التفات بجای دیگر نمیکردی و از جای خود حرکت نمیکردی   دوم در خصوص نماز
جمعه بخاطر بگذران که روز جمعه روز عظیمی و عید شریفیست و مخصوص باین امتست حق تعالی است
در این روز وقت شریفی از برای بندگان خود کرده تا آنکه هر بنده سؤال او را
بجا آورد و دور گردانیده است از منع و عذاب خود و ترغیب نموده است ایشان را در این روز بر ثواب
مضاعف بعملهای صالح و تدارک تقصیری که در بقیه هفته کرده و گفته است نماز جمعه
بهترین طاعتی در این روز بر رعایت و از جمله چیزهاییکه موجب تقرب باو است و تعبیر از این
نماز در قرآن مجید بذکر خدا شده و در میان نمازها از آن بخصوص ذکر داده چنانچه
فرموده یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع
ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یعنی ای جماعت مؤمنان هرگاه در روز جمعه ندای نماز کنند بشتابید
بسوی ذکر خدا که نماز است و خرید و فروش را بگذارید که از برای شما بهتر است اگر بدانید و در این
آیه شریفه تنبیه و تاکید بسیار واقع شده و کسی که تفصیل این معانی داند با آن آگاه میشود
و از بهترین رمزها تعبیر از نماز بذکر خدا کرده است زیرا که در این تنبیهست که غرض اصلی
از نماز ذکر خداست در دل و عظمت او را در دل حاضر کردن و ترک آنکه نماز نهی
از قبایح و منکرات میکند این در شأن هنگامی است که در هنگام تمام میشود که توجه قلبی

حق تعالی

حق تعالی را همیشه ملاحظه کند عظمت او را در این ذکر اکبر و ذکر کثیرست چنانچه در بعضی از تفاسیر
مذکورست چه جای آنکه سلطنتی ذکر باشد پس البته واجبست که اهتمام باین نماز بوده باشد
زیاده از سایر نمازها و مهیا و مستعد شو از برای لقای خدا و ایستادن در برابر او و بستن کمر
در خدمت او و بهره مند شدن بخطاب با وی بعد از آنکه مهیا نمایی مقدمات نماز
همه وظایف آنرا بجای آورده باشی از پاکیزه کردن بدن و استعمال بوی خوش و جامه پوشیدن
و سر تراشیدن و شارب و ناخن گرفتن و غیر اینها از سنتها با دل صاف و عمل
با خلوص و نیت خالص چنانچه در ملاقات پادشاه دنیا میکنی و مقصود تو از این وظایف
باید که رضا و رحمت او باشد که سرمایه را در زیان نکنی و بعد از این حضرت تو طالب نفع
و در چنین دانی که ممکن باشد که بسیار بود مطالبی که تو در پی آنها شرافت شوی بسبب عمل
مقصد آنها الا نکنی تا ثواب عمل تو مقصد آن مطالب مضاعف کند   و اما
نماز عید رمضان و عید قربان پس در دل حاضر کردن که این نماز در روز قسمت عطیه‌ها
و پیش شدن در رسیدن بخششهاست برکسی که روزه و قربانی او قبول شده باشد
و بوظایف آنها اقدام نموده باشد و بسیار کن خشوع را در نماز و در اثنای آن و پیش از آن
و بعد از آن تضرع بسیار بکن بخدا تا ممکن که عملهای ترا قبول کند و تقصیرات ترا عفو نماید
و در باب در حفظ حیا و خجالت اگر عمل تو رد شده و جبران کردی و از جوار الهی ممنوع شده
باز یاد در یا در بنماید چو از روز عید کسی نیست که جامه تازه بپوشد بلکه عید کسیست که از
تهدیدات الهی ایمن و از مناقشه در حساب و سختی کبری سالم باشد و عملهای
شایسته مستحق مزید اجر باشد و باید که استقبال این روز بکنی بآنچه در روز جمعه میکردی

از وظایف و اسباب استعداد و اقبال کردن بباطن بحق تعالی در بر روی بندگان بگشاید
که قابل مناجات و خضوع در نفس او گردد و فرح و خوشی را از روزی نگردانی که از برای آن
آفریده نشده از متاع دنیا بلکه باید که فرح تو بکثرت احسانهای الهی باشد که در روز
بکسی میرسد که بتجارت آخرت باقدام سعی کرده باشد   و اما نماز آیات پس حکمتش آنست که
در آن وقت هولهای آخرت و زلزلها و گرفتن آفتاب و ماه و تیرگی قیامت و ترسیدن گناهکاران
و خوف ایشان از گرفتن و قبض کردن و عقوبت نمودن و هلاک ساختن بلاد بسیار یاد دهانی
و تضرع نماید یا آیه ای ایشان که بحسب ظاهر و باطن در ترس و بیم در نجات از آن سختیها دارد از گرفتن
نور بعد از آن که تیره شده باشد و اما مشاهده نمودن بعد از عصیان و لغزش بازگشت کنی
بعد از گناهان خود و توبه خود نمیشاید که حق تعالی بر تو لطفی بکند در حالتی که دل شکسته
و سر پیش و از تقصیرات خجل باشی باینکه توبه ترا قبول کند و با تو مساهله نماید در گناهان
حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند تضرع و اضطراب در نمی آید از برای گرفتن
آفتاب و ماه و نمی ترسد مگر کسی که از شیعیان ما باشد و هرگاه یکی از این دو واقع شود
تضرع بخدا نمایند بازگشت بسوی او کنند و حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند که از برای
آن در گرفتن آفتاب و ماه نماز واجب شده که این علامتیست از علامتهای خدا و
نمیتوان دانست که از برای رحمت ظاهر شده یا از برای عذاب و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله دوست داشتند که امت او در این حالت بپروردگار رجوع کنند و باو پناه برند
تا آنکه شر آنرا از ایشان دور گرداند و از مکروهات آن ایشان را حفظ کند چنانچه از قوم
یونس عذاب را دور گردانید هنگامی که تضرع نمودند و پناه باو بردند   سزاوار

از برای نماز

از برای نماز گزارنده است که مشغول گردد بعد از نمازها بذکر و دعا و در فضیلت این خصوصا
بعد از نمازها اخبار بسیار وارد شده و آنچه از ذکر و تعقیب ذکر است که مداومت بر آن
یا در اکثر اوقات مواظبت بر آن نماید با حضور قلب و حضور غایت ثمره عبادات است
و ذکر اولی و اولی و اقوی از اعمال آن موجب انس و محبت است و در آفرینش محبت موجب
ذکر است و مطلوب از ذکر انس است زیرا که بنده را در ابتدای امر تکلیف است باینکه
دل و زبان را از وسوسه‌های شیطانی نگاه دارد متوجه خدا گردد و هرگاه توفیق مداومت
بر آن یافت انس بان گرفته محبت کسی که یاد او میکند در دل او جای میگیرد و هر که محبت
بچیزی بهمرسانید یاد او را بسیار میکند و هر که یاد چیزی را بسیار میکند اگرچه تکلف باشد
از دوست میشود و هرگاه بذکر خدا انس گرفت از غیر خدا منقطع میشود و در وقت مردن
ماسوای خدا را از وی مفارقت میکند و باقی نمیماند مگر ذکر خدا و هرگاه انس بیاد گرفته باشد بهره
از آن برمیدارد و از عوایق و علایق و موانع منقطع شده لذت عظیمی از برای آنکه
ضرورت احتیاجها مانع از ذکر خداست و بعد از موت مانعی باقی نمیماند دیگر گویا که از تشنه
میشود میان او و میان محبوب او و سرور او عظیم میشود و از زندانی که در او ممنوع بود خلاص
یافته با درشت خلاص میشود و لعجیبی بعد از مرگ از این انس لذت برمیدارد تا آنکه در جوار رحمت خدا
نزول فرماید و از ذکر بلقا ترقی نماید و اما دعا مغز عبادتست چنانچه در حدیث نبوی صلی الله
علیه و آله وارد شده و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست در آیه ان الذین یستکبرون
عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین یعنی آنها که تکبر میکنند از عبادت من بزودی داخل
جهنم خواهند شد در حالتی که خوار باشند و آن حضرت فرمودند مراد از عبادت دعاست و بهترین

عبادتها دعا است و در آیه ان ابراهیم لاواه حلیم فرمودند مراد از عبادت آنست که حضرت
ابراهیم بسیار دعا میکرده‌اند و بردبار بوده‌اند و شخصی از آنحضرت پرسید که چه عبادت افضلیت
فرمودند هیچ عبادتی نزد خدا افضل از آن نیست که از وی سؤال نمود و آنچه نزد اوست
از وی طلب نمود و هیچکس نزد خدا دشمن‌تر نیست از کسی که تکبر نماید از عبادت خدا و سؤال نکند
آنچه نزد اوست و حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند محبوب‌ترین عملها نزد خدا
در روی زمین دعا است و آنحضرت مرد بسیار دعا کننده بود و نیز فرمودند دعا کلید
بر آمدن مطلبها و کلید رستگاریست و بهترین دعاها آنست که از دل پاک برآید و از سینه‌ها
صاف برآید و در مناجات با خدا کردن سبب نجاتست و اخلاص داشتن سبب خلاصی است هرگاه
ترا تشویش و اضطراب زیاد شود پناه بخدا باید برد و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت است حفظ کن آداب دعا را و نظر کن که چه کس را میخوانی و بچه کیفیت میخوانی و از برای
چه میخوانی و عظمت صوری و معنوی او را جزم کن و بدل معاینه کن علم او را بآنچه در خاطر تست
و اطلاع او را بر باطن و آنچه از حق و باطل در دل تو نهانست و سبب نجات و هلاک تو است پس
نادانی که بخوانی خدا را بچیزی که هلاک تو در آنست و تو گمان بری که نجات تو در آنست حق تعالی
فرموده و یدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر و کان الانسان عجولا یعنی آدمی دعوت بشر میکند
چنانچه دعوت بخیر میکند و تعجیل پیشه انسانست پس فکر کن که چه چیز را سؤال میکنی و از برای چه سؤال
میکنی و دعا آنست که تمامی تو مستغرق شود بخدا و در حق باشد و دل را از مشاهده خدا بگذاری
و ترک تمامی اختیار بکنی و جمیع امور ظاهری و باطنی را بخدا واگذاری و هرگاه شرایط
دعا را بجای بیاوری منتظر اجابت مباش زیرا که حق تعالی خبر دارد نهان و پنهان

تراز نهانها

تر از نهانهای او است و بسا باشد که دعوت کنی خدا را بچیزی که خلاف آن از او نیت تو داند و بدانکه
حق تعالی اگر ما را امر بدعا نکرده بود و ما با خلوص دعا را میخواندیم بتفضل خود اجابت دعای ما
مینمود چه جای آنکه ضامن اجابت شده از برای کسی که شرایط دعا ایشان را بعمل آورد حضرت
فرمودند هرگاه ایشان کنی با آنچه گفتیم از شرایط دعا خالص سازی باطن خود را از کدورت اغیار
خدا پس بشارت باد ترا بیکی از سه چیز یا آنکه آنچه سؤال کرده تعجیل نمود برسد یا ذخیره
شود از برای تو چیزی که عظیم‌تر از آن باشد که سؤال کرده یا آنکه دفع شود بلائی از تو که اگر بتو برسد
ترا هلاک گرداند و نیز از آنحضرت روایت است که این آیه را تلاوت فرمودند که امن یجیب المضطر
اذا دعاه یعنی کیست که اجابت مضطر نماید هرگاه او را بخواند پس کسی از آنحضرت پرسید که چرا
ما دعا میکنیم و مستجاب نمیشود فرمودند از برای آنکه کسی را میخوانید که نمیشناسید و چیزی سؤال
میکنید که نمیفهمید و اضطرار که بدار داشتن محض دعوت است بسیار دعا کردن با غافل بودن
از خدا از علامت است که خدا را دوست نداشته ترک بابی او کرده و هر که خدا را از نفس و قلب
و باطن دوست داشته [illegible] خدا بسیار و منقاد است حکم بر خدا میکنند سؤال کردن و گمان میکنید
ر سؤال او دعا است و حکم بر خدا کردن جرأت بر خدا نمودنست در تلاوت
قرآنست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند قرآن هدایتست از ضلالت و ظاهر
میسازد آنچه را که امی ببیند و دستگیریست از لغزشها و نور است که خورشید
جاهای تیره را روشن میکند و پناهیست از هلاکت [illegible]
و بیرون شدنیست از فتنهها و از دنیا با آخرت میرساند و جمع این شمارها است و هیچکس
از قرآن عدول و انحراف ننموده مگر آنکه بجهنم رفته و نیز فرمودند که من اول کسیم که بر خدای

عزیز جبار در روز قیامت و ملک خواهم شد و کتاب خدا و اهلبیت من بر خدا وارد خواهند
و بعد از ایشان امت من وارد خواهند شد و از ایشان خواهم پرسید که چه کردید با کتاب
خدا و اهلبیت من و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وصیتهایی که به پسر خود محمد ابن
حنفیه نمودند این بود که بر تو باد که تلاوت قرآن کنی و عمل بآن نمایی و بداری خود را بر
واجبات و شریعتها و حلال و حرام و امر و نهی آن و شب زنده داری نمایی بقرآن
و تلاوت کنی آنرا در شب و روز زیرا که آن عهدیست از جانب خدا بر بندگان او و واجبست
بر هر مسلمانی که در هر روز در عهد خدا نظر کنی اگر چه پنجاه آیه باشد و بدانکه درجات بهشت
بقدر آیتهای قرآنست هرگاه روز قیامت شود بقاری قرآن گفته خواهد شد که بخوان
و بلند شو پس در بهشت بعد از پیغمبران و صدیقان کسی بلند مرتبه تر از آن نخواهد
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند در قیامت قرآن خواهد آمد به بهترین صورتی
که نظر بآن شود و بر مسلمانان خواهد گذشت و خواهند گفت این مردیست از ما پس
از ایشان در گذشته بجانب فرشتگان مقرب خواهد رفت و خواهند گفت این از
ماست و از ایشان در گذشته بجانب پیغمبران خواهد رفت و خواهند گفت این از
ماست تا آنکه بجانب حق تعالی خواهد رفت و خواهد گفت خداوندا فلان ابن فلان
را در دار دنیا روزهای گرم او را تشنگی گذاشتم از راه روزه داری و شبهای او را
بیخوابی بسر بردم از راه عبادات یعنی عمل کرد بآنچه در قرآن بود و فلان و فلان را در روز
گرم تشنه نگذاشتم و در شب او را بیخوابی نگذاشتم یعنی عمل بقرآن نکرد پس حق تعالی
خطاب بقرآن خواهد کرد که داخل کن ایشانرا به بهشت بقدر مراتب ایشان در قرآن

بر پا خواهد

بر پا خواهد ایستاد و گروهی متابعت او را خواهند نمود و بمومن خواهد گفت که بخوان و بلند شو پس
مومن خواهد خواند و بلند خواهد شد تا آنکه هر کسی بمرتبه خود خواهد رسید در آنچه تنزل
خواهد نمود و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیثی باین مضمون روایت شده باز تنها
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بخوانید
قرآن را بنغمه‌ها و آوازهای عربان و بپرهیزید از نغمه‌های فاسقان و صاحبان گناهان کبیره بدرستی
آنکه خواهند آمد بعد از من جماعتی که در وقت تلاوت قرآن آوازها را برخواهند گردانید
بحلق مانند غنا و نوحه نوحه‌گران و خدا ترسی از حنجر گردن ایشان تجاوز نخواهد نمود
و دلهای ایشان و دلهای کسانی که طریقه ایشان را پسندند همه نگون خواهد بود و قبول خیر نخواهند
نمود و کسی از آنحضرت معنی آیه و رتل القرآن ترتیلا را پرسید فرمودند که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمودند این معنی دارد که ظاهر و واضح کن آن حروف و کلمات و اعراب آنرا
در وقت خواندن ظاهر گردانید و بلندی چون عام بخوان مانند خواندن شعر و بسیار سست
و پراکنده مخوان مانند پراکندگی ریگ بلکه دلهای سخت خود را بخواندن آن نرم
کنید و ترسانید و نباید که همه شما در تلاوت آخر سوره باشد و در ردیف دیگر گونه
ترتیل ملاحظه نمودن بر وقفها و اظهار حرفها و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند ترتیل آنست که تأملی بکنی و آواز خود را در خواندن آن نیکو گردانی و نیز فرمودند
که قرآن بحزن و اندوه نازل شده پس بخوانید آنرا بحزن و اندوه و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند که بخوانید قرآن را و بگریید و اگر نتوانید گریست خود را بگریه بتکلف بدارید
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند از بهتر

هر چیزی زیوری است و زیور قرآن آواز خوش است و نیز فرمودند که حضرت امام زین العابدین علیه السلام
خوش آوازترین مردم بودند در خواندن قرآن و جماعت سقایان بر در خانهٔ آنحضرت
میگذشتند از برای شنیدن آواز آنحضرت می ایستادند و استماع قرائت او مینمودند و
در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که قرآن را بخواند و از برای
قرآن افتادگی نکند و دل او نازک نگردد و در باطن او اندوهی بهم نرسد پس خواری
بعظمت شان خدا در سینه خواهد بود و زیانکار شده خواهد بود بکار ز ظاهری و قاری
قرآن مجید محتاج است بسه چیز دل با خشوع و بدن فارغ و جای خالی و هرگاه
دل او خشوع کند از برای خدا شیطان رجیم از وی میگریزد حق تعالی فرموده فاذا قرأت
القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم یعنی هرگاه قرآن خوانی پناه ببر از شر
شیطان که از رحمت حق دور است بخدا و هرگاه خود را از اسباب فارغ سازد دل او
از برای قرائت قرآن مجرد میشود و عایقی رو نمیدهد که او را محروم سازد از انوار قرآن
و فواید آن و هرگاه جای خالی بگیرد و از مردم عزلت گزیند بعد از آنکه دل خاشع و بدن
فارغ داشته باشد روح و باطن او انس بخدا میگیرد و حلاوت خطابهای حق تعالی را
با بندگان صالح خود می یابد و لطف خدا را با ایشان و برگزیدن ایشان را بانواع کرامات
و بدایع اشارات میداند و هرگاه جامی از این مشرب بیاشامد بر آن حالت حالی
دیگر و بر این وقت وقتی دیگر اختیار نخواهد کرد و بعالمی که این نعمت بر هر طاعتی و عبادتی اختیار
خواهد کرد زیرا که در این مناجات با خدا است بی واسطه ملاحظه کن که چون نامهٔ کتاب
خدا و نامهٔ محبت و دوست و چون اجابت امرها و نهیهای او مینماید و چون قرآن

ببری صد هزار ازیرا که آن کتابیست عزیز و از پیش روی آن چیزی نیست که آنرا باطل کند
بلکه از جانب خداوندی که کارهای او بر وفق حکمت و پسندیده است نازل شده و آنرا شمرده
بخوان و در نحو و آیتهای که مشتملست بر وعده بهشت و تهدید بجهنم توقف کن و در مثلها
و موعظه‌های آن تفکر نما و بترس که از رعایت اقامت حروف ضایع کنی
سزاوار از برای تلاوت کننده قرآن آنست که رعایت امور   حدود آنرا
باطنی نماید و از جمله آنها فهمیدن عظمت کلام و علو قدر او و فضل حق تعالی و لطف
آن بر مخلوقان در فرستادن آن از عرش بزرگوار خود بدرجه فهمهای مردم و باید که نظر کند
که چون حق تعالی لطف بر بندگان نموده برسانیدن معنیهای کلام خود را که
صفتیست قایم بذات حق بفهمهای مردم و چون این صفت تجلی نموده از برای ایشان
در طی حرفها و صوتها که صفات او نیست زیرا که آدمی عاجز است از رسیدن بفهم
صفات خدا مگر بوسیله صفات نفس خود و اگر نه چنان بود که جلال کلام حق
در زیر پرده حروف مستتر گردیده عرش و فرش تاب نمی آورد از برای شنیدن کلام
او و از هم میپاشید از عظمت سلطنت و غلبه انوار آن ما بین زمین و آسمان و اگر
چنان نبود که حق تعالی موسی را ثابت گردانید طاقت شنیدن کلام او را
نمی آورد چنانکه کوه تاب مقاومت مبادی تجلی او را نیاورد و ریزه ریزه از هم پاشید و مثالش
چنان است که مردم وقتی که میخواهند بفهمانند بعضی از چهارپایان و مرغان
پیش و پس ایستادن و در رفتن و برگشتن یاد میدهند که عاجزند از فهمیدن
کلام انسان که از انواع عقلها صادر شده با حسن ترتیب و نظم بدیعی که کلام

اینست که مینمایند او لا علاج از دور جهل متنزل بدرجه تمیز بهایم مینمایند مطلبهای
خود را بباطنها آنها میرسانند بآوازها که وضع میکنند که لایق آنها میباشد
از صفیر و آواز و بانگ و صفیر زدن و آوازی چند که شنیده بآوازهای بهیمت و از آنها
متأثر میشوند و چنانچه بدن آدمی بجهت حرمت روح حرمت و عزت میدارند همچنین
آواز کلام را از شریف میشمارند بجهت حکمتی که در آن درج میباشد و کلام حرمت و رفیع الشأن
و بلند مرتبه و سلطنت آن غالب و حکم آن در حق و باطل نافذ و قاضیست عادل و
شاهدیست پسندیده و امر و نهی میکند و باطل را طاقت مقاومت در برابر حکمت
نمیباشد چنانچه سایه را طاقت مقاومت در برابر شعاع آفتاب نمیباشد و آدمی را
طاقت رسیدن بکنه حکمت نمیباشد چنانچه چشم را طاقت ملاحظه آفتاب نمیباشد
بلکه بمقدار از شعاع آفتاب در راه میباید که مدد دیدن باشد در راه بمطالب خود
و از جمله امور باطنی بجهت تلاوت کننده قرآن تعظیم متکلمست و مراد از تعظیم
قاری در ابتدای تلاوت قرآن آنست که حاضر گرداند در خاطر عظمت متکلم او بداند
که آنچه میخواند از کلام آدمی نیست و بداند که تلاوت کلام خدا را مخاطره بسیار است و لهذا
که فرموده لا یمسه الا المطهرون یعنی مس از برای کسی نمیکند مگر پاکیزگان و چنانچه ظاهر
جلد قرآن و کاغذ آن محفوظست از ظاهر بشره مس کننده مگر آنکه پاک باشد
همچنین باطن معنی آن از راه عزت و بزرگی که دارد محجوبست از باطن قلب مگر آنکه از
هر پلیدی منقطع و بنور تعظیم و احترام نورانی باشد چنانچه هر دستی صلاحیت مس جلد
مصحف ندارد همچنین هر زبانی صلاحیت تلاوت حروف آن و هر دلی قابلیت

رسیدن

رسیدن بمعانی آن ندارد و از جمله امور باطنی حضور قلب و ترک خیالات نفسانیست
و این از تعظیم بهم میرسد از برای آنکه کسی که تعظیم کلامی را میکند که تلاوت آن مینماید
سرور بآن میکند و انس بآن میگیرد و از آن غافل نمیشود و در قرآن مجید چیزی
چند میباشد که دل بآن انس میگیرد و هرگاه قاری قابلیت آن داشته باشد چگونه
انس گیرد و تفکر در غیر قرآن و حال آنکه سیر در جاهای با فرح و لذت مینماید
و کسی که در چنین جا تفکر او سیر کند فکر در چیزی دیگر نمیکند و از جمله امور باطنی تأملست
و این امریست ورای حضور قلب بجهت آنکه گاه میباشد که کسی فکر در غیر قرآن
نمیکند اما اکتفا بشنیدن آن از خود میکند و تأمل نمیکند و مقصود از قرائت
تأملست چنانچه حق تعالی فرموده افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها یعنی
آیا تأمل در قرآن نمیکنند یا آنکه قفلها بر دلهای ایشانست و از برای اینست که سنت شده
که ترتیل و تأنی خوانده شود از برای آنکه ترتیل بحسب ظاهر تأمل را باطنی میسر میکند
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده‌اند خیری نیست در عبادتی که در آن تفکر نباشد
و در تلاوت قرائتی که در آن تدبر نباشد و هرگاه ممکن نباشد تدبر مگر بتکرار باید که
مکرر بخواند و از ابوذر رضی الله عنه مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این
آیه را مکرر میخواندند ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز
الحکیم یعنی اگر عذاب کنی ایشان را پس ایشان بندگان تواند و اگر بیامرزی ایشان را پس تو غالبی بر همه چیز
و کارهای تو بحکمت است   و از جمله امور باطنی تفهمست و آن عبارتست
از آنکه از هر آیه ظاهر گرداند آنچه مناسب آن آیه است از برای آنکه قرآن مشتملست

بذکر صفات خدا و ذکر افعال او و ذکر احوال پیغمبران و ذکر احوال جمعی که تکذیب
پیغمبران نموده اند و چون هلاک شده اند و ذکر امرها و نهیها و ذکر بهشت و دوزخ اما
ذکر صفات خدا مثل آیه لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر یعنی چیزی مثل او نیست
و او شنوا و بیناست و آیه الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر
یعنی خدای عز و جل پادشاه منزه از علتها و سالم از نقصها و امان دهنده و مطلع بر همه چیز
و همه کس و غالب و جبر کننده نقصها و بزرگوار و باید که تامل در این صفتها و سببها
بکنند تا اسرار آنها ظاهر شود در تحت این صفتها معنیهای بسیار پنهانست و ظاهر نمیشود
مگر از برای کسانی که توفیق یافته اند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شمه‌ای از آن فهمیده اند
و از آنچه فرموده اند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه را از علوم مخفی مستور شنیده‌اند تمام نه آنها
منکشف شده لکن حق تعالی بعضی از بندگان نصیبی در فهمیدن قرآن داده که بهره‌مند باشند
و در فهمیدن بعضی از آنها هم برکت آنحضرت فهمیده‌ام و باید که هر بنده حریص باشد
بر طلب این فهمیدن و اما ذکر افعال خدا مثل ذکر آفریدن آسمانها و زمین باید که عاقل
از این افعال صفات او را بفهمد زیرا که فعل دلالت بر فاعل میکند و عظمت فعل
دلالت بر عظمت فاعل میکند پس سزاوار است که در فعل خدا فاعل را مشاهده کنند و فعل او را که
خدا را شناخت می‌بیند او را در هر چیزی میداند که از خدا موجود شده و بازگشت
او بخدا خواهد بود و بسبب خدا و از برای خدا آفریده شده و هر که خدا را نبیند
در هر چه می‌بیند گویا که او را نشناخته و هر که او را شناخت میداند که هر چه
غیر خداست باطل است و هر چیزی هالک است مگر ذات خدا و اما ذکر احوال پیغمبران

هرگاه

هرگاه بشنود که بچه کیفیت تکذیب کرده‌اند و چون ضرب و قتل بر ایشان واقع شده
باید که بفهمد صفت مستغنی بودن خدا را از پیغمبران و از کسانیکه پیغمبر باشان ایمان آورده
شده‌اند که اگر همه را هلاک سازد چیزی از ملک آن کم نمیگردد و هرگاه نصرت ایشان را
در آخر الامر بشنود باید که بفهمد قدرت خدا را و اراده او را در یاری کردن حق و اما احوال
کسانی که تکذیب پیغمبران کرده‌اند مثل قوم عاد و ثمود و آنچه بر ایشان واقع شده باید که
از این خوف و از شدت اخذ و عقوبت الهی مسور در باطن خود دریابد و نصیب او
از این در حق خود عبرت گرفتن باشد و اگر غافل [illegible]
و مغرور بمهلت و نفع بسیار باشد که عقلا را از این دریابند و همان غضب در آن جاری شود
و همچنین است هرگاه وصف بهشت و دوزخ را بشنود و سایر آنچه در قرآن واقع شده
ممکن نیست استقصای آنچه از آن فهمیده میشود بجهت آنکه نهایتی ندارد و نصیب هر بنده
از آن بقدر لیاقت و روزی آن شده و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در قرآن
موجود است و از جمله امور باطنی مانع بودن از موانع فهم است از برای آنکه
بیشتر مردم ممنوع شده‌اند از فهم معنیهای قرآن از راه سببها و حجابها که
شیطان بر دلهای ایشان آویخته و عجایب قرآن از ایشان پنهان شده و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند اگر شیطانها در راهی بر دلها نمی‌گشتند قوم ملکوت آسمانها را
ملاحظه باطن عالم را میکردند و معانی قرآن از امور باطنیست از برای آنکه بنور باطن
دیده میشود نه بنور حواس ظاهری و آنچه مانع فهم است چهار چیز است اول آنکه همت
مصروف بتحقیق حروف باشد باینکه آنها را از مخرج بگوید و متولی حفظ این شیطانیست

که بقرآن موکل شده تا معانی از فهمیدن یعنی کلام خدا بگردانند و همیشه ایشان را بر تکرار
حروف مشغول کرده بحیله می‌اندازند که این حرف از مخرج بیرون نیامده و همچنین کسی
تا ملتش مقصور بر مخارج حروف و با این حالت چون تواند شد که معانی از برای او ظاهر
شود و هر کسی که بمثل این تلبیس فریب خورد از شیطان بخفه بشتر مضحکه ایشان شده خواهد
و دوم آنست که مقلد بمذهبی باشد که بتقلید شنیده و بر آن منجمد شده و در طبع او
تعصب آن مذهب جاری گرفته محض متابعت آنچه شنیده باشد نه آنکه ببصیرت و مشاهده
بآن رسیده باشد و همچنین کسی مانند جرئت که اعتقاد کرده غیر آنچه اعتقاد اوست
در خاطر او خطور نمیتواند نمود و اگر نوری از دور درخشان گردد یعنی از معنیها که
مخالف شنیده اوست ظاهر شود شیطان تقلید بر وی حمله میکند و حمله کوفی
دبا و میگوید چون این سو بخاطر میگذرانی و حال آنکه خلاف اعتقاد پدران است
سیم آنکه مصر باشد بر گناهی یا متصف باشد بکبری یا مبتلا باشد بهوا و میل بدنیا
الحاد هوا که متابعت آن شود زیرا که از این سبب ظلمت قلب و زنگ گرفتن آن
میشود و این مانند زنگیست که بر آئینه باشد و از برای اینست که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله فرمودند هرگاه امت من تعظیم طلا و نقره نمایند حرمت اسلام از ایشان
سلب میشود و هرگاه ترک کنند امر بمعروف را از برکت وحی محروم میشوند و حق تعالی
در فهم و تذکر انابت و بازگشت را شرط کرده و فرموده تبصرة و ذکری لکل عبد منیب
یعنی بینائی و یادآوری است از برای هر بنده که بخدا بازگشت نموده باشد و فرموده و ما یتذکر
الا من ینیب یعنی متذکر نمیشود مگر کسی که بازگشت نماید و فرموده انما یتذکر او

اولوا الالباب

اولوا الالباب یعنی جز این نیست که متذکر میشوند صاحبان عقلها و هر که متاع فریب دنیا را
اختیار کند بر نعمتهای آخرت از صاحبان عقل نیست و لذا برای اینست که اسرار قرآن بر وی
منکشف نمیشود چهارم آنست که تفسیر ظاهری سطحی خوانده و اعتقاد نموده که کلمات قرآن معنی
بغیر آنچه نقل شده ندارد و آنچه منقول نباشد تفسیر برأیست و هر که تفسیر برأی
کند در جهنم جای خواهد گرفت و همچنین کسی معنی تفسیر برأی را نفهمیده و معنی کلام
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را نفهمیده که فرمودند مگر آنکه حق تعالی اعطا نموده باشد
ببنده فهم قرآن را و اگر چنانچه معنی قرآن منحصر در آن چیزی که نقل شده میبود البته که
مردم در آن اختلافی نمیکنند و از جمله امور باطنیه تخصیص دادن عبارتست
از آنکه فرض کند که اوست مقصود از هر خطابی در قرآن و هرگاه امری یا نهیی بشنود
تقدیر کند که اوست مامور و منهی و هرگاه وعده بهشت و تهدید بجهنم بشنود نیز او را
با خود داند و هرگاه قصه‌های اولین را بشنود بداند که مقصود حکایت خواندن نیست
بلکه مقصود عبرت گرفتن است و از آنچه بآن احتیاج باشد و هیچ قصه در قرآن نیست
مگر آنکه ذکر آن در حق پیغمبر است او از برای فایده نیست و از برای اینست که حق تعالی فرموده
ما نثبت به فؤادک یعنی از قصه پیغمبران بر تو میخوانیم چیزی را که بسبب آن دل ترا ثابت
و محکم گردانیم پس هر بنده فرض کند که حق تعالی دل او را ثابت میسازد بر ایمان بر آنچه
بر وی میخواند از احوال انبیا و صبر کردن ایشان بر آزار و ثابت بودن ایشان در دین
بجهت انتظار یاری از خدا و چون با خود اینها فرض نکند و حال آنکه قرآن بر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله تنها نازل نشده بلکه قرآن شفا و هدایتی و رحمتی و نوریست

بجهت عالمیان و بجهت اینست که حق تعالی تمام مردم را امر بشکر نعمت قرآن نموده فرموده
واذکروا نعمة الله علیکم وما انزل علیکم من الکتاب والحکمة یعنی یاد کنید نعمت خدا را
بر شما و آنچه بر شما فرستاده از قرآن و حکمت و حق تعالی فرموده لقد انزلنا الیکم کتابا
فیه ذکرکم یعنی فرستادیم بشما قرآنرا که در آن ذکر احوال شماست و فرموده و انزلنا
الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم یعنی فرستادیم قرآنرا تا بیان کنی از برای
عموم آنچه بر ایشان نازل شده و فرموده کذلک یضرب الله للناس امثالهم یعنی
همچنین حق تعالی بجهت مردمان مثلها میزند و فرموده هذا بصائر للناس و هدی
ورحمة لقوم یوقنون یعنی این قرآن باعث بصیرت مردمان و هدایت و رحمتست
از برای جماعتی که یقین داشته باشند و فرموده هذا بیان للناس و هدی و موعظة
للمتقین یعنی این قرآن بیان میکند از برای عموم چیزها را و هدایت و موعظه است
از برای پرهیزکاران و هرگاه مقصود از خطاب در قرآن یکیک از مردمان باشد
و این شخص جایی یکی از ایشانست و تفاوتی نیست میان او و سایر مردم پس باید
فرض کند که اوست مقصود از هر خطابی و بعضی از علما فرموده اند این قرآن رسالها
و نوشتهاست از جانب حق تعالی مشتمل بر عهدهای الهی و نبوی ما آمده تا آنکه
در نمازها تامل در آن بکنیم و در خلوتها در آن اشیاء که بنمایم و در طاعتها انهار را جاری
سازیم با اینکه متابعت سنتها بکنیم   و از جمله امور باطنی متأثر شدنست
و آن عبارت از اینست که دل او متأثر شود باثرهای مختلفه از آنچه اختلاف
آیتها تا آنکه او را از هر فهمیده حالتی و نشاطی و ترسی حاصل شود در دل او موافق

باندوه و ترس و امید و غیر اینها و هرچند معرفت تمامتر باشد ترس غلبه در غالب
احوال بر قلب مستولی خواهد بود از برای آنکه در آیتهای قرآن غالب آیات
دلالت بر سختی کرده اند می بینی که هیچ آیه در قرآن نیست که متضمن ذکر آمرزش و رحمت
باشد مگر آنکه ضم شده با آن شرطی چند که عارف از رسیدن با آن قاصر است مثل
آیه و انی لغفار یعنی بدرستیکه من آمرزنده ام و بعد از آن در عقب این چهار شرط ذکر شده و گفته
لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی یعنی می آمرزم کسیرا که توبه کند و ایمان بیاورد
و عمل خوب بکند و بعد از آن هدایت بحق شده باشد و آیه والعصر ان الانسان لفی
خسر الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر یعنی بحق وقت
عصر قسم که آدمی در زیانکاریست مگر کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند
و با یکدیگر وصیت بحق و بصبر نموده اند و در این آیه چهار شرط ذکر شده و در موضعی
که اکتفا بیکی شده شرطیست که جامع است چنانچه فرموده ان رحمة الله قریب من
المحسنین یعنی رحمت خدا نزدیکست به نیکوکاران و نیکوکاری جامع جمیع شرطهاست
و هر که متتبع قرآن کند از اول تا آخر تمامی آنرا چنین می یابد و هر که این را فهمید سزاوار
است که حالش از ترس و اندوه باشد مگر آنکه و از برای اینست که گفته شده هیچ چیز
صاحب قرآن را غمگین نمیکند که تلاوت قرآن کند و ایمان با آن آورده باشد مگر آنکه اندوه او بسیار
و فرح او کم و گریه او بسیار و خنده او کم و تعب و شغل او بسیار و راحت و بیکاری او
کم شود و متأثر شدن بنده بتلاوت آنست که گویا خود را بصفت آیه که خوانده شده
پس وعید آیه تهدید و تعذاب و عقیده که میشنیدن آمرزش بشرطها که چگونه از او از ترس

خدا گویا نزدیک است که بمیرد و در نحو تسبیح و ذکر الهی بر بنده گمان و در وعده آمرزش شگفته شود
گویا از خوشی پرواز میکند و در نحو ذکر صفات و اسمای خدا از راه اقسام کی از برای
بزرگی او دریافت عظمت آن سر پیش افکند و در نحو ذکر کردن کافران چیزی را که
بر خدا محالست مانند اینکه خدا ولد و زن دارد او از روایت سازد و شکستگی در باطن
بهم رساند از برای حیا از زشتی گفتار ایشان و در نحو وصف بهشت باطن او برانگیخته
شود از برای اشتیاق بآن و در نحو ذکر جهنم اعضای او بلرزه در آید از ترس آن و حاصله
از قرآن حسب این احوالهاست لیکن دل و از برای عظمت بآن و از حرکت
دادن زبان بحرفها بسیار آسانست بلکه میتوان گفت هر که تلاوت قرآن بزبان کند
و از عمل اعراض نموده باشد سزاوار است که آن در حاله باشد از آیه و من اعرض عن ذکری فان له
معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی یعنی هر که از یاد من اعراض کند زندگی او تنگ
خواهد بود و کور محشور خواهیم کرد او را در قیامت و از آیه کذلک اتتک ایاتنا
فنسیتها و کذلک الیوم تنسی یعنی آیات ما بتو آمد و ترک آنها را کردی و ملاحظه آنها
ننمودی و بی‌پروا گردیدی امروز تو ترک کرده میشوی و از نظر لطف ما دور میگردی و حق تلاوت
قرآن آنست که زبان و عقل و دل با هم شریک باشند و نصیب زبان آنست که حرفها
را درست و شمرده بگوید و نصیب عقل تفسیر معنیهاست و نصیب دل پند گرفتن
و متأثر شدنست بباز ایستادن از منهیها و فرمان بردن مأمورات پس زبان
بمنزله واعظ است و عقل بیان معنی میکند و دل پند میگیرد و از جمله امور
باطنی ترقی کردنست در تلاوت که ترقی کند تا سخن را از خدا استماع نماید از

از جمله قاریان سه مرتبه دارند ادنی آنها آنست که بنده چنان تقدیر کند که گویا بر خدا
میخواند و در برابر او ایستاده است و حق تعالی نظر بوی میکند و از وی میشنود و حال چنین
کسی سوال و تضرع کی و شکستگی و زاریست و مرتبه بعد از این آنست که بدل ببیند که گویا
حق تعالی با وی خطاب میکند بلطفهای خود و بانعام و احسان خود با وی راز میگوید
و مقام بنده درین حالت حیا و تعظیم و گوش داشتن و فهمیدنست و مرتبه بعد از این
آنست که در کلام متکلم را ببیند و در کلمها صفتها مشاهده کند و نظر او بخود و بقرائت
و نه بتعلق گرفتن انعام بآن باشد گویا که صفت درین ملاحظه و مشاهده از آن غفلت
از انعام یاد شده بلکه تمامی همت او مقصور بر متکلم و فکر او موقوف بر آن باشد
که گویا چیزهای دیگر در ملاحظه و مشاهده متکلم محو شده که بدیگری نمی‌پردازد و این مرتبه
مقربانست و آنچه پیش از این مذکور شد مرتبه اصحاب الیمین است و هر چه از اینها
بدر است از مرتبه غافلانست و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از مرتبه عالیتر
خبر داده با آنکه فرموده که خداوند عز و جل تجلی نموده است از برای بندگان در قرآن مجید اما ایشان
نمی‌بینند و نیز فرموده در هنگامی که حالتی آنحضرت را در نماز رو داده که بیهوش افتاده
و بیهوش شده بودند وقتی که بهوش آمدند جمعی از سبب آن حالت پرسیدند فرمودند که این
آیه را مکرر بر دل خود میخواندم تا آنکه از گوینده او شنیدم و بعد از آن جسم طاقت معاینه
قدرت او را نیاورد و تاب نماند و درین مرتبه حلاوت و لذت مناجات بسیار
عظیم میگردد و از برای اینست که بعضی از حکما گفته‌اند که وقتی قرآن را میخواندم و حلاوت
از آن نمی‌یافتم تا آنکه میخواندم آنرا بکیفیتی که گویا از پیغمبر صلی الله علیه و آله میشنوم

ابرار اصحابش میخوانند و بعد از آن بمرتبه بالاتر ترقی کردم و قرآن را از آن طریقی میخواندم که گویا از جبرئیل
میشنوم که به پیغمبر صلی الله علیه و آله القا مینماید و بعد از آن حق تعالی لطف نمود و بمرتبه
بالاتر که از متکلم بآن میشنوم و این هنگام لذتی و علمی مییابم که صبر از آن نمیتوانم کرد
و از جمله امور باطنی تبری جستن است یعنی خود را از حول و قوه خود بیرون دانند از معصیتها
و قوت بر طاعتها بری دانند و نظر نکند بعبادت خود بعین رضا و خودپسندی و هرگاه ابتلای
نو بوده باشد و مدح صالحان در خوانند ایشان را با خود ندانند بلکه با صاحبان تقصیر خود بدانند
دانند و مشتاق باشند که حق تعالی او را با ایشان ملحق گرداند و هرگاه از غضب و نفرت
کند کافران و مجرمان تقصیر را تلاوت کنند ایشان را با خود دانند و فرح کنند از راه ترس
و بیم که دوست مخاطب با ایشان است حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه اشاره با این فرموده
در خطبه که وصف پرهیزکاران را نموده با آنکه هرگاه بگذرند بآیه که در آن ترسانیدنی باشد
گوش جان را بسوی آن متوجه میسازند و گمان میکنند که صدای آتش جهنم بگوش ایشان میرسد
و هرگاه بنده خود را در قرائت در لباس تقصیر ملاحظه نماید آن ملاحظه سبب قرب بحق
میشود زیرا که هر کسی که مشاهده بعد در عین قرب نماید خوفی در وی تاثیر میکند از دور
دور قرب بمرتبه بالاتر میرساند و هر کسی که مشاهده قرب در عین بعد نماید فریفته میشود باینکه
او را در مرتبه والاتر از آنچه در دست او جای میرساند و هرگاه بنده از رتبه التفات
بنفس خود بگذرد و در قرائت مشاهده غیر خدا نکند نظر بکمالات او ابر او در عالم باطن
از برای او منکشف میشود و هرگاه آیات رحمت را تلاوت کند و حالت انبساط و شگفتگی
بر وی غالب باشد صورت بهشت از برای وی ظاهر میشود و مشاهده او را مینماید
گویا که او

گویا که او را معاینه می‌بیند و هرگاه خوف بر وی غالب شود صورت جهنم از برای وی ظاهر میشود
تا آنکه مشاهده انواع عذاب او را مینماید و سبب دیگر آنست که قرآن مجید مشتمل است
بر سهل و آسان و بر سخت و دشوار و بر چیزی که امید بآن و ترس از آن داشته باشد و بر نظر
بجمیع اوصاف قرائت است زیرا که بعضی از اوصاف رحمت و لطف و بعضی از اوصاف انتقام
و انتقامست و بسبب مشاهده کمالات و صفات قلب متغیر میشود در اختلاف حالات
و بسبب هر حالتی مستعد مکاشفه امری مناسب آن کمالات و تفصیل بیان میشود زیرا که محال
که حال شنونده یکحالت باشد و حال آنکه شنیده میشود مختلف باشد زیرا که در قرآن
کلام راضی و کلام غضبناک و کلام صاحب نعمت و کلام صاحب عقوبت و کلام جبار
متکبری که پروا نمیکند و کلام مشفقی مهربانی که کسی را سهو نکند از او مبرا باشد
در زکوة و سایر انفاقات حق تعالی در قرآن مجید فرموده واقیموا الصلوة وآتوا
الزکوة یعنی اقامت نماز نمائید و بدهید زکوة را و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
هرگاه منع زکوة شود باز میستاند زمین برکتهای خود را و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمودند که حق تعالی زکوة را مقرون بصلوة ساخته پس هر که اقامت نماز را بکند و
ایشان زکوة نکند چنانست که نماز را اقامت نکرده و حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرمودند هیچ چیز حق تعالی برین امت واجب نکرده دشوارتر از زکوة
و اکثر مردم برین هلاک میشوند و هر که یک قیراط از زکوة را منع کند نه مومن و مسلمان
نیست و در وقت مرگ او از عمل صالح در آیه رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت
یعنی خداوندا برگردان مرا بدنیا شاید که عمل صالحی بکنم در مالی که واگذاشته‌ام و فرموده

هیچ صاحب مالی خواه طلا یا نقره نیست که منع کند زکوة مالش را مگر آنکه محبوس میشود
او را حق تعالی در بیابانی و گماشته و مسلط میسازد بروی مار عظیمی پیچیده موی بر زبر سری
که قصد او را کند و او از آن گریزد و هرگاه ببیند که از آن خلاصی ندارد دستش در دهن
و بعد از آن وی را در هم شکند چنانچه شتر نر خر را در هم میشکند و بعد از آن طوقی
میشود در گردن وی و همین است آنچه در قرآن مجید وارد شده در آیه سیطوقون ما بخلوا به
یوم القیمة یعنی زود باشد که آنچه بخل با آن ورزیده اند از مال در قیامت طوقی
شود در گردن ایشان و هیچ صاحب مالی خواه شتر یا گوسفند یا گاو نیست که منع
کند زکوة مالش را مگر آنکه محبوس خواهد کرد حق تعالی او را در روز قیامت
در بیابانی که هیچ گیاهی و هر حیوانی صاحب سمی از آن با سم خود پامال خواهد کرد و هر صاحب
نیشی او را به نیش خود خواهد گزید و هیچ صاحب مالی خواه خرماستان یا انگورستان
یا زراعت نیست که منع کند زکوة مالش را مگر آنکه حق تعالی آن طبقه زمین را
با هفت طبقه طوقی میسازد در گردن وی تا روز قیامت و نیز آنحضرت فرمودند
که وضع زکوة شده از برای امتحان توانگران و اعانت درویشان و اگر چنانچه
مردمان ادای زکوة مالها را نمایند هیچ مسلمانی فقیر و محتاج باقی نخواهند ماند
و همه بانچه حق تعالی واجب گردانیده مستغنی خواهند شد و مردمان فقیر و محتاج
و گرسنه و برهنه نشده اند مگر بگناههای توانگران و سزاوار است بر حق تعالی که
منع کند رحمت خود را بر کسی که منع رحمت حق خدا را که در مال خود قسمت نموده
بخدایی که مردم را آفریده و روزی بهمه رسانیده که هیچ مالی در بیابان و دریا ضایع

نشده

نشده مگر بترک زکوة و هیچ صیدی صید نشده در بیابان و دریا مگر بترک کردن او تسبیح
خدا را در آن روز و محبوب ترین مردم نزد خدا جوادترین ایشانست و جوادترین ایشان
کسیست که ادای زکوة مال خود نموده باشد و بخل بر مومنان ننموده باشد بانچه حق تعالی از برای
ایشان در مال وی واجب گردانیده و در روایتی دیگر فرمودند که حق تعالی واجب ساخته در مالها
و دولتمندان که در خیال داشته که از هزار درهم بیست و پنج درهم کفایت ایشان را میکند
و اگر چنانچه کفایت نمیکرد حق تعالی زیاده میکرد و نیز آنحضرت فرمودند زکوة چیزی نیست
که هر کس ادای آن کند ممدوح باشد بلکه چیزیست که بادای آن خون مردم محفوظ مانده و بنام
مسلمان نامیده شده و اگر چنانچه ادای آن نکنند نمازش قبول نخواهد شد و بر شما
در مالهای شما غیر زکوة چیزی لازم نیست پرسیدند که غیر از زکوة چه چیز در مالهای ما لازم است
فرمودند سبحان الله آیا نشنیده که حق تعالی در قرآن مجید فرموده فی اموالهم حق معلوم
للسائل والمحروم یعنی در مالهای ایشان حقیست معین از برای سؤال کننده و نارسیده پرسیده
که حق معلوم چیست که بر ما لازمست فرمودند که قسم بخدا آن چیزیست که مرد در مال خود
تعیین مینماید که در روزی یا هفته یا ماهی خواه کم و خواه بسیار عطا کند و مداومت بر آن نماید
و در آیه و یمنعون الماعون یعنی منع میکنند ماعون را فرمودند که آن قرضیست که بقرض میدهی
و کار خوبیست که میکنی و اسباب خانه است که بعاریت بدهی و از آنجمله زکوتست جمعی گفتند
با همسایه ها داریم که هرگاه با ایشان اسباب خانه را بعاریت میدهیم میشکنند و خراب میکنند
آیا حرجی هست بر ما که با ایشان ندهیم فرمودند اگر چنین باشد حرجی نیست که ندهید
و پرسیدند از آیه و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا یعنی الطعام طعام

میکنند بمسکین و یتیم و اسیر فرمودند که این از زکوة نیست و پرسیدند از آیهٔ ینفقون
اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة یعنی انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز در پنهان
و ظاهر آنحضرت فرمودند که این از جز زکوة نیست و پرسیدند از آیهٔ ان تبدوا الصدقات
فنعما هی و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم یعنی اگر اظهار صدقها نمایید خوبست و اگر
پنهان سازید و بفقرا برسانید از برای شما بهترست آنحضرت فرمودند که از جز زکوة نیست
و فرمودند این مالهای زیاد را حق تعالی بشما عطا فرموده از برای آنکه صرف کنید در راههائی
که مقرر فرموده بشما عطا نکرده که ضبط کنید و گنج بکنید و پرسیدند از آنحضرت پرسیدند که زکوة را چه
مقدار از مال واجب فرمودند اما زکوة ظاهری از هر هزار درهم بیست و پنج درهمست
و اما زکوة باطنی آنست که ضبط نکنی چیزی را که برادر تو بآن محتاج تر از تو باشد و اما
معروف عبارتست از نفقه کردن بر نفس و عیال و بعد از آن اعانت محتاجان کسی
که اعانت او واجب باشد و بعد از آن حق معلومیست که هر کس در مال خود واجب میگرداند
و بعد از آن صدقه بفقرا محتاجان یا مروت با ایشان کردن یا بتوانگری بضیافت دهد و
و اعانت و امثال اینها همراهی کردن از برای جلب خیر یا دفع شر خواه خیر و شر دینی باشد
یا دنیوی که بحسب شرع جایز باشد یا رسیدن نفع عامی باشد مثل بنای مسجد و مانند
آن یا نفع خاصی باشد مثل راه نما کشیدن و تعلیم نادان و تزویج کردن بی زن از برای
تحصیل صفت عفت و عدالت و بر آوردن حاجت مؤمن و مهلت دادن بر ایشان
و حلال کردن آن و قرض دادن و پیاده را سوار کردن و خوش سخنی بمحتاجان و متوجه کار شدن
و توسعه بر عیال محتاجان و بروی مؤمنین خندیدن و متاعی را بعاریت دادن و دادن

دادن و دوشیدن حیوان شیری را که مالک باشد بر حیوان آنها تا شاید بجهت صاحبش صدقه شود
و غیر اینها و کارهائی که تمامی اینها را ابواب مروت بشمار صدقه مینامند و وارد شده که هر معروفی صدقه است
و انفاق میکنند عبارتست از چیزی که شامل جمیع کارهاست که بغیر صدقه تخصیص داده بلکه وارد شده
که بر و صدقه نفی میکنند فقر را و عمر را دراز میسازند و از صاحب خود هفتاد نوع مرگ بد را دفع
میکنند و وارد شده که کارهای معروف محافظت میکنند از افتادن بمهالک و شرط
انفاق آنست که بحد قوام باشد که عبارتست از وسط و حق تعالی در قرآن مجید فرموده
الذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلک قواما یعنی مؤمنان جماعتی اند که
هرگاه انفاق کنند نه اسراف میکنند و نه تنگ میگیرند بلکه میانه روی میکنند و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را تلاوت نمودند و مشتی از سنگ ریزه برداشتند و مشت
را بهم گذاشتند و فرمودند تنگ گیری که خدا فرموده اینست و بعد از آن مشت دیگر برداشتند
و مشت را پهن کردند و فرمودند اسراف اینست و بعد از آن مشت دیگر برداشتند و پاره را
نگاه داشتند و پاره را ریختند و فرمودند قوام اینست و باکی نیست که شخصی اندکی را نگاه
دارد از برای انتظار وقت حاجت و هنگام خیرات و قصد او در ذخیره کردن انفاق
باشد بقدر حاجت از نعم محتاجان و آنچه از حاجت زیاد باشد صرف معروفهای خوب نماید
هر گاه مصرفی ظاهر شود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند بهترین صدقه‌ها صدقه ایست
که از توانگری باشد یعنی بعد از تحقیق غنا و بعد از وضع خرج باشد تا اگر دل متعلق نباشد
بآنچه بسیار دهد و فرمودند بهترین صدقه صدقه ایست که از فاضل کفاف باشد و فرمودند
حق تعالی ملامت نمیکند کسی را بر ذخیره کردن بقدر کفاف

دوم گذرانیدن زکوة و انفاق مال امتحان شده است و درین سه منفعتست اول آنکه تلفظ
بکلمه شهادتین التزام توحیدست و شهادتیست باقرار معبود و شرط تمامی و وفا بان اینست
که باقی نماند از برای موحد توحید محبوبی سوای واحد فرد زیرا که محبت قبول شرکت
نمیکند و توحید بزبان کم فایده است و امتحان مرتبه محبت بمفارقت سایر محبوبات
میشود و مال در نزد مردم محبوبست از برای آنکه آلت تمتع ایشانست بدنیا و بسبب آن
انس باین عالم گرفته اند و از مرگ میگریزند با آنکه در مرگ ملاقات محبوب حقیقی متحقق
پس امتحان ایشان در صدق دعوای محبت شده و مامور شده اند بمفارقت مالی
که منظور معشوق ایشانست و از برای همینست که حق تعالی فرموده ان الله اشتری
من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یعنی حق تعالی خریده است از مؤمنان
جانها و مالهای ایشانرا بعوض گذرانیدن در جهاد و راه خدا بعوض آنکه بهشت مال ایشان
بوده دوم پاکیزه ساختن است از صفت بخل که از مهلکاتست حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرموده سه خصلتست که از مهلکاتست بخلی که فرمان آن برده شود و هوائی
که متابعت آن کرده شود و عجب بهمرسانیدن مرد بنفس خود حق تعالی فرموده
و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون یعنی هر کسی شر بخل از وی دور کرده شد رستگارانند
و صفت بخل باین زایل میشود که عادت کند بدادن مال و محبت چیزی منقطع نمیشود
مگر بجبر کردن نفس بر مفارقت آن تا آنکه عادت شود و انفاق مال باین معنی دل را از
آلودگی بخل که مهلک است پاکیزه میسازد و پاکیزگی آن بقدر دادنست و بقدر
خوشنودی بدادن و شعف داشتن بصرف کردن آن در راه خدا سیم شکر نعمت

زیرا که حق تعالی را بر بنده اش نعمتیست در نفس و مال و عبادتهای بدنی شکر نعمت بدنست و
عبادتهای مالی شکر نعمت مالست و چه خسیس است کسی که ملاحظه کند فقیری را که روزی بر وی تنگ
شده و محتاج باو است و مع هذا نفس او نکشد اینمقدار را که شکر نعمت خدا را در غنی
بعجل از سؤال بجای آورد سزاوار از برای انفاق کننده آنست که غنیمت شمارد
فرصت را هر گاه رغبتی در باطن بهم رسد زیرا که این از جانب فرشته است و دل مؤمن میان
دو انگشت از انگشتان حق تعالی است و تغییر دادن بسیار زود میشود شیطان آدمی را
وعده پریشانی میدهد و امر بقبیح و منکر میکند و بعد از خاطر ملکی خاطر شیطانی میرسد
پس باید که بخاطر ملکی مبادرت نموده غنیمت شمارد و دیگر سزاوار آنست که محتاج ننماید فقیر را
بسؤال کردن در حدیث وارد شده که انفاق بعد از سؤال در عوض آبرو است که ریخته
و آنچه گرفته قیمت آنست ولیکن معروف نیست و دیگر سزاوار آنست که از برای انفاق یا معلوم
وقتی خاصی تعیین ننماید مثل ماه رمضان و خصوصا دهه آخر آن ماه و مثل ذی الحجه خصوصا
دهه اول آن و روز عید غدیر و دیگر سزاوار آنست که انفاق پنهان کند بحیثیتی که دست
چپ او نداند آنچه را که دست راست میدهد و این کنایه است از مبالغه در پنهان داشتن حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند که قسم که صدقه ... در پنهان فضیلت از صدقه در علانیه
و آنحضرت هر گاه نماز خفتن را میگزاردند و قدری از شب میگذشت انبانها بر میداشتند که
در آن نان و گوشت و دراهم میبود و آنرا بر دوش میگرفتند و بدر خانه درویشان مدینه میبردند
و در میان ایشان قسمت میفرمودند و ایشان آنحضرت را نمی شناختند تا وقتی که آنحضرت فوت
شدند و درویشان آن نفقه را نیافتند دانستند که آنحضرت این کار را میکردند حضرت

پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده‌اند صدقه پنهانی غضب خدا را فرو می‌نشاند و حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرموده‌اند هر چه را حق تعالی واجب گردانیده اظهار آن بهتر است از پنهان
داشتن و هر چه سنت است پنهان داشتن آن بهتر است از اظهار پس اگر مردی زکوة مال
خود را بر دوش گرفته بظاهر بفقرا برساند خوب و نیکو خواهد بود و در آیه وان تخفوها وتؤتوها
الفقراء فهو خیر لکم یعنی اگر صدقه را پنهان نمائید و بفقرا برسانید بهتر است آنحضرت فرموده‌اند
این غیر زکوة واجب است و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله پرسیدند چه صدقه بهتر است فرمودند
بهتر است که تصدق کنی در حالتی که تندرست و بخیل باشی و امید بقا داشته از پریشانی
ترسی تا هنگامی که مرگ را معاینه نمائی و در آن وقت گوئی که بفلانی این مقدار بدهید
و بفلانی این مقدار بدهید سبب در آنکه در حالت تمکن صدقه فضیلت است که عمل بر
خلاف نفس شده مخالفت با هوا نموده خواهد بود و دیگر سزاوار است که عطا را که نسبت بو
تا در نزد خدا عظیم گردد و این باین میشود که تند که توفیق و ثواب شد حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرموده‌اند معروف تا سه خصلت در آن نباشد معروف نمی‌باشد یکی کم
شمردن و دوم پنهان داشتن و سیم تعجیل آنرا نمودن زیرا که هر گاه او را کم شماری
عظیم میگردد آنرا در نظر کسی که احسان با او نموده و هر گاه پنهان داری آنرا تمام نموده
خواهی بود و هر گاه تعجیل نمائی او را درست کرده خواهی بود و اگر غیر این کنی محو آنرا نموده زبون
و بیفایده ساخته خواهی بود و دیگر سزاوار است که پاکیزه‌تر و محبوب‌تر و بهتر از چیزها را
عطا کند حق تعالی در قرآن مجید فرموده و یجعلون لله ما یکرهون یعنی میگردانند
از برای خدا چیزی را که کراهت از آن میدارند و فرموده لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما

تحبون

تحبون یعنی نیکوکاری را نمی‌یابید تا انفاق کنید از آنچه محبت بآن میدارید و فرموده
انفقوا من طیبات ما کسبتم ومما اخرجنا لکم من الارض ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون
ولستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه یعنی انفاق کنید از پاکیزه آنچه کسب کرده اید و از آنچه
از زمین بجهة شما بیرون آورده‌ایم و قصد مکنید زبون را که از آن انفاق نمائید و چیزی را
که اگر بشما دهند نمیگیرید مگر آنکه چشم بپوشید یعنی چشم پوشیدن است که کنایه از آنست
مگر بکراهت و در ماندن پس آنرا که خدا نمی‌پسندید و دیگر سزاوار است که او را غنی نموده
اگر قادر باشد در حدیث وارد شده هر گاه عطا کنی غنی گردان و دیگر سزاوار است
که دست خود را ببوسد بعد از عطا کردن زیرا که عطا اول بدست خدا واصل میشود
و بعد از آن بسایل میرسد حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه فرموده‌اند هر گاه چیزی بسایل
دادید دست خود را ببوسید که حق تعالی آنرا اخذ مینماید پیش از آنکه بدست سایل
رسد از برای آنکه حق تعالی اخذ صدقات مینماید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرموده‌اند هیچ صدقه بدست سایل نمی‌آید تا آنکه اول بدست خدا آید بعد از آن این آیه
را تلاوت نمودند الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده ویأخذ الصدقات وان الله
هو التواب الرحیم یعنی بدرستیکه حق تعالی قبول توبه از بندگان مینماید و اخذ صدقات
میکند و حق تعالی بسیار قبول توبه میکند و بر بندگان رحیم است و حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرموده‌اند که حق تعالی میفرماید هیچ چیز نیست مگر آنکه غیر خود را موکل بر قبض آن
نموده‌ام مگر صدقه که بدست خود آنرا میگیرم بمرتبه که مردی یک خرما یا نصف خرما تصدق
میکند و من آنرا تربیت مینمایم مانند آدمی که طفل خود را تربیت مینماید و صاحب

صدقه در قیامت با شما ملاقات خواهد نمود و صدقه آن مانند کوه احد عظیم تر خواهد بود
و دیگر سزاوار است که بکسی عطا کند که ثواب عطا بآن بیشتر باشد بآنکه پرهیزکار
و دانشمند و درست کو باشد و نعمت را از خداوند داند و احتیاج خود را پنهان دارد و ممنوع
باشد از روزی در راه خدا و محبوس باشد در راه آخرت برخی و عیال بسیار تا اینکه
معیشت یا اصلاح قلب یا سببی از اسباب اما باید که شان اهل علم و ایمان را
از زکوه واجبی و تصدقات بلند گردانند زیرا که اینها از کثافتهای مالهاست
در حدیث وارد شده آیا احدی از شما دوست میدارد که دست خود را بشوید
بعد از آن آب دست بر برادر مؤمن بریزد بدرستی که کثافت گناهان عظیم تر از کثافت
بدنست پس باید که وسیع گردانند احوال علما و ایمان را به بسیار صلها و دیگر سزاوار است
که ابتدا کند بعیال و بعد از آن بخویشان نزدیک و بعد از ایشان هر که نزدیکتر باشد
و بکسی که اهتمام شان از آن بیشتر باشد و همچنین هر کس که بهتر باشد در خبر وارد شده
بهترین صدقه آنست که بخویش دشمن داده شود و ظاهرش آنست که بهتر بودن این از
راه مخالفت هوا و طبع باشد و وارد شده که صدقه حلال نیست در حالتی که خویش
محتاج باشد و ثواب یکصدقه ده برابر است و قرض هیجده و صله برادران بیست
و صله خویشان بیست و چهار و دیگر سزاوار است که رد سایل نکند مگر بنرمی
در حدیث وارد شده اکرم سایل بکن باندک دادنی یا رد لینی بعد ما عکس الطعام
نماید و بعد از آن اگر خواهید زیاد کنید والا حق انروز را ادا کرده اید و دیگر سزاوار است
که سایل را غنیمت شمرد حضرت صادق فرموده سایلی که از برای او در وقت طلبی حاصل شد از علامت

صدقه

صدق سایلیست و هر گاه سایلی حاضر گردد بچیزی بگمان شما که از نعمتی محروم شده و دیگر سزاوار
است که هر چه میدهند آنرا حقیر نشمرد در حدیث وارد شده که از دادن کم شرم مکنید از
برای آنکه محرومی کمتر از آنست و وارد شده بهترین صدقه ها صدقه کسی است که پریشان باشد
و با عسرت و پریشانی قدر زیرا در راه خدا بدهد و دیگر سزاوار آنست که آنچه را تصدق نموده
باختیار مالک آن نشود و تصدق غیر را قیمت در میان فقرا در خبر وارد شده که قیمت
کننده یکی از دو کیست که عطا نماید و دیگر سزاوار است که اجتناب نماید از منت گذاشتن
و آزار رسانیدن حق تعالی فرموده لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی یعنی باطل مکنید
صدقه ها را بمنت گذاشتن و آزار رسانیدن و نیز فرموده قول معروف و مغفرة خیر من
صدقة یتبعها اذی یعنی گفتاری نیکو و گذشتن از الحاح سایل بهتر از صدقه ایست که در عقب
آن آزاری باشد و منت آنست که خود را احسان نماینده داند و لیکن دانسته شود
بقوت استبعاد خیانت قابض بعد از عطا و در واقع قابض احسان نماینده است
بلکه او را بثواب میرساند و از عقاب خلاص مینماید و از روی نایب حق تعالی است
و مال حق خداست و حق الفقرا نمیتواند روزی که رسیده لکن منهم دفعا نماید و آزار
عبارتست از علامت دیگر آنکه و عرف ناخوش در روبرو کشیدن و خدمت فرمودن
و چیز دیگر نمودن و خفت رسانیدن و سبب این بسیار شمردن عطاست و دیگر فالبعض
نمودن و این خرابی میشود از جهل با آنکه رضای حق تعالی بر چنین عطا که ثمالت رجحان
دارد و از فراموش کردن نعمت فقیر و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده
که حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه میفرمودند که هر که بدانند که هر چه میکنند بآنچه میکنند

خواهد شمرد شکر نکردن سائلان را و توقع نخواهد داشت که مهربان تر شوند بسبب
احسان و هرچه با خود که باشی و عرض خود را بآن محافظت نموده باشی توقع شکر آنرا
از غیر مدار و بدانکه هر که حاجتی را از تو طلب نمود حرمت روی خود را نداشته
و شرم از روی تو نکرده و اظهار احتیاج خود نموده پس تو حرمت روی خود را بدار و شرم کن
از ردکردن آن و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند که بعضی از اصحاب ما
شرم میکنند که از زکوة بگیرند فرمودند زکوة بوی بدهید و نام مبرید که از زکوة است فرمودند
بده و نام مبر و مومن را خوار مگردان سزاوار است از برای گیرنده صدقه اینکه بداند
که حق تعالی او را بمنعم عطا کننده را از صرف بسبب نماید تا اگر کفایت مهم او
شده فارغ گردد بجهت عبادات و شکر خدا را بجای آورد و شکر عطا کننده را نماید
و عطا و دعا کند او را و مدح وی بکند با اگر نعمت را از خدا داند حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمودند هر که شکر مردم نکند شکر خدا را نکرده و حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام فرمودند حق تعالی لعنت کرده راه زنان معروف را
پرسیدند که کیست راه زنان معروف فرمودند مردیست که معروفی با آن کنی
پس کفران آن نماید و باعث آن شود که دیگر احسان بکسی نشود و باید که تلافی
تلافی معروف را بکند بانچه استطاعت داشته باشد اگرچه بمدح و ثنای خود باشد
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که با وی معروفی بشود باید که تلافی آن بکند
و هرگاه عاجز باشد مدح او نماید و اگر نکند نعمت کرده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند که حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرمودند هرگاه کسی بجای آورد شغلی آنچه باید

شده تلافی نمود و هر که در چنین احسانی نکند شکر آنرا بجای آورده و هر که شکر کند کریم خواهد بود
و دیگر سزاوار است که عیبهای صاحب عطا را پنهان کند و او را حقیر نشمرد و مذمت
نکند و سرزنش نماید بمنع کردن هرگاه بوی چیزی ندهد و گمان او را در نفع خود و در نزد
خدا عظیم نشمارد زیرا که تصدیق کرده را از وسائط لطف بیرون نبرد تا از مشرک
نباشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در آیه و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون
یعنی ایمان نیاورده اند اکثر مردم مگر آنکه بخدا شرک کنند فرمودند این آیه در شأن
مردیست که میگوید اگر فلانی نمیبود هر آینه هلاک شده بودم یا اگر فلانی نمیبود اینها
بمن نمیرسید یا اگر فلانی نمیبود عیالم هلاک شده بودند آیا نمی بینی که
این مرد از برای خدا شریکی قرار داده که روزی دهد و دفع بلا کند پرسیدند اگر بگوید
اگر حق تعالی بمن بواسطه فلانی احسان نمیفرمود هر آینه هلاک میشدم فرمودند باکی
باین نباشد این نیت و دیگر سزاوار است که از مواضع شک و شبهه بگریزد
هم در اصل آن و هم در مقدار و از کسیکه مال او حلال نباشد قبول چیزی نکند
و زیاده بر قدر احتیاج نگیرد و در حضور مردم سؤال نکند از کسی که شرم نماید از رد کردن
و دیگر سزاوار است که در تفحص کند از اقسام زکوة مال او اگر مضطر بان نشده اجتناب
نماید تا خود را منزه داشته باشد از کثافتهای مال و دیگر سزاوار است که پنهان
دارد او را بعلت آنکه پرده مروت آن دریده نشود و احتیاج خود را ظاهر نکرده و عفت
ورزیده باشد و بعلت آنکه دلهای مردم و زبانهای ایشان سالم باشد از بدگمانی
و غیبت و بعلت آنکه اعانت نموده باشد عطا نماینده را بر پنهان داشتن خیر و نیت

آنکه می فطنت حفظ نموده باشد از خوار ساختن خود و از شباهت شریکان زیرا که حاضران شریک
او میشوند در آنچه و یا سزاوار است که اظهار آن نماید بنسبت اخفای صدق و سالم
بودن از تلبیس حالت فقر و بنسبت اسقاط جاه و منزلت و اظهار عبودیت و مسکنت
و بری بودن از تکبر و بر پا داشتن سنت شکر و غیر اینها زیرا که پنهان داشتن و اظهار
منمون مختلف میشوند باختلاف نیتها و حالتها و شخصها و باید که رعایت این نوع
را موضع فریبد سزاوار نیست برای شخصی است که با احتیاجی که دارد مضطر
نبوده باشد سؤال نماید بلکه تا میسر شود از سؤال عفت نماید زیرا که در دنیا
خواری و در آخرت باعث شدت در قیامت حساب و دور و درازی دارد و در روایتی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با اصحاب خود فرمودند آیا بیعت نمیکنید گفتند
یا رسول الله ما با تو بیعت کرده‌ایم فرمودند بیعت کنید که از مردم هیچ چیز طلب
نکنید پس اصحاب بیعت کردند و بعد از آن گاه میبود که تازیانه از دست یکی از ایشان
می افتاد و از اسب فرود می آمد که خود تازیانه را بر میگرفت و بکسی نمیگفت که آنرا بده و آنحضرت
پیغمبر فرمودند اگر یکی از شما ریسمانی بردارد و پشته هیزم را بر دوش خود بیاورد و بفروشد
و با آن آبروی خود را حفظ کند بهتر خواهد بود از آنکه سؤال کند و فرمودند
هر که از ما سؤال کند بوی میدهیم و هر که استغنا ورزد حق تعالی او را غنی میسازد
و حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند ضامن میشوم از راه اعتماد برخدا
این را که هرگاه کسی بی احتیاج سؤال کند از مردم آخر الامر چنان شود که با احتیاج
سؤال کند و آنحضرت در روز عرفه نظر بر درویشان کردند که سؤال مینمودند پس

فرمود

فرمودند این طایفه بدترین مردم‌اند مردمان همه روی بخدا کرده‌اند و این طایفه روی بمردم کرده‌اند و حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمودند بخدا قسم میخوریم و بحق قسم میخوریم که هیچ مردی نیست که در سؤال بر روی خود بگشاید مگر آنکه
حق تعالی در پریشانی را بر روی او بگشاید و نیز آنحضرت فرمودند طلب کردن حاجات از مردم موجب
سلب عزت و رفتن حیا است و از مال مردم مایوس بودن عزت مؤمن است و طمع کردن
پریشانی حاضر است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند شیعیان ما کسانی‌اند که از مردم
چیزی سؤال نمیکنند اگرچه از گرسنگی مرده باشند و فرمودند اگر سائلان بدانند که بسبب سؤال
چه مقدار وبال دارد هیچکس از هیچکس چیزی سؤال نخواهد نمود و اگر کسی که از وی سؤال میشود
بداند که از منع کردن چه مقدار گناه دارد هیچکس هیچکس را منع نخواهد کرد و فرمودند هر که بی احتیاج
سؤال کند چنان است که آتش بخورد و مردی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال نمود
و گفت سؤال میکنم از تو بروی خدا آنحضرت امر کردند که او را پنج تازیانه زدند و فرمودند سؤال
کن بروی پست خود سؤال مکن بروی خدای کریم بدانکه همچنانکه دادن مال زکوة
واجب میشود همچنین از برای جسد زکوتی است و آن عبارتست از نقصان جسد بجهة زیاد
شدن چیزی در برکت مال از راه اضطرار یا بسبب آفتی بان برسد یا از راه اقتصار یا آنکه
بر طاعت داشته شود و از معصیت ممنوع شود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی با اصحاب خود فرمودند ملعون است هر مالی که زکوة
آن داده نشود ملعون است هر جسدی که زکوة آن داده نشود اگرچه در چهل روز یکمرتبه باشد پرسیدند
یا رسول الله اما زکوة مال را دانسته‌ایم زکوة جسد کدام است فرمودند آنست که آزاری بان رسد
پس روهای مردمان که این را شنیدند متغیر گردید و آنحضرت که دیدند رنگهای مردم متغیر شد

فرمودند آیا میدانید که از لوح چه چیز بود که قلم نوشت فرمودند آنست که عضو برای ایشان شهید یا بری
در افتد یا پای او بلغزد یا اگر بیمار شد یا عاری گردد آن او در دو هر چه بشنود یا بینا باشد
داخل نشد هر چیز را در الحدیث ذکر کرده تا اگر جنتی چیز امام بر ونده در مصباح الشریعه
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که بر هر جزوی از اجزای جسد زکوتیست
واجب از برای حق تعالی بلکه بهر موضع روییدن موزکوتیست بلکه بهر نگاه کردن
زکوتی است و زکوة چشم است که بنظر عبرت ملاحظه نماید و از شهوتها مانند
آن از محرمات پوشیده شد و زکوة گوش شنیدن علم و حکمت و قرآن و فایده
های دین از موعظه و نصیحت و هر چه نجات تو در آنست و اعراض نمودن از هر چه ضد دینست
مانند دروغ و غیبت و امثال اینها و زکوة زبان نصیحت کردن مسلمانانست و بیدار
گردانیدن غافلان و کثرت تسبیح و ذکر و غیر آنست و زکوة دست عطا کردن و جهد
نمودن با آنچه حق تعالی بتو انعام نموده و حرکت دادن آن بنوشتن علمها و منفعتهای
که مسلمانان در فرمان برداری خدا از آن منتفع شوند و آنرا از بدیها نگاه داشتن
و زکوة پا سعی در حقوق خدا نمودنست از زیارت صالحان و رفتن بمجالس ذکر
و اصلاح میان مردمان و صله رحم و جهاد و هر چه در آن صلاح قلب تو و سلامتی دین
تو باشد و آنچه گفته شد چیزی چند است که دلها فهم میکنند و نفسها آنرا انکار نمیکنند
فرموده‌اند ما چیزهای که از مطلع غفلت بر آن نگرند بندگان مقرب و با اخلاص بیشتر از آنست
که توان شمرد و این نوع بندگان صاحب آنچیزند و آنچه ملاحظه ظاهر و باطن ایشانست
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هر چیز زکوة دارد و زکوة بدنها روزه است

[illegible]

فضیلت روزه داشتن

در روزه داشتن است حق تعالی در قرآن مجید فرموده کتب علیکم الصیام
کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون یعنی واجب شده بر شما روزه داشتن چنانچه
بر کسانی که پیش از شما بودند واجب شده بود اینکه بر شما واجب گردانیده‌ایم از برای
آنست که شاید از گناهان اجتناب نمایید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
روزه سپریست از آتش جهنم و فرمودند روزه دار در عبادتست اگر چه بر جامه خواب
خوابیده باشد مادام که غیبت مسلمانی نکند و فرمودند که حق تعالی فرموده روزه از آن
منست و من جزای آنرا میدهم و روزه دار دو خوشنودی میباید یکی در وقت افطار
یکی در وقتی که با حق تعالی ملاقات خواهد نمود و بحق کسی که نفس محمد در دست اوست
که بوی دهن روزه دار در نزد خدا خوشتر است از بوی مشک و حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرمودند بنا گذاشته است اسلام بر پنج چیز نماز و زکوة و حج و روزه
و محبت اهل بیت پیغمبر و ایشانرا امام دانستن و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند هر که یک روز در شدت گرما از برای خدا روزه بدارد و تشنگی در وی اثر کند
حق تعالی موکل سازد بر وی هزار فرشته را که از روی لطف دست بر روی او خواهند
کشید و بشارت خواهند داد او را تا هر گاه که افطار کند حق تعالی باو خواهد گفت
چه خوش است نفس تو و ای فرشتگان من گواه باشید که بتحقیق او را آمرزیدم و نیز
آن حضرت فرمودند خواب روزه دار عبادتست و سکوت او تسبیح و عمل او مقبول
و دعای او مستجاب و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند در دعای النصف
روز بخوابید که حق تعالی روزه دار را در خواب آب و طعام بخوراند و بعضی

اهل دانش گفته‌اند اگر در روزه فضیلتی نمی‌بود مگر ترقی نمودن از حظهای نفس حیوانی
بمرتبهٔ علیای که تشبه بملائکهٔ روحانیان باشد هر آینه این فضیلت و منقبت از برای آن
کافی بود و دیگر آنکه روزه سپریست از آتش است که دفع میکند حرارت شهوت
و غضبی را که آتش جهنم در باطن آدمی در دنیا با آن افروخته میشود و در قیامت ظاهر
میگردد چنانچه سپر دفع میکند از صاحبش حرارت و تندی آهن را و دیگر آنکه
فربه نشوند تا داعی که علت [illegible] است که علت خوردن گوشت در آن
روایتی که علت از خوردن که بدن بان قوت می‌یابد و شرافت داشتن روزه بانکه
از برای خداست و نسبت بخدا داده و از جملهٔ تمامی عبادات تنها از برای خداست مانند
شرافت کعبه که نسبت بخدا داده و از جملهٔ تمامی زمین از برای خداست از برای
تعیینیت یعنی آنکه روزه باز داشتن نفس و ترک کردن چیزی چند است و این امریست
نهانی و عملی در آن نیست که مشاهده شود و جمیع عبادات سوای صوم مشاهده مینمایند
و می‌بینند و روزه را بغیر از خدا کسی نمی‌داند و از برای آنکه عملی باطنیست و مجرد
صبر کردنیست و از برای محض خداست و جزای آن از جانب خداست و بس
و دیگر برا دین عبادات شرکتی نیست و معنی صوم است که روزه را دائم میکنند و نیم خدا را
زیرا که وسیلهٔ شیطان شهوتهاست و قوت شهوتها بخوردن و آشامیدنست
و از برای اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند بدرستی که شیطان در
فرزند آدم جریان می‌یابد مانند جریان خون پس راههای او را تنگ کنید
بگرسنگی و شهوتها چراگاه شیاطینند مادام که آبادان باشد تردد ایشان منقطع

نشود

بیان شرافت روزه در بهشت

نشود و مادام که اینها متردد نمایند عظمت حق تعالی بر بنده ظاهر نگردد و از لقای او محجوب میباشد حضرت حق سبحانه و تعالی
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند اگر چنان نمی‌بود که شیاطین بر دلهای فرزندان آدم چرا میکنند
هر آینه ملاحظهٔ اسرار باطن عالم را مینمودند و سبب خوشنودی در وقت افطار از برای
خاصان دریافت توفیقست از جانب خدا بر تمام کردن روزه و رسیدن بثواب
و از برای عوام بسر آمدن تعب و رسیدن بانچه رغبت دارند و سبب خوشنودی
در وقت ملاقات با خدا از برای خاصان حصول نور بر قلبست زیرا که استغفار
میشود از شکسته شدن قوتهای شهوت و غضب که دل سوی تیره کرده بودند و سبب شکستگی
شکسته شدند الحال نوری که باعث آن میشود که حق تعالی را معاینه عبادت نمایند
گویا که او را می‌بینند و اینست معنی ملاقات خدا و سبب خوشنودی عوام در هنگام
ملاقات خدا مشاهده نمودن ثوابست در وقتی که خدا ایشانرا جزای روزه داشتن کرامت
نماید و معنی ملاقات خدا و جزا آنکه بوی دهن روزه دار با تغیری که در آن حادث میشود
خوشترست از بوی مشک اینست که سبب خوشی روح میشود که در نزد خدا علیا شد چنانچه
بدن آدمی در نزد نفس او علیا شد و شبیه باین شده روایه ما عندکم ینفد و ما عند الله
باق یعنی آنچه در نزد شماست فانی میشود و آنچه نزد خداست باقیست و چه نسبت است میان
خوشی روح و خوشی مشک زیرا که اول روحانی و عقلی و معنویست و دوم جسمانی و حسی و صوریست
بدانکه روزه را سه مرتبه میباشد روزهٔ عموم و روزهٔ خصوص و روزهٔ خصوص الخصوص
اما روزهٔ عموم باز داشتن بطن و فرج است از قضای شهوتها و اما روزهٔ خصوص باز داشتن
گوش و چشم و زبان و دست و پا و سایر اعضاست از گناهان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

روزه را سه مرتبه است

فرمودند هرگاه روزه بداری باید که روزه بدارد گوشش و چشم و پوست و موی تو و چیزی چند
غیر اینها شمردند و فرمودند که نباید روز روزهٔ تو مثل روز افطار باشد و در حدیث دیگر از
زیادتی منقولست فرمودند و جدال کردن و آزار رسانیدن بخادم را و باید که وقار و تمکین
روزه بر تو ظاهر باشد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدند که زنی کنیز خود را
دشنام میداد و روزه داشت آنحضرت طعامی طلبیدند و بآن زن فرمودند که این طعام
را بخور زن گفت که روزه ام آنحضرت فرمودند که چون روزه و حال آنکه دشنام بکنیزک
خود دادی بدرستی که روزه از طعام و شراب تنها نیست روزه سپریست از آتش جهنم که
احدی از شما روزه باشد باید که فحش نگوید و عملهای جاهلان نکند و اگر کسی با او منازعه نماید
یا دشنام دهد باید که بگوید من روزه ام و هم فرمودند هر که غیبت مسلمانی کند روزه
آن باطل میشود و وضوی او شکسته میشود و اگر برین حالت بمیرد مرده خواهد بود در حالتی
که حلال شمرده باشد چیزی را که حق تعالی حرام کرده و فرمودند بسیار روزه داری میباشد
که او را نصیبی از روزه بغیر از گرسنگی و تشنگی نمیباشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند که دروغ گفتن موجب افطار روزه دار میشود پرسیدند که کدام از ما هست که هرگز
دروغ نگوید فرمودند آنچنان نیست که فهمیده اید بلکه مراد اینست که دروغ بر خدا و رسول خدا
و ائمهٔ هدی علیهم السلام بسته شود و بعضی باطل شدن روزه بدروغ و غیبت و غیر اینها از امور دیگری
که فقها موجب افطار نمیدانند اینست که آن روزه قبول نمیشود و ثوابها بر آن مرتب نمیگردد
و اگر مجزی نباشد و از عهدهٔ تکلیف بیرون نیامده باشد چنانچه تحقیق آن در باب
نماز گذشت و از برای همین که این شرط را در روزه خصوص ذکر کردیم نه در روزه عموم

و اما روزه

و اما روزهٔ خصوص خصوص روزه قلبست از همتهای و قصدهای دنی و فکرهای دنیوی
و او را بالکلیه از غیر خدا باز داشتن و افطار درین روزه حاصل میشود بفکر کردن در
غیر خدا و روز آخرت و بفکر در دنیا کردن مگر دنیایی که از برای دین باشد که آن
توشهٔ آخرتست و از دنیا نیست صاحبان معرفت گفته اند هر کس همتش در روز صرف
آن شود که در شب بآن افطار خواهد کرد برای یک گناه نوشته خواهد شد زیرا که این از آن
عدم اعتماد است بفضل خدا و قلت یقینست بروزیی که وعده شده و این رتبهٔ پیغمبران
و صدیقان و مقربانست و در تفاصیل گذشت که در وقت افطار آنقدر نخورد که شکمش
پر میشود در هیچ جزو دارد شده هیچ ظرفی در نزد خدا دشمن تر از شکم پر از حلال نیست و هرگاه
روزه دار در وقت افطار آنچه در روز نخورده تدارک آنرا در شب بکند چگونه فایده
روزه که شکستن دشمن خدا و شکستن شهوت حاصل میشود بسیار باشد که در الوان طعامها
بعمل آید یا قدری که عادت شده که جمیع طعامها را در یک ماه رمضان ذخیره میکنند
و طعامهای لذیذی که در آن ماه میخورند در چندین ماه دیگر نخورده عقلا معلومست که
مقصود از روزه خالی بودن شکم و شکستن هوا و هوس است تا نفس قوت بر پرهیزگاری
بهم رساند و هرگاه از چاشت تا شب طعامی وارد معده نشده و اشتهای زیاد گردد و در عقب
آن طعام چرب بخورد و بعد از آن طعامهای لذیذ بآن برسد و سیر بخورد البته لذت آن زیاده
خواهد گردید و شهوت مضاعف خواهد شد و خواهشهایی که راکد شده بود از این طعام
برانگیخته میشود و روح روزه که شکستن آن ضعیف گردانیدن قوتهاییست که وسیلههای
شیطانند از دست میرود بلکه ضعیف گردانیدن اینها حاصل نمیشود مگر بکم خوردن

دکم خوردن باین معنی که آنقدر بخورد که در روزی که روزه نباشد در شب میخورد و هرگاه طعام
شب ضم کنند آنچه در سایر ایام در چاشت میخورند از روزه منتفع نخواهند شد و برخواستن
در شب از برای عبادت بر ایشان گران خواهد شد و شب قدر عبادت نتوانند کرد و بسببی
که در آن چیزی چند از اسرار باطنی ظاهر گردد و هرگه میان دل و سینه او ظرفی پر از
طعام کرده اند از این فیض محروم خواهد بود و معده را خالی داشتن تنها بجهة کشف اسرار
کافی نیست بلکه میباید که خیال را از غیر خدا نیز خالی گردانند و تمامی این از نیت
و سبب این کم خوردن طعام است   در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند روزه سپریست
و معنی این آنست که حجابیست از آفات دنیا و عذاب آخرت و هرگاه روزه داری
نیت کن از روزه داشتن باز داشتن نفس را از خواهشها و قطع کردن همت و مقصد
را از پیرویهای شیطان و نفس خود را بمنزله بیماری گردان که از خواهشهای طعام و شراب
اشتهای او گذشته باشد و در هر لحظه متوقع باشی که از مرضهای گناهان شفا یابی و دامن
را پاکیزه گردانی از هر کدورت و غفلت و ظلمت که باز دارد ترا از اخلاص ورزیدن
از برای خدا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که حق تعالی فرموده روزه از برای
منست و من جزای او را میدهم و روزه مانع هوای نفس و شهوت طبیعت میباشد
و باعث صفای قلب و پاکیزگی اعضا و آبادانی ظاهر و باطن و شکر بر نعمت و احسان
بر درویشان و زیادتی تضرع و خشوع و گریه و پناه بردن بخداست و سبب شکستگی همت
و تخفیف حساب و مضاعف گردیدن حسنات است و در روزه فواید بیشمار است

وآنچه

وآنچه ذکر شده از برای کسی که عقل داشته توفیق استعمال آنها را یافته باشد
در حج و زیارت مشاهد مشرفه است حق تعالی در قرآن مجید فرموده ولله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین یعنی از برای خدا واجبست
بر مردم حج خانه کعبه کردن هرگاه کسی استطاعت داشته باشد و هرگاه ترک حج کند
حق تعالی از عالمیان مستغنیست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هر که بمیرد و حج
نکرده باشد اگر خواسته باشد بر ملت یهود خواهد مرد و اگر خواهد بر ملت نصاری خواهد
مرد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که بمیرد و حجة الاسلام را نکرده باشد و مانع
آن نشده باشد حاجتی که بسبب هلاک او لهم باشد یا مرضی که طاقت حج کردن نداشته
باشد یا پادشاهی که منع او نموده باشد باید که بمیرد بر یهودیت و نصرانیت و اخبار در
فضیلت حج و عمره بیش از آنست که توان شمرد و در جای خود با کیفیت اعمال حج و عمره
مذکور است و اما بیان اسرار آن چه است که مقصود از همه وصول بخدا و تقلا مکن بمنزله
بودن از شهوتها و باز ماندن از لذتها و اکتفا بقدر ضرورت در آنها و در جمیع حرکات
و سکنات از برای خدا مجرد بودن و از این بوده در ملتهای سابق گوشه نشینان
از مردم عزلت اختیار میکردند و در سر کوهها جا میگرفتند و از مردم وحشت مینمودند
بجهة آنکه بخدا انس بگیرند و ترک لذتهای نقد را مینمودند و مشقتهای عظیم بر نفس خود وا دار
میکشیدند از برای طمع بدار آخرت و حق تعالی در قرآن مجید مدح ایشان کرده فرموده
و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله یعنی گوشه نشینی و عزلت
و مخالفتها اختیار کرده بودند و ما بر ایشان واجب نکرده بودیم بلکه ایشان از برای طلب

رضای خدا میکردند و فرموده اند ذلک بان منهم قسیسین ورهبانا وانهم لایستکبرون
یعنی این سبب این بود که بعضی از ایشان دانشمند و بعضی گوشه نشین بودند و از قبول
حق تکبر نمی نمودند و چون این طریقه مندرس شده مردمان اقبال کردند بر متاعب شهوتها
و ترک تجرد از برای عبادت نمودند و در آن سستی ورزیدند حق تعالی حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله را فرستاد از برای احیای راه آخرت و تجدید سنت پیغمبران
در سلوک راه آخرت و اهل ملتها از آنحضرت سؤال کردند از گوشه نشینی و بیابان
گردی و دین بدین فرمودند بجای آن برای امت جهاد و حج واجب شده و از آنحضرت
سؤال پرسیدند از معنی سایحین که در قرآن مجید وارد شده فرمودند مراد روزه
دارانند و چون ملتها در ازمنه سایحین آن بود که بعضی بیابان گردیده باشند که از برای
عبادت خدا ترک وطنها میکنند و سیاحت در این ملت ممنوع است لهذا
آنحضرت بروزه داران تفسیر فرمودند و بالجمله حق تعالی بر این امت انعام فرموده
باینکه عوض از برای ایشان بکار رهبانیت گردانیده و خانه کعبه را مشرف گردانیده
منسوب دادن بخود و نصب او را قبله نموده بانکه بندگان قصد او نمایند و اطراف
او را حرم خانه خود نموده از برای تعظیم شان آن و غیر خانه قبلا مانند ... گردانیده
بر درگاه حرم خانه حرمت ... صید را شکار ... بحرام گردانیدن صید آن
و درختان آن و او را وضع نموده است بر مثال درگاه پادشاهان که هر زیارت
کننده قصد او را نماید از راههای دور و دراز در حالتی که موهای ایشان ژولیده و روها
غبار آلود و از برای صاحب خانه تواضع نمایند و از برای عظمت و عزت آن

بظاهر

بظاهر و باطن قصد او کنند با اعتراف بآنکه منزهست از آنکه خانه یا شهری او را فرا گیرد
و این همه از برای آنست که مبالغه شود در کمال رقیت و بندگی پرستش و تصدیق و
فرمانبرداری ایشان تمام تر باشد و از برای اینست که جمیع چند مقرر فرموده اند که نفسها
انسی بآنها نگرفته اند و عقلها بمعنیهای آن راه نبرده اند مثل رمی جمره ها بسنگها
و مکرر تردد نمودن در میان صفا و مروه و بامثال این اعمال کمال رقیت و عبودیت
ظاهر میشود زیرا که زکوة هم راهیست بانفراد و جهان معلوم است و عقل را بآن مایل است
و روزه باعث شکستن شهوتیست که دشمن خداست و بباز ماندن از شغلها فارغ
میتوان شد از برای عبادت و رکوع و سجود در نماز تواضعیست از برای خدا بافعالی
که هیات تواضع دارد و نفسها الا بتعظیم خدا کهن انسی هست اما تردیدهای سعی
و رمی جمره نه نفس را لذتی بهره و نه طبع را با آن انسی و نه عقل را به پی بردن بمعنیهای
آن ها راه هست پس اتیان بآنها نمودن باعثی ندارد مگر محض امر و قصد فرمان
برداری از آنراه که امر خداست و متابعت آن واجب است و عقل را تصرف در آن
معزولست و نفس و طبع را با آن انسی نیست زیرا که هر چه در عقل بمعنی آن برسد طبع
میلی بآن مینماید و میل معنی بران کار و باعث بر آن میباشد و در این صورت
کم میباشد که کمال رقیت و عبودیت ظاهر شود و از برای اینست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله در خصوص حج فرمودند لبیک بحجة تعبدا و رقا یعنی اجابت
میکنم ترا بگذاردن حج از راه اطاعت و از راه عبودیت و رقیت و آنحضرت این را
در نماز و غیر آن نفرمودند و هرگاه حکمت خدا مقتضی آن باشد که نجات عموم مربوط

نعلهایی باشد که مخالف هوای طبایع است و بهار طبیعتها درست نزع باشد و تردد
ایشان در علمها بر طریق توقف ما نزدواری و بر مقتضای رنجیدگی باشد هر آینه انچه لا بعلیها
شوان رسیده در میان انواع عبادات تنها بیشتر تاثیر خواهد نمود در پاکیزه ساختن
نفوس و کدورت چیدن انها از مقتضیات طبیعت و خلقها بمقتضای رفق و بندگی
و هر گاه باینکه گفتیم متفطن شدی منفهم که تعجب کردن بعضیها از این نوع
افعال عجیبه بلباش بغفلت از اسرار عبادات نهاست و از انچه گفتیم ظاهر شد که
هر که قصد کعبه نماید قصد خدا نموده زیارت او را کرده و سزاوار است که بلقای الهی
سرافراز گردد در وعده الهی که مقرر شده و اشتیاق بلقای خدا باعث آن شود
که اشتیاق باسباب ملاقات حاصل شود پس باید که نیت خود را از برای خدا خالص
گردانند و از شایبه ریا و غیر آن دور سازد سزاوار است از برای قاصد حج در هنگام
توجه بان و بیرون رفتن از شهر است که رد مظلمها و ادای حقها نماید و توبه کند
توبه خالصی و قطع کند علاقه خاطر را از غیر انچه متوجه است تا آخر روی دل او
متوجه خدا باشد و با خود قرار دهد که بازگشت از این سفر نخواهد نمود و از برای اهل
و اولاد وصیت نامه بنویسد و مهیای سفر آخرت گردد زیرا که اجل آخرت با او نزدیک
و در برابر است و از ایشان نماید با آداب سفر چنانچه در جای خود پیش مذکور است
و حضور صافی کند و توشه زاد و پاکیزه سازد ان را از شبهه و سخنان سو
پاکیزه و نرم گردانند و تا میسر باشد اخفا کی و تواضع نماید در حدیث وارد شده
که خوبی حج در خوش سخنی و طعام طعامست و حج پسندیده جزا بغیر از بهشت ندارد

و دیگر باید که غمگین نشود بخرج کردن و تلف شدن مال و یکدرهم که در حج صرف شود معادله
با هزار درهم میکند که در راه خدا صرف شود و باید که دل او ار رسیده و متوجه ذکر خدا باشد
و تعظیم شمردن شعایر خدا که عبارت است از اعمال حج و در هنگام نزد هر حرکتی
و سکونی متذکر امری از امور آخرت گردد که مناسبت با آن عمل داشته باشد و باید
که ترک زینت و آرایش کرده ژولیده مو و غبار آلود باشد و بهتر اعلا آنست که پیاده
برود اگر قادر باشد خصوصا در میان عبادات تنها در خبر وارد شده که حق تعالی
کرده نشده بچیزی بهتر از پیاده روی و بعضی که شدن خرج نباشد با وجود توانگری
که در این هنگام سوار شدن بهتر است چنانچه در حدیث وارد شده خصوصا
کسی که ضعیف گردد بپیاده روی و بد خو شود در عبادات کوتاهی نماید در خبر وارد شده
اگر سوار شود در نزد من محبوب تر است زیرا که با این قوت بر دعا و عبادات زیاد میکند
و حضرت امام حسن ابن علی ابن ابی طالب علیه السلام پیاده میرفتند و شترها و بار
با آنحضرت کشیده میشد و هر گاه در برابری کسی شتر یا اسب یا استر مهیا شود
باید که بدل شکر حق تعالی بجا آورد در برابر اینکه این حیوانات را مسخر گردانید که
متحمل آزار او شوند و مشقت آن کم گردد و هر گاه در قطع بیابان شود در طریقی که متوجه
میقات باشد و مشاهده عقبها نماید باید که متذکر شود بیرون رفتن از دنیا
را بسبب مرگ تا رسیدن بمیقات روز قیامت و انچه در بین میانه از هولها
و بازخواستها خواهد بود و باید که متذکر شود از هول دزدان هول منکر و نکیر را
و از حیوانات درنده عقربها و کرمهای قبر را و انچه در قبر مبتلا شود از افعیها و مارها

و متذکر شوی از خدا و اهل و خویشان و وحشت قبر و تنهائی آنرا و باید که بیاد آوری خوفها
و دلگیرها و گرفتاریها و تهیه که بجهة هولهای قبر بردارد و در وقت پوشیدن جامه احرام
متذکر شوی پوشیدن کفن و در آن پیچیده شدن را و اینکه البته با خدا ملاقات
خواهی نمود در حالتی که در کفن پیچیده شده باشی همچنانکه ملاقات خانه خدا
نمی کنی مگر اینکه ترک عادات دنیوی و عادات و هیئت نموده باشی همچنین
بعد از مرگ با حق تعالی ملاقات نخواهی نمود مگر در زیی که مخالف زی دنیا باشد
و جامه احرام شبیهست بجامه کفن از این راه که دوخته نباشد چنانکه کفن دوخته نباشد
و باید بداند که احرام بستن و در میقات تلبیه گفتن اجابت ندای حق تعالیست
و باید که امید قبول داشته باشد و بترسد که در آن گفتن در جواب وی
گفته شود که لا لبیک و لا سعدیک یعنی نباشد ترا اجابت ندائی و یاری دیگری
و باید که در میان خوف و رجا متردد باشد و از حول و قوت خود بری باشد
و تکیه بر فضل و کرم خدا داشته باشد زیرا که وقت تلبیه ابتدای امر و محل خطر است
حضرت امام زین العابدین علیه السلام هنگامی که احرام بستند و شتران را برپا
داشته شد رنگ مبارک آنحضرت زرد شد و بلرزیدند و رعشه بر اندام
مبارک آنحضرت افتاد و استطاعت نداشتند که تلبیه بگویند شخصی از آنحضرت
گفت چرا تلبیه نمیگوئی فرمودند میترسم که حق تعالی بگوید لا لبیک و لا سعدیک
و وقتی که تلبیه گفتند بیهوش شده از مرکب در افتادند و مکرر این حالت آنجناب
را رو میداد تا از حج فارغ شدند و هرگاه داخل مکه شوی باید که متذکر آن

شوی که بحرم امنی رسیده و امیدوار باشد که بدخول آن ایمن گردد از عقاب خدا
و بترسد از اینکه اهل قرب نباشد و داخل شدن حرم با امید باشد
و خود را مستحق غضب داند و در جمیع اوقات امیدش غالب باشد زیرا
که کرم خدا عام و شرف خانه عظیمست و حق زیارت کننده رعایت میشود
و حرمت کسی که طلب امان نموده پناه برد ضایع نمیگردد و بس هرگاه چشم بر خانه
بیفتد سزاوار است که عظمت خانه را در دل حاضر گرداند و با خود چنان قرار
دهد که گویا از راه شدت تعظیم صاحب خانه را مشاهده میکند و امیدوار
ملاقات آن باشد چنانچه لقای خانه او را میسر شده و شکر خدا را بجای آرد که باینکه
او را باین مرتبه رسانیده و ملحق ساخته بجماعتی که وارد آن محل میشوند و اما طواف حکم
نماز دارد و باید که در آن وقت حاضر گرداند در دل تعظیم و خوف و رجا و محبت را
چنانچه در باب نماز مذکور شد و باید بداند که در حالت طواف شبیهست بملائکه
مقربان که احاطه نموده اند بعرش و در حوالی آن طواف میکنند و گمان نکند
که مقصود طواف جسم اوست بخانه بلکه مقصود طواف دل اوست بذکر صاحب خانه
و باید که در اول ابتدا بذکر خدا کند و ختم نیز بذکر او کند چنانکه در طواف اول ابتدا
از خانه و آخر ختم بخانه میکنید و باید بداند که طواف شریف طواف قلبست بدرگاه
حق تعالی و خانه مثالیست بجهت ظاهر درین عالم از برای حضرت خداوندگاری
که بدیده بصر مشاهده نمیشود در عالمی دیگر است چنانچه بدن مثالیست ظاهر درین
عالم از برای دلی که بدیده نمیشود در عالمی دیگر است چنانچه ~~بدن مثالی درین~~ عالم از راه

نمایان است بانعام الله از برای کسی که در هدایت بر روی دل او گشوده شده باشد
و از اینها سنجیدن امرهای ظاهری بباطنیت آنچه مذکور شده که بیت المعمور در آسمان
در برابر کعبه است و طواف ملائکه به بیت المعمور مانند طواف تو است بکعبه
و چون مرتبه اکثر مردم قاصر است از فهمیدن آن طواف مأمور شده‌اند بتشبیه ملائکه
بحسب امکان و وعده با ایشان شده که هر که تشبه بقومی بجوید از ایشان خواهد بود
و اما در بر گرفتن حجر الاسود چنان بدانند که آن دست راست خداست حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند در بر گیرید رکن را که دست راست خداست در میان
معهم و حق تعالی با آن با معهم مصافحه مینماید مانند مصافحه که با بنده یا
با کسی که پناه بکسی آورده باشد و حق تعالی استشهادات خواهد نمود از برای کسی
که او را در بر گرفته باشد که ایشان با آن عهد وفا بعهد خود کرده و سر آنکه حضرت از رکن
حجر الاسود است از برای آنکه در رکن وضع شده و وجه تشبیه کردن آن بدست
راست آنست که واسطه است میان خدا و بندگان در ادراک مطلوب
و رسیدن بآن و در تحصیل محبت و خوشنودی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
بدرستی که حق تعالی در هنگامی که اخذ عهدها از بندگان نمود امر کرد حجر الاسود را
تا فرو برد عهدها را و از برای همین است که در نزد آن گفته میشود امانتی ادیتها
و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة یعنی امانت خود را ادا کردم و پیمان خود را
پاس داری کردم تا از برای من شهادت بوفا بعهدها بدهی و آنحضرت فرمودند
رکن یمانی دریست از درهای بهشت از روزی که حق تعالی او را گشوده است بسته
و فرمودند

و فرمودند رکن در هاست که از آن در داخل بهشت میشویم و در آن نهریست از بهشت
که عملهای بندگان در آن می‌افتد و سبب دلالت از آتش بدر بهشت مخصوص آمده است
که در بر گرفتن آن وسیله دخول بهشت و سبب در تشبیه آن نهر است که با آن گناهان
شسته میشود و باید که نتیجه که از در بر گرفتن آن طلب قرب بخدا باشد از راه
محبت و شوق که تازه صاحب خانه را داشته باشد و از راه تبرک جستن مالیدن بدن
بآن و از راه امید داری با آنکه هر جزوی از بدن که بآن رسیده باشد سالم باشد
از آتش جهنم و باید که نیت او در چسبیدن بپرده خانه الحاح در طلب آمرزش و سؤال
امان از عذاب باشد مانند گناهکاری که چسبیده باشد بدامن کسی که با او بدی کرده باشد
و تضرع نماید که از روی عفو نماید و اظهار کند که پناهی بغیر او ندارد و چاره بغیر از عفو و کرم
او ندانسته باشد و اظهار کند که دست از دامن او بر نمیدارد مگر آنکه گناه او را عفو کند
و در امید او را در آن خود بدارد و اما سعی در میان صفا و مروه در درگاه
خانه شبیه است بتردد کردن بنده در درگاه پادشاهی که بدفعاتی که مکرر آید و در اداء عجز
اظهار اخلاص در خدمت و بامید آنکه بعین رحمت و شفقت ملاحظه آن کند مانند
کسی که مکرر در خدمت بپای پادشاهی در بیرون رفته و نمیداند که پادشاه در حق آن چه حکم خواهد کرد
آیا قبول خواهد کرد یا رد خواهد نمود و اما وقوف بعرفات باید که بملاحظه ازدحام خلایق
و بلند گردیدن آوازها و اختلاف لغتها و متابعت نمودن هر گروهی پیشوایان خود را
در تردد نمودن بعبادتگاهها متذکر شود عرصات قیامت را و جمع گردیدن امتها
با پیغمبران و امامان و پیروی نمودن هر امتی پیغمبر خود را و طمع نمودن در شفاعت

پیغمبران و حیران بودن مردم در صحرای قیامت در میان مردود شدن و مقبول گردیدن
و هرگاه مستند گردین شد باید که تضرع و زاری نمودن بدرگاه خدا را لازم طلب گردانند
تا آنکه حق تعالی او را محشور سازد در میان جماعت رستگاران در حرمان و باید که امید
خود را محقق سازد باجابت که موقف شریفیست و رحمت از جانب خدای بزرگوار بتمامی
مردم بواسطه دلهای عزیز اولیا که ستون زمینند میرسد و آن موقف خالی نمی باشد
از صالحان و صاحبان معرفت و هرگاه همت مردمان جمع گردد و هریکی از صمیم قلب تضرع
و زاری نمایند و دستها را بدرگاه خدا بلند کرده باشند و گردنها را بسوی او بکشند و دیدها را
بجانب آسمان بدوزند و با اجتماع بیک مقصد طلب رحمت نمایند حرامست که ناامید گرداند
سعی خود را نرسیده سعی ایشان ضایع گردد و از برای اینست که گفته‌اند عظیم‌ترین گناهان آنست
که کسی حاضر عرفات شود و گمان برد که حق تعالی او را نیامرزیده و اما وقوف در مشعر باید
که در دل حاضر گرداند این را که حق تعالی رو بوی کرده بعد از آنکه رخصت بوی کرده و
داد او را از درگاه خود راند بعد از آن بار دیگر اذن داده که داخل حرم شود چرا که مشعر از جمله
حرمست و عرفات از حرم بیرونست پس بتحقیق که بدر رحمت مشرف شده و نسیم
مهربانی بروی وزیده و خلعت قبول بروی پوشیده شده بانیکه ماذون شده
در دخول حرم پادشاه و اما رمی جمره‌ها باید که مقصد او فرمانبرداری باشد از راه اظهار
رقیت و عبودیت و قیام باوامر بمحض اطاعت بدون آنکه عقل و نفس را از آن
نصیبی و بهره باشد و بعد از آن مقصد تشبه بحضرت ابراهیم علیه السلام کند از آنجا
که شیطان لعین در این موضع متعرض آنحضرت شد و خواست که در حج او شبهه در افکند

در فریب

در فریب دادن و حق تعالی امر کرد او را که بزند شیطان را بسنگ تا آنکه او را دور سازد و امیدش
او را از حج منقطع کند و باید بداند که بحسب ظاهر سنگ ریزه را بجمره‌ها میزند و در حقیقت بروی
شیطان میزند و پشت او را بهم میشکند زیرا که خوار گردیدن آن حاصل نمیشود
مگر بفرمانبرداری امر خدا بجهة تعظیم حق بمحض امری که کرده بدون آنکه عقل را در آن بهره باشد
و اما ذبح هدی باید بداند که این تقرب حقیقی است بخدا از راه فرمانبرداری و باید
که هدی و اجزای آنرا کامل گرداند و امید داشته باشد که بهر جزوی از اجزای آن جزوی
از اجزای بدن او از آتش جهنم آزاد گردد چنانچه در حدیث وعده بآن وارد شده
در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمودند
هرگاه اراده حج نمائی دل را مجرد گردان از برای خدا از هر شغلی و مانعی و کارهای خود را
بخالق خود واگذار در همه جمیع آنچه اظهار میشود از حرکات و سکنات توکل بر خدا
کن و تسلیم نما از برای قضا و حکم و تقدیر او و واگذار دنیا و راحت و مردم را و بیرون
رو از حقهای مردمان که بر تو لازم باشد و اعتماد مکن بر توشه و راحله و اصحاب و قوت
و جوانی و مال که گاه باشد اینها دشمن و وبال گردند از برای آنکه کسی که دعوی رضای
خدا کند و اعتماد بر غیر او نماید البته آنرا وبال و دشمن وی میگرداند تا بداند که او را
دیگر قوتی و حیله نیست مگر بعصمت و توفیق خدا پس مستعد شو مانند استعداد
کسی که امید رجوع نداشته باشد و با رفیقان حق صحبت را بجای آور و رعایت
کن اوقات فریضه‌های خدا و سنتهای پیغمبر را و آنچه را بر تو واجب است از ادب
و تحمل کدورت و صبر و شکر و مهربانی و جود و [illegible] ایثار آنرا بر خود در باب زاد [illegible]

کردن و بعد از آن باب توبه خالص گناهان خود را بشوی و بپوشی جامه صدق و صفا
و افسار کبر و عجب ظاهر و باطن را احرام ببند از هر چیزی که مانع تو شود از ذکر خدا
و دور سازد ترا از طاعت او و تلبیه بگوی با این معنی که دعوت خدا را اجابت میکنیم
اجابت صادق صافی خالص پاکیزه در حالتی که متمسک بدست آویز محکمی باشی
و طواف کن بدل با ملائکه در حوالی عرش مثل طوافی که با مسلمانان در دور خانه
خانه میکنی و هروله کن بقصد آنکه از هوا و هوس گریزان باشی و بیزار باشی از حول
و قوت خود و به بیرون رفتن بمنی از غفلت و لغزشها بیرون رو و چیزی که
بر تو حلال نباشد و مستحق آن نباشی آرزو مکن و در عرفات اعتراف بگناهان
بکن و تقرب بجوی و در صعود ببالای کوه روح خود را بعروج فرما علانیه
مقربان و بجمره هوا و طمع را در وقت قربانی کردن ذبح نما و در وقت رمی جمره
شهوتها و خستها و پستیها و حقتها را پسندیده در رمی نما و تراشیدن موی
سر عیبهای ظاهری و باطنی را از خود زایل کن و بداخل شدن حرم داخل گردان
خود را در امان و پناه و حفظ و حمایت خدا تا نگاه دارد ترا از متابعت نفس
و در دور خانه طواف کن در حالتی که خادم باشی در تعظیم صاحب خانه و معرفت
بزرگواری و سلطنت آن و در بر گیر حجر الاسود را از آن راه که تقیه او و راضی و از بهر
عزت او خاضع باشی و در طواف وداع ماسوی او را وداع کن و بایستادن
در صفا صاف کردن روح و باطن خود را از برای ملاقات او در روزی که ملاقات
او بکنی و در نزد مروه خود را دلاور در برابر خدا بدار در حالتی که خلقها پاکیزه گردانیده

باشی

باشی و مستقیم باش در شرطی که با حج کرده و بر وفا نمودن بعهدی که با خدا نموده و بر خود لازم
گردانیده تا روز قیامت و بدانکه بسبب آنکه حق تعالی حج را واجب گردانیده و از
میان عبادات او را بتخصیص یاد فرموده گفته و لله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا یعنی از برای خدا بر مردم واجب است حج بیت کردن
هر گاه کسی استطاعت داشته باشد و سبب آنکه [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله
در انتهای آن ترتیب شروع گردانیده است که استعداد مرگ و قبر و بعث و قیامت
گرفته شده و مشاهده اعمال حج از اول تا آخر از برای صاحبان عقل و شعور نشانها است
بلیان آنچه در بعد از آن در علم الهی جریان یافته از داخل شدن بهشتیان به بهشت و جهنمیان
بجهنم و اما زیارت مدینه هر گاه نظر زیارت کننده بر دیوارهای آن افتد
باید که دست تذکر [illegible] که حق تعالی آنرا بجهت پیغمبر خود برگزیده و هجرت او
بدانجا مقرر فرموده و خانه پیغمبری که واجبات خدا و سنتها در آنجا شروع شده و در آن
جهاد با دشمنان نموده و دین آنحضرت در آن ظاهر شده تا وقتی که از دنیا رحلت نموده و قبر
آنحضرت را در آنجا گردانیده و بعد از آن در خاطر حاضر گرداند جاهائی را که حضرت در آنها
تردد نموده و آنکه هیچ موضع قدمی نیست مگر آنکه جای پای مبارک او است پس نباید پا بر جائی
گذارد مگر با آرامیدگی و خوف و [illegible] رفتار و گامهای آنحضرت [illegible]
کند خشوع و آرام او را در رفتار و آنچه را حق تعالی از دل او جاری [illegible] عظیم معرفت
حقه بلند گردانیدن ذکری که بدی که اسم آنحضرت با اسم حق تعالی مقرون
گردیده و هر که هتک حرمت او نماید اگرچه با آواز بلند کردن باشد عملش باطل خواهد

و هرگاه ترک شود منشأ شقاوت شود اگرچه در قصور از دقايق باشد ايمن نمی‌توان بود که بعد از
از طریق آنحضرت ممنوع گردد از ملازمت وی و باید که امید عظیم باین داشته باشد که خدا
او را ممنوع نسازد از برکت ملاقات آنحضرت بعد از آنکه اینجا را روزی او گردانیده باشد
و او را از وطن خود بیرون آورده باشد که زیارت آنحضرت بکند از راه محبت وی و شوق
ملاحظه آثار و در و دیوار و هرگاه بمسجد برسد متذکر آن شود که اول چیزی که در آن عرصه
برپا داشته شده واجبات الهیت و باید که طمع او در رحمت خدا افزون شدن
شهر عظیم گردد در حالتی که با خشوع و تعظیم باشد و چون سزاوار است آن مکان باستدعا
نمودن خشوع از دل همه بنده مؤمنی و اما زیارت آنحضرت سزاوار آنست که
در برابر آن بایستد و در حالت وفات زیارت کند آنحضرت را مانند زیارت او
در حال حیات و نزدیک قبر او برود چنانچه نزدیک بجسد مبارک او میشد اگر زنده می‌بود
و باید بداند که آنحضرت عالم است بحضور و قیام و زیارت آن و بر اینکه سلام و صلوات
او بآنحضرت میرسد پس باید که صورت مبارک او را در خیال خود حاضر گرداند و عظمت
مرتبه او را در دل خود جای دهد و در حدیث وارد شده که حق تعالی ملکی بر آن قبر موکل
کرده که هر که از امت او سلام بر وی کند سلام وی را باو برساند و این در حق کسیست که در
نزد قبر حاضر نشده باشد چه جای کسی که ترک وطن کرده و طی بیابانها نموده باشد از
راه شوق ملاقات او و چون از مشاهده جمال با کمال آن محروم شده اکتفا نموده به
مرقد مبارک آن حضرت و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند هرگاه فارغ شوی
از دعا در نزد قبر آنحضرت حاضر شو در نزد منبر و مسح کن آنرا بدست خود و قبهای پایین

منبر را بگیر و چشمها و روی را بآن مسح کن زیرا که میگویند شفای چشم است و در آن
مقام بایست و حمد و ثنای خدا بکن و حاجت خود را سؤال نما زیرا که آنحضرت
فرموده اند میان منبر من و خانه من روضه ایست از روضه‌های بهشت و منبر من نصب شده
بر درچه کوچکی از درهای بهشت و از آنحضرت پرسیدند که امروز نیز آنمکان روضه
بهشت است فرمودند بلی اگر پرده از روی دل شما برداشته شود هر آینه خواهید دید
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که بعد از وفات من زیارت قبر مرا بکند
مثل کسی خواهد بود که در زندگی من بسوی من هجرت کرده و اگر استطاعت نداشته باشید
سلام بمن بفرستید که البته بمن میرسد و نیز آنحضرت بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمودند ای ابوالحسن حق تعالی قبر ترا و قبر فرزندان ترا بقعه از بقعه‌های بهشت و عرصه
از عرصات بهشت گردانیده و دلهای برگزیدگان از مردم و پسندیدگان از بندگان
خود را حیران گردانیده که میل شما خواهند کرد و مشتاق شما خواهند بود و خواری
و آزار در راه شما خواهند کشید و قبرهای شما را معمور خواهند گردانید و بسیار بزیارت
اینها را خواهند کرد و از راه تقرب بخدا و محبتی و از راه محبتی که با پیغمبر خدا داشته باشند
یا علی ایشانند مخصوص بشفاعت من و وارد حوض من خواهند شد و فردا در قیامت
در بهشت از جمله زیارت کنندگان من و همسایگان من خواهند بود یا علی هر که قبرهای
ایشان را معمور سازد و تعهد و رعایت آنها نماید چنانست که اعانت حضرت سلیمان
را نموده بر بنای بیت المقدس و هر که زیارت قبرهای ایشان بکند آن زیارت
برابری خواهد کرد با ثواب هفتاد حج که بعد از حجة الاسلام کرده باشد و از گناهان بیرون

میرود تا بر گردد از زیارت شما مانند روزی که از مادر زاییده بود پس بشارت باد ترا ای علی
و بشارت بده شیعیان و دوستان خود را به نعمتهای چند که هیچ چشمی
ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در هیچ دلی خطور نکرده اما اراذل چند از مردم سرزنش خواهند نمود
زیارت کنندگان قبرهای شما را مانند سرزنشی که زن زنا کننده را بزنا میکنند
و این طایفه بدترین امت منند و شفاعت من بایشان نخواهد رسید و بر حوض من وارد نخواهند شد
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند اگر شخصی از شما تمام عمر حج کند و زیارت نکند
حسین بن علی علیه السلام را هر آینه ترک کرده خواهد بود حقی از حقهای حضرت پیغمبر را زیرا که
حق تعالی حق امام حسین را واجب گردانیده بر هر مسلمانی و اخبار در فضیلت زیارت
ائمه معصومین علیهم السلام و ثواب آن و خصوصا زیارت امام حسین و امام رضا
علیهما السلام و فضیلت آن بر حج و عمره و جهاد بیش از آنست که توان شمرد و شاید
که سر در فضیلت زیارت ایشان بر سایر عبادتها آن باشد که زیارت ایشان متضمن
صله و نیکی با ایشانست و با پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه و شیعیان و دوستداران ایشان
بلکه با سایر پیغمبران و اوصیای ایشان و تقویت دین و زنده گردانیدن سنت و دوستی ایشان
و فرمانبرداری امر ایشانست و تجدید عهد ایشان بدوستی ایشان و زنده گردانیدن
امر ایشان و تقویت مؤمنان ایشان را در ضمن اینها همه امید داریم با آنچه در نصوص وارد است
الحاق حق تعالی که هر که امید داشته باشد او را ناامید نمیکند و طلب رضای خدا
و نزدیک گردیدن بحق از هر کسی که عمل بجهة رضای او کند و با وجود اینها همه عبادات است از اینجهت
حق تعالی را خوشنودیست از برای آن از آنراه که وصیت کرده‌اند و در بر رسول خدا

و درین

و ذریت و اوصیای رسول و از آنراه که ایشان نموده بعبادات او بان مامور شده و محبت
از برای ایشان نیز از آنراه ثابت و محقق شده بزرگی قدر و علو شرف در نزد خدا و ثواب
صله و نیکی و دادن حق برادر از آن جهت که مؤمنست چه جای کسی که خدا او را
از خطا معصوم گردانیده و از شک و آلایش پاکیزه گردانیده و او را امام مؤمنان و پیشوای
متقیان گردانیده و از برای او آسمانها و زمینها را آفریده و او را صراط و سبیل
و چشم و دلیل و باب کرده از آن بسوی خدا و در دو شوند گردانیده و رشته نسبت متصل میان
خدا و میان بندگان و در چنین کسی عبادتست از پیغمبران و اوصیای ایشان با آنکه
مقبره‌های اینها جای حضور ارواح عالیه مقدسه و اشباح برزخیه نورانیه ایشانست زیرا
که ایشان در آن مقامها مشاهده همه چیز مینمایند و در نزد خدا زنده‌اند و روزی داده میشوند
و با آنچه حق تعالی از فضل خود بایشان عطا کرده خوشنودند و اما حج و عمره و جهاد و غیر اینها
اگر چه در اینها انفاق مالها و امید ولایتهای مطلعها و بفرقه بودند نه بدنها و مفارقت
وطنها و تحمل مشقتها و تجدید عهدها و مشاهده سعیدها و حضور عبادتگاهها میباشد اما
ثواب اینها مثل ثواب زیارتها نیست از برای آنکه اینها محض عبادت کردن خداست
و فرمانبرداری امر او و محبت از برای او و اولیای او و باتیان بعبادت و جمیع آنچه در زیارتها
مذکور شد درین عبادتها یافت نمیشود با اینکه اینها متضمن بیشتر از اینکه کسی که دعوای اسلام
کند اگر چه دشمن اهل بیت رسول باشد تکلیف زیارتها از برای آنکه ایشان عمل میکنند
با اینها مگر کسی که قدری از مرتبه و پاره از منزلت ایشان را شناسد و اگر چنانکه نشناخته
باشد و حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند هر امامی را عهدیست در گردن اولیا و شیعیان

او واز تمامی وفا بعهد خود او زیارت قبور ایشانست پس هر که ایشانرا زیارت کند
از راه رغبت در زیارت ایشان و از راه تصدیق بانچه ترغیب بان نموده اند البته که
امامان شفیعان ایشان خواهند بود در روز قیامت

در سایر عملهای صالحه و درین چند بابست

در توبه است و انابت عبارتست از پاک گردانیدن
دل از گناه و بازگشت نمودن از مرتبه دوری بمرتبه نزدیکی و بعبارت دیگر عبارتست از ترک
نمودن معاصی و بجا آوردن و عازم بودن بر ترک آنها در استقبال و تدارک نمودن
آنچه سابقا کرده از تقصیرات و توبه واجبست در هر حالی و علی الفور واجبست و شرطش
آنست که از برای خدا باشد نه از برای طمع در مال یا جاه یا از ترس پادشاه یا
از [illegible] فقدان اسباب و شرط دیگر آنست که پشیمان باشد و مراد از پشیمانی المی و حالتیست
[illegible] بعد از گناه در روح و حیوة توبه و توبه حقیقی اینست و این معنی در کسی ثابت
و آنچه مقدور است تحصیل اسباب پشیمانیست که آن علم و اعتقادست و این [illegible] را
در دل جا دادن و محقق گردانیدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده اند پشیمانی
توبه است زیرا که غالبا [illegible] شده از علمی که موجب آن باشد و از عزم بر طاعت که تابع
آن باشد پس از طرف ثمره که عزم بر طاعتست و از طرف منشأ ثمره که علمست
آراسته است و طریق تحصیل توبه تفکر کردن اخباریست که در فضیلت آن وارد شده
و علم داشتن بقبح گناهان و شدت عقوبت و ضعف نفس از تحمل عقوبت
و شرف آخرت و خست دنیا و قرب موت و لذت معرفت و مناجات که بارها
بگناه تیره گشته و خوف داشتن از آنکه خدا او را در دنیا مهلت نداده و غریق حیران

گردیده

در بیان توبه است

گردیده باشد تا آنکه در آخرت از وی انتقام بکشد و قلع کردن اسباب اصرار که غرور
و محبت دنیا و طول امل است حق تعالی فرموده و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون
لعلکم تفلحون یعنی توبه کنید و بازگشت کنید بسوی خدا ای جماعت مؤمنان شاید
رستگار شوید و فرموده یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم
سیئاتکم تا آخر آیه یعنی ای جماعت مؤمنان توبه و بازگشت کنید بخدا توبه که خالص باشد
از برای خدا و خالی باشد از شوائب ریا و طمع دنیا شاید که حق تعالی بپوشاند گناهان
شما را و فرموده ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین یعنی بدرستی که حق تعالی
دوست میدارد توبه کنندگان را و کسی را که خود را پاک میسازند و در اخبار بسیار از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله منقولست فرمودند توبه کننده محبوب خداست و توبه کننده از گناه
مانند کسیست که گناه نداشته باشد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند حق تعالی
از توبه کردن بنده اش خوشنودتر میباشد از مردی که مرکوب و زاد و راکم کند
در شب تاریکی و بعد از آن بیابد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در آیه توبوا الی الله
توبة نصوحا فرمودند نصوح آنست که هرگز عود نکند بآن گناه که توبه از آن کرده
عرض کردند کدام یک از ما است که عود نکرده باشد فرمودند ای فلان حق تعالی دوست
میدارد بنده را که بسیار گناه کند و بسیار توبه کند و فرمودند هرگاه بنده
توبه نصوح کرد حق تعالی او را دوست میدارد و گناه او را میپوشاند عرض کردند
که چون بروی میپوشاند فرمودند آنچه دو ملک بر وی مینویسند از خاطر ایشان محو میکند
و وحی باعضا و بقعه های زمین میکند که بپوشانید گناهان او را و مکانهایی که با خدا

ملاقات خواهد بود و هیچ خبر شهادت بروی بگناهی نخواهد داد بدانکه هر گناه
نور ایمان بر دل تابیده شده آتش پشیمانی در وی افروزد و دل با آن متألم میگردد زیرا
که بر تو نور ایمان می‌تابد که از محبوب خود ممنوع شده مانند کسی که در تاریکی باشد
و بسبب زایل شدن ابر یا ارتفاع حجاب نور آفتاب بر وی تابد و ببیند که محبوب
او مشرف بهلاک شده پس آتش محبت در دل او افروخته شود و لابد از آن شوق که اراده
آن کند که تدارک نماید و در مقام سه معنی مترتب بر یکدیگر یکی علم بقبح معصیت
دوم پشیمانی برآن و سیم قصد بر ترک آن فی الحال و در زمان استقبال و بر تلافی
گذشتها و اسم توبه بر مجموع این سه اطلاق میشود و گاه ملیا شده که بر پشیمانی تنها
اطلاق می‌کنند و علم را نازل منزله مقدمه میگیرند و ترک را جاری مجرای ثمره
او را که بهم رسد میشمرند چنانچه اشاره با آن شد پس هر که اولا بنور بصیرت نظر کند
بتوبه که کدام است و نظر کند بواجب بعض او چه معنی دارد و رسیدگی نمیکند دراینکه
توبه کعتق و اجتناب و این با آن میشود که بداند معنی واجب است که واجب باشد
آنکه رساننده بفوز بسعادت ابدی و نجات دهد از هلاک سرمدی و بداند که در
بهشت سعادتیا نیست مگر در لقای خدا و انکه هر که از خدا محجوب شد البته بی نصیب خواهد
بود و ممنوع خواهد شد از هر چه خواهد و باتش فرقت و آتش جهنم خواهد سوخت و بداند
که هیچ چیز بنده را از ملاقات خدا دور نمیگرداند مگر متابعت شهوتها و انس گرفتن
بدنیای فانی و متوجه شدن بهمه چیزی که البته از آن مفارقت خواهد کرد و بداند
که هیچ چیز بنده را بخدا نزدیک نمیگرداند مگر قطع علاقه قلب از زینت این دنیای

فانی

فانی و بالجمله حجاب ممنوع بودن از خدا از برای طلب انس بعوالم دیگران و طلب محبت بآن است و راه
معرفت بجلال و جمال آن بقدر طاقت و بداند که گناهان که عبارت از اعراض از خدا و متابعت
محبوبان از خواهشهای شیاطین الجان و شیاطین الانس دشمنان خدای عز و جل و از درگاه
او دورند سبب ممنوع شدن بنده و دور گردیدن او است از درگاه خدای تعالی
و هر علمی که مقصود از او عمل است نفع نمی‌بخشد مگر آنکه باعث بر عمل شود پس علم بضرر گناهان
از برای آن است که باعث بر ترک آنها باشد و هر که ترک آنها نکند این جزو از ایمان
را کم خواهد داشت و این است مقصود از قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده هیچ
زنا کننده نیست که در حالت زنا مؤمن باشد و مراد حضرت از نیست که نفی نماید
ایمان بخدا را و یگانگی آن و صفات و کتابها و پیغمبران را زیرا که اینها منافات بزنا
و معاصی ندارند بلکه مراد نفی ایمان است با آنکه زنا بنده را از خدا دور میگرداند
و موجب غضب میشود و اما ایمان یک جنس نیست بلکه چنان است که در خبر وارد شده که ایمان
هفتاد و دو باب دارد اعلای آنها شهادت دادن است به لا اله الا الله و ادنای آنها زایل
نمودن آزار است از راه مسلمان و مثال این آن است که کسی گوید آدمی یک موجود نیست
بلکه هفتاد و کری است اعلای آن قلب و روح است و ادنی آن زایل ساختن آزار است
از پوست بدن باینکه شارب و ناخن را گرفته باشد و بدن را از کثافتها پاکیزه
کرده باشد تا ممتاز گردد از چهارپایان که مبتلا بکثافتها آلوده میباشند و صورتهای
زشت دارند بسبب طول چنگ و ناخنها پس ایمان مانند انسانست و فقدان
شهادت موجب بطلان او است بالکلیه چنانکه مفقود شدن روح کسی که بغیر از شهادات

بوحدانیت و رسالت چیزی دیگر نداشته باشد شیطان او را غارت کردست و بار او بریده و چشمهای
او کنده باشد و هیچ عضوی از اعضای ظاهری و باطنی نداشته باشد مگر اصل روح را
و همچنانکه کسی که انجام نداشته باشد نزدیک بمردن باشد که بمیرد و روح ضعیف شود
که هیچ عضوی تقویت و اعانت آن ننماید از وی مفارقت کند همچنین کسی که
از برای او حاصل نباشد مگر اصل ایمان و در سایر عملها مقصر باشد نزدیک بآن باشد
که درخت ایمان او را بیخ کنده شود هر گاه بروی وزد تندبادهای تیز ترس ایمان او را
پراکنده سازد در وقت هنگام و در رسیدن ملک الموت پس هر ایمانی که اصل آن
در نفس ثابت نباشد و فروع آن در عملها منتشر نشده مقاومت با بادهای هولها نکند
در آن وقت که ملک الموت ظاهر شود و باید که از بدی خاتمه بروی ترسید مگر ایمانی
که بآب طاعتها و بمرور ایام و ساعتها آب خورده باشد تا آنکه ریشه در محکم کرده
باشد و این امریست که در وقت خاتمه ظاهر میشود و بارها واقع شده است دلهای عارفان
از ترس سختیهای مرگ و مقدمات هولناک آن و از ثابت نماند بر ایمان مگر جماعت
کمی بدانکه وجوب توبه عامست بر هر کسی و در هر حالی و هیچکس را از آن منفک
نمیباشد حق تعالی در قرآن مجید فرموده توبوا الی الله جمیعا یعنی همگی توبه و بازگشت
نمایید بخدا و این خطاب عامست و نور بصیرت باین راهنماست از برای آنکه معنی توبه
و بازگشت نمودن از راهیست که دور سازد از خدا و نزدیک گرداند بشیطان
و این را تصور نمیتوان نمود مگر از کسی که عاقل باشد و عقل کامل نمیشود مگر بعد از
کمال شهوت و غضب و سایر صفتهای مذموم که وسیلهای شیطانند

وجوب توبه بر عام

بگمراهی

بگمراهی کردن انسان بجهة آنکه کمال عقل بعد از چهل سالست و اصل آن در حوالی بلوغ
تمام میشود و ابتدای آن بعد از هفت سال ظاهر میگردد و شهوتها لشکرهای شیطانند
و عقلها لشکرهای ملائکه اند و هر گاه این دو لشکر با یکدیگر جمع شوند البته با یکدیگر مقاتله مینمایند
بجهة آنکه هر دو ضد یکدیگرند و با هم جمع نمیشوند مانند ضدها یعنی که در میان شب و روز
و نور و ظلمت و هر یک بر مملکت قلب غالب شوند دیگری را البته بیرون میکنند
و چون کمال شهوتها در ایام طفولیت و جوانی پیش از کمال عقل میباشد
پس لشکر شیطان سبقت گرفته بر مملکت قلب مستولی و غالب شده و دل انس
با شهوتها گرفته میگردد و عادت با مقتضیات شهوتها الفت میگیرد و این مقتضیات ها
بروی غالب میشوند و ترک آنها دشوار میباشد و بعد از آن عقل که لشکر حق تعالی است
و حافظ و معین اولیاست از دست دشمنان آهسته آهسته ظاهر میشود پس
اگر قوت نشد و کامل نشد مملکت قلب از برای شیطان باقی میماند
و آن لعین آنچه را وعده کرده از گمراه ساختن فرزند آدم وفا بآن مینماید چنانچه گفت
لاحتنکن ذریته الا قلیلا یعنی فرزندان آدم را در تحت فرمان خود خواهم آورد
مگر کمی از ایشانرا و اما اگر چنانچه عقل قوی و کامل گردد شغل اول آن از لشکرهای شیطان
خواهد بود باینکه شهوتها را در هم شکند و ترک عادتها نماید و بر سبیل قهر و غلبه
طبع را بر عبادتها بدارد و توبه بغیر از این معنی ندارد که از راهی که راهنمای آن شهوت
و پناه دهنده شیطان باشد رجوع کند براه خدا و هیچ آدمی نیست مگر آنکه
شهوت او مقدمست بر عقلش و طبیعتی که منشاء استعداد شیطانیت

بر طبیعتی که منشاء استعداد ملائکه است پس در حق هر کسی رجوع نمودن از راه که سبقت
بان گرفته از همراهی شهوتها ضروریست و انبیا و اگر همیشه و در جمیع حالات واجب است
که هر آدمی خالی نباشد از معصیت نمودن بجوارح و اگر از معصیت جوارح خالی
باشد از قصد گناهان بقلب خالی نخواهد بود و اگر از قصد گناه خالی باشد خالی نخواهد بود
از وسوسه شیطان بوارد ساختن خاطرهای متفرقه که غافل سازنده باشد از یاد
خدا و اگر از این خالی باشد خالی نخواهد بود از غفلت و قاصر بودن از معرفت خدا
و صفات و آثار آن بحسب طاقت و تمامی اینها نقص است و سبها چند دارد
و ترک اسباب مشغول شدن بضد آنها باز گشتن است از راهی بضد آن و مراد
از توبه باز گشتن است و تصور نمیتوان کرد که آدمی از این نقص خالی باشد اما در
مقدار این نقص تفاوت میشود و از اصل آن چاره نیست بلی گناهان انبیا و
اولیا علیهم السلام فرموده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در هر شبانروزی
صد مرتبه توبه و استغفار میفرمودند بدون گناهی بدرستی که حق تعالی خاص میکند
اولیای خود را بمصیبتی چند بدون گناهی تا اینکه بر آن مصیبتها ثواب بایشان کرامت
نماید و دیگر فرموده اند که از دون گناهی است که بدون گناهی نیست گناهان ما از برای
آنکه گناه هر کسی بحسب قدر و منزلت اوست در نزد خدا و بدانکه در تدارک
شهوتها کافی نیست که ترک آنها بکند در زمان آینده بلکه ناچار است از محو نمودن
آثار آن که در دل نقش بسته باشد بنور طاعتها و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
تابع ساز سیئه را بحسنه تا محو آن کند و سزاوار است که حسنه که محو سیئه نماید

مناسبتی

مناسبتی با آن داشته باشد پس کفاره شنیدن سازها شنیدن قرآن و حاضر شدن
مجالس ذکر است و کفاره نشستن در مسجد با جنابت بعبادات در آن است و همچنین در هر چیز
رعایت مناسبت بکنند اما این شرط نیست و روایت شده که مردی بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله گفت که زنی را فریب دادم و انواع تمتع از آن بردم بغیر از جماع پس حکم خدا
در بر چه چاره ساز فرمودند آیا با ما نماز نکرده گفت بلی فرمودند حسنات محو سیئات میکند
و ناچار است که تا قریب العهد است بگناه تدارک آن بکند باینکه پشیمان شود و محو آثار آن
نماید پیش از آنکه دل زنگ گرفته باشد و قبول نمیکند حق تعالی فرموده انما التوبة علی الله للذین
یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب یعنی جز این نیست که قبول توبه بر خدا از برای
کسانیست که عملهای بد میکنند از راه نادانی و بعد از آن بزودی و قریب العهد بآن توبه میکنند
و فرموده لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی
تبت الآن یعنی توبه نیست از برای کسانی که عملهای بد میکنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان حاضر شود
گوید که الحال توبه کردم و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که در وقتیکه امر آخرت
را معاینه مشاهده باشد و این از برای آن است که پیش از معاینه توبه مقبولست چنانچه در خبر وارد شده
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هر کسی که یکسال است توبه بکند باینکه پیش از آن در میان
در خطر عظیم خواهد بود یکی آنکه ظلمت و تیرگی معاصی در دل او بر روی هم نشسته تا آنکه زنگی و مهری
شود بر دل و قبول محو نکند دوم آنکه مرض یا مرگ بتعجیل و ناگهان او را در یابد و مهلت مشغول
بمحو نماید و از برای این است که در خبر وارد شده که بیشتر فریاد اهل جهنم از پس انداختن توبه خواهد
بود از آنکه هر گاه یعنی توبه را قصد بی شک بگناهی داشت که هر توبه که بعجلت مقبول است

و جماعتی که بنور بصیرت نظر کرده‌اند و از انوار قرآن استعانت جسته‌اند دانسته‌اند که
دل سالم از محبت دنیا و از غیر خدا منقلب شده و در آخرت در جوار خدا متنعم خواهد بود و دانسته‌اند
که هر دلی اول مرتبه سالم آفریده شده بمضمون آنکه هر مولودی بر اسلام آفریده شده و با آنکه
سفیدیست اصلی بلا تفاوت مانند آینه و کدورتی که بر جوهر دل نشسته از غبار گناهان و تیرگی
آنها است و پشیمانی آن غبار را زایل مینماید و نور حسنه از جوهر دل تیرگی سیئه را محو مینماید
و تیرگی معصیتها را تاب مقاومت با نور حسنات نمی‌باشد چنانچه تیرگی
شب را تاب مقاومت نور روز نمی‌باشد بلکه چنانچه چرکینی جامه را تاب مقاومت
سفیدی صابون و آب گرم نمی‌باشد مگر آنکه گناهان آنقدر بر روی هم انباشته باشد
تا آنکه ختم و زنگی شده‌اند مثل آنست که چرک متدرج بکار فرو رفته باشد و بیندیشد
در تار و پود آن نفوذ کرده باشد در چنین دلی باز گشت و توبه نمیکند اگرچه بزبان گوید
توبه کردم و این بیان کافیست از برای قبول توبه که متضمن شرطها باشد حق تعالی فرموده
و هو الذی یقبل التوبة عن عباده یعنی حق تعالی قبول توبه بندگان میکند و فرموده
غافر الذنب و قابل التوب یعنی آمرزنده گناه و قبول کننده توبه است و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند حسنات سیئات را زایل میگرداند چنانچه
آب چرک را و فرمودند اگر آنقدر گناه بکنید که باسمان برسد و بعد از آن پشیمان
شوید هر آینه حق تعالی قبول توبه شما را میکند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام بمحمد ابن
مسلم فرمودند مؤمن هرگاه از گناهان توبه نماید آمرزیده میشود و بعد از توبه و آمرزش
عمل را از سر میگیرد که گذشته‌ها محو شده و بعد از قسم توبه عمل باشد مگر از برای اهل ایمان

محمد ابن مسلم فرمودند که با آنحضرت گفتم هرگاه بعد از توبه و استغفار عود بگناهان نماید و عود کند
بتوبه آنحضرت فرمودند که آیا گمان میبری که بنده مؤمن پشیمان شود از گناه و طلب
آمرزش از خدا بکند و توبه نماید پس حق تعالی قبول توبه او را نکند محمد ابن مسلم گوید که
گفتم هرگاه مکرر گناه کند و توبه نماید فرمودند هرگاه مؤمن عود نماید باستغفار و توبه حق تعالی
عود میکند بسوی او بآمرزش و حق تعالی بسیار آمرزنده و رحم کننده است قبول توبه میکند
و عفو از بدیها میفرماید پس بپرهیزید از آنکه مؤمنان را از رحمت خدا مأیوس کنید و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند مردی گناه میکند و حق تعالی او را بآن گناه داخل
بهشت میگرداند عرض کردند بگناه او را داخل بهشت میگرداند فرمودند بلی گناهی
میکند و همیشه از آن گناه ترسان و با خود در غضب میباشد پس حق تعالی او را رحم
میکند و داخل بهشت میگرداند بدانکه گناهان منقسم میشوند بگناهی که میان
بنده و خدا میباشد و بگناهی که تعلق بحق مردمان میدارد و اولی یا آمرزیده میشود
و یا امید آمرزش بآن میباشد حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمودند
گناهان سه قسمند یکی گناهیست که آمرزیده میشود و دوم گناهیست که آمرزیده نمیشود
سیم گناهیست که امید بآمرزش آن و خوف بر نیامرزیدن میباشد جمعی عرض کردند
یا امیرالمؤمنین این را از برای ما بیان کن فرمودند بلی اما گناهی که آمرزیده میشود
آنست که بنده را حق تعالی بر گناهی که کرده در دنیا عقوبت کند و خدا حلیم تر
و کریم تر از آنست که بنده را دو مرتبه عذاب کند اما گناهی که آمرزیده نمیشود آنست
که بعضی بر بعضی ظلمی کرده باشند بدرستی که حق تعالی قسم خورده بعزت و جلال

خود را هرگاه مردمان مجبور شوند ظلم ظالمی را دفع نکنند روا اگرچه زدن بدست باشد اگرچه رسیدن
دست باشد اگر شاخی باشد که حیوان شاخ دار بر بی‌شاخ زده باشد حق تعالی
از برای هر مظلومی از ظالم تقاص خواهد نمود تا آنکه هیچکس را بر کسی مظلمه باقی نماند
و بعد از آن ایشان را مبعوث خواهد ساخت از برای حساب و اما گناه سیم
گناهیست که حق تعالی بر مردم پنهان ساخته باشد و توبه را روزی او کرده باشد و آنکس
صبح کند در حالتی که از گناه ترسد و بخدا امید داشته باشد و ما از برای وی خائفیم
که او از برای خود رستگاری امید آمرزش از برای وی داریم و بیم عقاب نیز داریم و شاید
که مراد آنحضرت از توبه که در قسم سیم فرمودند توبه باشد که شک در تحقق شرائط آن
باشد از برای آنکه دانستی که توبه جامع شرائط مقبولست و هرگاه مقبول باشد
البته گناه آمرزیده شده خواهد بود و بدانکه گناه منقسم میشود بصغیره و کبیره حق تعالی
در قرآن مجید فرموده ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم یعنی اگر
اجتناب کنید از گناهان کبیره که نهی شده اید از آنها گناهان صغیره شما را
می آمرزیم و نیز فرموده الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم یعنی مؤمنان
کسانی اند که اجتناب می کنند از گناهان کبیره و از قبایح مگر اللمم که صغیره باشد
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند نماز پنج گانه و نماز جمعه تا نماز جمعه موجب
کفارهٔ گناهانیست که در آن میان کرده شده هرگاه از کبیره اجتناب شده باشد
و قولها در تعیین کبیره ها بسیار و روایتها مختلف است از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست در آیهٔ ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم فرمودند

مراد از کبایر گناهانیست که حق تعالی واجب گردانیده بر آنها آتش جهنم را و نیز از آنحضرت
پرسیدند از گناهان کبیره فرمودند که هفت است کفر بخدا و کشتن آدمی و عقوق پدر و مادر
و حرمت ربا بعد از آنکه حرمت آنرا دانسته باشد و خوردن مال یتیم از روی ظلم
و گریختن از جهاد و بعد از آنکه از بلاد اسلام هجرت شده باشد از میان ایشان
بیرون رفتن و با کفار محشور شدن شخصی با آنحضرت گفت مال یتیم را بناحق خوردن
بزرگتر است یا ترک نماز گفتن فرمودند ترک نماز عرض کرد که چون بود که ترک نماز
را از کبیره نشمردید فرمودند چه چیز بود که اول گفتم که کفر باشد و فرمودند تارک الصلوة
کافر است و مراد آنحضرت کسی است که ترک آنرا بدون عذری کرده باشد و از حضرت امام
موسی علیه السلام پرسیدند از عدد کبیره در جواب نوشتند کبایر آنست که حق تعالی
بر آن وعده جهنم فرموده هر که از آن اجتناب کند صغیره اش آمرزیده خواهد شد بعد هفت
گناهست که موجب آتش جهنم است نفس محترم کشتن و عقوق پدر و مادر و خوردن ربا
و بعد از هجرت بدار اسلام میان کفار رفتن بادیه نشین و تهمت زنا زدن و مال یتیم
خوردن و از جهاد گریختن و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام مرویست که فرمودند از پدر
خود شنیدم که فرمودند از پدر خود موسی بن جعفر شنیدم که میفرمودند که عمرو بن عبید
بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داخل شد و نشست و این آیه را خواند الذین
یجتنبون کبایر الاثم والفواحش و بعد از آن ساکت شد حضرت فرمودند چرا ساکت
شدی گفت میخواهم کبیره ها را از قرآن بشناسم حضرت فرمودند بلی ای
عمرو بزرگترین کبیره ها شرک بخدا آوردن است حق تعالی میفرماید و من یشرک بالله

فقد حرم الله علیه الجنة یعنی هرکه شرک بخدا بیاورد حق تعالی بتحقیق حرام میکند بروی
بهشت را و بعد از این از رحمت خدا مایوس بودن از برای آنکه حق تعالی فرموده
انه لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون یعنی بدرستیکه مایوس نمیباشد
از رحمت خدا مگر قوم کافران و بعد از این از عذاب خدا ایمن بودن حق تعالی
فرموده فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن نمیباشد از مکر و عذاب خدا
مگر قوم زیانکاران و از جمله گناهان کبیره عقوق پدر و مادر است از برای آنکه
خدای کبیر اگر عقوق کرده باشد در قرآن سرکش و شقاوتمند نامیده و دیگر کشتن
نفسی است که حق تعالی از او حرام کرده باشد مگر بحق مانند قصاص و غیره از برای
آنکه حق تعالی فرموده فجزاؤه جهنم خالدا فیها الی آخره یعنی جزای قاتل جهنمست که دائمی
که همیشه در آن خواهد بود و دیگر از کبیره تهمت زدن زن عفیفه است از برای آنکه
حق تعالی فرموده لعنوا فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم یعنی تهمت زنندگان
زنان ملعونند در دنیا و آخرت و از برای ایشان ثابت است عذاب عظیم و دیگر
خوردن مال یتیم است در قرآن واقع شده انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون
سعیرا یعنی جز این نیست که میخورند کسانی مال یتیم آنچه را میخورند آتشست در اندرون
ایشان و بزودی داخل جهنم خواهند شد و دیگر از آنجمله از جهاد است از برای
آنکه حق تعالی میفرماید و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی
فئة فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنم وبئس المصیر یعنی هرکه پشت کند بجهاد در روز
نماید بغضب خدا در می آید و جای او جهنمست و جهنم بد جاییست مگر کسیکه از قصد او

از آنجمله

از آنجمله آن باشد که باز رجوع کند بدان لشکر از برای صلح جنگ یا آنکه
پناه برد بگروهی که اعانت وی بکنند و دیگر خوردن رباست در قرآن واقع شده
الذین یاکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس یعنی
آنگروهی که ربا میخورند از قبر برنخواهند خواست مگر مانند برخاستن کسی که از راه
شیطان مخبط و دماغ او پریشان شده باشد و از جمله کبیره سحر است از برای
آنکه حق تعالی میفرماید و لقد علموا لمن اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق یعنی
دانسته اند اهل کتاب که سحر میکنند اینکه در آخرت نصیبی نخواهند داشت و دیگر از
کبیره زنا است از برای آنکه حق تعالی فرموده و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف
له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا یعنی هرکه زنا کند گناه عظیم کرده و عذاب
او در روز قیامت مضاعف خواهد گردید و همیشه خوار در عذاب خواهد بود
و از جمله کبیره قسم دروغست که صاحبش را از گناه غرق میسازد در قرآن واقع شده
الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة
یعنی آنکسانی که بعهد خدا و قسمها متاع بی اعتبار دنیا را میخرند آن جماعت در آخرت
نصیبی نخواهند داشت و دیگر خیانتست از برای آنکه حق تعالی فرموده و من یغلل یات
بما غل یوم القیمة یعنی هر که خیانت کند در روز قیامت خواهد آمد با آنچه خیانت
کرده و بر گردن او خواهد بود و دیگر منع زکوة واجب است از برای آنکه حق تعالی
فرموده فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم یعنی جماعتی که منع زکوة نمایند در قیامت
بآن مال روها و پهلوها و پشتهای ایشان را داغ خواهند کرد و دیگر شهادت

باقی داشت و پنهان کردن شهادت در قرآن واقع شده و من یکتمها فانه آثم قلبه
یعنی هر که پنهان کند شهادت را که کار خواهد بود پس شهادت از برای هر دو مطلب
باین آیه فرموده اند از برای آنکه هر گاه پنهان کردن شهادت گناه باشد بنا حق شهادت
دادن بطریق اولی گناه خواهد بود و دیگر خوردن شراب است از برای آنکه حق تعالی
نهی از آن کرده چنانکه نهی از پرستش بتها نموده و دیگر نماز است از روی عمد و ترک
هر چیزی که خدا واجب کرده از برای آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند
هر که ترک نماز کند عهد خدا و رسول خدا از وی بیزار خواهد بود و دیگر برهم شکستن
عهد و قطع رحمست از برای حق تعالی میفرماید لهم اللعنة ولهم سوء الدار یعنی از برای
ایشان است لعنت و بدترین جاها که جهنم است و صاحب داری گوید که عمر از حضرت
آنحضرت بیرون رفت و آواز گریه او بلند شد و میگفت هلاک میگردد هر که
برای خود سخنی گوید و هر کسی که با شما اهل بیت منازعه نماید اگر کسی گوید چون
در شرع چیزی وارد شده که حد آن بیان نشده جواب گوئیم هر چه در دنیا حکمی بآن
تعلق نگیرد جایز است که مبهم باشد و حصر کبیره از این حیثیت که کبیره است در دنیا
حکمی ندارد زیرا که هر چه موجب حد است معلوم است از راه اسمی که دارند نه از راه کبیره
بودن و آنچه حکم کبیره است آنست که اجتناب از آنها کفاره صغیره میشود نماز های
پنجگانه کفاره کبیره نمیشود و این امریست متعلق بآخرت و مبهم بودن این بهتر است
تا مردم بترسند و اجتناب باشند و جرأت بر صغیره ها ننمایند از آنراه که هیچ نماز
پنجگانه و اجتناب کبیره کفاره صغیره ها میشود نیز اجتناب کبیره وقتی کفاره صغیره میشود

واجتناب

اجتناب با قدرت و اراده باشد مثل آنکه مردی را دسترس بزنی داشته باشد
و قادر باشد بر جماع او و خود را باز دارد و اکتفا کند بنظری یا ملامستی زیرا که در مقام
جهادی که با خود کرده در باز داشتن نفس از جماع ثواب آن در نوشته‌اند که بیشتر است
از تأثیر اقدام بر نظر و ملامسه و دیگر آنکه اینسان دل یعنی کفاره شدن است و هر گاه که امتناع
از جماع از راه عجز یا ترس یا مانند اینها باشد کفاره نمیشود و همچنین کسی که بالطبع رغبت
بشراب نداشته باشد و اگر چنانچه مباح میبود باز نمیخورد اجتناب نمودن وی کفاره صغیره
نمیشود مانند شنیدن آوازها که از مقدمات شرابست — بدانکه صغیره باسباب
چند کبیره میشود از جمله اسباب اصرار و مواظبت بر آن نمودنست حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرموده اند صغیره ها علیها شد با اصرار و کبیره ها محیا شد با استغفار و مثال آن قطره های
آبیست که بر روی سنگی چکید دوران اثر کند و آنقدر آب اگر یک دفعه بر آن بریزد اثری
نخواهد کرد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام در آیه ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون
یعنی اصرار نمیکردند بر آنچه میکردند و ایشان عالم بودند فرمودند اصرار آنست که گناهی
بکند و استغفار نکند و در خاطر توبه را نگذراند و اصرار اینست و از جمله اسباب
آنست که گناه را کم شمارد زیرا که هر چه در دیده عظیم مینماید در نزد خدا صغیرتست و هر چه در دیده
بنده صغیر مینماید در نزد خدا عظیمتست از برای آنکه عظیم شمردن گناه از راه الفت
ان میباشد و این موجب آنست که دل بسیار متأثر شود و آنچه مطلوبست آنست
که دل بنور طاعتها نورانی شود و آنچه محذور است سیاه شدن آنست بظلمت معصیتها
و از برای اینست که آنچه بغفلت واقع شود مؤاخذه ندارد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

فرمودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند بپرهیزید از گناهان حقیر که آمرزیده نمیشود
و گفتند کدام است از گناهان حقیر فرمودند مردی گناهی میکند و میگوید خوشا حال من
اگر غیر این گناهی ندارم و فرمودند دوست میدارد حق تعالی آنکه هر گاه بنده جرم
عظیمی کرده باشد طلب عفو از حق تعالی نماید و دشمن میدارد که بنده گناه کم را
سهل شمارد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند گناه بسیار را بسیار مشمرید
مبادا از ناامیدی استغفار نکنید و گناه کم را کم مشمرید مبادا از غرور و غفلت طلب
عفو نکنید از برای آنکه گناهان جمع میشود تا بسیار میشود و بترسید از خدا در پنهانی
تا آنکه باید بجای آورده باشید و از جمله اسباب است که خوشنود باشد از صغیره
و شکفتگی نماید بان و جرأت بران را نعمتی شمارد و غفلت از آنرا سبب
شقاوت داند پس هرچند حلاوت صغیره در نفس بنده غالب میشود در صغیره و کبیره
و تاثیر آن در تیره ساختن دل عظیم میشود زیرا که گناهان مهلکند و هر گاه بنده
در آنها بیفتد و ظفر یابد شیطان شکفته میشود که بعضی بنده بگناه پس سزاوار است
که در معصیتی و نافرمانی باشد که غالب شدن شیطان بر وی و سبب دور شدن از رحمت
خداوند بی نیاز و از جمله اسباب است که سهل شمارد آنرا که حق تعالی گناه او را پنهان
ساخته و گمان برد از وی که او را مهلت داده نفهمد که حق تعالی از راه غضب مهلت
میدهد و وا میگذارد تا گناه وی زیاد شود و گمان کند که قدرت او بر معصیت
غنیمتی است از خدا بوی و این از آن جهت است که ایمن باشد از مکر و عذاب خدا و جاهل باشد
بفریفته شدن خدا چنانچه حق تعالی فرموده یقولون فی انفسهم لولا یعذبنا الله

بما نقول حسبهم جهنم یصلونها فبئس المصیر یعنی منافقان در دل خود میگویند که چرا حق تعالی
ما را عذاب نمیکند بانچه ما میگوییم بس است ایشانرا جهنم که بان سوخته شوند و بد جائیست
جهنم و از اسباب است که ایشان گناهی نماید و بعد از آن اظهار آنرا کند یا در مجلسی
دیگر ایشان بان نماید و این از برای آن است که حق تعالی بر وی پوشیده و او پرده خود را
میدرد و دیگر آنکه منشاء آن میشود که هر کسی که بشنود یا ببیند رغبت بان کند و این
دو خیانت که ضم میشود بجنایتی که کرده و غلیظ میشود و هر گاه ضم شود برغبت نمودن
و داشتن دیگری را بر آن و سر انجام دادن اسباب از برای غیر خیانت چهار میشود
و در سواری میگردد و این از برای آن است که از صفات خدا و نعمتهای آن یکی است
که جمیل را ظاهر میگرداند و قبیح را پنهان میکند و پرده دری نمی نماید پس اظهار کفران
کفران نعمت است حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند هر که گناه خود را پنهان کند برابر هفتاد حسنه میکند
و هر گاه گناه خود را فاش کند هیچکس اعانت وی نمیکند و هر که پنهان کند
گناهش آمرزیده میشود و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند هر که نقل نماید
و شنیدنی از فقه و قران و تفسیر آن کند او را املا کند و هر که بیاید و عیبی را که
حق تعالی بر وی پوشیده اظهار کند او را دور کرده باشد و از جمله اسباب
است که گناه کار دانشمند باشد و بعضی اقتدا بان کنند و هر گاه دانشمند گناهی کند
بجهتی که دیده تو کبیره میشود مثل آنکه عالم ابریشم محض و طلا بپوشد و مال شبهه ناک
اخذ نماید و زبان بهتک عرض مردمان دراز کند و مانند اینها از این گناهان است

که عالم برانها متابعت کنند میشود و بمیرد و شر او در عالم باقی میماند و نشر میکرد دو خوشا
حال کسی که هرگاه بمیرد گناهان وی با وی بمیرد پس بردار نشمند دو دو ضعیف است یکی ترک
گناهان و دیگری پنهان داشتن آن همچنانکه گناه مضاعف میشود بفاش کردن همچنین
ثواب طاعتها مضاعف میشود هرگاه متابعت آن کنند در حدیث نبوی مروی است
هیچ روزی نیست که صبح طلوع کند و هیچ شبی نیست که شفق آن غایب شود مگر آنکه
دو فرشته بچهار آواز جواب یکدیگر را میدهند یعنی میگویند کاشکی این مردم آفریده
نمیشدند و دیگری میگوید هرگاه آفریده شده اند کاشکی میدانستند که از برای
چه آفریده شده اند پس اولین میگوید و هرگاه نمیدانند که از برای چه آفریده شده اند
کاشکی عمل میکردند بآنچه دانسته اند پس دیگری میگوید هرگاه عمل نکرده اند بآنچه
دانسته اند کاشکی توبه میکردند از آنچه عمل کرده اند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمودند خنده مکن بچیزی که فاش باشد و حال آنکه کارهای رسوا کرده باشی و ایمن
نباشی در شب از آنکه حادثه بر تو رو دهد در حالتی که گناهان کرده باشی و حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرمودند حق تعالی حکم کرده حکم واجبی که سلب نماید نعمتی را که بنده
داده مگر آنکه گناهی کرده باشد که بآن مستحق عقوبت شده باشد و فرمودند هیچ
چیز فاسد کننده تر برای دل از گناه نیست بدرستیکه دل مرتکب گناه میشود و همیشه با آن حالت
میباشد تا غالب میشود بر دل و بالای آن پایین میشود و سرنگون میشود بدرستیکه بنده
گناهی میکند پس روزی از روزی دور میگردد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند آگاه باشید هیچ رگی مضطرب نمیشود و هیچکس بر زمین نمی آید و دردسر نمیکشد

و برخی هم

و برخی بهم نمیرسانند مگر بسبب گناهی و همینست که در قرآن مجید وارد شده ما اصابکم من مصیبة
فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر یعنی آنچه بشما میرسد از مصیبت بسبب گناهیست که خود
کرده اید و از بسیاری از گناهان حق تعالی عفو میکند و آنحضرت فرمودند آنچه را حق تعالی
عفو میکند بیش از آنست که مؤاخذه بآن میکند و فرمودند مردی گناهی میکند و از نماز
شب محروم میشود و تأثیر عمل بد در صاحبش بعد تر از تأثیر کارد است در گوشت و فرمودند حق تعالی
میفرماید هرگاه بنده خواهش خود را بر طاعت من اختیار نماید اول کاری که با وی میکنم
آنست که از لذت مناجات خود او را محروم میسازم و فرمودند هر که قصد گناهی بکند
باید که نکند زیرا که بسیار میباشد که بنده گناهی میکند و حق تعالی او را میبیند و میگوید
بعزت و جلال خودم قسم که هرگز بعد از این ترا نخواهم آمرزید و حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام فرمودند بر حق تعالی لازم است که هرگاه در خانه معصیتی شود آنرا خراب کند
و تا آفتاب بر آن بتابد و آنرا پاک گرداند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند بدرستیکه
بنده بسبب یک گناهی صد سال محبوس میشود و نظر میکند بازواج خود که در بهشت
متنعم میگردند و شخصی در حضور حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفت استغفر الله
آنحضرت فرمودند مادرت بر تو بگرید آیا میدانی استغفار کدامست بدرستیکه استغفار
مرتبه علیاست و شش معنی دارد اول پشیمان شدن بر گذشته دوم عزم داشتن
بر ترک عود بآن سیم آنکه ادا کنی بمردمان حقهای ایشان را تا ملاقات کنی با خدا در حالتی که
سبکبار باشی و هیچ گناهی بر تو باقی نمانده باشد چهارم قصد کنی بادای هر واجبی که ضایع
ساخته باشی و ادای حق آنرا بجا آوری پنجم قصد کنی بگوشتی که بر حرام روئیده باشد گداختن

ان غم و اندوه تا پوست با استخوان چسبد و در میان گوشت تازه بروید بچشانی الم طاعت
را بجسد چشانیدن چنانچه لذت معصیت را بان چشانیده و بعد از اینها با نفس خوش
بگو استغفر الله و فرمودند ترک گناه آسانتر از طلب توبه است و بسا شهوت یک ساعتی
که مورث حزن طویلی گشته و مرگ دنیا را رسوا کرده و از برای هیچ عاقلی خوشی نگذاشته
در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که توبه رشته خداوند
و عنایت اوست و ناچار است از برای بنده از مداومت نمودن بر توبه در هر حالی
و هر طایفه از مردم توبه دارند توبه پیغمبران از اضطراب سر و باطنست و توبه اولیا از
خاطرهاییست که تازه بتازه در دل خطور کند و توبه برگزیدگان از نفس کشیدن که نفسی
است و توبه خاصان از مشغول شدن بغیر خداست و توبه عوام از گناهانست و هر یک
از اینها را معرفت و دانشیست در اصل توبه و در منتهای امر و شرح این طول و دراز است
اما توبه عامی آنست که بشوید باطن خود را از گناهان بآب حسرت و اعتراف بجنایت
در تمامی عمر و اعتقاد پشیمانی بر گذشته و خوف بر باقی مانده عمر و گناه خود را صغیر نشمرد
مبادا او را بر کاهلی بکشاند و همیشه گریان باشد و تأسف بخورد بر آنچه از طاعت
خدا فوت شده و حبس کند نفس خود را از شهوتها و بخدا استغاثه نماید
تا محافظت کند او را بر وفا کردن بتوبه و معصوم دارد او را از عود نمودن و در میدان
جهاد و عبادات نفس خود را ریاضت فرماید و آنچه از واجبات از وی فوت شده
قضا کند و در مظلمها که کند از هم نشینان بد کناره کند و شب را بیخوابی بگذراند
و روز را تشنگی که کنایه است از روزه داشتن و همیشه در فکر عاقبت باشد و از خوف

استعانت

استعانت نماید در حالتی که سؤال کند از خدا استقامت را در خوشی و ناخوشی و در
وقت محنت و بلا تا ثابت قدم باشد تا از درجه توبه کنندگان تنزل نکند زیرا که اینها
منشأ پاک شدن از گناهان و زیاد شدن عمل و بلند گردیدن در درجاتست حق تعالی
فرموده فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین یعنی امتحان نمودیم جماعتی را که پیشتر بوده
تا درست گو و دروغگو را خدا بشناسد و حال ایشان ظاهر گردد
و مراقب است حق تعالی در قرآن مجید فرموده و نضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم
نفس شیئا و ان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین یعنی از برای
روز قیامت میزانها وضع خواهیم کرد و تا بر هیچ نفسی ستمی نشده باشد و اگر
هم وزن دانه از خردل که مثقال در کوچکی عملی کرده باشد آنرا حاضر خواهیم کرد و ما
از برای حساب کردن کافی هستیم و فرموده و وضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین
مما فیه و یقولون یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصیها
و وجدوا ما عملوا حاضرا و لا یظلم ربک احدا یعنی در قیامت نامه عملها وضع شده
و گناهکاران را می بینی که ترسان خواهند بود از آنچه کرده اند حاضر خواهند گفت
عجبست از این کتاب که هیچ صغیره و کبیره را وانگذاشته مگر آنکه ضبط نموده
و هر چه کرده اند حاضر خواهند یافت و ستم نخواهد کرد حق تعالی بر احدی و فرموده
یوم یبعثهم الله جمیعا فینبئهم بما عملوا احصیه الله و نسوه والله علی کل شیء قدیر
یعنی روزی که حق تعالی مردمان را مبعوث خواهد ساخت و آگاه خواهد کرد ایشان را
بانچه کرده اند و حق تعالی هر چه را کرده اند ضبط نموده و ایشان فراموش کرده اند و خدا بر همه چیز

فارست و فرموده یوم یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیراً
یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره یعنی در روز قیامت مردمان محشور خواهند شد پراکنده
تا عملهای ایشان دیده شود پس هر که هم وزن ذره عمل خوبی کرده باشد آنرا خواهد دید و هر که هم
وزن عمل بدی کرده باشد آنرا خواهد دید و فرموده یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت
من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا یعنی روزی که هر نفسی آنچه را که کرده حاضر خواهد یافت
و هر عمل بدی را که کرده آرزو خواهد کرد که میان آن و میان عملش دوری بسیاری باشد
و فرموده و اعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه یعنی بدانید که حق تعالی میداند آنچه
در دلهای شماست پس از وی بترسید و در میان مردمان صاحبان معرفت و بصیرت
باطنی دانسته اند که حق تعالی در پی صراط مترصد ایشانست و با ایشان در حساب
مناقشه خواهد شد و مطالبه کرده خواهد شد به هم وزن ذره که در خاطرها گذرانیده
و یا بدیدها دیده اند و یقین ایشان شده که چیزی ایشانرا از این خطرها نجات
نخواهد داد مگر حساب خود را کردن و ملاحظه احوال خود نمودن در انفسها و حرکتها و لحظهها و نفس
باز خواست نمودن در خاطرها و ملاحظهها حساب آنرا کردن و هر کسی که حساب خود را
بکند پیش از آنکه حساب او را بکنند در قیامت حساب او سبک و در وقت
سؤال جوابش حاضر و بازگشت و مکانش او نیکو خواهد بود و هر کسی که حساب خود نه
نکند حسرتهای او دائمی خواهد بود ایستادن او در عرصات قیامت بطول خواهد
انجامید و گناهانش او را بخواری و خفت خواهد کشانید و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده اند هر گاه احدی از شما خواسته باشد که هیچ چیز از خدا نطلبد مگر آنکه به وی عطا کند باید

که از همه مردمان

که از همه مردمان مایوس باشد و امید بهیچ چیز نداشته باشد مگر بخدا و هر گاه حق تعالی این را
از دل وی بداند هیچ چیز را سؤال نمیکنند مگر آنکه به وی عطا میکنند پس حساب خود را
بکنید پیش از آنکه حساب شما کرده شود از برای آنکه قیامت را پنجاه موقف خواهد بود در هر
موقفی بقدر هزار سال توقف خواهد شد بعد از آن این را تلاوت فرموده اند
فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة و در این حدیث متفرع ساختن حساب را بر آن
بیان است از همه ناامید گردانیدن بخدا داشتن و این تفریع دلالت میکند بر اینکه آدمی
در اکثر کارها امید به مردم دارد نه بخدا و از این معنی غافل میباشد و دلالت میکند
بر اینکه اکثر محاسبه نفس باین بر میگردد فکر کردن و توقف در مواقف قیامت بعد از
امر محاسبه دلالت میکند بر اینکه وقوفها در آن مقام از برای حساب است پس
هر که در دنیا روز بروز محاسبه نفس خود را بکند در آن روز محتاج بآن وقوفها
نخواهد بود حق تعالی فرموده و لتنظر نفس ما قدمت لغد یعنی باید که هر نفسی نظر کند
در آنچه پیش فرستاده از برای فردای قیامت و در حدیث وارد شده سزاوار است
که از برای عاقل چهار ساعت باشد یکی از آنها ساعتیست که در آن حساب نفس
خود کند و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرموده
اگر از برای حساب هیچ هولی نباشد سوی حیای عرض بر خدا و رسوائی پرده دری
بر مخفیات سزاوار است از برای آدمی که از سر کوهها پایین نیاید و در آبادانی
مأوی نکند و آب نخورد و خواب نکند مگر از روی اضطراری که نفس به هلاکت
باشد و اینچنین میکند کسی که در هر نفسی قیامت را بر پای ببیند با هولها

دشنه‌ها و معاینه میکنند بل ایشان در برابر خدا را در آن زمان و بطریق محاسبه
نفس را میکند گویا بعرصات قیامت خوانده شده و در آن سختیها سؤال کرده
حق تعالی فرموده و ان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین
معنی محاسبه آنست که او را مطالبه کند از همه واجبات که بمنزلهٔ رأس المال است
پس اگر ادای آنها چنانچه باید نموده باشد شکر حق تعالی را بجای آورد و ترغیب نماید
نفس را بمثل آن و اگر آنها را در اصل فوت ساخته باشد مطالبه کند از نفس قضای
آنها را و اگر ناقص ادا نموده باشد تکلیف کند نفس را که جبر نقصان آنها را
بکند و اگر مرتکب معصیتی شده باشد مشغول شود بعتاب نفس و عذاب کردن
و معاقب ساختن آن و استغفار نماید از نفس آنچه را بآن تدارک تقصیرات
تواند شد چنانچه تاجر با شریک خود میکند و چنانچه در حساب دنیا تفتیش میکنند
از حبه و قیراط و محافظت مینماید مداخل کم و زیاد را تا آنکه هیچ چیز مغبون نباشد
و سزاوار است که بپرهیزد از مکرهای عظیم نفس زیرا که آن فریب دهنده تلبیس
کننده و مکر نماینده است پس اول مطالبه کند از وی تصحیح جواب را از هر چه
در آن روز گفته و متکفل جواب خود شود آنچه را دیگری در روز قیامت متولی
آن خواهد شد و همچنین مطالبه نماید از نگاه کردن بلکه از خاطرها و فکرها و ایستادن
و نشستن و خوردن و آشامیدن و خوابیدن حتی از ساکت شدن که چرا ساکت
شده و از آرامیدن که چرا آرمیده شده و هرگاه بداند مجموع آنچه را بر نفس
واجبست و جزم کند در نفع وی مقداری که ادای حق آنرا نموده آنقدر از برای آن جواب

خواهد بود

خواهد بود و باقی که زیادتی بآن نموده ظاهر میشود پس آنرا ثبت کند در صحیفه و طلب
ننماید چنانچه باقی شریک را بر دیگری می‌نویسد و باز نفس قرض ملاحظه
که ممکن است استیفای قرضها از آن نمودن بعضی را بانجام آن کشیدن و ضایع شدن
و بعضی بسوء رو عیب آن و بعضی بسوء تعقیب فرمودن بران و هیچیک از اینها
ممکن نیست مگر بعد از تحقیق حساب و تمیز باقی حق که او واجب است بر آن و هرگاه این
متحقق شد مشغول شود بعد از آن بمطالبه و استیفا حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
فرمودند از ما نیست هر که هر روز حساب خود را نکند پس اگر حسنه کرده باشد از حق تعالی
طلب زیادتی بکند و اگر سیئه کرده باشد طلب آمرزش بکند و توبه نماید و حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که باید مردم فریب ترا ندهند زیرا که کار با تو خواهد
نه با ایشان و روز خود را طی مکن باین و آن زیرا که با تو کسی هست که حفظ عمل ترا
میکند پس نیکی بکن زیرا که ندیده‌ام چیزی را که تدارک نمودن آن بهتر باشد
و طلب آمرزش کردن از آن روز دیر باشد از حسنه تازه از برای گناه قدیم و
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که مردی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله وصیتی کن مرا فرمودند آیا تو قبول میکنی
اگر ترا وصیت کنم و این سخن را سه مرتبه فرمودند و در هر مرتبه آنمرد میگفت بلی
یا رسول الله پس حضرت فرمودند وصیت میکنم ترا که هرگاه اراده امری کنی
تامل در عاقبت آن بکن اگر موجب نجات دانی امضا کن و اگر باعث
هلاکت دانی از آن باز ایست و این وصیت از جمله محاسبه نفس است بلکه

اصل دوم محاسبه همت سزاوار از برای بنده است که مراقبه نفس خود
در وقت کارها بکند و بدیده دوربینی ملاحظه آنها را بکند زیرا که نفس هرگاه
دانکه انسته نفس سرکش و غایب میشود و بعد از آن ملاحظه حق تعالی را در هر حرکتی و سکونی
بکند و این با آن میشود که بداند که حق تعالی بر باطنها مطلع و بر نهانیها دانا است
و ملاحظه عملهای بندگان را مینماید و سلطان است بر هر نفسی بهر چه کرده باشد و نزد اهل قلب
در حق خدا ظاهر است همچنانکه ظاهر پوست از برای مردم ظاهر و هویداست بلکه
از برای خدا از این ظاهرتر است حق تعالی فرموده الم یعلم بان الله یری یعنی آیا
نه دانسته که خدا می بیند و فرموده ان الله کان علیکم رقیبا یعنی بدرستیکه حق تعالی
بر شما مطلع است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده احسان آنست که
خدا را پرستی چنانچه گویا او را می بینی اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند و حکایت
شده که زلیخا وقتی که با یوسف خلوت کرد اشباه و روی بت خود را پوشید
پس یوسف گفت چه حالت است ترا آیا از ملاحظه جمادی شرم میکنی و از ملاحظه
پادشاه جباری شرم نمیکنی و در حدیث قدسی وارد شده که چرا این نیست که بنا کنم
هست عدل میشوند که هرگاه قصد معصیت نمودند متذکر عظمت من میشوند
و ملاحظه مرا مینمایند و کسانی که دلهای ایشان از ترس من منحنی شده بحق
عزت و بزرگواری خودم قسم میخورم که قصد عذاب مردم روی زمین را بکنیم
و هرگاه نظر کنم بقوم گرسنه و تشنه که از ترس من روزه داشته اند عذاب را
از قوم میگردانم و این معرفت هرگاه یقینی یعنی خالی از شک باشد

و بعد از آن

و بعد از آن بر قلب مستولی شود دل را بسوی حق میکشد و خبر میکند او را بر ملاحظه و مراعات جانب کسی
که بر وی مطلع است و تمامی همت را صرف آن میکند و مراقبه صاحبان یقین دو درجه دارد
یکی مراقبه مقربانست و این ملاحظه تعظیم و جلالیت و این عبارتست از آنکه دل مستغرق
ملاحظه آن عظمت باشد و در تحت هیبت آن شکسته و افتاده باشد و گنجایش التفات
بغیر نداشته باشد و این کسی است که همت او یک همت باشد و حق تعالی او را از سایر
همتها بی پروا کفایت نموده باشد و دوم مراقبه پرهیزکارانست که اصحاب یمین اند و اینها
قومیند که یقین اطلاع خدا بر ظاهرها و باطنهای ایشان غالب است اما ملاحظه جمال
و جلال خدا ایشان را مدهوش نساخته بلکه دلهای ایشان برقرار اعتدال است و وسعت التفات
باحوال و اعمال و ملاحظه آنها دارد و حیا از خدا بر ایشان غالب گردیده و از اقدام بر کاری
و امتناع از معصیتی نمیکنند مگر بعد از توقف و تاملی و از هر چه موجب رسوائی باشد
در قیامت امتناع مینمایند از برای آنکه خدا را بر خود مطلع میبینند و محتاج نمی باشند
با انتظار قیامت زیرا که آدمی خالی نمی باشد از اینکه یا در طاعتست و یا در معصیت
و یا در مباح و مراقبت در طاعت باخلاص و کمال و مراعات ادب و حراست آن
از آفاتست و مراقبت در معصیت توبه و پشیمانی و کنده شدن و حیا داشتن و مشغول
کفاره آن شدن است و مراقبت در مباح بمراعات ادب است با آنکه رو بقبله بنشیند و بر پشت
درست نخوابد در حالتی که رو بقبله باشد و افعال اینها و تمامی اینها داخلیست در مراقبه
و از جمله مراقبه در مباح در نعمت مشاهده منعم نمودنست و شکر نعمت کردن و صبر بر بلا
نمودن زیرا که هر یک از اینها را حدود و آدابی است و چاره نیست از مراعات اینها

همواره دست بردار و حق تعالی میفرماید و من یتعدّ حدود الله فقد ظلم نفسه یعنی هر که از حدود
خدا تجاوز کند ستم بر خود کرده و در تفکر کردن در آیات حق تعالی فرموده
و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا یعنی تفکر می‌کنند
در آفرینش آسمانها و زمین در حالتی که میگویند خداوندا این را باطل نیافریده
و فرموده افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها یعنی آیا تأمل در قرآن نمی
کنند یا آنکه قفلها بر دلهای ایشان است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند
تفکر یک ساعت بهتر است از عبادت یک سال و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
فرموده‌اند تفکر دعوت میکند بنیکی و عمل بآن کردن و نیز فرموده‌اند آگاه سازید
بتفکر دل خود را و دور گردانید پهلو را از بستر خواب و از خدا بپرهیزید و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرموده‌اند بهترین عبادتها مداومت نمودن است بر فکر در خدا
و در قدرت او و مراد آنحضرت از تفکر در خدا تفکر در ذات خدا نیست از برای
آنکه منع از این شده زیرا که موجب حیرت و وحشت و اضطراب عقلست بلکه مراد
از این نظر کردن است باثار خدا و عجایب صنع و بدایع ابداع در مخلوقات
چرا که اینها دلالت بر بزرگواری و عظمت و تقدس و علو او می‌کنند و دلالت میکنند
بر کمال علم و حکمت آن بر جاری بودن مشیت و قدرت و احاطه وی بر اشیا و محبت او
باینها و این تفکر صاحبان عقلست حق تعالی فرموده ان فی خلق السموات والارض
واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما
و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا

باطلا

باطلا سبحانک فقنا عذاب النار یعنی در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد
شب و روز عقب یکدیگر آیاتیست از برای صاحبان عقل آنکسانیکه در حالت
ایستادن و نشستن و در حالتی که در پهلو غلطیده‌اند ذکر خدا را می‌کنند و تفکر در آفریدن
آسمانها و زمین می‌نمایند در حالتیکه میگویند خداوندا این را باطل نیافریده
و منزهی از آفریدن باطل پس ما را از آتش جهنم نگاه دار و فرموده‌اند بسیاری
از مواضع قرآن و غیر آیات و این آیتها از برای علم مجاری حکمت خدا
و قدرت اوست نه در ذات او و در حدیث مشهور از حضرت پیغمبر مرویست که تفکر
در نعمتهای خدا بکنید و تفکر در ذات خدا مکنید که قدرت بر این ندارید
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده‌اند بپرهیزید از اینکه تفکر در ذات خدا
کنید اما اگر خواسته باشید که نظر در عظمت او بکنید نظر کنید بعظمت خلق او
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده‌اند هر که نظر در ذات خدا کند که چونست
هلاک میشود اما تفکری که بنیکی و عمل بنیکی میکند اعم است از اینکه از برای شناختن
تفکر در حسنات و سیئات نیز هست زیرا که هر گاه بنده تفکر کند از حسنات
خود را اگر تمام است یا ناقص موافق سنت است یا مخالف آن که ناقصست
از شرک و شک یا مشوبست بآنها آگاه این تفکر دعوت میکند باصلاح
آنها و تدارک خللی که در آنها واقع شده باشد و همچنین هر گاه تفکر کند
در سیئات خود و آنچه بر آن مترتب میشود از عقوبت و دور شدن از خدا
دعوت میکند او را باجتناب و ایستادن از آنها و تدارک آنچه را که بتوبه و پشیمانی

و هرگاه تفکر کند در صفات و افعال خدا از لطفی که بیند که جان نموده و احیانا
که با بنی آدم کرده نعمتهای بسیار و شفقتهای بی پایان و تکلیف بآنچه طاقت دارند و برای
عمل قلیل وعده بثواب جزیل فرموده و مسخر ساختن آنچه در آسمانها و زمینها است برای
در میان انهاست و امثال این نوع فکرها البته محبت بیشتر میشود و او را بکوشیدن
و عمل باینها و رغبت در طاعت و باز ایستادن از معصیت و این تفکر که در آیات
و اشاره باین شده در قول حضرت امام رضا علیه السلام که فرمودند عبادت بسیار
نماز کردن و روزه داشتن نیست بلکه عبادت تفکر در امر خدا کردن است و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از آنچه مردم روایت میکنند که تفکر یکساعت
بهتر است از ایستادن یکشب بعبادت آیا چگونه تفکر کنیم فرمودند بگذر بر خانه
که ساکنانش مرده اند بپرس کجا رفتند ساکنان تو چه شدند بنا کنندگان تو چرا حرفی نمیگویند
و بکجا رفتند و این نوع تفکر که حدیث نبوی باین تفسیر شده در فضیلت
و بیشتر از تفکر اولیست و شاید حدیث نبوی اعم از این باشد و تحقیق آنکه حضرت
بآنچه فرموده اند بقدر مرتبه مخاطب باشد از برای آنکه تفکر هر کسی بقدر فهم و مرتبه او
میباشد مؤلف حقایق گوید که مجاری فکرها را در کتاب علم الیقین ایراد کرده ایم
و هر که اراده آن دارد بکتاب مذکور رجوع کند در مصباح الشریعه از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند عبرت بگیر بآنچه از دنیا گذشته
آیا کسی باقی مانده و آیا کسی در آن باقیست از شریف و دنی و غنی و فقیر و دوست
و دشمن و آینده دنیا بگذشته شبیه تر است از آب بآب حضرت پیغمبر صلی الله

علیه وآله

علیه وآله فرمودند که فضیلت ترک دو دو غلط کردن و عقل در راه آنها نمودن و تقوی
در توشه بودن و عبادت در مشغول شدن و حق تعالی در مونس بودن و قرآن در بیان
کردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند باقی نمانده از دنیا مگر بلا و فتنه و هر که
نجات یافت نجات نیافت مگر بتصدیق التجا بخدا و حضرت نوح علیه السلام فرمودند دنیا
را مانند خانه یافتم که دو در داشته باشد از دری داخل شوی و از دری بیرون
روی و اینحال برگزیده خدا است پس چگونه خواهد بود حال کسی که آرمیده باشد بدنیا
و میل بآن کرده باشد و عمر خود را در آبادی آن ضایع ساخته باشد و دین خود را در طلب آن
باطل کرده باشد و فکر آینه حسنات و کفاره سیئات و روشنی دلها و وسعت
از برای مردم و رسیدن بمطالب بصلاح آخرت و اطلاع بر عاقبتها و موجب زیادتی
علم است و خصلتیست که نمیرسد بآن عبادات خدا حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند
فکر کردن ساعتی بهتر است از عبادات یکساله و نمیرسد بمرتبه فکر مگر کسی که خدا بتخصیص ملهم باشد
او را بنور توحید و معرفت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند ای
فرزند آدم اگر دل ترا مرغی بخورد سیر نشود و چشم تو اگر بقدر سوراخ سوزنی بالای آن گذارند تمام
آنرا می پوشاند و میخواهی که باین دو ملکوت آسمانها و زمین را بدانی اگر راست میگوئی این
آفتاب مخلوقیست از مخلوقات خدا اگر قدرت داری که دیده نظر کنی بآن پس چشم خود را
از آن پر کن و دل تو از دل پاره گوشتیست که چون گوشت ملائکه و معرفت در آن برای
خلقیست که آنرا ماکول قرار داده اند و ظاهر است که باین باطن آسمانها و زمین را نمیتوان
دانست همچنانکه بچشم بعنوان دانست زیرا که این دو از عالم شهادت اند و چون باینها

عالم غیب را توان دانست پس خطاب بدین حدیث مخصوص کسیست که از درجه حس
محسوس تجاوز نموده باشد و اشاره باین طایفه است آنچه حق تعالی فرموده لهم قلوب
لا یفقهون بها یعنی دلها دارند که بآن چیزی نمی فهمند لا کسی که از رابطه محسوسات
تجاوز نموده باشد و بمرتبه عقلی و معقول رسیده باشد که صاحبان دلهای باطنی
باشند و اشاره باین شده در آیه ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب یعنی بدرستیکه
تذکره است از برای کسی که دلی داشته باشد البته همچنین طایفه را میرسد که بدلهای
باطنی آسمانها و زمین را بشناسند از برای آنکه دلهای ایشان از عالم غیبست
و از برای همینست که حق تعالی در موضع بسیاری از قرآن ترغیب بر نظر در ملکوت
نموده چنانچه فرموده اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شیء وان عسی
ان یکون قد اقترب اجلهم فبای حدیث بعده یؤمنون یعنی آیا نظر و تامل نمی کنند
در باطن آسمانها و زمین و آنچه خدا آفریده از چیزها و نظر نمی کنند در این که شاید
که اجل ایشان رسیده باشد و هرگاه باین قرآن ایمان نیاورند پس چگونه بعد از این
ایمان خواهند آورد و فرموده و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون
من الموقنین یعنی همچنین مینماییم با ابراهیم باطن آسمانها و زمین را از برای آنکه
از جمله جماعت صاحبان یقین باشد و دیگر آنها درین معنی وارد شده بلی بدان که احاطه
بذات خدا نمیتوان نمود همچنانکه بچشم او را کسی آن عیان نتواند که بکنه بدل قدری
از عظمت او را مطلع میتوان شد و بس

در ذکر مرگ و کوتاه کردن آرزو

حق تعالی فرموده کل نفس ذائقة الموت وانما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار

وادخل الجنة

و ادخل الجنة فقد فاز وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور یعنی هر نفسی مرگ را میچشد
و اجرهای شما در قیامت تمام و کمال بشما خواهد رسید و هر کسی که از جهنم دور کرده و داخل
بهشت شود رستگار خواهد بود و نیست حیات دنیا مگر متاع فریب و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرموده اند بسیار یاد کنید شکننده لذتها را عرض کردند کیست فرمودند مرگ
و هیچ بنده که در خوشی و وسعت باشد چنانچه باید یاد مرگ را نکرده مگر آنکه دنیا بروی
تنگ شده و در سختی و شدت یاد او را نکرده مگر آنکه بروی وسیع گردیده و فرموده اند
مرگ کفارت است از برای هر مسلمانی و فرموده اند تحفه مؤمن مرگ است و فرموده اند مرگ آمده
است مرگ آمده است آگاه باشید که جاری از آن فتنه آمده است مرگ با آنچه
در اوست آمده است با خوشی و راحت و بازگشت فرمودند خوشا بحال عاملانی
از برای مردم آخرت که همیشه از برای آن سعی نموده اند و رغبت بآن داشته اند
و فرمودند هرگاه خدا بکسی محبت دارد سعادت مرگ را در برابر چشمهای او در آرد
تا بی پیرد و هرگاه دشمن دارد کسی را محبت شیطان و شقاوت آرزوها در برابر چشمها
می آید و مرگ بی پیرد و عرض کردند از مؤمنان کیست که زیرک تر است فرمودند
کسی که مرگ را بیشتر یاد میکند و مستعد آنرا بیشتر میکند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند هر که فردا را از عمر خود بشمرد مرگ را درست ندانسته هیچ بنده آرزو را طول
نمیدهد مگر آنکه عمل بد میکند و آنحضرت میفرمودند اگر ببیند بنده اجل خود را و سرعت
آنرا هر آینه دشمن خواهد داشت امل را متعلق بعمل دنیا باشد و بتحقیق که حضرت امام
محمد باقر علیه السلام گفت که حدیث کن از چیزی که منقطع نشوم فرمودند بسیار بذکر مرگ بی

زیرا که هیچ آدمی ذکر آن بسیار نمیکند مگر آنکه زاهد میشود و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند هر گاه جنازه را بر میداری تفکر کن که گویا ترا بر داشته‌اند و گویا از خدا سؤال
کرده که بازگشت نمایی بدنیا و حق تعالی ترا رجوع فرموده باشد پس ملاحظه کن که چه عملها
از سر خواهی گرفت و بعد از آن فرمودند عجب است از قومی که اولین و آخرین ایشان محبوس
شده باشند و ندای کوچ کردن بگوش ایشان رسیده باشد و مع هذا مشغول بلهو
و لعب باشند و فرموده‌اند حق تعالی نیافریده است یقینی را که شک در آن نباشد
و نهایت شباهت داشته باشد بشکی که یقین در آن نباشد مانند مرگ
و در مصباح الشریعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمودند ذکر مرگ
شهوتها را در نفس میمیراند و ریشه‌های غفلت را از بیخ میکند و دل را بوعده‌های خدا
قوی میگرداند و طبع را نازک میسازد و علمهای هوا را می‌شکند و آتش حرص را
فرو می‌نشاند و دنیا را در نظر حقیر میگرداند و اینست معنی آنچه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده‌اند که یک ساعت تفکر بهتر است از عبادت یک سال و این در وقتیست که
طنابهای خیمه دنیا را بگشاید و با آخرت ببندد و شک ندارد در نازل شدن رحمت
بر کسی که یاد مرگ کند باین وصف که مذکور شد و خیری نیست در کسی که عبرت
نگیرد بمرگ و بقلت تدبیر و کثرت عجز و طول مقام در قبر و حیرت در قیامت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند مرگ اول منزلیست از منازل آخرت
و آخر منزلیست از منازل دنیا پس خوشا حال کسی که اکرام کرده شود در وقت
نزول بمنزل اول آخرت و خوشا حال کسی که در آخر منزل دنیا مشایعت خوب

از او کنند

از مرگ نکنند و مرگ خود نیکوترین چیزهاست بغیر آنکه آدمی آنرا از دور ملتفت نشده و حرمت که
آدمی بر نفس خود دارد و ضعیفست از راه خلقت و مرگ کاینست از برای مخلصان
و جاهلان گفته‌اند از برای کفار کاملان از برای اینست که مشتاقند بمشتاقان و کفار رنجه‌اند از آن
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند هر که محبت دارد بلقای خدا حق تعالی محبت دارد
بلقای او و هر که کراهت داشته باشد از لقای خدا حق تعالی کراهت میدارد از لقای او
بدانکه مردمان بر سه قسمند یا کسیست که حریص است بر دنیا و فریفته شده است
و محبت شهوتها دارد و یا توبه کننده است که کار را از سر گرفته و یا عارف کاملست که بنهایت
رسیده اما حریص بر دنیا یاد مرگ نمیکند و اگر یاد آن کند از برای آن یاد میکند
که تأسف بر دنیا بخورد و مشغول بمذمت مرگ شده از آن فرار نماید و ایشان آنانند
که حق تعالی در شأن ایشان فرموده قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم ثم تردون
الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون یعنی بگو ای محمد که آن مرگی که میگریزید
شما بر خواهد خورد و بعد از آن بر خواهند گردانید شما را بسوی خدا که عالمست بغیب و شهادت
و حق تعالی آگاه خواهد ساخت شما را بآنچه میکنید و همچنین کسی یاد مرگ از خدا
دورتر میگرداند مگر آنکه از یاد مرگ مستعد آن نماید که از دنیا بیهوده باز دارد و عیش
بر وی منغص گرداند و اما توبه کننده ذکر مرگ بسیار میکند
تا خوف و حسرت در دل او پیدا شود و وفا کند بتمامی توبه و بسیار باشد که از مرگ کراهت
داشته باشد از ترس آنکه مبادا پیش از تمامی توبه او را دریابد و اصلاح زاد آخرت
نکرده باشد و همچنین کسی معذور است در کراهت داشتن و این داخل در تحت قول حضرت

بدانکه مردمان بر سه قسم‌اند

مؤمن نیست که فرمودند هر که کراهت از لقای خدا دارد خدا کراهت از لقای وی دارد ولکن از برای آنکه
چنین کسی کراهت از موت و لقای خدا ندارد بلکه از فوت لقای خدا میترسد از راه
قصور و تقصیر خود مانند کسیکه لقای محبوب را تأخیر نماید از برای آنکه مستعد
ملاقات او را بگردد بوجهی که پسندیده باشد و علامتش آنست که همیشه مستعد او گردد و شیفته
بغیر آن نداشته باشد والا ملحق خواهد شد بکسی که حریص بدنیا باشد و اما عارف همیشه
در یاد مرگ میباشد از برای آنکه وعدهگاه لقای محبوبست و محب وعده لقای محبوب را
فراموش نمیکند بلکه در غالب اوقات آمدن مرگ را دیر میشمارد و دوست دارد آمدن
آن میرسد و را تا از دار عاصیان خلاص شود و بجوار رب العالمین منتقل شود و اعلی
مرتبه تر از این دو کسیست که کار خود را بخدا واگذارد و از برای خود نه مرگ را طلب کند
و نه حیات را بلکه محبوبترین چیزها در نظر وی آنست که در نظر صاحبش محبوبتر است
و همچنین کسی از راه فرط محبت و اخلاص بمرتبه تسلیم و رضا منتهی شده
بدانکه مرگ هولناکست و خطران عظیمست و غفلت مردم از آن از راه قلت فکر در آن
و کم یاد کردنست و هر کسی که یاد مرگ کند بدل فارغی یاد نمی کند بلکه با دل مشغول بشهوات
دنیا میباشد و یاد مرگ در آن نفعی نمی بخشد پس طریق نفعش آنست که دل را فارغ گرداند
از هر چیزی مگر از یاد مرگ که در پیش روی اوست مانند کسی که اراده سفر بیابان
هولناکی یا نشستن کشتی در دریا نماید که چنین کسی فکری دیگر نمیکند و هرگاه
مباشر یاد مرگ شود نمودن میشود که اثری در قلب کند و در آن وقت فرح
و سرور او بدنیا کم میشود و دل شکسته میشود و بهترین راهها آنست که همسالهای خود

که فوت کرده اند

بدانکه مرگ هولناکست

که فوت کرده اند بسیار یاد کند و متذکر شود مرگ ایشان را و قتال ایشان را در زیر خاک
و متذکر صورتهای ایشان شود که در ایام منصبها و احوالها چگونه بودند و چون در قبر فرو رفتند ایشانرا
از هم پاشیده و چون زنهایشان را بشوهر رفته و فرزندان را یتیم و مالهای را ضایع کرده اند و مسجدها
و مجلسها از ایشان خالی شده و در شهرهای ایشان منقطع و خانهای ایشان موحش شده
و هرگاه یکیک از ایشانرا متذکر شود و تفصیل نماید در دل حال هر یکرا و کیفیت زندگی
او را و صورت او را بخیال در آورد و متذکر شود که نشاط داشت و امید او
بر اینکه بس زندگانی دو فراموشی کردن مرگ و فریب خوردن بسر انجام اسباب و میل کردن
بقوت و جوانی و در غفلت داشتن بخنده و لهو و غافل شدن از آنکه در پیش روی وی
بعد از مرگ سریع و هلاک عجل است و دانسته که چگونه تردد مینمود و حال
پاها و مفصلهایش از هم پاشیده و چون حکایت میکرد و حال کرم زبان او را خورده
و چون خنده میکرد و حالا خاک دندانهایش را بر او خورده و چگونه تدبیرها از برای خود کرده
که تا ده سال باز محتاج نشود و حال آنکه تا مرگش بیش از یکماه نمانده بود و غافل بود
که از برای چه آفریده شده تا آنکه مرگ بر وی وارد شد در وقتی که گمان نداشت و صورت
ملک الموت از برای وی ظاهر شد و ندای بهشت یا جهنم بگوشش آمد پس در آن وقت
نظری بخود میکند که او نیز مثل ایشانست و غفلت وی مانند غفلت ایشانست و عاقبت
مثل عاقبت ایشان خواهد بود و بتوسط مداومت نمودن بر این فکرها و اشتغال بدینها و حاضر
شدن بمقبرها و مشاهده بیماران موجب آن میشود که یاد مرگ در دل تازه شود تا آنکه
غالب شود بحیثیتی که مرگ در برابر چشمها باشد و در آن حالت امید میباشد که مستعد آن

تو و سهل تر از دار غرور دنیا بسیار زود اگر یاد مرگ کنی دل بر ظاهر دل و زبان کم فایده است
و در ترسانیدن دل آگاهی بسیار حقش و هرگاه دل خوش کنی بجز از دنیا باید که متذکر آن شوی
که چاره از مفارقت آن نیست — و اما قصر امل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

اما قصر امل

فرمودند هرگاه صبح کنی در خاطر مگذران که بشب خواهی رسید و هرگاه شام کنی بخاطر
مگذران که بصباح خواهی رسید و توشه آخرت را از دنیا بردار و از زندگی بهره از برای
مردن بگیر و در حالت تندرستی فکر حالت بیماری بکن زیرا که نمیدانی فردا چه نام خواهی
داشت یعنی نام مرده بر تو صادق خواهد بود یا زنده و تندرست خواهی بود یا بیمار و فرمودند
بدترین چیزی که بر شما میترسم دو خصلت است یکی متابعت هوا و هوس است و دوم طول امل
اما متابعت هوا آدمی را از خدا دور میگرداند و اما طول امل باعث آن میشود که دنیا را محبوب
میدارد و بعد از آن فرمودند حق تعالی دنیا را عطا میکند بکسی که او را دوست داشته باشد
و بکسی که او را دشمن داشته باشد و هرگاه محبت داشته باشد ایمان بوی عطا میکند
آگاه باشید که دین فرزندان دارد و دنیا فرزندان دارد پس شما از فرزندان دین باشید نه
از فرزندان دنیا آگاه باشید که دنیا پشت کرده و رفته است آگاه باشید که آخرت آمده
و رو بشما کرده آگاه باشید که امروز روز عمل است و در آن حساب نیست آگاه باشید که نزدیک است
که روز حساب باشد و در آن عملی نباشد و روایت شده که شبی آنحضرت بر مردم
مشرف شدند و فرمودند ای گروه مردمان آیا از خدا حیا نمیکنید عرض کردند که چه حیا
یا رسول الله فرمودند جمع میکنید چیزی را که نخواهید خورد و امید دارید چیزی که بآن نخواهید رسید
و بنا میکنید جایی را که در آن ساکن نخواهید شد و روایت شده که اسامه بن زید از زید بن ثابت

کنیزی

سبب طول امل

کنیزی خرید بصد دینار بمدت یکماه آنحضرت فرمودند که آیا تعجب نمیکنید از اسامه که تا یکماه
یکماه خریداری نمود و بدرستیکه اسامه طول امل دارد بحق آنکسی که نفس من در دست
اوست قسم میخورم که چشمهای خود را نگشودم مگر آنکه گمان میکنم که دیگر بهم نخواهد آمد تا قبض
روح من خواهد شد و هرگز چشم را بالا نمیکنم که گمان میکنم که پایین نظر خواهم کرد
و مرده خواهم بود و هرگز لقمه نمیخورم مگر آنکه گمان میکنم که فرو نخواهم برد و در گلوی من خواهد
شکست و خواهم مرد بعد از آن فرمودند ای فرزندان آدم اگر عقل دارید خود را از مردها
بشمارید بحق آنکسی که جان من در دست اوست که آنچه بشما وعده شده آمدنی است و شما
از آن فوت نمیشوید — بدانکه طول امل دو سبب دارد یکی جهل و دیگری محبت دنیا
اما سبب دوم که محبت دنیا است که هرگاه آدمی انس بآن و شهوتها و علاقه‌های آن
گرفت بعد از آن گران میشود بر دل مفارقت آن پس باز میایستد از فکر کردن در مرگ
که سبب مفارقت است و هر چه را آدمی کراهت میدارد از خود دفع میکند و مشغول میباشد
بآرزوهای باطل و همیشه آرزوی چیزی میکند که موافق مطلوب او باشد و آنچه موافق مطلوب او است
باقی ماندن در دنیا است و همیشه تصور این را میکند و در نفس خود مقرر این را میسازد
و فرض مینماید لوازم بقا را و آنچه بآن محتاج است از مال و اهل و خانه و دوستان
و چهارپایان و اسباب دنیا پس دل او در این فکرها موقوف میشود و بر اینها می‌ایستد
و از یاد مرگ غافل میشود و تصور نزدیکی او را نمیکند و هرگاه خطور کند در خاطر او در بعضی
حالتها امر مرگ و احتیاج باستعداد که میشود از برای آن این را پس می اندازد و وعده
وعده میدهد و میگوید روزگار دراز است صبر کن تا بزرگ شوی و بعد از آن توبه کنی

دهرگاه بزرگ شد میگوید صبر کن تا پیر شوی و وقتی که پیر شد میگوید صبر کن تا از پا افتی
ایکاره را با آن گرفتن این کار را پس از فارغ شوی یا از این سفر برگردی یا از بند برای فرزند
وتهیه آن وتدبیر خانه‌اش فارغ گردی یا از غالب شدن بر این دشمن که شماتت میکند
فارغ شوی وهمچنین همیشه از پس اندازی و در هیچ شغلی خوض نمیکند مگر آنکه چندین
شغل دیگر با آن وابسته میشود وبتدریج روز بروز را تاخیر میکند وهر شغلی اورا بشغل دیگر
بلکه بچندین شغل میکشاند تا آنکه مرگ اورا در می یابد در وقتی که گمان نداشت و در آن
وقت حسرتش زیادی میشود وبیشتر فریاد اهل جهنم از پس اندازی خواهد بود وخواهند گفت
واغوثاه از پس اندازی مسکینها که کار خود را مهمل گذاشته اند زیرا که آنکه اورا امروز
ویرا دعوت بپس اندازی میکند فردا نیز دعوت خواهد کرد وهر چند طول میکشد
آن حالت قوت میگیرد وبیشتر در دل جا میکند وگمان میکند که از برای کسی که در دنیا
خوض کند ومحافظت آن نماید فارغ بودن متصور میشود هیهات هیهات
هیچکس از دنیا فارغ نشده مگر کسی که طرح آن کرده آنرا بدور انداخته باشد شاعری
گفته فما قضی احد منها لبانته وما انتهی ارب الا الی ارب یعنی هیچکس قضای
حاجت خود را از دنیا ننموده وهیچ حاجتی نیست مگر آنکه منتهی بحاجت دیگر میشود
اصل تمام این آرزوها محبت دنیاست وانس بآن وغفلت از قول حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله بودن که فرموده دوست بدار هرچه را که از آن مفارقت خواهی کرد
واما سبب بودن جهل است که گاهی تکیه بر جوانی میکند ودور میشمرد که مرگ
با جوانی نزدیک باشد وآن بیچاره فکر نمیکند که اگر پیرهای شهر را شمار کند کمتر از ده یک

مردم شهر نیند واز برای این که جوانها بیشترند که تا یک پیر میمیرد هزار طفل
وجوان میمیرند وگاه میباشد که دوری مرگ را بسبب تندرستی ومرگ ناگهانرا
استبعاد میکند وغفلت دارد که این چندان بعید نیست واگر فرض کنیم که این بعید باشد ناگهان
بیمار شدن دور نیست وهر بیماری ناگهان میباشد وهرگاه بیمار شود مرگ از آن
دور نمیباشد واگر این بیچاره عاقل فکر کند وبداند که مرگ وقت مخصوصی ندارد از جوانی
یا پیری یا در بهار باشد ویا آنکه در تابستان یا زمستان ودر پائیز یا بهار باشد
ویا در شب یا روز باشد هر آینه شغل وی باستعداد او از برای مرگ وبیان آن
بودن عظیم خواهد گردید اما جهل باین امور ومحبت دنیا دعوت بطول امل کرده اند ویرا بطول
امل وغافل بودن از آنکه مرگ نزدیک قریب بوده وهمیشه گمان میکند که مرگ
در برابر چشم دیگریست اما تصور نمیکند که بروی نازل وواقع شود وهمیشه تشییع جنازه
می نماید وتصور نمیکند که تشییع جنازه او نموده شود واین از برای آنست که مکرر
دیده والفت بآن گرفته ومشاهده مرگ غیر کرده اما مرگ خود را مشاهده نکرده
وتصور نمی توان کرد که بآن الفت بگیرد واز برای آنکه واقع نشده وهرگاه واقع شود
یکبار دیگر واقع نخواهد شد ومرگ اول وآخر است بیشتر نبوده ونه از وقوع دیگر خواهد
بود وهرگاه دانستی که بسبب طول امل جهل ومحبت دنیاست پس علاج رفع اسباب
است اما رفع جهل بتفکر صافی ودل حاضر وشنیدن حکمتهای نافعه از دلهای
پاکیزه واما بیرون کردن محبت دنیا از دل کاریست دشوار ومرضیست عظیم واولین
وآخرین از علاج این عاجز بوده وعلاجی ندارد بغیر از ایمان آوردن بروز آخرت

مردم شهر

علاج بیرون کردن محبت دنیا از دل

و آنچه در آن روز خواهد بود از عقاب عظیم و ثواب جزیل و هرگاه یقین باین حاصل شد محبت
دنیا از دل رحلت می‌نماید از برای آنکه محبت امر خطیر موجب بر آن از دل محبت امر حقیر را
و هرگاه حقارت دنیا و نفاست آخرت را ملاحظه کند عار خواهد داشت که التفات
تمام دنیا بکند چه جای آنکه تعقیب هر کسی از دنیا بقدر کفایت با کدورت دنیا کو دنیا پس چگونه
با این حسنه خاک بکند و محبت آن در دل زا نمیج کند با وجود ایمان با آخرت و از خدا
سؤال می‌کنیم که حقیقت دنیا را با نماید خیالچه بلند کان صالح نموده

در برادر گرفتن با مؤمنان الفت نمودن حق تعالی در مقام منت گذاری فرموده
لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم یعنی اگر تمام
آنچه در روی زمین است انفاق نمائی الفت در میان دلهای ایشان نمیتوانی الفت
داد و لیکن حق تعالی در میان ایشان الفت داده و فرموده فاصبحتم بنعمته اخوانا یعنی
بنعمت الفت جامع گردیده اید با یکدیگر برادر شده اید و بعد از آن مذمت جدایی فرموده
و منع از آن کرده و فرموده و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا یعنی همگی چنگ
اعتصام بر رشته الهی بزنید و متفرق مشوید و فرموده و لا تکونوا کالذین تفرقوا فاختلفوا
یعنی مانند کسانی که از یکدیگر جدا و مخالفت می‌نمایند مباشید و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده‌اند نزدیکترین شما بمجلس من در روز قیامت خوش خلق ترین شماست که جانب
کسانی که بردبار باشند و ایشان با مردم الفت گیرند و مردم با ایشان الفت گیرند و گفتی
و فرمودند مؤمن بسیار الفت میگیرد و مردم با او الفت میگیرند و خیری نیست در کسی
که الفت نگیرد و کسی با وی الفت نگیرد و در مقام مدح و ثنا بر اخوت در دین

فرموده‌اند

فرموده‌اند هر کسی که حق تعالی با او اراده خیری داشته باشد روزی وی میگرداند دوست
صالحی اگر غافل گردد وی را متذکر سازد و اگر متذکر باشد اعانت وی نماید و فرموده‌اند
هرکه اخذ برادری نماید در راه خدا حق تعالی درجه او را در بهشت بلند میگرداند بمکانی
درجه که بهیچ عملی بان درجه نتواند رسید و فرموده‌اند حق تعالی میفرماید واجب شد
محبت من بانکه بیا زیارت یکدیگر از برای رضای من میکنند و یاری یکدیگر می‌نمایند
و با هم دوستی می‌کنند و مال خود را صرف یکدیگر می‌نمایند و فرموده‌اند با یکدیگر
دشمنی مکنید و حسد مبرید و پشت بهم مکنید و همگی بندگان خدا برادر یکدیگر باشید
و حلال نیست از برای مسلمان که ترک برادر خود را پیش از سه روز بکند و فرموده‌اند
مؤمنان هموار و نرم می‌باشند مانند شتر با مهار هر جانب که کشیده شود فرمان
برد بر هر سنگی که بخوابانند بخوابد و حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه فرموده‌اند عاجزترین
مردم کسیست که عاجز باشد از کسب نمودن برادران و عاجزتر از آن کسیست که برادری
بهم رسانده باشد و او را ضایع گرداند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند محکمترین اسباب
ایمان محبت داشتنست در راه خدا و بغض داشتن در راه خدا و دوستی کردن با دوستان خدا
و بیزاری جستن از دشمنان خدا و حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده‌اند هرگاه جمع کند
حق تعالی اولین و آخرین را منادی خواهد ایستاد و ندا خواهد کرد که همه کس میشنود خواهد گفت
در کدام موضع‌اند کسانی که در راه خدا با یکدیگر دوستی کرده‌اند پس جماعتی از مردم برپا خواهند
ایستاد ندا با ایشان خواهد شد که بروید بسوی بهشت بدون حساب پس فرشتها
با ایشان برخواهند خورد و خواهند گفت که بکجا میروید ایشان جواب خواهند گفت بسوی بهشت میرویم

بدون حجاب فرشتها خواهند گفت شما چه کس هستید خواهند گفت ما کسانیم که با یکدیگر برای
خدا دوستی کردیم و با دشمنان دشمنی میکردیم فرشتها خواهند گفت خوشا اجر عاملان
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند هرگاه خواسته باشی که بدانی که در تو خیری هست
نظر بدل خود کن اگر محبت با اهل طاعت و عداوت با اهل معصیت دارد بدان که در تو
خیری هست و خدا ترا دوست میدارد و اگر عداوت با اهل طاعت و محبت با اهل معصیت
میدارد بدان که در تو خیری نیست و خدا ترا دشمن میدارد و هر کسی محشور خواهد شد با آنچه
او دوست میدارد و حضرت امام محمد جعفر صادق علیه السلام فرمودند هرگز دو مؤمن
با یکدیگر ملاقات نمی کنند که افضل آن دو کسیست که برادر خود محبت بیشتر دارد و فرمودند
هر که در راه دین محبت نکند و بجهت دین دشمنی نکند دین ندارد   بدانکه
محبت در راه خدا و دشمنی در راه خدا البته امر پنهانیست و بجهت ازدیاد این بیان خواسته
میشود که بدانی که صحبت منقسم میشود بصحبتی که باتفاق باشد مانند صحبت از راه همسایگی
یا از راه اجتماع در مدرسه یا بازاری یا سفری یا در خانه پادشاهی یا مانند اینها
و بصحبتی که باختیار و قصد باشد و این است که باعث برادرت در دین میشود زیرا
که ثواب حاصل باشد مگر بر خلاف اختیاری و ترغیبی نشده مگر بدین و صحبت عبارتست
از همنشینی و اختلاط و مجاورت نمودن و در این امور که کسی قصد غرضی غلط نماید مگر آنکه او را
دوست داشته باشد زیرا که از غیر محبوب اجتناب مینماید و قصد اختلاط نمی
کند و کسی را که دوست میدارد یا لذاته او را دوست میدارد نه از برای آنکه وسیله
محبوبی و مقصودی دیگر گردد و یا اینست که او را دوست میدارد که وسیله مقصودی دیگر

و مقصودی

و مقصودی و یا مقصود بر دنیا و حظهای اوست و یا متعلق باخرتست و یا متعلق بخداست
و این چهار قسم شد اما قسم اول که عبارت از دوستی لذاته باشد و این ممکنست
و چنان میباشد که آن کس بالذات نزد تو محبوب باشد باین معنی که از دیدن و با او
بودن و مشاهده اخلاق او لذت بری لذا از انراه که او را مستحسن یابی از برای آنکه صاحب
جمال لذیذ میباشد و هیچ کسی که ادراک جمال او کند و هر لذیذ محبوب میباشد
و لذت تابع مستحسن شمردنست و این تابع مناسبت و ملایمت و موافقت طبایع
طبعها میباشد و باز آن مستحسن یا صورت ظاهریست که عبارت از خلقیست
و یا صورت باطنیست که عبارت از کمال عقل و حسن خلقیست و حسن خلق البته
تابع حسن افعالست و کمال عقل تابع وفور علمیست و هر یک از اینها در نفس
صاحب طبع سلیم و عقل مستقیم مستحسن میباشد و هر چه مستحسنست لذیذ و محبوب
میباشد بلکه میتوان گفت که در بعضی قلوب امری هست از این خفی تر که از برای آن
اکثر اوقات میباشد که محبت میان دو کس محکم میگردد بدون ملاحت صورت و حسن
صورت و سیرت بلکه از راه مناسبت باطنی میباشد که موجب الفت
و موافقت میگردد زیرا که هر چه بالطبع بحرفی شبیه باشد البته بسوی آن کشیده میشود
و شباهتهای باطنی خفی میباشد و سببهای دقیق میدارد و کسی را بر آن اقتدار
اطلاع بر آن نمیباشد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تعبیر از این نموده در کلامی
که فرموده اند ارواح مانند لشکر نیست که بهشت بهم داده باشند و هر چه
از ارواح یکدیگر را در عالم شناسند در این عالم الفت باهم میگیرند و هر چه

همراه نشناسند باهم مخالفت مینمایند پس یکدیگر را نشناختن نتیجهٔ مباینت است
والفت نتیجهٔ مناسبت است که در حدیث تعبیر از آن بشناختن شده و علامت
این قسم محبت جمال هرگاه مقصود در آن قضای شهوت نباشد از برای
آنکه صورت با جمال فی نفسه لذیذ است و اگر فرض کنیم اصلا شهوت نباشد باز
لذت حاصل شدن لذت یافتن از ملاحظه میوه‌ها و شکوفه‌ها و سیبی که مخلوط برنگ
سرخی باشد و ملاحظه آب و سبزه و در اینها غرضی سوای عین آنها نیست اما محبت
داشتن از برای خدا در ضمن این قسم نیست بلکه این محبت از راه طبع و شهوت
نفس است و مقصود این است نمیتوان نمود از کسی که ایمان بخدا نداشته باشد اما اگر
غرض مذمومی با آن ضم شده باشد مذموم خواهد بود والا محبت مباح خواهد بود
موصوف بمدح و ذمی نخواهد شد و اما قسم دوم از اقسام محبت آنست که ذات
آن چیز محبوب نباشد بلکه محبت از برای آن باشد که وسیله بچیز دیگر شود و وسیله محبوب
محبوب میباشد مثل از برای این است که طلا و نقره را مردم دوست میدارند از این راه
که وسیله مقصودها میشود همچنانکه مردی پادشاه را دوست میدارد از برای آنکه از آن
منتفع شود و خاصان پادشاه را دوست میدارد از برای آنکه مدح او را در نزد پادشاه
بکنند که نزد وی کارسازی ویرا بکنند پس اگر مقصود از آن چیزی که وسیله و منشا غایت
فایده دنیوی باشد آن از جمله محبت در راه خدا نخواهد بود و آن نیز منقسم میشود
بمذموم و مباح و اما قسم سیم آنست که محبت بچیزی داشته باشد و بالذات نباشد
بلکه نظر بغیر باشد و آن غیر از امور و حظهای دنیوی نشود بلکه راجع بحظهای آخروی

مهمانی

و این نیز ظاهر است و خفائی ندارد و این مثل آنست که شخصی استاد و پیر خود را دوست داشته باشد
از برای آنکه وسیله تحصیل علم و نیکو کردن عملش شود و مقصود از علم و عمل نجات در آخرت
پس این از جمله محبان از برای خدا خواهد بود و همچنین کسی که محبت شاگرد داشته باشد
از برای آنکه علم را از وی فرا میگیرد و بواسطه آن برتبه تعلیم دادن میرسد و ترقی میکند
بدرجه تعظیم در عالم ارواح حضرت عیسی علیه السلام فرمودند هر که بداند و عمل کند و تعلیم
نماید او را در عالم ارواح عظیم مینامند و درجه تعلیم تمام نمیشود مگر بمتعلم پس این معلم
متعلم آلت تحصیل این کمالات و هرگاه آنرا دوست داشته باشد از برای آنکه وسیله
متعلم مزرعه زراعت معلم است پس محبت او از برای خدا است بلکه زیاده بر این میگوئیم
هر که جمع کند مهمانها را و طعامهای لذیذ از برای ایشان مهیا کند از برای رضای
خدا و محبت بطباخی داشته باشد که طعام را خوب بپزد از جمله محبان از برای خدا خواهد
بود و همچنین هرگاه محبت بکسی داشته باشد که متولی رسانیدن صدقات بمستحقان
شود البته که محبت آن در راه خدا خواهد بود بلکه زیاده بر این میگوئیم هر که غلامی داشته باشد
که متوجه شستن جامه و جاروب کردن خانه و پختن طعام شود از این راه که بوسیله او
فارغ خواهد بود از برای علم و عمل و مقصود آن از تحصیل غلام فارغ بودن از برای عبادات باشد
البته که محبت آن در راه خدا خواهد بود و اما قسم چهارم آنست که محبت از برای خدا
و در راه خدا باشد نه از برای آنکه تعلیم و عملی برسد یا آنرا وسیله امری سازد بسوی
ذات او بلکه اینکه اعلا ترین درجها است و تحقیق نیز خفی تر از همه است و این قسم
نیز ممکن است زیرا که از آثار غلبه محبت است که تعدی کند از محبوب بهر چه متعلق

بگوئید کجا بدوری از ایشان تحصیل رضای خدا بکنید بخشمناک بودن از ایشان
حجی گفتند یا روح الله با که هم نشینی کنیم فرمودند که همنشینی کنید با کسی که شما را
بیاد خدا آورد و کلام او موجب زیادتی علم شما شود و عمل او باعث رغبت شما در
آخرت گردد   حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند مردی در بصره بخدمت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت یا امیر المؤمنین خبر بده ما را از برادران
فرمودند برادران بر دو قسمند یکی برادران وثوق و اعتماد اند و دیگری برادران
ظاهرند که در برو شگفتگی میکنند اما برادران وثوق و اعتماد بمنزله کف دست
و پر و بال و اهل و مال اند و هرگاه برادر معتمد داشته باشی مال و بدن را
از برای وی بذل کن و دوستی کن با دوست وی و دشمنی کن با دشمن او و در از عیب
او را پنهان کن و نیکی او را اظهار نما و بدان ای سؤال کننده که اینجماعت
کمترند از کبریت احمر و اما برادران ظاهری پس بدانند که تمتع از ایشان نیز میبری
پس ترک اینها را مکن و از باطن ایشان طمع مدار و آنقدر که ایشان با تو
شگفتگی و خوشی بجا می آرند تو با ایشان شگفتگی و خوشرویی بکن و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمودند
باکی نیست بر تو اگر با عاقلی صحبت بداری اگرچه کریم نباشد و باید که از عقل وی
منتفع شوی بگریز بنهایت گریختن از بدخلق نادان و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند ملازم دوست قدیمی باش و بپرهیز از دوست تازه که عهدی را مانند
در عایتی و پیمانی نداشته باشد و از هر کسی که اعتماد بر وی بیشتر ملای گریزان و با نیک

محبوب و منافی باید بود اگرچه دور باشد پس هرگاه محبت شدیدی بکسی داشته باشد
دوست خواهد داشت دوست او را و محبوب او را و خادم او را و کسی را که محبوب وی
مدح او را کند و کسی اگر بسیار رغبت بر رضای محبوب باد کند مجنون عامری گوید امر علی الدیار
دیار لیلی اقبل ذا الجدار و ذا الجدارا   و ما حب الدیار شغفن قلبی ولکن حب من سکن الدیارا
یعنی میگذرم بر خانهای لیلی و این دیوار و آن دیوار را می بوسم و محبت خانها در دل
من جا نگرفته بلکه محبت کسی که در خانه ساکن بود پس بدین هنگام مشاهده و تجربه دلالت
می کنند بر اینکه محبت تعدی میکند از ذات محبوب بچیزی که تعلق بآن داشته باشد
اگرچه دور باشد اما این خاصیت فرط محبتست و ما حصل محبت دین کافی نیست تمامی
کلام در بین در باب محبت گذشت و بعد از این بدان که کسی که محبت در راه خدا داشته باشد
بغض و عداوت در راه خدا باید دارد از برای آنکه هرگاه محبت بالله داشته باشد
از برای آنکه مطیع خداست و محبوبست در نزد خدا پس اگر معصیت خدا کند ناچار است
که او را دشمن داشته باشی از برای آنکه عاصی خداست و مبغوضست در نزد خدا و این هردو
لازم یکدیگرند و هر یک از اینها در دل مدفونست و با فعال محبان و مبغضان در نزدیکی
و دوری کردن و موافقت و مخالفت نمودن ظاهر میشود و هرگاه بغض ظاهر شد از آثار
دوستی و دشمنی ملاحظه مند و در روایت شده که حق تعالی وحی به پیغمبری از پیغمبران نمود که
اما زهد در زهد تو در دنیا از برای تعجیل راحت تست و اما بپناه آوردن تو بمن از برای
اینست که بسبب من عزیز شوی اما هرگز با دشمن من دشمنی کرده یا با دوست من دوستی کرده
و حضرت علی ع فرمودند خود را بخدا محبوب گردانید بدشمن داشتن اهل معاصی و تقرب

او برای

باش زیرا که مردم دشمن نعمتند و نیز فرموده‌اند دوستی واقعی نمی‌باشد مگر با حدود آن
و هر که در وی این حدود یا بعضی از آن باشد او را دوست خود بدانند و هر که هیچیک
از اینها را نداشته باشد وی را دوست خود مدان اما حد اول آنست که ظاهر و باطن
او یکی باشد دوم زینت ترا از زینت خود و عیب ترا عیب خود داند سیم
آنکه منصب و مال دوستی و سلوک وی را تغییر ندهد چهارم آنکه هر چه دست
رس داشته باشد از تو مضایقه نکند پنجم و اینجا مع همه خصلتهاست
آنست که در وقت بلا و محنت ترا وانگذارد و در مصباح الشریعه از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند سه چیز است که در هر زمانی
کمیابست یکی برادری که در راه خدا برادری کند دوم زن صالحی که در راه دین
الفت با شوهر نماید سیم فرزندی رشید است و هر کسی که یکی از این سه را بیابد
خیر دنیا و آخرت را یافته و نصیب وافری در دنیا خواهد داشت و بپرهیز از دوستی
کسی که از برای طمع با تو نشست و خیز کند یا از راه بددلی یا از برای خوردن و آشامیدن
باشد و طلب کن برادری پرهیزکاران را اگرچه در ظلمات ارض باشند اگرچه
عمر خود را در طلب ایشان صرف کنی از برای آنکه حق تعالی بعد از پیغمبران در
روی زمین چیزی بهتر از ایشان نیافریده و هیچ نعمتی ببنده نداده مانند
نعمت توفیق صحبت ایشان حق تعالی در قرآن مجید فرموده الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو الا المتقین یعنی دوستان در روز قیامت دشمن یکدیگر خواهند
بود مگر پرهیزکاران و لهذا گفته‌اند که اگر کسی درین زمان طلب دوست بی عیب نماید

پا دوستی بنماید

پا دوست بنماید آیا نمی‌بینی که اول احبایی که حق تعالی به پیغمبران که در وقت اظهار دعوت
آشنای ایشان بودند یا دوست حقیقی که عبارت است از ولی و همچنین عظیم‌ترین چیزی
که با آشنایان و دوستان و اولیای خود احسان فرموده مصاحبت معجزات
و آیات و دلایل بینه است پس آنکه در دنیا و آخرت نعمتی عظیم‌تر و پاکیزه‌تر نیست از صحبت
داشتن در راه خدا و برادری کردن از برای تحصیل رضای خدا
مؤلف حقایق گوید بدانکه آنچه ما درین کتاب ایراد نموده‌ایم و درین مقاله از دریاها
از اسرار دینی و معارف یقینی تحقیق کرده‌ایم و آنچه از رموز اعتقادات اشاره
بآن کرده‌ایم و آنچه بسط کلام در آن نموده‌ایم از بیان اخلاق پسندیده و ناپسندیده
و لهذا اظهار اسرار عملهای حسنه و سیئه که هر یکی از اینها در غیر این کتاب باین تنقیح
و پاکیزگی و باین توضیح و ترتیب یافت نمیشود با آنکه بنای اغلب اینها بر اصلهای
صحیحیست که اعتمادی علیها باشد مگر بر اینها دو شوقی نیست مگر با اینها مانند آیتهای
قرآن و سنت پیغمبر و احادیث اهل بیت نبوت سلام الله علیهم نه مانند دلایلهای
مردمی که صاحبان وسواس شیطانند آنچنان شیطانی که در دلهای مردم وسوسه
میکنند خواه شیطان جن و خواه شیطان انس حق تعالی توفیق داد مرا از برای
جمع کردن و تالیف نمودن در چند ماه یکی از سالهای نود و هزار از هجری در زمانی
که مشرف بر حضیض بودم و از عمر من هشتاد و سه سال و دو سه ماه گذشته بود
و حافظه منهم بود بر فرض اسباب اختلال حال و پریشانی خاطر از مرضهای جسمانی
که امید زوال آنها نبود و این توفیق را حق تعالی عنایت فرموده بسبب چیزی

بود که نعم انعام نموده بود از اعتقادهای حق و بسبب آنچه تقصیر کرده بود بیرون از محبت اولیای
خود و عداوت اعدای خود بعد از آنکه اولیا و اعدای خود را نمی‌شناسند
بعد از راه و چیزی که به پیغمبر خود نموده بود و پیغمبر سبب کمان رساننده بود و با عانت
در همه امور خدا امر تسلیم پیغمبر را نموده بود و هر چه تبلیغ نموده بود ما آنرا فایده این جمع
و تالیف و منفعت آن این است که مطلع شود بر آن هر کسی که اهل آن باشد و از عنایت
خدا این توفیق روزی آن شده باشد و همت وی قوی و سعی او بنهایت رسیده
باشد تا عمل کند بمقتضای آن و رستگار شود بآنچه مطلب است از آن و هر کسی که
در آن رتبه نباشد عمل نماید بقدر مقدور و انقدر از که دیگر امر شود همچنین تا برسد
بکسی که باندکی از آن منتفع شود و نصیب او از این کتاب مثل نصیب خوشه‌چینی
باشد از خرمن عظیم و اما امثال ما جماعت از کسانی که خبری چند میگویند و
عمل بآن نمی‌کنند و امر بمعروف میکنند و خود را فراموش میسازند فایده
این کتاب در حق ایشان این است که بصیرت ایشان در تقصیر و قصور زیاده شود
تا آنکه این سبب آن شود که خود را دشمن داشته باشند و سبب خواری و شکستگی
و اطلاع بر باطنهای علتها و رسواییهای پنهان اینها و منزجر شدن ایشان شود
زیرا که ایمان مقتضی است که بنده مؤمن نپسندد از خود چیزی را که حق تعالی از وی
نمی‌پسندد و هر گاه از خود راضی نباشد البته که همیشه اندوهگین و پشیمان و بسیار
غمگین و متالم خواهد بود و هر گاه این حالت داشته باشد امیدوار آن میباشد
که رحمت و مغفرت حق تعالی او را دریابد زیرا که حق تعالی بسیار آمرزنده و بسیار

رحم کننده

رحم کننده است و در حدیث وارد شده که بنده گناهی میکند و همیشه از آن
ترسان و ملول میباشد و خود را دشمن میدارد پس حق تعالی وی را رحم میکند و او را
داخل بهشت میگرداند و هیچ بنده از گناهی بیرون نمی‌آید مگر باقرار و اعتراف
بگناه که همان کفاره است و هر کسی که گناهی بکند و بداند که خدا بر وی مطلع است
و هر گاه خدا خواهد وی را عذاب میکند و اگر خواهد او را می‌آمرزد البته خدا او را می
آمرزد اگرچه طلب آمرزش نکرده باشد و حق تعالی در قرآن مجید فرموده و من یعمل
سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما یعنی هر کسی که عمل بدی
بکند یا بر خود ستمی نماید و بعد از آن از خدا طلب آمرزش کند حق تعالی
را بسیار آمرزنده و رحم کننده خواهد یافت و ما در این هنگام استغفار میکنیم
از هر چه بسبب آن پای ما لغزیده باشد یا قلم سبقتی نموده باشد و از هر قولی
که گفته باشیم و عملهای ما موافق آن نباشد و آنچه را دعوی کرده و اظهار نموده
باشیم از علم و بصیرت داشتن بدین خدا با آنکه در آن مقصر باشیم و از هر علمی
و عملی که قصد ما بآن رضای خدا نبوده باشد و بعد از آن قصد دیگر بآن ضم شده باشد
و از هر وعده که داده باشیم و بعد از آن در وفا بآن تقصیر کرده باشیم و از هر نعمتی که
خدا بما انعام نموده باشد و ما او را در معصیت صرف کرده باشیم و از هر تصریح
و کنایه که نقصان ناقصی و تقصیر مقصری کشف کرده باشیم و خود بآن متصف
باشیم و از هر خاطری که خواننده باشد ما را بتصنع و تکلف کردن آنچنان تکلفی
که خود را آراسته سازیم بآن از برای مردم در هر کتابی که نوشته‌ایم یا هر کلامی

که نظیر درآورده ام با عملی که آنرا باستعمال کرده ام و بعد از استغفار نمودن از
جمیع اینها باز گشت میکنیم بسوی خدا و مسئلت مینمائیم از برای خود و از برای
هر کسی که این کتاب را مطالعه کند یا بنویسد یا بشنود اینکه تفضل کند بر ما
مغفرت و رحمت و تجاوز کردن از جمیع گناهان از برای آنکه کرم و انعام و رحمت
او مانع وجود او بر ضعاف خلایق فایض است ما را آفریده از آفریدهای او نیم
و وسیله نیست ما را بسوی او غیر از فضل و کرم او تحقیق که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده که حق تعالی را صد رحمت است یکی از آنها را نازل ساخته در میان جن
و انس و مرغان و چرندگان و جنبندگان و اینها همه بسبب آن یک رحمت
در میان خود مهربانی می کنند بآن رحم میکند بر ملتها بیند و نود و نه رحمت
را پس انداخته که با اینها در قیامت ببندگان خود رحم خواهد کرد و خداوندا
آرزوها منقرض شده اند و حالها متغیر گردیده و زبانها بدروغ گفته اند
و وعدها خلاف شده مگر وعده تو زیرا که تو وعده آمرزش و تفضل کرده
بار خدایا درود بفرست بر محمد و آل محمد و عطا کن بمن از فضل خود و در پناه دار
مرا از شیطان رانده شده از رحمت خداوندا تو منزهی و بحمد تو مشغولم
و جرم عظیم و حلیم و کریمی و حلم تو وسعت کرده شکر را و نعمت تو سبقت گرفته
شکر شکر گذاران را و حلم تو عظیم تر است از آنکه شمردن شمارندگان شماره
او را بکنند و احسان تو عظیم تر است از آنکه وصف وصف کنندگان
وصف آنرا بکنند و اگر فضل تو نمیبود چون حلم میکردی از کسی که آنرا

از نطفه آفریده

از نطفه آفریده و چیزی نبود و تربیت کرده او را بروزی پاکیزه خود و نگاهداری او را
در میان نعمتهای پدید و جا داده او را و در او از امکنه زمین و دعوت کرده او را باطاعت
خود پس استعانت جسته با احسان تو بر معصیت و در سلطنتی که تراست دیگری را
پرستش نموده و اگر حلم تو نمیبود چون مهلت میدادی مرا و حال آنکه پوشیده ترا
در زیر پرده خود و احسان کرده بمن بمعرفت خود و زبان مرا گشوده بشکر خود و راه طاعت
را بمن هدایت کرده و آسان کرده بر من سلوک بسوی کرامت خود را و حاضر کرده بیننده
در نزد من راه نجاتی خود را پس جزای تو از جانب من آن بود که در برابر احسان تو معصیت
کرده ام در حالتی که چو بیم بر من ترا بغضب آورده و بحالاتی منتقل میشوم که مستحق زیادتی
غضب تو گردم و بسیار دعوت میکنم بچیزی که دور ساند مرا از رضای تو و خوشنودم میکرد
آرزوها و اعراض کرده از سختیهای مرگ و حلم تو مرا فانع نساخته در حالتی که تهدید تو
بدلیلی که نوابد نفرح رسیده تا آنکه گناهان عظیم ترا بنجوابم و طلب زیادتی نعمت میکنیم
و تهیه میکنم آنچه را منتشر شده ام از عذاب تو و در دور میشمارم زیادتی نعمت بر
بخشم آورده ام از دوری کم و توقع احسانها دارم با عملی که فاجران کنند مانند توقع
رحمتی که نیکوکاران بعملهای خوب میدارند در حالتی که سعی میکنیم و آرزوی خیرهای
عظیم مینمائیم مانند کسی که اعتماد بر محبت تو کرده باشد و ما غیر باشد از قصاص جرمها
پس انا لله و انا الیه راجعون این مصیبتی است که مثل آن عظیمت و عقاب آن بزرگ است
بلکه اگر آرزوهای فرح و وعده عفو تو از تقصیرات من نمیبود چون امید میداشتم بدستگیری تو
و حال آنکه در برابر تو گناهان کبیره کرده ام و از گیرن خلق تو پنهان داشته ام و هیچ ملاحظه

ترا نکرده ام در حالتی که تو با منی و هیچ رعایت حرمت پرده پوشی ترا نمودم آیا
بکدام روی بتو برخورم و بچه زبانی با تو مناجات کنم و حال آنکه نقض کرده ام عهدها
و پیمانها را بعد از آنکه آنها را محکم ساخته ام و ترا ضامن خود کرده ام و بعد از آن
این در حالتی که از گناهان فرو رفته ام ترا خوانده ام پس اجابت من کرده و مرا
بخود خوانده و حال آنکه من بتو محتاجم پس اجابت ترا نکرده ام پس وای
بر بدی و زشتی کردار من این چه جرأتست که من کرده ام چه فریبست که خود
را باین فریب داده ام خداوندا منزهی تو پس بتو تقرب بتو میجویم و بحق
تو قسم بتو میدهم و از تو بسوی تو میگریزم در وقت معصیت مخالفت
بخود رسانیده ام نه بتو و بجهل خود فریفته شده ام نه بحلم تو و حق خود را
ضایع ساخته ام نه عظیم حق ترا و بخود ستم کرده و برحمت تو امید
دارم و بتو ایمان آورده ام و بازگشت و تضرع و زاری بتو کرده ام پس
رحم کن در حالتی که بسوی تو آمده ام بر پریشانی و سختی و خواری [illegible]
من در میان بدیهای گناهان بدرستی که تو رحم کننده ترین رحم کنندگانی
و باید که ختم بکنیم سخن را در حالتی که شکر خدا را بجای آوردیم و درود
بر پیغمبر او و اهل بیت پیغمبر فرستیم والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا
تمام شد کتاب ترجمة الحقایق بعون الله و توفیقه در یوم یکشنبه ۲۰ شهر
رمضان المبارک سنه هزار و دویست و چهل و شش از هجرت مصطفوی
علی صاحبها و اهل بیته الصلوة والسلام علیهم

۱۲۶۸
۱۸ شعبان
۲۸
۹ ذی‌قعده
عه دو دو ...
۱۸

۱۲۶۸
اواخر رمضان المبارک
عه دو دو ...
۱۸

۳ ...
۱۸

۱۲۶۸

عرفه ذی‌حجه
دو دو ...

۱۲۶۹
ربیع الاول
...
۲۸

....

تحقیق و مستور نماناد که در حق ملا نوح ... صراف [illegible] یکطرف نوشته
که مصالحه نموده بودند خود ملا محمد علی جمیع ما یملک خود را موافق یکطرف نوشته
علیحده و اقرار و اعتراف نموده در ... دادند در ... هشتم شهر جمادی الاول
۱۲۹۰ ... نوشته نصف از یکباب حمام واقعه در محله ...
الدین که محدود است ... از حدی به ... الحاجی میر محمد
و طرفی به ... الحاجی عابد ... و جانبی به ...
علی ما ... مسجد جامع و طرفی به ... جمیع المتعلقات
مسطورات که ملاحظه نموده‌ام به تفصیل ... نوشته
تحریرا ۱۸ شهر شوال ۱۲۹۰

في موضع
لايكون فيه اسمائه
لابدان يرى القائم ع باذن الله
اشرع وهو هذا الدعاء
الهي عظم البلاء وانقطع الرجاء وضاقت
الارض ومنعت السماء واليك يا رب المشتكى
وعليك المعول في الشدة والرخاء صلى على محمد وال محمد
اولى الامر الذين اوجبت علينا فرض طاعتهم و[illegible]
فرج عنا بحقهم فرجا عاجلا قريبا كلمح البصر او هو اقرب
يا الله يا الله يا محمد يا علي يا علي يا محمد انصراني فانكما ناص[illegible]
واكفياني فانكما كافياي يا مولاي يا صاحب الزمان الغو[illegible]
الغوث الوحى الوحى العجل العجل العجل الساعة الساعة ال[illegible]
ادركنا ادركنا ادركنا بحق ابائك الطاهرين

عقد الاول لازم في اول الوهلة تكميل النفس وهو
الصوم في ثلثة ايام وترك الحيوانيات وبعد هذا العمل
اي عمل الذي ذكره وهو ان ياخذ شعر من ذنب
بقر اسود ويذكر اسم السارق وامه وعقد الشعر
بسبع عقدات في كل من الاعداد لازم الآية
التي هي قوله تعالى او كظلمات في بحر لجي يغشاه
موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات
بعضها فوق بعض اذا اخرج يده لم يكد يرها
ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور وبعد
هذه القراءة قرء لومت سارق متاع كذا وكذا
ويذكر اسم اشياء المسروقة وقرء لومت عينيه
الناظرة واذنيه السامعة ورجليه الماشية
ويديه الباطشة ورقبته من بين جنبيه

وخصوصيته وايبسته من حقويه لومت قلبه
وسمعه وبصره وعظمه وركبتيه لومته
بجلاجله وسبعته بجلاجله واستغثت بالله على
من اخذ متاع كذا وكذا وايضا تام اشياء مسروقة
يذكر جاري ويجلاله ويقال اخذت على قيده
من بين شفتيه واخذت على راسه من بين اذنيه
واخذت على رشده من بين كليتيه وايضا
يعقد ثانيا ويقال اخذت على قلب السارق
متاع فلان فلانه واخذت غابطه وبوله
من بين رجليه واخذته وعقدته بسورة انه
الآية واستغثت بالله عليه وايضا يعقد
ثالثا ويقال بتجهد ولا يكاد يسيغه

ويأتيه الموت من كل مكان وما هو بميت
ومن ورائه عذاب غليظ يا ذا القرنين ان ياجوج
وماجوج مفسدون في الارض فهل نجعل لك
خرجا على ان تجعل بيننا وبينهم سدا على من
اخذ متاع فلان ابن فلان اخذته بعينه واخذت
الارض من اطرافها فلا تسعه حتى يرد ما اخذه
فلان وايضا تفعل رابعا ويقال اخذت سارق
متاع كذا وكذا وايضا تذكر اشياء المسروقة ويقال
اخذت لسان سارق متاع كذا كذا من بين شفتيه
فلا ينطق حرم الله حرم الله

رسالة في اصول الدين الخمسى

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلم ان التوحيد معناه ان الله هو الذي هو الواجب الوجود بالذا
وصاحب جميع الصفات التي هي كمال الذات والمنزه عن الصفات ا
نقص الذات وتكون صفاته الذاتية كوجوده ووجوبه عين ال
واحد من جميع الجهات لا شريك له ولا كفو له في الذات والصفات

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نواله والصلوة والسلام على رسوله واله
اما بعد فيقول خادم بنايين الشرع المحمدي
والمذهب الجعفري محمد جعفر الاسترابادي هذه
رسالة في اصول الدين على وفق اصول المذهب

اعلم ان التوحيد معناه ان الله الذي هو الواجب
الوجود بالذات وصاحب جميع الصفات التي هي
كمال الذات والمنزه عن الصفات التي هي نقص
الذات ويكون صفاته الذاتية كوجوده ووجوبه
عين الذات واحد من جميع الجهات لا شريك ولا كفو
له في الذات والصفات العدل معناه ان الله
تعالى عادل وفي جميع افعاله كامل وعن الظلم منزه

ومبعد وعن القبح والشرور معرّى ومجرّد وجميع
افعاله حسنة معللة بالاغراض والفائدة التي
هي الى العباد عائدة وانه تعالى صاحب اللطف عليهم
وافعاله على وفق مصالحهم وخلق العباد مع الاختيار
من غير تفويض ولا اجبار ٨ النبوة معناه ان
نبينا محمدا ابن عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم
ابن عبد المناف المنتهى الى عدنان رسول الله ص
المبعوث بعد الانبياء على سبيل اللزوم العقلي
الى الانس والجان مع المعجزات التي منها المعراج
الى السماء وشق القمر والقران وهو معصوم
كسائر الانبياء عن العصيان والنسيان
ومطهر عن النقائص التي تتنفر من اجلها الانسان
وهو افضل الانبياء والمرسلين وخير الخلق

اجمعين وخاتم النبيين ودينه باق الى يوم الدين
وله اذن شفاعة العاصين ٩ الامامة
معناها ان حجة الله الاعظم المعصوم المنصوب
المنصوص الاعلم امامنا المفترض المودة والطاعة
على اشرف الامم اسد الله الغالب علي ابن ابي
طالب مع الاحد عشر من اولاده الطاهرين
الذين يكون كل واحد منهم اعلم اهل عصره ومن
جملة المعصومين رؤساء بعد اشرف المرسلين
قائمة بالحق مع الترتيب على المكلفين بتنصيص الله
وخاتم النبيين ويجب على العباد مودتهم وطاعتهم
في امر الدنيا والدين والامام الاول علي ابن
ابي طالب ع والثاني الامام الحسن ابن علي والثالث
الامام الحسين ابن علي والرابع الامام علي ابن الحسين زين العابدين

والخامس الامام محمد ابن علي الباقر والسادس
الامام جعفر الصادق والسابع الامام موسى الكاظم
والثامن الامام علي ابن موسى الرضا والتاسع
الامام محمد التقي والعاشر الامام علي النقي
والهادي عشر الامام الحسن العسكري
والثاني عشر الامام محمد المهدي وهو خاتم
الائمة وصاحب الزمان وهو حي موجود
الان غائب عن عين الاعيان وسيظهر
باذن الله المنان ويملا الارض قسطا وعدلا
بعدما ملئت جورا وظلما عجل الله فرجه وسهل
مخرجه ٥ المعاد معناه ان الله تعالى
يحيي العباد بعد الموت في البرزخ والمحشر
بالابدان المثالية وهذه الاجساد للسوال
والحساب

والحساب والثواب والعقاب وقد ضغطة
القبر وسوالة المتعلقين لهذه الاجساد
مع انطاق الجوارح ونطاير الكتب والتميز
بالميزان والمرصاد ويعيد عباده الصالحين
ومن يحكمهم من المكلفين الذين عفى عن سيئاتهم
نجو شفاعة الشافعين عن الصراط الذي
هو احد من السيف وادق من الشعر على
على قدر اعمال العاملين ويدخلهم في جنة
الخلد التي دل على وجودها الاخبار والكتاب
المبين او الاعراف والحضاير التي ورد
انها مقام مومن الحسن واولاد الزنا من المومنين
الى سبعة الظن وبعض المجانين ويدخل الكفار

وبعض العاصين في نار جهنم خالدين

الا من عفى عنه بالشفاعة او تم استحقاقه

العذاب من المؤمنين المعتقدين بالائمة

الاثني عشر اجمعين فان الله تعالى يخرجهم

من جهنم ويدخلهم في الجنة او الاعراف

نجانا الله من عذاب القبر والبرزخ والحشر

والنار بحق محمد واله الاطهار